لمحرره لطائف الکرام سعید منجم

و همین رساله مجموع آدمیان

مجموعه لطائف الکرام سعید منعم
و هندرس مجموعه

فایده در معرفت هوا و باران

چون قمر در شب سیم یا چهارم رقیق و صافی بود آن شب و دیگر روز هوا صافی بود و اگر منتصف ماه قمر
صافی بود هوا صافی شود و اگر سرخ رنگ بود علامت کثرت باد بود و اگر سیاه رنگ بود علامت بارندگی
بود و اگر آفتاب در وقت برآمدن صافی بود یا آنکه پیش از طلوع آفتاب قطعهای ابر متفرق پیدا شود
یا آنکه در وقت غروب آفتاب بنود و بعد از غروب یا قبل از غروب باران باشد این همه علامت تاخیر
باران بود و چون قطعه سحاب ظاهر شود مایل بمجره دلیل باران و بانگ کردن کنجشک بر درختان علامت
باران بود و اگر در شب سیم ماه یا چهارم قمر منبسط و عریض نماید و هوا غبارناک بود یا آنکه آفتاب در وقت
طلوع مایل بمجره باشد یا آنکه در وقت طلوع آفتاب ابر سیاه آفتاب را بپوشد یا در وقت غروب آفتاب
ابر بسیار یا ابر سیاه بود این همه علامت باران بود و چون دیگ از بالای دیگ پایه فرود گیرند بعد از
آنکه طعام پخته باشند و در اسفل آن شرارهای آتش بسیار بود یا آنکه مرغ خانگی خود را بسیار بخارد
و بانگ بسیار میکند یا آنکه خطاف گرد انبار فرو شتر کوشیده گرد آب میگردد و بانگ بسیار میکند یا آنکه
دراز دنبال رو بمغرب بایستد و یک پای را تمام بر زمین نهد یا آنکه کرک بسیار با آواز در آید
یا آنکه موش از سوراخ خود چیزهای کرباس خیره نماده بیرون می اندازد این همه علامت بارندگی
خاصه در اول ماه و در آخر ماه و چون بگرد قمر سرخی خالص پیدا آید علامت سرما بود و اگر دو دایره
یا سه دایره زند یا سرخ بگردد قمر ظاهر شود علامت سرما سخت بود و بانگ کردن مگسها بسیار
در درون خانه و بر جستن گوسفندان در چراگاه از زمین و غودن روشنائی چراغ مشابه ظلمت این
همه علامت سرماست و چون مرغان از درختان زیر می آیند و در آب غوطه میخورند علامت سرما
و بارندگی باشد و در سالی که درخت بلوط و فلفل بار بسیار آورد زمستان آن سال دراز گردد و
چونکه دراز گوش روی بمغرب بایستد و زمین بدست می کاود و در آسمان نظر میکند علامت
درازی زمستان بود و گفته اند که ما بین بیست و دوم مهر ماه جلالی و بیستم آبان ماه و در ما بین منتصف
جدی و منتصف دلو یا ما بین بیست و هشتم بهمن ماه جلالی و پنجم اسفندار ماه از سرما ایمن نتوان بود
چه اغلب آن بود که در این ایام برودت در هوا ظاهر شود و اگر بوقت انگور چیدن یا بیش از سقوط
ثریا باران آید غله در آن سال پیشتر رسد و اگر بوقت سقوط ثریا باران آید غله در آن سال بوقت معهود
رسد و اگر بعد از سقوط ثریا باران آید غله دیر رسد تمت [illegible]

خطاف [illegible]

بسم الله خیر الاسماء

فوائد متعلقه باحکام نجوم

باب شانزدهم در معرفت احوال بروج و ارباب مثلثات و احوال کواکب و ارباب ساعات

احوال بروج

چون از اوصاف اوراقی که اصول و فروع تقویم در آن اوراق مرقوم و مسطور میشود فارغ
گشت شروع نمود در احوال بروج و کواکب از خواص و کیفیات و متعلقات هر یک که محتاج الیه
ناظر تقویم است پس ابتدا باحوال بروج که محل کواکب اند نموده میفرماید که حمل و ثور و
جوزا بروج بهاری اند زیرا که مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل بهار بود در معظم معموره
و سرطان و اسد و سنبله بروج صیفی اند چرا که مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل تابستان
بود در اکثر ربع مسکون و این هر شش برج که مذکور شد بروج شمالی اند چه در شمال معدل
النهار واقعند و میزان و عقرب و قوس بروج خریفی اند بجهت آنکه مدت مکث آفتاب درین
سه برج فصل خزان بود در اکثر معموره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند بسبب آنکه
مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل زمستان بود در اکثر ربع معموره و این هر شش
بروج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقعند و در این که مصنف اسم بعضی
از فصول بپارسی و بعضی بعربی ذکر نموده ادنی ماهلرایت و از بروج
دوازده گانه شش برج را که صیفی اند و خریفی مستقیم الطلوع گویند و آن شش دیگر را
که شتوی و ربیعی اند معوج الطلوع و بروج اوایل فصول که آن عبارت از حمل و سرطان
و میزان و جدی است منقلب اند از آن جهت که چون آفتاب باین بروج تحویل کند از طبیعت هوای
فصل سابق یک کیفیت قلب شود بیک کیفیت دیگر از طبیعت هوای فصل لاحق و بروج اواسط
فصول که مراد ثور و اسد و عقرب و دلو است ثابته اند از آن سبب که چون آفتاب درین
بروج باشد هوای فصل بر طبیعت خود ثابت بود و بروج اواخر فصول که مقصود جوزا و
سنبله و قوس و حوت ذو جسدین اند زیرا که مادام که آفتاب در نصف اول این بروج
بود هوا بر طبیعت همان فصل کذرد و چون بنصف آخر انتقال نماید طبیعت هوای فصل متاخر با
آن فصل مخلوط و ممتزج گردد و لهذا آن اوقات را امتزاج الفصلین خوانند و باید دانست
که از بروج اثنا عشریه هر سه برج را که میانه اول هر یک از آن سه برج و اول دیگری ثلث
از فلک مابین باشد مثلثه گویند چه هر یک بزاویه مثلثی متساوی الاضلاع واقعند که
مرسوم باشد از خطوط موهومه که از اوایل هر یک ازین بروج ثلثه باول آن دیگری
واصل شده باشد پس تمامی بروج منقسم شوند بچهار مثلثه و اهل احکام گویند که هر مثلثه
بر طبیعتی بود از طبایع اربعه و چون ازین چهار طبیعت دو کیفیت که حرارت و برودت اند
و هر یک را فعلیه گویند که هرگز باهم نیامیزند زیرا که متضاد اند پس بر ترتیب برجی را
حار گرفتند و برجی را بارد تا آخر و ابتدا بحرارت بجهت علو مرتبه اوست نسبت به برودت
و دو کیفیت دیگر را که یبوست و رطوبت اند و هر یک را انفعالیه گویند نیز ممتنع بود اجتماع
ایشان با یکدیگر لیکن اجتماع هر یک با آن دو که قوت فاعله اند ممکن است لاجرم از جهت
امتزاج هر یک از دو کیفیت منفعلی با دو کیفیت فاعلی دو برج یابس گرفته اند و دو
برج رطب و ابتدا به یبوست نیز بجهت علو مرتبه اوست نسبت برطوبت و گویند
هر مثلثه را ازین مثلثات دو رب است یعنی دو کوکب از کواکب سیاره که ایشان را
بآن مثلثه نسبتی بوده باشد ازین حیثیت که بیت یا شرف ایشان در آن مثلثه بود و در
طوالع نهاری از آن دو کوکب هر کدام را که حظ او در آن مثلثه بیشتر بود مقدم دارند

در طوالع بروج و ارباب مثلثات

لکن در طوالع لیلی آن کوکبی را که ثانی او بوده باشد مقدم دارند و ثالثی شریک آن دو کوکب کند خواه
در روز و خواه در شب بمناسبتی فی الجمله که میانه او و میانه آن دو کوکب بوده باشد پس ازین که
گفتیم ظاهر گردد معنی این مقولات که حمل و اسد و قوس گرم و خشک اند و این سه برج را مثلثه
ناری گویند چرا که بر طبیعت نار اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت صفرا اند و ارباب این مثلثه
در طوالع نهاریه شمس و مشتری و زحل اند زیرا که شمس را درین مثلثه بیت و شرف است
و مشتری را بیت فقط و تقدیم شمس بجهت زیادتی حظ اوست درین مثلثه بر مشتری
و زحل شریک است باین هر دو بنابر مناسبت تذکیر و در طوالع اللیلیه مشتری مقدم باشد
بر شمس بسبب آنکه قوت مشتری در شب بیشتر بود از شمس و زحل چون شریک است بشب و روز مؤخر
باشد از هر دو و ثور و سنبله و جدی سرد و خشک اند و این سه برج را مثلثه ارضی گویند چرا که
بر طبیعت ارض اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت سودا اند و ارباب این مثلثه در طالعهای
روز زهره و قمر و مریخ اند تقدیم زهره بر قمر بواسطه این که خداوند بیت است درین مثلثه
و قمر خداوند شرف و حظ بیت اقوی است از حظ شرف چنانکه در باب هفدهم معلوم گردد
و شرکت مریخ با این هر دو بآن جهت است که صاحب شرف است درین مثلثه و در طالعهای
شب قمر مقدم باشد از زهره چه تاثیر او در شب اظهر است و همین سبب تاخیر مریخ از
قمر شده است و الا در حظ برابر اند و جوزا و میزان و دلو گرم و تر اند و این سه برج را مثلثه هوائی
گویند چرا که بر طبیعت هوا اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت خون اند و ارباب این مثلثه در طالعهای
روز زحل و عطارد و مشتری اند اما زحل بسبب آنکه هم صاحب بیت است درین مثلثه و هم
صاحب شرف اما عطارد بسبب آنکه صاحب بیت است و شرکت مشتری با این هر دو از جهت تذکیر
چه عطارد کرمیزاست بسبب مشارکت زحل درین امر نیز تذکیر اعتبار کنند و در طالعهای شب
عطارد مقدم باشد بر زحل چه عطارد در طالعهای روزی ثانی زحل است و نیز گاه باشد
که عطارد در شب قوی تر از روز بود بسبب امتزاج طبیعت بخلاف زحل که دائما در روز
قوت او زیاده باشد از شب و سرطان و عقرب و حوت سرد و تر اند و این سه برج را مثلثه
مائی گویند چرا که بر طبیعت آب اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت بلغم اند و ارباب این مثلثه
در طالعهای روز زهره و مریخ و قمر اند مخفی نماند که بر قیاس ماسبق بایستی که اول مریخ بودی
که صاحب بیت است پس زهره که صاحب شرف است و کوشیار برین رفته است لیکن جمهور اهل احکام
بر آنند که مصنف فرموده و صاحب روضة المنجمین گوید که سبب تاخیر مریخ از زهره بنابر
مخالفت طبیعت مریخ است با طبیعت این مثلثه و سبب تاخیر قمر از مریخ انحطاط فلک اوست
از فلک مریخ چه مقرر است در طایفات که هر دو کوکب که در قوت برابر باشند علوی را تفضیل
بر سفلی دهند و تفضیل بجهت کواکب و همچنین تذکیر و تانیث و روزی و شبی بودن ایشان
که انجا بالاجمال بتقریب مذکور شد و عنقریب در حیز تحریر و تقریر آید و در طالعهای شب
مریخ مقدم باشد بر زهره بنابر اطراد و آنچه قبل ازین مذکور شده بمذهب کوشیار که موافق
قیاس است قمر مقدم باشد بر مریخ چه تاثیر او اظهر است در شب و بطلمیوس شریک را در ارباب
مثلثات اعتبار نکرده است و کوشیار نیز بروجی نهاده و اصحاب این فن گویند هر کوکب
که در مثلثه خود بود مثل شخصی باشد که در میانه انصار و اعوان خود بود و یکی از فضلا را
در تعیین مثلثات و ارباب هر یک بیتی وارد شده که بجهت حفظ بسیار خوبست و

تذکیر و تأنیث بروج

مصلاع اوّل این بیت چهار کلمه است و هر کلمه چهار حرف چنانکه حرف اوّل اشارهاست بعنصر
و حرف دوّم برب اوّل و حرف سیم برب ثانی و حرف چهارم شریك و هو هذا انشیل
تهرخ هلدی مخمش یعنی حرف دوم میدار برب یعنی چه این مصلاع از برای تعیین
ارباب مثلثات عماری است اگر خواهی که ارباب مثلثات لیلی را بدانی حرف رب دوم که حرف
سیم کلمه است مقدم دار بر حرف رب اوّل که حرف دوم کلمه است و بروج کرم همه مذکور

انثی و ذکر بودن بروج

نهارک اند و بروج سرد همه مونث و لیلی زیرا که طبیعت نهار حارات و طبیعت لیل بارد و
همچنین حرارت طبیعت مذکر زیاده است از حرارت طبیعت مونث کما ثبت فی موضعه و جوزا
و سنبله و میزان و دلو و نصف اول قوس انثی اند و باقی بروج و نصف اخر قوس بهیمی
به بیانی که قبل ازین در صور بروج بتفصیل مذکور شده است و میزانرا با انکه صورت او
از جماد است انثی کفتن بنابرانست که آلت قیاس انانت و بعضی اورا بر صورت شخصی
فرا کرفته اند که ترازوی بدست کرفته باشد پس چون ازین تعینات فارغ شد شروع
نمود در تعیین بیوت کواکب سبعه از بروج اثنی عشریه پس میفرماید که جدی و دلو خانهای

بیوت کواکب

زحل اند و قوس و حوت خانهای مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ و اسد خانه آفتاب
و ثور و میزان خانهای زهره و جوزا و سنبله خانهای عطارد و سرطان خانه قمر و بنای این
تقسیم بر انست که کویند که آفتاب که نیر اعظم اسعد و خسرو سیارات و ثوابت است و مستقیم
الاحوال و بطبع کرم و خشك پس جای که مناسب حال او باشد هر آینه اسد بود چه
اسد برجیست بر صورت پادشاه جانوران و بطبع کرم و خشك و ثابت موافق مزاج
و خلق آفتاب و غایت ارتفاع او ارفع از اکثر بروج در معظم معموره بعد از ان ماه
نیر اصغر است خلیفه و نظیر و عدیل آفتاب و سریع الحرکه و متغیر الاحوال و بطبع
سرد و تر پس برجی که لایق احوال او باشد هر آینه سرطان بود چه سرطان برجیست بر
صورت جانور آبی و سرد و تر و منقلب موافق مزاج و خلق قمر و غایت ارتفاع او ارفع است
از سایر بروج در اکثر معموره و باقی بروج را هم بطریق مناصفه بر هر دو نیر قسمت کردند
چنانکه شش برج را که از اوّل اسد است تا اخر جدی بر توالی آفتاب کفتند و شش برج دیکر را که
از اخر سرطان است تا اوّل دلو برخلاف توالی ولایت ماه و ترتیب افلاك هر یك از خمسه ولایتم
متحیره را که چون حرکات ایشان دو نوع است دو خانه یافتند یکی در ولایت آفتاب و یکی در ولایت
ماه پس ابتدا بعطارد کردند چه عطارد اسرع متحیرهاست و اقرب بماه و کاتب ال در خدمت
و ملازمت آفتاب پس یك خانه او را در جنب خانه آفتاب بر توالی یافتند و یك خانه دیکر
در جنب خانه ماه برخلاف توالی و آن جوزا و سنبله است و بعد از ان زهره را دو خانه در جنب
خانهای عطارد یافتند که آن ثور و میزان است و مریخ را دو خانه در جنب خانهای زهره
یافتند که آن حمل و عقرب است و مشتری را دو خانه در جنب خانهای مریخ یافتند که آن
قوس و حوت است و زحل را دو خانه در جنب خانهای مشتری یافتند که آن جدی و
دلو است و کویند که چون کوکب در بیت خود بود مانند شخصی بود که در حصن حصین و
مامنی باشد سالم از جمیع مکاره و مرفه الاحوال و لهذا قوت بیت را اقوی قوی کویند و بروج

وبال کواکب

مقابل خانه را یعنی برج هفتم او را وبال کویند زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامت است
پس برج مقابل بیت موضع وبال و نکبت باشد چه قبل ازین مذکور شد که دو نوع متقابل

ضد یکدیکر اند و ازین لازم آید که خانهای نیرین وبال زحل باشد و خانهای او وبال نیرین و خانهای
عطارد وبال مشتری و خانهای او وبال عطارد و خانهای زهره وبال مریخ و خانهای او وبال زهره
و بتجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب که خانهای ایشان در مقابل یکدیکر باشد اتصال واقع

فتح الباب

شود حدوث یکی از کائنات جوّ بود و این قسم اتصال را فتح الباب کویند پس اکر فتح الباب از نیرین و زحل
باشد در زمستان دلیل برف و سرما بود و در تابستان شکستن کرما و اعتدال هوا و اکر فتح الباب از عطارد
و مشتری باشد سبب تموج هوا بود پس اکر مریخ درین حال یکی ازین دو متصل شود بادهای تند وزد
و اکر فتح الباب از زهره و مریخ باشد باران قوی آید و رعد و برق بود خصوصاً که عطارد با ایشان
متصل بود بجرم یا بشعاع و چون تمامی بروج را درین تقسیم کواکب متصرف شدند راس و

احوال کواکب

ذنب را که از کواکب نیستند نه بیت باشد و نه وبال انیت تمامی سخن در احوال بروج امّا احوال
کواکب از اجمله سعادت و نحوست ایشان است و استدلال بران بود از تجربه و امتحان از نظر مودت
و عداوت میان بیوت ایشان و خانهای نیرین کنند چنانکه کویند که زحل نحس اکبر است چه میانه خانهای
نیرین و خانهای زحل نظر مقابله است که از انظار تمام دشمنی کویند و مریخ نحس اصغر است بجهة
انکه میانه خانهای نیرین و خانهای مریخ نظر تربیع است که از انظار نیم دشمنی کویند پس ازین
حیثیت و ایضا از حیثیت جرم نسبت بزحل اصغر باشد و مشتری سعد اکبر است بسبب انکه میانه خانهای
نیرین و خانهای مشتری نظر تثلیث است که از انظار تمام دوستی کویند و زهره سعد اصغر است
بواسطه انکه میانه خانهای نیرین و خانهای زهره نظر تسدیس است که از انظار نیم دوستی کویند پس
ازین حیثیت و نیز از حیثیت جرم نسبت بمشتری اصغر باشد و نیرین از تثلیث و تسدیس سعد اند
زیرا که خانهای ایشان بر تثلیث و تسدیس خانهای سعدین است و از مقابله و تربیع و مقارنه نحس
امّا از مقابله و تربیع بجهت وقوع خانهای ایشان بر تربیع و مقابله خانهای نحسین امّا از مقارنه
بسبب انکه جرم ایشان بالذات قاطع و قاهر است و معرفت احوال انظار را از مودت و عداوت و غیرها
در باب نوزدهم معلوم کردد ان شاء الله تعالی و راس سعد است و ذنب و کید نحس امّا سعادت راس بجهة
آنست که قمر در حال صعود عرض از عقده راس تجاوز کند در معظم معموره امّا نحوست ذنب
بجهة انکه قمر در حال هبوط عرض از عقده ذنب مجاوزت نماید در اکثر ربع مسکون و بعضی
کفته اند که راس چون سعدی بجاسد او باشد سعد بود و چون نحسی بجاسد او باشد نحس و ذنب بخلاف
این بود یعنی چون سعدی بجاسد او بود نحس باشد و چون نحسی بجاسد او بود سعد و بعضی دیکر
کفته اند که فعل راس افزودن است و فعل ذنب کم کردن یعنی هر کوکب که ممازج راس بود قوت او
زیاده شود و هر کوکب که ممازج ذنب بود قوت او کم شود و کید چون کوکبیست متوهم پس نحوست او
نیز متوهم باشد و بران دلیلی نبود و عطارد تابع متصل به است یعنی بالذات نه نحس باشد و نه سعد
چه میانه خانهای نیرین و خانهای او نظری واقع نیست بلکه ساقط اند از یکدیکر پس تابع کوکبی باشد
که متصل یا مستصل به او باشد چنانکه اکر آن کوکب سعد باشد سعد کردد و اکر نحس باشد نحس بعد هذا بر ارباب
اذکیا مخفی نماند که اثاری که در عالم کون و فساد ظاهر میشود هر آینه بوجود موثری و متاثری و شرطی
باشد و موثر را فاعل خوانند و متاثر را قابل و فاعل نزد اهل تحقیق قدرت الهی است و احکامیان اوضاع
نجومی را شرط دانند و کویند که تجدد هر تجدد موقوف بر حصول ان شرط است چه سبب حصول
آن شرط آن تجدد بوقتی خاص شده است دون وقتی دیکر و قابل اجسام این عالم باشد و انچه متعلق
باجسام است مانند صور و نفوس و اعراض و اثاری که برین قوابل فایض میشود بحسب تجربه کذ

دکو بیند هر کوکب که دروبال بود چون شخصی بود که در زندان و جای مکروه باشد



اختلاف

یافته اند و گویند این اختلاف یا بحسب طبایع مواضع کواکب باشد از بروج یا بحسب اماکن و ازمان یا بسبب
حالاتی که کواکب را در جهات واقع میشود و چنانکه تفصیل این جمله در کتب مبسوطه احکام مثبت است
و افعال بروج نیز مختلف میشود بحسب حلول کواکب در بروج مانند اختلاف بدن سقیم و سلیم
در حال انحراف و استقامت مزاج چه مشهور است که نسبت کواکب ببروج همچنانست که نسبت ارواح
باشباح اما آثار مجرده کواکب اعم از آنکه امور دیگر عارض ایشان شود بسبب بروج یا غیر آن اینست
که معه بتفصیل میفرماید که زحل سرد و خشک است و بعضی باین سبب او را نحس اکبر گفته اند
چه این دو کیفیت که سبب فنای حیوانات و روی بافراط است و چه نحوست ما و راد این تواند بود
و مریخ و آفتاب گرم و خشک اند لیکن گرمی آفتاب بیشتر است از مریخ و خشکی مریخ بیشتر از آفتاب و بعضی
باین سبب که خشکی مریخ در غایت است او را نحس اصغر گفته اند چه افراط خشکی یکی از هر اسباب موت است
و مشتری و زهره گرم و تر اند و این دو کیفیت از مشتری در حد اعتدال است و بعضی باین
او را سعد اکبر گویند چه سبب وجود حیوانات این دو کیفیات است اما رطوبت زهره در حد اعتدال
و حرارت او مشکوک فیهاست بلکه جمهور بر آنند که در طبیعت او حرارت نیست و لهذا گویند
سرد و تر است پس یک کیفیت حیات که رطوبت است در وی موجود باشد و بعضی ازین جهت او را سعد
اصغر گویند و قمر سرد و تر است بالذات لیکن بتجربه یافته اند که در حال ازدیاد نور او رطوبت
قوابل در تزاید بود و در حال انتقاص در تناقص و این معنی بر اطبا و اهل دریا بار اظهر است و
طبیعت عطارد چون در کیفیات مستقیم نیست تابع طبیعت کوکب متصل به است و اگر احیانا بهیچ
کوکب متصل نباشد طبیعت او تابع طبیعت محل او باشد از بروج اثنی عشریه و طبیعت راس را
گرم و تر یافته اند باعتدال مانند مشتری و طبیعت ذنب را در غایت سردی و خشکی مانند زحل
و شمس و علویه که مریخ و مشتری و زحل باشد مذکر اند بسبب ذکورت شمس و مریخ حرارت
و یبوست مزاج هر یک است و سبب ذکورت زحل افراط یبوست اوست و سبب ذکورت مشتری
اعتدال حرارت و رطوبت مزاج اوست و قمر و زهره مؤنث اند بجهة برودت و رطوبت که
که در مزاج ایشان است و عطارد اینجا نیز تابع کواکب متصل به است و اگر متصل بهیچ کوکب
نباشد تابع محل خود باشد از بروج و نیز در حال تشریق مذکر باشد و در حال تغریب مؤنث
و هر کوکبی مذکر نهاری است مگر مریخ و مریخ و هر مؤنث لیلی زیرا که طبیعت مذکر حارست
موافق طبیعت نهار و طبیعت مؤنث بارد موافق طبیعت لیل و چون جوهر نحسین بالطبع
ناسد است زحل را با وجود برودت روزی کرفتند و مریخ را با وجود حرارت شبی تا افراط
برودت اول با حرارت روز و افراط یبوست ثانی با رطوبت شب ممزوج کشته اعتدال حاصل
آید و عطارد درین امر نیز تابع کوکب متصل به است و گویند در نصف روزی روزی بود
شبی شبی اما ارباب ساعات چون مصنف از تحقیق احوال بروج و کواکب فارغ شد شروع نمود در معرفت
ارباب ساعات بدانکه عدد تمامی ساعات مدت یکهفته یکصد و شصت و هشت است و ارباب این صناعت
هر ساعت معوجه را از بن جمله بکوکبی از کواکب سبعه نسبت کنند و او را رب آن ساعت نامند و ابتدا
از ساعت معوجه اولی روز یکشنبه که اول هفته است کرده آنرا منسوب بشمس سازند چه وجود شمس
سبب وجود روز و شب است و ساعت دویم از آن روز بزهره دهند و ساعت سیم بعطارد و علی
هذا بر ترتیب افلاک تا قمر و چون نوبت بقمر رسد از زحل گیرند و همچنین بر ترتیب ساعات
میشمارند و بکواکب نسبت میکنند تا ساعت آخر از جمله که آن ساعت دوازدهم شب یکشنبه است

طبایع کواکب

تذکیر و تأنیث کواکب

ارباب ساعات

[illegible]

از هفته

بیت
هفته ابجد هوز و ارباب آن
سغ و یل روز دیل سغ شب

بیت
امس بور جنخ داد هبی وجز زدل
روز و شب وان و کواکب کر شود از آن کل

از هفته دیگر دان هر آینه باین اعتبار منسوب بمریخ باشد و بعد از آن دور از سر گرفته شود
و حالت اول عود کند و از آنچه گفتیم واضح و لایح گردد که روز یکشنبه رب ساعت اولی که آن
ساعت اول بود از جمله ساعات یکصد و شصت و هشتگانه شمس است و در روز دوشنبه
رب ساعت اولی که آن ساعت بیست و پنجم بود از آنجمله قمر و در روز سه شنبه رب ساعت اولی
که آن ساعت چهل و نهم بود مریخ و در روز چهارشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت هفتاد و سیم
بود عطارد و در روز پنجشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت نود و هفتم بود مشتری و در
روز جمعه رب ساعت اولی که آن ساعت صد و بیست و یکم بود زهره و در روز شنبه رب
ساعت اولی که آن ساعت صد و چهل و پنجم بود زحل و ایضا ظاهر گردد که رب ساعت اولی
در شب یکشنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات مذکوره عطارد است و رب
ساعت اولی از شب دوشنبه که آن ساعت سیزدهم بود از آنجمله مشتری و رب ساعت اولی
از شب سه شنبه که آن ساعت سی و هفتم بود زهره و رب ساعت اولی از شب چهارشنبه که آن ساعت
شصت و یکم بود زحل و رب ساعت اولی از شب پنجشنبه که آن ساعت هشتاد و پنجم بود شمس و رب
ساعت اولی از شب جمعه که آن ساعت صد و نهم بود قمر و رب ساعت اولی از شب شنبه که آن ساعت
صد و سی و سیم بود مریخ و رب ساعت دوم هر روزی و شبی کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب
رب ساعت متقدم باشد و همچنین رب ساعت سیم کوکبی باشد که فلک او تحت فلک رب ساعت دوم
بود و علی هذا القیاس و این ترتیبیست که قبل ازین مذکور کردیم ظاهر است و چون به ترتیب مذکور
بقمر رسد باز از زحل گیرند چنانکه قبل ازین گفتیم و مراد ازین ساعات ساعات زمانیست چه اگر
مراد ساعات مستوی باشد هر آینه بحسب طول ایام و لیالی بعضی از ارباب ساعات روز از آن
بعضی از ساعات شب شود و بعکس و ایضا بنابر آنکه عنقریب مذکور شود رب هر روز و هر شب
دایما یک کوکب نباشد بلکه بحسب تفاوت شب و روز تبدیل یابد بکوکبی دیگر و رب هر روز رب
ساعت اولی آن روز باشد بسبب تقدیم او بر سایر ارباب ساعات از روز بنا علی هذا رب روز یکشنبه
شمس باشد و رب روز دوشنبه قمر و رب روز سه شنبه مریخ و رب روز چهارشنبه عطارد و رب
روز پنجشنبه مشتری و رب روز جمعه زهره و رب روز شنبه زحل و همچنین رب هر شبی رب
ساعت اولی آن شب باشد بسبب آنچه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد باشد و رب شب
دوشنبه مشتری و رب شب سه شنبه زهره و رب شب چهارشنبه زحل و رب شب پنجشنبه
شمس و رب شب جمعه قمر و رب شب شنبه مریخ **باب هفتم در معرفت حظوظ کواکب
و آنچه بآن تعلق دارد** اهل احکام نجوم هر برجی را از بروج اثنی عشریه علیحده بپنج قسم مختلف
تقسیم کرده اند چنانکه هر قسم از دوازده درجه بیشتر و از دو درجه کمتر نیست و معلوم نیست که
بنای این تقسیم بر چیست و هر قسمی ازین اقسام پنجگانه نصیب یکی از متحیره است و نیرین را
درین باب هیچ نصیبی نیافته اند و آنرا یعنی هر یک ازین اقسام را حد آن کوکب گویند و اهل
احکام را در کیفیت تقسیم حدود اختلافست چنانکه هر قومی این تقسیم را نوعی می کنند چه اهل
مصر را حدودیست و اهل بابل را حدود دیگر است و همچنین هندوان و کلدانیان را و ارسطو
نیز حدودی مغایر این حدود ات منقولست اما افضل و اشهر همه که متفق علیه است حدود
مصریانست که درین جدول موضوع است چه آنرا قیاسی و ترتیبی نیست که بدون جدول مدرک شود
و گویند وضع حدود مصریان از پیش عزیز مصر بوده یعنی یوسف صدیق ع و در جدول اول

ارباب ساعات روز

ارباب ساعات شب

حدود مصریان

حدود مصریان

از این جداول طول ارقام بروج مثبت است و در جداول عرضیه بازاء هر برجی درجات آن برج
منقسم بر پنج قسم مختلف مرقوم است بسواد و صاحب آن قسم از کواکب خمسه در پهلوی آن مرقوم است بحمره
و جدول اینست و گویند چون کوکب در حد خود بود چون شخصی باشد که در میان عشیره و اقارب خود

	و	یب	ک	که	ل
ع	ی و	ه و	د ح	خ ه	ل ه
ا	ه ح	د و	ی ح	ل ه	خ ج
ب	د و	ی و	ه ه	خ ز	ل و
ج	خ ز	ه و	د و	ی ز	ل د
د	ی و	ه ه	ل ز	د و	خ و
ه	د ز	ه ی	ی د	خ ز	ل ب
و	ل و	د ح	ی ز	ه ز	خ ب
ز	خ ز	ه د	د ح	ی ه	ل و
ح	ی یب	ه ه	د د	ل ه	خ د
ط	د ز	ی ز	ه ح	ل د	خ د
ی	د ز	ه و	ی ز	خ ه	ل ه
یا	ه یب	ی د	د ج	خ ط	ل ب

بود و وجوه هر برجی را به سه قسم متساوی کنند چنانکه
هر قسمی ده درجه باشد و قسم اول حمل را بمریخ
دهند که صاحب بیت است و قسم دوم بآفتاب
و قسم سیم بزهره و قسم چهارم که قسم اول برج
ثور است بعطارد و همچنین بر ترتیب اقسام
سی و هشتگانه بشمارند و بکواکب بترتیب افلاک
نسبت کنند و چون نوبت بقمر رسد باز از زحل
گیرند تا قسم اخر که ده درجه اخر حوت است و
آن هم آینه بجای این ترتیب از آن مریخ باشد
پس او را دو قسم متتالی بود یکی قسم اخر حوت
دیگری قسم اول حمل و هر قسمی را ازین اقسام
وجه و صورت گویند چنین منقول است

وجوه کواکب

که سبب آنست که حکماء یونان در حین طلوع
یکی ازین اقسام ذکر یکی ازین صور حمل و
هشتگانه که واقع باشد دران قسم نموده اند
و حکماء هند درین تقسیم قسم اول از هر برجی
بصاحب آن دهند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد از و باشد از مثلثه او و قسم دیگر بصاحب برج
دیگر هم از آن مثلثه مثلا قسم اول از برج حمل بمریخ دهند که صاحب اوست و قسم دوم بشمس که صاحب
برج دوم است ازین مثلثه یعنی اسد و قسم سیم بمشتری که صاحب برج سیم است هم از آن مثلثه یعنی
قوس و از برج ثور قسم اول زهره را بود و قسم دوم عطارد را و قسم سیم زحل را و قس علی

دریجان کواکب

هذا فی سایر البروج و انرا یعنی هر یک از آن اقسام را باین اعتبار دریجان خوانند معرب دریگان
که لفظ است هندی و بعضی دیگر از هندوان درین تقسیم قسم اول حمل را بمریخ دهند و قسم
دوم بمشتری و همچنین بر ترتیب تا قسم آخر و آن از آن مریخ باشد و انرا آذرجان و اذرجان و

اذرجان کواکب

اذرجان خوانند و این اصطلاح بعینه مثل اصطلاح وجوه است الا انکه ترتیب صاحبان درجه
از فوق بجانب تحت است و در اذرجان از تحت بجانب فوق پس درین ترتیب چون نوبت بزحل
رسد باز از قمر باید گرفت و چون هر برجی بدو قسم متساوی کنند و قسم اول از بروج مذکر
بشمس دهند و قسم آخر بقمر و قسم اول از بروج مؤنث بقمر دهند و قسم آخر بشمس آنرا نیمبهر

نیمبهر

خوانند و چون هر برجی علی هفت قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه و هفده دقیقه
و هشت ثانیه و سی و چهار ثالثه بوده باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند
و قسم دوم بکوکبی دهند که فلک او در تحت فلک کوکب قسم دوم بود و علی هذا تا قسم

هفت بهر

هفتم آنرا هفت بهر خوانند و چون هر برجی بنه قسم متساوی کنند چنانکه مجموع صد
و هشت قسم بوده باشد هر قسمی سه درجه و بیست دقیقه و قسم اول از حمل بمریخ

دهند

دهند که صاحب حملست و قسم دوم بصاحب ثور که زهره است و قسم سیم بصاحب جوزا که عطارد است
و علی هذا بر ترتیب اقسام صد و هشتگانه بشمارند بصاحبان بروج بر ترتیب نسبت کنند و چون نوبت
بحوت رسد باز از حمل گیرند تا اخر اقسام دوازده برج که هر آینه متعلق باشد بصاحب حوت

نه بهر کواکب

که مشتریست و این را یعنی این اقسام را نه بهر خوانند و ازین ترتیب که مذکور شد لازم آید
که بهرها موافق در عدد از سه برج که یک مثلثه باشد یک کوکب را و همچنین برجی بدوازده قسم
متساوی کنند لا محاله هر قسمی دو درجه و نیم باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند
و قسم دوم بصاحب برجی که بعد از آن برج باشد و علی هذا تا اخر که قسم دوازدهم است از

اثنی عشریه

هر برج و این اقسام را اثنی عشریه و دوازده بهر خوانند پس چون کوکبی با دلیلی دیگر
در برجی باشد و از آن برج درجه و دقیقه چند قطع کرده باشد دو درجه و نیم از آن
مقدار حصه آن برج اعتبار کنند و دو درجه و نیم دیگر حصه برجی که بعد از وست
و بهمین دستور بترتیب تا انجا که کمتر از حصه برجی بماند از آن باقی هر درجه را دوازده
درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه گیرند از برجی که نوبت باو رسیده باشد انجا که
منتهی شود موضع اثنی عشریه آن کوکب یا آن دلیل باشد و صاحب آن برج هر اینه صاحب
اثنی عشریه باشد و این عمل را احکامیان بسیار معتبر دارند و از جمله مصطلحات اهل
این فن است که بعضی درجات از هر برج را درجات نیره خوانند و بعضی را مظلمه و
بعضی را قتمه یعنی غبارناک و بعضی را خالیه یعنی خالی از عوارض مذکوره و همچنین
بعضی از درجات را درجات سعادت افزای گویند و بعضی را آبار جمع بئر یعنی چاه از
غایت نحوست و بعضی را مذکر و بعضی را مؤنث و ما بجهت تعیین هر یک ازین [illegible]
و انچه قبل ازین مذکور شده جدولی ایراد نمودیم تا بر متعلم ظاهر و آسان گردد و جدول اینست

درجات نیره و مظلمه و قتمه و خالیه [illegible]

جدول وجوه کواکب				جدول دریجان کواکب				جدول اذرجان کواکب				جدول نیمبهر		
ع	خ	س	ه	ع	خ	س	ی	ع	خ	ی	ل	ع	س	ر
ا	د	ر	ل	ا	ه	د	ل	ا	ر	د	ه	ا	ر	س
ب	ی	خ	س	ب	د	ه	ل	ب	س	خ	ی	ب	س	ر
ج	ه	د	ب	ج	ر	خ	ی	ج	ل	ب	د	ج	ر	س
د	ل	ی	خ	د	س	ی	خ	د	ه	س	خ	د	س	ر
ه	س	ه	د	ه	د	ل	ه	ه	ی	ل	ب	ه	ر	س
و	ر	ل	ی	و	ه	ل	د	و	د	ه	س	و	س	ر
ز	خ	س	ه	ز	خ	ی	ر	ز	خ	ی	ل	ز	ر	س
ح	د	ر	ل	ح	ی	خ	س	ح	ر	د	ه	ح	س	ر
ط	ی	خ	س	ط	ل	ه	د	ط	س	خ	ی	ط	ر	س
ی	ه	د	ر	ی	ل	د	ه	ی	ل	ر	د	ی	س	ر
یا	ل	ی	خ	یا	ی	ر	خ	یا	ه	س	خ	یا	ر	س

[illegible]

۱۱

جدول درجات مظلمه و نیره و قتمه و خالیه

البرج	١	٢	٣	٤	٥	٦	٧
الحمل	٣	٥	٨	٤	٤	٥	١
	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	مظلمه
	ج	ح	یو	کب	که	کط	ل
الثور	٣	٧	٢	٨	٥	٣	٢
	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	خالیه	نیره	خالیه
	ج	ی	یب	کب	که	کح	ل
الجوزا	٧	٣	٥	٢	٦	٧	
	نیره		نیره	خالیه	نیره	مظلمه	خالیه
	ز	ی	یه	کب	کز	ل	
السرطان	٧	٥	٢	٤	٢	٨	٢
	قتمه	نیره	قتمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه
	ز	یب	ید	یح	کب	کح	ل
الاسد	٧	٣	٦	٥	٩		
	نیره	قتمه	مظلمه	خالیه	نیره	خالیه	
	ز	ی	یو	کا	ل		
السنبله	٥	٤	٢	٦	٤	٧	٢
	قتمه	نیره	خالیه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه
	ه	ط	یا	یز	کا	که	ل
المیزان	٥	٥	٨	٣	٧	٢	
	نیره	مظلمه	نیره		نیره	خالیه	
	ه	ی	یح	کا	که	ل	
العقرب	٣	٥	٦	٦	٢	٥	٣
	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه
	ج	ح	ید	ک	کب	کز	ل
القوس	٩	٣	٧	٤	٧		
	نیره	قتمه	نیره	مظلمه	قتمه	خالیه	
	ط	یب	یط	کج	ل		
الجدی	٧	٣	٥	٤	٢	٤	٥
	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه
	ز	ی	یه	یط	کا	که	ل
الدلو	٤	٥	٤	٨	٤	٥	
	مظلمه	نیره	قتمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه
	د	ط	یج	کا	که	ل	
الحوت	٦	٦	٦	٤	٣	٣	٢
	قتمه	نیره	مظلمه	نیره	خالیه	نیره	مظلمه
	و	ی	یو	کا	که	کح	ل

جدول درجات سعادت افزای

ع	یط
ا	ج یه کز ل
ب	یا
ج	ا ج و ید یه
د	ه ح و ر س
ه	ب ج یه
و	ه ح کا ل
ز	ر ب ک
ح	ج ک ک
ط	ب ح یو ک
ی	ور یو ر ک
یا	ب ک او

جدول درجات آبار

ع	و یا س کج کط
ا	ه ح یح که کر
ب	ب ی کو کر ل
ج	ب یا کح کو ل
د	د یح یه کد کح
ه	د یح کو کا که
و	ا ر ک ل
ز	ط ی یز کب کو
ح	د یه کد کو کر ل
ط	ا ر یز کب کح
ی	ا یه یو کج کط
یا	د ط کد کر کح

جدول درجات مذکر و مؤنث مذکر لیناهی و مؤنث برجی

ع	ر	-	و	ر	ج		
ا	ر	ج	یه				
ب	-	و	یا	ر	د	ج	
ج	ج	-	ه	ج	-	یا	و
د	د	-	ه	و	-	ل	
ه	ه		ه	ج	ی		
و	و	ه	ه	یا	-		
ز	ر	ی	ا	یا	ر	-	
ح	ح	-	د	و	ه	ج	ج
ط	ط	یا	ج	ل	-	ه	
ی	ی	ه	ر	ه			
یا	یا	-	ج	ح	ه	-	

جدول نهبهر کواکب

درجه	دقیقه				
ج	ی	ح ع	د ی	ز ح	و ر
و	م	ه ا	ل ی	ح ر	ر د
ی	ع	و -	ی ما	ح ج	د ه
ک	ی	ج ر	ع ح	ط ه	ع و
لو	م	ر د	ه ا	ل ی	ح ر
ک	ع	و ه	ی -	ی ما	ح ج
مح	ی	ه و	ر ج	ح ع	ط ه
لو	م	ح ر	ر د	ه ا	ل ی
ل	ع	ح ج	و ه	ی -	ی ما

جدول هفت بهر کواکب

درجه															
د	ر	ج	لا	ج	ه	د	ر	س	ر	د	ه	ج	ی	ل	ل
ح	لا	س	ح	س	د	ر	ل	ر	ه	ل	ر	د	س	ح	ی
س	نا	اه	ص	ه	ر	ل	ی	د	ل	ر	ه	س	ح	ح	س
س	ح	له	لو	د	ل	ی	ح	ر	ی	ل	د	ه	س	س	ه
کا	اه	ص	ح	ر	ی	ح	س	ل	ح	ی	ر	د	ر	ه	د
اه	ص	نا	اه	ل	ح	س	ه	ی	س	ح	ل	ر	د	د	ر
اط	نط	نط	غ	ی	س	ه	د	ح	ه	س	ی	ل	ر	ر	ل

جدول اثنی عشریه کواکب

الدرجه	البرج	الدرجه	الدقیقه	الدرجه	الدقیقه	الدقیقه	الدرجه	الدقیقه
ا ب	ع ع	ل یه	ا ب	ع	ل یه	لا لب	و	ل یه
ج د	ا ا	و مح	ج د	ع	لو مح	کد کد	و	لو مح
ه و	-	ع ل	ه و	ا	ع ل	له لو	ر	ع ل
ز ح	- ج	یه لو	ز ح		یه لو	لز لح		یه لو
ط ی	ج ر	مح ع	ط ی	ا -	مح ع	لط م	ر ح	مح ع
یا یب	د ه	ل یه	یا یب		ل یه	ما مب		ل یه
یج ید	ه و	لو مح	یج ید	- ج	لو مح	مج مد	ح ط	لو مح
یه یو	و	ع ل	یه یو		ع ل	مه مو		ع ل
یز یح	و ر	یه لو	یز یح		یه لو	مز مح		یه لو
یط ک	ر ح	مح ع	یط ک	ج ا	مح ع	مط ن	ط ل	مح ع
کا کب	ح	ل یه	کا کب		ل یه	نا نب		ل یه
کج کد	ط ط	لو مح	کج کد	د	لو مح	نج ند	ی	لو مح
که کو	ی	ع ل	که کو	ه	ع ل	نه نو	یا	ع ل
کز کح	ی یا	یه لو	کز کح		یه لو	نز نح		یه لو
کط ل	یا یا	مح ع	کط ل	ه و	مح ع	نط س	یا ی	مح ع

جدول درجات دال علی العمی

ع	لا	شی	غر	فیه
ا	و	ر	ح	ی
ب	لا	شی	غر	فیه
ج	من	ط	الی	یه
د	من	ع	ک	ی
ه	لا	شی	غر	فیه
و	لا	شی	غر	فیه
ز	من	یط	الی	کج
ح	ا	ر	ح ع	یط
ط	من	یز	الی	کط
ی	ی	ع	الی	کط
یا	لا	شی	غر	فیه

در اعمی بنظر اسپکرد درباب جدول درجات کسی اعمی... در جدولی که زیر این نوشته

منه ولا تشتبه با اعمی... مولانا

و چون کوکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس و عطارد وقتی که دلالت کند بر نهاریت در روز فوق الارض باشد و در شب تحت الارض و کوکب لیلی یعنی مریخ و زهره و قمر و عطارد وقتی که دلالت کند بر لیلیت بعکس یعنی در روز تحت الارض باشد و در شب فوق الارض آنرا حیز گویند و اگر با این احوال برج مذکر در تعرف کوکب نهاری و برج مؤنث در تعرف کوکب لیلی بود آنرا جلب گویند و بعضی فضلا بجای برج مذکر و مؤنث بیت مذکر و مؤنث گفته اند پس در ضمن هر جلب حیز بود و بعکس نه و حیز در لغت بمعنی مکان بود و جلب بمعنی ربودن و بدست آوردن و اهل این صناعت گفته اند که بودن کوکب در حیز خود مانند شخصی بود در میان آشنایان خود و چون کوکب نهاری در روز تحت الارض و در شب فوق الارض و کوکب لیلی بعکس از خلاف محل گویند و از جمله معتبرات احکامیان در حظوظ کواکب یکی اعتبار فرح و ترح ایشانست که بتفصیل آن اشاره کرده میشود باید که فرح عطارد در بیت طالعست و فرح شمس در بیت تاسع و فرح مشتری در بیت حادی عشر و فرح زحل در بیت ثانی عشر و فرح قمر در بیت ثالث و فرح زهره در بیت خامس و فرح مریخ در بیت سادس و اکثرا استنباط کیفیت این تقسیم از حر خانه طالع کرسوی او تاد اربعه اثبت کنند و گویند ازین هشت خانه دو خانه قوی اند که از اوتاد ناظر خوانند و آن بیت یازدهم و پنجم بود و دو خانه ضعیف اند که از زایل ساقط خوانند و آن بیت دوازدهم و ششم بود و دو خانه از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف که آنرا زایل ناظر خوانند و آن بیت نهم و سیم بود و انتها هه در باب اینده بتفصیل معلوم گردد و چون احوال این خانها معلوم گشت گوییم چون ازین کواکب سیاره الا عطارد دو کوکب نحس اند یعنی زحل و مریخ و دو کوکب سعد اند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب در بعضی احوال سعد اند و بعضی احوال نحس یعنی نیرین پس دو خانه ضعیف را از روی مناسبت بنحسین دادند اضعف را بانحس یعنی دوازدهم را بزحل و ششم را بمریخ و دو خانه قوی را بسعدین دادند اقوی را باسعد یعنی یازدهم را بمشتری و پنجم را بزهره و آن دو خانه را که از وجهی قوی بودند و از وجهی ضعیف بآن دو کوکب دادند که در بعضی احوال سعد اند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین اقوی را با عظم یعنی نهم را بآفتاب و سیم را بماه کسی نگوید که چرا فرح نیرین در بیت ثانی و ثامن که مایل ساقط اند نیست چه این دو خانه نیز از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف زیرا که سقوط بیت از طالع احسن است از زوال و ناظر بودن او بطالع احسن است از مایل بودن و چون عطارد را سعادت و نحوست ذاتی نیست بلکه ممتزجست و درجات طالع نیز ممتزجست چه میان نور و ظلمت است پس طالع را درین قسمت با و نسبت کردند و گویند بودن کوکب در بیت فرح مثل شخصی بود که در موضع نزهت و شادی بود و در حالت تحسر بجهة حفظ فرح کواکب این بیت بخاطر فاتر رسید و هو هذا نظم ز قو تها فرح کان او سط امد بیاد ارج لیب همچو وسط آمد دو خانه مقابل فرح یعنی خانه هفتم او بیت ترح وی باشد چه دو خانه متقابل از بیوت اثنی عشریه چنانکه دو برج متقابل ضد یکدیگر اند پس ترح عطارد در سابع است و ترح شمس در ثالث و ترح مشتری در خامس و ترح زحل در سادس و ترح قمر در تاسع و ترح زهره در حادی عشر و ترح مریخ در ثانی عشر و نیز از جمله این معتبرات است بیت قوت و ضعف کواکب و آنچنانست که گویند قوت شمس در بیت عاشر است و قوت ماه در رابع و قوت زحل در ثامن و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در ثالث و قوت زهره در سابع و قوت

حیز و جلب

خلاف محل

فرح کواکب

ترح کواکب

بیت قوت و ضعف

عطارد

عطارد در تاسع و خانه مقابل بیت قوت بیت ضعف باشد و چون کوکبی در خانه یا شرف خود باشد و در وتد بکوکبی دیگر یکی از انواع خمسه ناظر باشد که او را همین حال باشد یعنی او نیز در خانه یا شرف خود باشد و در وتد بود آنرا یعنی این وضع را دستوریه گویند و این معتمد تر این انواع دستوریه است و برجیس بصیر واضح و لایح است که سفلیین را با آفتاب این نوع دستوریه بحسب برجیت صورت نبندد و از جمله انواع دیگر یکی آنست که کوکبی در خانه خود بود و دوری او از نیر چون دوری خانه او باشد از خانه آن نیر یا شد اگر مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا حمل باشد دوم آنکه کوکب در کمال تشریق و تغریب محمود بود و آن کوکب علوی استقرار شصت درجه بعد باشد از آفتاب و سفلیین را او اخر سرعت سیر بود که از رابطه اعظم گویند سیم آنکه صاحب طالع در عاشر بود و صاحب عاشر در طالع و دستوریه دلیل خیر و سعادت عظیم است و مستولی بر جزوی از فلک البروج یعنی منطقة البروج و آن در اکثر احوال موضع کوکبی یا سهمی یا مرکز یکی از بیوت اثنی عشریه باشد عبارت از کوکبی است که حظوظ و از جمله حظوظ خمسه که آن بیت و شرف و حد و مثلثه و وجه است در آن جزو بیش از کواکب دیگر باشد در همان جزو بشرط اگر آن کوکب ناظر باشد بآن جزو بیکی از نظرات خمسه یا بیکی از دو نوع تناظر لیکن در اتصال نظری برجیت کافیست و تناظر جز بدرجه نشاید و اهل احکام هر حظی را بمرتبه اعتبار کرده اند و مراتب را شهادات گویند و حظوظ کوکب محظوظ را شاهد و مراغم نامند مثلا صاحب بیت را پنج شهادت گیرند و صاحب شرف را سه و صاحب مثلثه اول را دو و صاحب مثلثه دوم را یکی و این بقول کوشیار است اما ایوب طبری که یکی از علمای احکام است میگوید که صاحب بیت را هفت شهادت است و صاحب شرف را شش و صاحب حد را پنج و صاحب مثلثه اولی را چهار و صاحب مثلثه ثانیه را سه و شریک را دو و صاحب وجه را یکی و همچنانکه حظوظ مذکوره را مراتب تعیین کرده اند همچنین هر یک از حدود و وجوه و دریجان و غیر ذلک را مثل حیز و جلب و هفتاد و نه بهر و اثنی عشریه و فرح و سایر قوی که در میان ایشان متعارفست مرتبه تعیین کرده اند لیکن در مستولی زیاده از حظوظ خمسه مشهوره اعتبار نکنند و مراتب باقی را قوای کواکب از حظوظ چنانکه محمد خرد در شرح زیج ایراد نموده و تفاصیل آن یعنی تفاصیل مراتب قوای کواکب از کتب احکام طلب باید کرد و ما این مراتب را یعنی تفاصیل مراتب قوی کواکب بتفصیل و توضیح تمام در باب نوزدهم ایراد نماییم تا رجوع بکتب احکام نباید کرد و چون اتفاق افتد که صاحب حظی بجرم خود در آن حظ باشد مرتبه او را در آن حظ ضعف گیرند چه درین حال قوت او مضاعف گردد و اگر شهادت دو کوکب مساوی باشد هر دو کوکب را مستولی گیرند و اگر کوکبی در شهادت قریب بکوکب مستولی باشد آن کوکب را شریک مستولی گردانند مثلا خواستیم که بیست درجه ثور را مستولی آن کواکب ناظر بجزو زهره و قمر و زحل و مشتری را یافتیم و شهادت زهره درین جزو بقول ایوب طبری شانزده است زیرا که هم صاحب بیت است و هم صاحب حد و هم صاحب مثلثه اولی و شهادت قمر نه چرا که هم صاحب شرفست و هم صاحب مثلثه ثانیه و آن دو کوکب دیگر را درین جزو از حظوظ خمسه هیچ نصیبی نیست پس مستولی زهره بود بشرکت قمر اما اگر احیانا هیچیک از ارباب ناظر بجزو مفروض نباشند کوکب غریب را مستولی باید گرفت هر چند که در آن جزو ضعیف و نامقبول بود لیکن بشرط نظر اما اگر کواکب همه از وی ساقط باشند آن جزو را مستولی نبود و اصحاب احکام آنرا از روی تشبیه بدو بیرج گویند و این طایفه را در طالع مولود بر کوکب مستولی

دستوریه

مستولی

شهادات

تقسیم بیوت و انواع آنها

باب هجدهم در معرفت بیوت دوازده گانه و منسوبات ایشان قبل ازین مذکور شد که منطقة البروج را
ابتدا از نقطه بدوازده قسم کنند و هر قسمی را بیتی خوانند و ازین بیوت چهار خانه را اوتاد خوانند
چنانکه خانه اول را که هر آینه بر افق شرقی واقع است وتد طالع گویند و خانه هفتم را که
بر افق غربی واقعست وتد غارب و خانه دهم را که بر نصف اعلی دایره نصف النهار است
وتد السماء و خانه چهارم را که بر نصف اسفل دایره نصف النهار است وتد الارض و این چهار
وتد بجهت آن گویند که مدار احکام بر اینها است و اقوی بیوت اند و اینها هر یک را بیت اقبال
و مبدأ کون خوانند و بیت ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل الاوتاد خوانند از جهت
میلان هر یک بوتد مجاور خود و ازین حیثیت این چهار خانه را در قوت اوسط بیوت خوانند
و بیت ثالث و تاسع و سادس و ثانی عشر را زایل الاوتاد خوانند بسبب زوال هر یک از وتد
مجاور خود و ازین حیثیت این چهار خانه را اضعف بیوت خوانند و لهذا هر یک را بیت ادبار
و مبدأ زوال گویند و وجه تقدیم ذکر تاسع بر سادس که مصنف جایز داشته معلوم نیست و شاید
که بحیثیت نظر او بطالع بوده باشد و بیت سادس و ثانی و ثامن و ثانی عشر ساقط انظار اند لع
زیرا که هیچیک از نظرات خمسه میانه این بیوت و طالع متحقق نشود و وجه تقدیم ذکر سادس
بر ثانی اینجا نیز معلوم نیست و باقی بیوت غیر اوتاد اربعه که آن ثالث و خامس و تاسع و حادی عشر اند
ناظرانند بطالع چه میانه هر یک از بیت ثالث و حادی عشر و میانه طالع نظر تسدیسات و میانه
هر یک ازین دو خانه دیگر و میانه طالع تثلیث و ظاهر است که بیوت ناظره اقوی اند از بیوت ساقط
بلکه اتفاق اهل احکام بر آنست که قوت بیت زایل ناظر زیاده است از مایل ساقط چنانکه قبل ازین در
شرح فرح کواکب باین معنی اشاره شده و از افراد هر یک ازین انواع هر کدام بتوالی اقرب اند بطالع
در قوت مقدم باشند بر آنکه ابعد اند الا افراد بیوت ساقط که بعکس اینعبارات یعنی هر کدام که
بتوالی ابعد اند از طالع در قوت مقدم باشند بر آنکه اقرب اند و از آنچه گفتیم لازم آید که اقوای بیوت
طالع باشد پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس پس تاسع پس ثالث پس ثانی پس
ثامن پس سادس و اضعف جمیع بیوت بیت ثانی عشر است که هم زایل و ساقط است از طالع و هم اقرب
باو و بعضی بیت سادس و ثانی عشر را فقط بیت ادبار گویند و هر خانه که عدد او فرد باشد آن
خانه را مذکر دانند و هر چه عدد او زوج باشد مؤنث و باز این دوازده خانه را بچهار ربع منقسم
سازند و از آنجمله آن ربع را میان مرکز عاشر و طالعست و همچنین آنرا که میانه مرکز رابع و سابع
ربع مقبل و ربع مذکر گویند و آن ربع را که میانه طالع و رابعست و همچنین آنرا که میان سابع و
عاشرست ربع مدبر و ربع مؤنث گویند و آن نصف که میانه مرکز عاشر و رابعست از طرف
شرقی نصف صاعد خوانند و آن نصف دیگر را که میان مرکز رابع و عاشرست از طرف غربی
نصف هابط و چون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب عدد یازدهم طالع بود اوتاد آن طالع را
اوتاد مایل گویند چه هر یک درین حالت به بیت مایل خود اشتغال نمایند و اگر برج عاشر بحسب عدد
برج نهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد زایل خوانند زیرا که هر یک بیکی از بیوت زایل اشتغال
کنند و اگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد قایمه خوانند و قسم ثالث
افضل است از قسم اول و قسم اول از ثانی و حد هر خانه بیش از مبدأ آن خانه باشد پنج درجه پنج
درجه قبل از مبدأ و بیت ثانی آن خانه پس اگر درجه تقویم کوکبی مثلا پیش از مبدأ آن خانه باشد بدو درجه
خانه مقدم او را محل آن کوکب ندانند بلکه همان خانه را محل او اعتبار کنند هر چند فی الحقیقه در آن

منسوبات بیوت

خانه نباشد و این اعتبار بسبب آنست که تا ممکن باشد که شخص در روز مطالع متولد شود و شب در سابع
بیان انواع بیوت اثنی عشریه اکنون در صدد دلالات هر یک شروع نموده میفرماید که فلکی اولا از بیت
اول طالع چون مبدأ ظهور و وجود اشیاست و دلیل بقای آن امور که بظهور او ظاهر شده و ایضا طلوع
او دالست بر تکون هر متکون و مؤثر در آن خصوصا در انواع انسانی که اشرف و اکرم انواع مکونات
ازین سبب گفت که بیت طالع خانه حیات و نفس و جسد و ابتداء کارها و ایضا دلالت کند بر تدبیر
مصالح و عزیمت امور و طلب اشیا و کیفیت زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا منسوبست بسر
و روی و بیت دوم که مایل طالعست دلالت کند بر حالت ثانی موجود که آن هر آینه کیفیت اسباب بقا
و آنرا معیشت خوانند و اقرب آن اسباب غذاست و اوسط آن ذخایر و اموال و ابعد آن اعوان
و انصار ازینجهت گفت که بیت ثانی خانه مالست و معاش و اعوان و انصار و حوادث مستقبل و ایضا
دلالت کند بر دخل و خرج و بقول بعضی بر اکل و شرب و از اعضا منسوبست بگردن و بیت سیم که زایل
طالع است دالست بر حالت ثالث موجود و آن هر آینه کیفیت توابع اسباب معیشت است چون حرکت که
سبب استمرار غذاست و برادر و خواهر که شریک و معین مال اند و دلیل برین دوام خصومت
ایشانست بسبب جلب اموال ازین جهت گفت که بیت ثالث خانه برادرانست و اقربا و سفرهای نزدیک
و تحویل از جائی بجائی و ایضا دلالت کند بر علم اندک و اسرار و از اعضا بر دست و دوش و وتد
چهارم چون در غایت خفاست علامت عواقب امور بود و امری که ماده موجود باد منتهی شود چون
پدر و در موضع محل قرار و ثبات است چون مسکن و املاک ازین حیثیت گفت که بیت رابع خانه پدر
و املاک و ضیاع و عقار و عواقب امورست و ایضا دالست بر مدفون اموال و از اعضا منسوبست بسینه
و پهلو و معده و پنجم که مایل رابعست هر آینه دلیل دوم پدر بود که فرزند است و اکل و شرب و هدایا
که نتیجه املاک و ارتفاعات ازین واسطه گفت که بیت خامس خانه فرزندان و رسولان و هدایا
و اخبار و اکل و شرب است و ایضا دالست بر عشقبازی و ملبوسات و شادی و سورها و ضیافتها و
از اعضا منسوبست بر پشت و دل و ششم که زایل رابعست دلیل باشد بر حالت ثالث او از عبید و خدام و
ستور که از جمله اسباب سکون است و بیماری که سبب تحول حیاتست بجهة سقوط از طالع ازین علت گفت
که بیت سادس خانه خدمتکاران و بندگان و مرضها و اختلاط و دواب صغار است و ایضا دالست بر گریختن
و گم شده و تهمت و از اعضا منسوبست بناف و شکم و هفتم که وتد غاربست هر آینه ضد طالع بود و
نظیر او پس دال بود بر ازواج و شرکا و سبب هلاک و فنا چون اضداد و خصوم ازین وجه گفت که بیت
سابع خانه شرکا و ازواج و عورات است و ایضا دالست بر اضداد و خصوم و مقصد مسافران و گرانی و
ارزانی و از اعضا منسوبست بسرین و زیر ناف و هشتم که مایل سابعست حالت دوم ازواج بود و
چون مقابل و ضد ثانیست و دلیل بطلان اسباب بقا و معیشت بود ازین جهت گفت که بیت ثامن خانه خوف
و مرگ و میراثها و اموال عورات و اندوه است و ایضا دالست بر اموال خصوم و اضداد و فقر و فاقه و از اعضا
منسوبست بآلات شهوت و مقعد و رحم و نهم که ثانی بیت الموت دلالت کند بر حالت ثانی او از حیثیت
زمان مثل امور اخروی و از حیثیت قرب مثل خواب چنانکه النوم اخ الموت مشهور و معروفست و
نیز چون نظیر ثالثست و اقوی از او دال بود بر علم بسیار و سفر دور ازین دلایل گفت که بیت
تاسع خانه سفر دور و دین و علم و زهد و فکر و عقل و خوابست و ایضا دالست بر وفاداری
وتد پیری و کیفیت احوال غایبان و از اعضا منسوبست بفخذین و دهم چون ارفع و اعلی و اقوی بیوت
و نظیر بیت الاب ازین نسبت گفت که بیت عاشر خانه سلطان و مادر و اشغال و اعمال سلطانی

و ایضا دلالت بر صنعت و رفعت و مشهور و معروف گشتن و از اعضا منسوبست بر کبتین و
پانزدهم چون ثانی دهم است واقوی و اسعد بیوت مایل ازین دلالت گفت که بیت حادی عشر خانه
دوستان و امیدها و سعادتهاست و ایضا دلالت بر وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان ملوک
از اعضا منسوبست بساقین و دوازدهم چون اضعف و اخس بیوتست و نظیر ششم ازین علت
گفت که بیت ثانی عشر خانه اعدا و شقا و تنها و دزدان و چهار پایان بزرگ است و ایضا دلالت
بر گرفتاری و بند و زندان و حزن و دین و محبت و غلات و امراض مزمنه و از اعضا منسوب
بقدمین اینست تمامی سخن در مدلولات بیوت اما منسوبات کواکب اولا زحل چون نحس اکبرست
و بطی السیر هر آینه منسوب باشد باشیا خبیثه و اموری که متعلق باشد ببطو ازین جهت گفت
که زحل کوکب پیرانست و دهقانان و ارباب قلاع و خانه‌های قدیم و غلامان سیاه و صحرا
نشینان و مردم سفله و خسیس و زاهدان بی علم و از اخلاق مکر و کینه و حمق و جهل و بخل
دوغا و ستیزه کار و کاهل و مشتری چون سعد اکبرست و بطی السیر دلالت کند بر ثبات
و ثبات در رفعت و منزلت و اشیای شریف ازین سبب گفت که مشتری کوکب اخلافت و
علما و قضاة و امرای با عدل و نصفت و وزرای جلیل القدر رفیع المنزلت و اهل مناصب و زهاد
و اغنیا و از اخلاق حلم و سخا و علو همت و حیا و خیر و تواضع و صدق و وفا و مریخ که
اصغرست و سریع السیر دلیل بود بر اشیا و تخریب و امور سریعة النفاد باین واسطه گفت
که مریخ کوکب لشکریانست و امرا و ظلم و اتراک و دزدان و عوانان و مفسدان و اشکار
و ستیزه و از اخلاق قهر و مکابره و شجاعت و جسارت و سفاهت و لجاج و دروغ
و تهمت و ایذا مردم و امانت و زنا و خیانت و شمس چون نیر اعظم است و خسرو سیارات
و ثوابت و مربی اشیا و عین فیض دال باشد بر سلطنت و امور عظیم ازین حیثیت گفت که
شمس کوکب سلاطین است و اصحاب امر و نهی و اکابر و اهل رای و تدبیر و از اخلاق تکبر و
عجب و انفت و کرم و ترفع و بها و بهجت و زهره چون سعد اصغرست و سریع السیر و مؤنث
دال باشد بر انوثت و خنوثت و حسن و جمال و فرح و شادی ازین جهت گفت که زهره کوکب اهل طرب
و زنان و امردان و مخنثان و خادمان و ظرفا و اصحاب زینت و تجمل و از اخلاق لهو و طرب
و عشق و ظرافت و سخریه و سوگند و دروغ و عطارد چون ممتزج است و سریع السیر و تابع متصل
دال باشد بر تتبع و تلون و زیرکی ازین مناسبت گفت که عطارد کوکب حکمات و طبیبان و
منجمان و شعرا و اذکیا و دیوانیان و کاتبان و نقاشان و تجار و اهل بازار و از اخلاق دین و علم
و پاکی و نطق و ادب و صنایع دقیقه و قمر چون اسرع کواکبست دال باشد بر حرکت و انتقال
و استعجال و انقلاب ازین جهت گفت که قمر کوکب رسولانست و پیاده روان و ایلچیان و عوام الناس
و از اخلاق عفت و جمال و سلیم طبعی و فراخ عیشی و بسیار گفتن و حرکت و سخن چینی و امثال آن

باب نوزدهم در معرفت احوال انظار و آنچه بدان ماند و قوی کواکب قبل ازین
مذکور شد که اعتبار انظار کواکب بلا تکرار بنج است از جمله چهار که غیر مقارنه است بحسب موافقت
و مخالفت کیفیات و اوضاع اماکن ایشان از بروج حکمی خاص دارند چنانکه گویند که تثلیث و
تسدیس دو نظر مودت اند و مسعود زیرا که محقق هر یک ازین دو نظر در دو برج متفق
الطبیعه دست دهد خواه که اتفاق در هر دو کیفیت باشد کما فی التثلیث یا در یک کیفیت
کما فی التسدیس و ازین جهت گفت که تثلیث اقوی است از تسدیس و لهذا اول را نظر تام

دوستی

منسوبات کواکب

نظرات کواکب

چون

دوستی گویند و ثانی را نظر نیم دوستی و بعضی علت اقویت اول را ازین دانند که قوس
بعد او ضعف قوس بعد ثانی است و مقابله و تربیع دو نظر عداوت اند و منحوس اما مقابله
بجهت آنکه دو برج متقابل متحقق شود که متضادان اند چنانکه سبق ذکر یافت اما تربیع بجهت
تحقق او در دو برج مختلف الطبع بالکیفیتین او بالکیفیة الواحده و مقابله اقوی است
از تربیع چه قوس بعد مقابله ضعف قوس بعد تربیعست و هر یک ازین نظرات سبب
سعادت و نحوست کواکب متناظره تاثیرات یابند چنانکه مشار باید که نظر دو
بکواکب سعد محمود التاثیر است و نظر دشمنی بانها یعنی کواکب سعد مذموم نیست یعنی
محمود است یا متوسط است میانه حمد و ذم علی الاختلاف و نظر دشمنی بکواکب نحس مذموم
التاثیر است و نظر دوستی بانها یعنی بکواکب نحس در آن مرتبه نیست بلکه قلیل الذم است
و شاید که در بعضی مواد محمود باشد بنا بر مناسبت و مقارنه و مجاسده با کواکب سعود و
عقده سعد در سعادت بیفزاید و با کواکب نحوس و عقده نحس در نحوست و از آنچه قبل
ازین در احوال کواکب مذکور شده معلوم و مفهوم است که مقارنه و تربیع و مقابله با نیرین نحس
و تثلیث و تسدیس محمود و همچنین مذکور شده است که عطارد در سعادت و نحوست تابع کوکب
متصل به است و بباید دانست که هر یک ازین نظرات که حکم آن مذکور شد اعم است از آنکه میان
دو کوکب باشد یا میانه جزوی از فلک و کوکبی بعد هذا بر فطرت سلیمه مخفی نماند که چنانکه
نظر متنوع بانواعست تناظر نیز بومی یا مطلقی بچند نوع منقسم است و هر یک ازین انواع
که بعد ازین بتفصیل موضح گردد تقریبی باشد و تحقیقی تقریبی آن بود که چون میان دو کوکب
متحقق شود قریب بان نظری از نظرات مشهوره غیر مقارنه بینهما دست دهد و تحقیقی آنکه
وقوع نظر و تناظر در یک آن باشد پس مقصد بیان این مدعا در آمده میفرماید که و
تناظر بر انواعست از انجمله یکنوع تسدیسی است و آن در بومی مثل آنکه یک کوکب در اول جوزا
باشد و دیگری در اخر سرطان یا یکی در اول قوس باشد و دیگری در اخر جدی و در مطلقی
مثل آنکه یک کوکب در اول حوت باشد و دیگری در اخر حمل یا یکی در اول سنبله و دیگری در اخر
میزان و تناظر تقریبی درین نوع نیز بجهین نهج باشد لیکن تحقق این مشروطست بآنکه
در غیر اول و آخر این بروج اتفاق افتد و نوع دیگر از انواع تناظر تسدیسیست و دیگری
استقبالی طوله بقیاس بر تسدیسی معلوم شود یعنی تناظر تسدیسی در بومی مثل آنکه یک
کوکب در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگری در منتصف حقیقی اسد یا یکی در منتصف حقیقی
عقرب باشد و دیگری در منتصف حقیقی دلو و در مطلقی مثل آنکه یک کوکب در منتصف
حقیقی دلو باشد و دیگری در منتصف حقیقی ثور یا یکی در منتصف حقیقی اسد باشد و دیگری
در منتصف حقیقی عقرب و تناظر تقریبی درین نوع نیز بهمین نهجست لیکن تحقق آن
مشروطست بآنکه در نیمه ازین بروج دست دهد که آن نیمه اقرب باشد بنقطه انقلاب
یا اعتدال اقرب از آن نیمه دیگر نه منتصف حقیقی و آنچه در نیمه دیگر واقع شود تناظر تثلیثی تقریبی
خواهد بود بشرط آنکه در اول و اخر بروج نباشد و تناظر استقبالی در بومی مثل آنکه یک کوکب در اول
حمل باشد و دیگری در اخر سنبله یا یکی در اول میزان بود و دیگری در آخر حوت و در مطلقی مثل آنکه
یکی در اول جدی باشد و دیگری در اخر جوزا یا یکی در اول سرطان بود و دیگری در اخر قوس و تناظر
تقریبی درین نوع نیز بهمین نهج باشد الا آنکه حصول آن مشروطست بآنکه در غیر اول و آخر این

نیز هم

بیان انواع تناظر

بروج دست دهد و حکم انواع تناظر مطلقا در تاثیر حکم انواع نظرات است کل انظر و اما تناظر
تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست و منهم شارح سی فصل نصیریه و صاحب اشجار الاثمار و بقیاس
بر تناظر تسدیسی باید که واقع باشد چه هر گاه قوس تناظر تسدیسی از طرفین متزاید شود جزء سبیل
تساوی تا بحدی که مضاعف گردد تناظر تثلیثی بحصول رسد و آن از دو وجه مثل انکه یك کوکب
در اول ثور باشد و دیگری در اخر اسد یا یکی در اول عقرب باشد و دیگر در اخر دلو و
در مطلع مثل انکه یك کوکب در اول دلو باشد و دیگری اخر ثور یا یکی در اول اسد باشد
و دیگری در اخر عقرب پس ادعاء عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح نباشد غایتش انکه هر
کوکبی تناظرین از برج در ین نوع و نوع تربیعی مشترك میشود بخلاف انواع دیگر
که در الیشان این اشتراك نیست لیکن این باعث عدم وقوع تناظر تثلیثی نتواند شد مگر
انکه عدم اشتراك محل کوکب از بروج در کون نوع تناظر شرط کرده باشند و مخفی نماند
که بعضی از اهل این فن چون تناظر حقیقی اطلاق کنند مراد ایشان تناظر تربیعی باشد
لا غیر و علت آنست که موضع کوکب در انواع غیر تربیعی در فصل مشترك میان دو برج
دست میدهد بخلاف نوع تربیعی که نه چنین است پس موضع کوکب تناظر از بروج در
غیر این نوع معین و مشخص نباشد و در احکام نظرات و تناظرات موضع کوکب را دخلی
تمامست و در بعضی تقاویم گاه باشد که چون در آن واحد میان دو کوکب نظر و تناظر
هر دو واقع شود یعنی تناظر تحقیقی اتفاق افتد از برای اختصار و ترك تکرار رقم
انرا از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه اتصال جامع نظر تسدیس و تناظر یومی چنین نویسند
سظم و مطلعی چنین سطع و اتصال جامع نظر تربیع و تناظر یومی چنین نویسند عظم
و مطلعی چنین عطع و اتصال جامع نظر تثلیث و تناظر یومی چنین نویسند ثظم و مطلعی
چنین ثطع و اتصال جامع نظر استقبالی و تناظر یومی چنین نویسند لظم و مطلعی چنین لطع
و گاه باشد که بجای حرف میم زاء منقوط مرقوم سازند که علامت زمانیست و بعد از فراغ
بیان احوال نظرات و تناظرات و تاثیرات سعد و نحس هر یك شروع در مدت بدایت
و نهایت ان تاثیرات نموده میفرماید که و چون کوکب متوجه نظر یا تناظر کوکبی دیگر یا متوجه
بمجاسده یکی از عقدتین قمر باشد هر آینه پیش از رسیدن بتحقیق آن نظر یا تناظر یا مجاسده
بچند درجه سعادت یا نحوست آن نظر یا تناظر یا مجاسده اکتساب میکند و بعد از زمانی که
چون منصرف شود تا چند درجه بعد از انصراف او آن سعادت یا نحوست باقی باشد و علم
این مقولات حواله بتجربه و امتحانست و آن درجات را انوار و اجرام گویند جمع جرم کاینجا
بمعنی اکتسابست و جرم هر یك از علویین در هر طرف یعنی طرف خلف و قدام نه
درجه است و از آن مریخ بعضی گفته اند هشت درجاست و بعضی گفته اند نه درجه
و معتمد بر قول اولست و از آن شمس پانزده درجه و از آن هر یك از سفلیین هفت درجه
و از آن قمر و هر یك از عقدتین او دوازده درجه و یکی از فضلا این مقادیر را بجهت
حفظ باین وجه در سلك نظم کشیده و هو هذا بدان اجرام سیارات بترتیب لطیط خج
سیه هز دز ربب تامل فیه یظهر لك و چون کوکب ترتیب بعد نظر یا تناظر کوکبی
دیگر یا مجاسده عقده از عقدتین قمر رسد و بعد میان او و منظور الیه یعنی موضعی که
عین نظر یا حرات او در ان موضع متحقق شود بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد
درجات انوار واجرام کواکب
انرا

انرا متصل گویند بایمعنی که اینجا اغاز اتصال ایشان بود و چون بعد بینهما بقدر نصف جرم اقل الجرم
من المتصلین شود انرا اقوی الاتصال گویند بایمعنی که اینجا اغاز قوت اتصال بود و چون بعد
بینهما تمام مرتفع شود آنرا تام الاتصال گویند بایمعنی که اینجا غایت قوت اتصال بود مثاله
هر گاه قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس شمس شود و چون بعد بینهما بچهل و شش درجه و
نیم رسد یعنی قمر را که ناظر است سیزده درجه و نیم که نصف مجموع جرمین است بموضع
تسدیس ماند اغاز اتصال ایشان بود و چون به پنجاه و چهار رسد یعنی شش درجه که نصف
جرم اقل الجرم است بموضع تسدیس ماند اغاز قوت اتصال ایشان بود و چون بشصت درجه
رسد که حد تسدیس است غایت قوت اتصال بود و آنچه گفتیم در باقی نظرات و سایر کواکب
قیاس توان کرد پس حاجت بتکثیر امثله نباشد و بعضی گویند که بعد میان ناظر و منظور الیه
بقدر مجموع جرم هر دو شود اغاز اتصال بود چه در ین وقت بیکدیگر رسیده باشد و چون
بقدر نصف جرمین شود اغاز قوت اتصال بود چه در ین هنگام نور هر یك بمرکز
آن دیگر واصل شده باشد لیکن معتبر و معتمد به قول اول است و هذا مما آنرا اختیار
نمود و چون از ان در گذرد یعنی چون کوکب ناظر بعد از تمامی اتصال از منظور الیه
در گذرد و منصرف شود و چون بعد بقدر نصف جرم اقل الجرم شود اغاز قوت انصراف
بود و انرا هر آینه قوی الانصراف خوانند و چون بعد بقدر نصف مجموع جرمین شود غایت
قوت انصراف بود و آنرا لاجرم تمام الانصراف گویند و چون کوکبی ببرجی انتقال کند
و در حال انتقال متصل بکوکبی دیگر نباشد پس اگر بعد از ان متصل بکوکب دیگر نشود تا در ان
برج باشد انرا وحشی السیر گویند چه درین حال کوکب مثل شخصی باشد که در شهر در اید
هیچکس را نبیند لاجرم وحشت بر طبیعت او غالب گردد و این وضع دلیل بود بر فرو ماندن
از کارها و نقصان اموال و پیش آمدن مهمات بی نفع و اگر چنانکه کوکب متصل شود
بعد از انتقال بلا اتصال هم در ان برج بکوکبی انرا بعید الاتصال گویند و اگر بعد اتصال بکوکب
دیگر متصل نشود تا در ان برج بود انرا خالی السیر گویند نه بعید الاتصال این احوال بیشتر
اوقات ماه را اتفاق افتد و بدترین حالی که او را سیما در وحشت سیر دست دهد انست
که در برج قوس باشد زیرا که اضعف بروج غربیه است مر قمر را بسبب انکه برج قوس
واسطه است میان هبوط و وبال او و چون کوکبی محظوظ متصل گردد بکوکبی دیگر قوت
خود او را دهد و این را دفع قوت گویند و اگر هر یك درین حال محظوظ باشند دفع قوتین
گویند و اگر کوکبی از موضع حظ کوکبی دیگر با او متصل گردد طبیعت خود او را دهد و این را
دفع طبیعت خوانند و اگر در ینحال هر یك در حظ ان دیگری باشد دفع طبیعتین خوانند
و این دو وضع دلیل بود بر محبت و مودت و اتمام کارها بلا جد و جهد و اگر کوکبی از وبال
یا هبوط کوکبی دیگر با او متصل شود انرا انکار گویند و اگر هر یك در وبال و هبوط باشند
انکار از طرفین باشد و این دال باشد بر ضد انچه در دفع طبیعت مذکور شد و چون کوکبی
منصرف شود از کوکبی دیگر و هنوز ان انصراف تمام باشد متصل بکوکب ثالث شود و ان بمنزله
کوکب اول باشد بکوکب ثالث هر چند بحسب ظاهر متصل نباشد و این وضع را نقل نور
گویند و این دلیل بود بر توسط کارها و رسالت میان مردم و همچنین اگر دو کوکب بکوکب ثالث
متصل شوند ان اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثانی و انرا جمع نور گویند و شاید

وحشی السیر
بعید الاتصال
خالی السیر
دفع قوت
دفع طبیعت
انکار
نقل نور
جمع نور

کە زیادە از دو کوکب باشند و اکثر اوقات این جهت بر سر زحل شود و اگر کوکبی در حال رجعت یا احتراق یا در حین وبال و هبوط باشد و کوکبی دیگر با او متصل شود متصل به او را از غایت عجز و ضعف رد کند او را رد گویند و شاید کە این ضعفها بیکبار کوکبی را دست دهد خلل رجوع عطا در منتصف حرف و این وضع دلالت کند بر فساد کارها و تعویق در امور و چون سه کوکب در برجی باشند چنانکه سیکر و ایشان در اول برج بود و میانه رو در میانه آن برج و گرانرو در اخر آن برج چون سبک خواهد که بگرانرو متصل شود میانه رو او را منع کرده اول خود متصل بگرانرو شود و این را منع نور خوانند و گویند درین حال قوت مانع باشد و ضعف ممنوع و اگر سبکرو در اخر برج بود و گرانرو در میان برج و میانه رو در اول برج میانه رو خواهد که بگرانرو متصل شود پیش از آن سبکرو راجع گردد و بگرانرو متصل گردد و از و در گذشته میانه رو نیز بپیوندد و اتصال کوکب میانه رو را از گرانرو باطل کند و این را اعراض گویند و این دلیل باطل کارها و تدبیرها باشد و اگر سبکروی در اول برجی باشد و میانه روی در میان آن برج و گرانروی در اخر آن برج سبکرو خواهد که بمیانه رو رسد درین حال میانه رو بگرانرو متصل شود و از و در گذرد هر آینه گرانرو قطع نور سبکرو از میانه رو کرده باشد یا آنکه سبکروی در میان برجی باشد و گرانروی در اخر برج و میانه روی در اول برج دوم راجع چون سبکرو خواهد که بگرانرو بپیوندد میانه رو راجع بازگشته متصل بگرانرو شود و قطع نور سبکرو از گرانرو کند این دو حال را قطع نور گویند و این دلیل قطع امید است و چون کوکبی در وبال یا هبوط یا در رجعت باشد و متصل گردد بکوکبی محظوظ قوی حال کە از دوستان او بود چنان باشد که کوکب محظوظ با او انعامی کرده باشد و این حال را نعمت گویند و اگر آن کوکب قوی ضعیف شود و کوکب ضعیف قوی و باز با یکدیگر متصل کردند این را مکافات نعمت گویند و این دلیل نجات است از مهالك و چون کوکبی در میانه انصراف کوکبی و اتصال کوکبی دیگر منحصر بود بجرم یا بشعاع کوکبی در برج دوم او بود و دیگری در دوازدهم او را حصار گویند اما قوی کواکب بر سه نوع است نوع اول ذاتی است و آن آنست که کوکب در حظی باشد از حظوظ خود که بتغیر طوالع و ازمان متغیر نشود مثل بیت و شرف و حد و مثلثه و امثال آن که عنقریب مفصل و مبین گردد و همچنین از قوای ذاتی اوست بودن کوکب در نطاق چهارم که آنرا صعود در افلاك و استعلا گویند و سریع السیر و مستقیم الحرکت و شمالی العرض بخصیص که صاعد بود و دیگر چیزها که درین زودی بحیز تحریر در اید و بودن کوکب در قوی ذاتی دلیل سعادت سعادت ذاتی بود چون عقل و فهم و ادراك و کیاست و فراست و نوع دوم عرضی است و آن آنست که تغیر آن مبنی بر تغیر طوالع و اوقات باشد مثل آنکه کوکب در اوتاد باشد یا در مایل الاوتاد یا آنکه ناظر باشد بطالع یا در حیز باشد یا در فرح خود یا غیر اینها که موضع و مشروح گردد و بودن کوکب درین حال درین مواضع دلیل سعادتهای عرضی بود چون جاه و مال و عزت و حشمت و مانند آن و نوع سیم سعادی است و آن آنست که کوکب بنظر دوستی بکوکب سعد ناظر باشد یا اگر در برجی باشد که دو کوکب سعد در آن ... آراسته بقوت ذاتی و عرضی محیط باشد باین کوکب هم در آن برج یا آنکه یکی در دوم آن برج باشد و دیگر در دوازدهم و این دو وضع هر آینه از اقسام ... باشد پس آنکوکب را درین حال محصور یا مضغوط بین السعدین گویند و مخفی نماند که همچنانکه قوتهای کوکب سه نوع است ضعفها نیز سه نوع است ذاتی و عرضی و مخصوص و تفصیل هر یك

عنقریب

زد

منع نور

اعراض

قطع نور

نعمت

مکافات نعمت

حصار

بیان قوای کواکب

مخصوص

عکس آنست که در انواع قوی مذکور شد کل لنظیره بعد هذا بباید دانست که قوت و ضعف کواکب الا آنچه اکابر این فن حصر فرموده اند صد و هفتاد و چهار صنف است قوت عدد قوتها و هشتاد عدد ضعفها و تفصیل هر یك در کتاب لطایف الکلام و دلیل المنجمین باحسن وجوه نموده اند لیکن انها را بعبارتی مختصر و اشارتی موضح باین کتاب نقل نمایم تا طالبان این فن را تذکره و دستوری باشد والله الموفق والمعین پوشیده نماند که قوت و ضعف کواکب را بحسب تاثیر سه قسم کرده اند عظیم الشأن و میانه و حقیر الشأن باز هر یك ازین اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب تاثیر عقلی میان اقسام هر آینه نه باشد پس شهادات و مراتب این اصناف از قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی انچه حقیر الشأن ادنی مراتب باشد او را یك بهره بود یعنی شهادت و همچنین بر تزاید یکیك بهره میرود تا منتهی شود بانچه عظیم الشأن اعلی مراتب است و او را هر آینه نه شهادت بود اما اصناف قوتهای قسم اول سی و یکست از انجمله پنج عظیم الشأن اعلی مراتب اتحاد ٢ درجه شرف ٣ ابتزاز یعنی بودن کوکب در اقوای بیوت از بیوتات اثنی عشریه چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه که بیشتری از کواکب با او ناظر باشند و کمال ابتزاز انگاه بود که با وجود این حال در حظی از حظوظ ذاتیه خود باشد دور از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف وبال و هبوط چون کوکب در یکی ازین بیوت بود ببتز گیرند اما این ضعف ... هیچ عرض باثبات معارضه نتواند کرد ٤ تصمیم یعنی دوری کوکب از آفتاب بمقدار شانزده دقیقه و بعضی هفده گفته اند و تصمیم عطارد از همه قوی تر بود زیرا که کسب جوهر آفتاب کند و همتا او را درین حال آفتاب ثانی خوانند و تصمیم دلیل عزت و جاه و عظمت باشد ٥ جرم تا پر سعد یعنی درجه ممر کوکبی از سیارات مثل درجه ممر کوکبی از صعود ثوابت شود و بهره هر یك ازین اصناف درین مرتبه نه باشد و شش عظیم الشأن اوسط مراتب اوج شرف ٢ استقامت سیر ٣ اعتلا یعنی فلك او کوکب از فلك آفتاب اعلی باشد ٤ دستوریه ٥ جلب ٦ طریقه نیره یعنی بودن کوکب در مابین درجه شرف آفتاب و شرف قمر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هشت باشد و بیست عظیم الشأن ادنی مراتب ١ تشریق علویات و تغریب سفلیات ٢ بیت اقبال ٣ درجه طالع ٤ درجه عاشر ٥ عدم عرض ٦ ذروه اوج ٧ ذروه تدویر ٨ حیز ٩ دفع قوت ١٠ دفع طبیعت ١١ قبول در مکان یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح شعاع هر دو تربیع او فوق الارض ١٣ ممر در قران یعنی آن کوکب دیگر مستعلی باشد یعنی بعد او از مرکز عالم اکثر باشد از آن دیگری ممر او راست و این اکثریت بحسب اجزاء نصف قطر حامل و تدویر هر کدام است نه فی نفس الامر ١٤ ممازجت سعود ١٥ حد ١٦ مکان سهم السعادة ١٧ ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد ١٨ جمع نور ١٩ نقل نور ٢٠ استیلا بر جزو مقدم و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هفت باشد اما اصناف قوتهای قسم دوم چهل و چهار است ده میانه الشأن اعلی مراتب ١ اقامت بجهت استقامت ٢ سرعت سیر ٣ حد سعد ٤ مثلثه اول ٥ صعود در فلك اوج ٦ صعود در فلك تدویر ٧ صعود در شمال یعنی در شمال معدل النهار بود و مع هذا غایت ارتفاع او روز بروز متزاید بود ٩ بودن کوکب فوق الارض ٨ بودن کوکب مذکر در بروج مذکر و مؤنث در بروج مؤنث ١٠ بری از نحوس و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه شش باشد و پانزده میانه الشأن اوسط مراتب ١ استعلا تند یعنی بودن کوکب در دهم و یازدهم دیگری ٢ ربع مقبل ٣ عرض شمالی ٤ زیادت نور ٥ زیادت در این هر چند وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم و سیم باشد اما زیاده نور قمر وقتی که از تربیع

اصناف قوتهای کواکب

٥

٦

٢٠

١٠

١٥

حظوظ خریفی قوی حال ١٢ دو العینین یعنی بودن کوکب در ...

اوّل کاو را با آفتاب افتد درگذشته بود و بیلوهیم نرسیده ۶ زیادت سیر ۷ زیادت عدد ۸ زیادت
حساب و آن هردو در متحیره وقتی بود که کوکب هابط باشد از تدویر و در قمر وقتی که صاعد باشد
۹ درجه سعادت افزای ۱۰ مثلثه اولی سعد ۱۱ ربع مذکر مذکر را و ربع مونث مونث را ۱۲ وجه ۱۳
١٧ نه بهره ۱۴ مثلثه ثانیه ۱۵ دوازده بهره و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه پنج است و هفده
میانه اثر ادنی مراتب ۱ بیت مایل ۲ بیت فرح ۳ بیت قوت ۴ بیت مذکر مذکر را و بیت مونث
مونث را ۵ بیت سعد ۶ مثلثه ثانی سعد ۷ نصرت یعنی قوت صاحب بیت چه خداوند هر خانه
ناصر کوکب حال دران خانه باشد و دلیل عاقبت او ۸ اعانت یعنی هر کوکب که در خانه خود
صاحب شرف آن خانه را یابد او را اعانت کند چنانکه مریخ آفتاب را در حمل و درین باب
نقل شرط نیست ۹ استعانت یعنی هر کوکب که در برج شرف خود بود هر آینه از کوکبی
که صاحب بیت آن برج است استعانت خواهد اما درین باب نظرات ۱۰ نعمت ۱۱ مکافات نعمت
۱۲ حصار میانه دو سعد ۱۳ بودن کوکب نهاری بروز تحت الشعاع و لیلی بشب و این قوت
خاص آفتاب راست ۱۴ سیاسی(?) اما آفتاب یعنی در نصف لیلی باشد از فلک ۱۵ دریجان ۱۶ اردجان
۱۷ هفت بهره و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهار است اما اصناف قوتهای قسم سیم
٥ پانزده است پنج حقیر اثر اعلی مراتب ۱ وجه سعد ۲ نه بهر سعد ۳ اثنی عشریه سعد ۴ درجه نیره
۵ درجه مظلم زحل را فقط بجهت مناسبت و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه سه باشد و
٧ هفت حقیر اثر اوسط مراتب ۱ دریجان سعد ۲ اردجان سعد ۳ هفت بهر سعد ۴ درجه
مذکر مذکر را و درجه مونث مونث را ۵ نصف صاعد از طالع ۶ برج موافق مزاج ۷ برج
موافق خوی و این هر دو از منسوبات کواکب که در باب سابق مبین شده استنباط توان نمود
٥ و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد پنج حقیر اثر ادنی مراتب ۱ نیم بهره و این
خاص است بنیرین و در دیگر کواکب چنان باشد که بروز در نیم بهر آفتاب باشد و بشب در نیم
بهر ماه ۲ برج شمالی ۳ برج دوست و ما بجهت معرفت دوستی و دشمنی کواکب جدولی
وضع کردیم تا استخراج این فن را مفید باشد و جدول اینست

کوکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	عج ر	ل ه	ذ	ل
[illegible]	سر د	ل	ع ح	ل
[illegible]	ه د	سر	ح ع	ع ه
[illegible]	ح سر	ع ه	ل	ه
[illegible]	ع سر	ع	ل ه	ع ح
زهره	ل د	ح سر	ع	ع ح
عطارد	سره	ر	ل ح	سر

۴ برج مستقیم الطلوع ۵ ولایت و این خاص است بنیرین چنانکه
در روز ولایت آفتاب را بود و در شب ماه را و بهره هر یک
ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد اما اصناف ضعفهای
٧ قسم اول سی و پنج است از آنجمله هفت عظیم اثر اعلی مراتب
۱ وبال ۲ درجه هبوط ۳ احتراق و حد آن از هر طرف شش
درجه بود ۴ کسوف آفتاب را ۵ خسوف ماه را ۶ کسوف
کواکب را یعنی مستور قمر کردن ۷ جرم ثانیه نحس بهمان شرح
که در ثانیه سعد گفتیم و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه
۶ نه باشد و شش عظیم اثر اوسط مراتب ۱ برج هبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع ۴ حل بقیه محترق
یعنی بودن کوکب در ما بین درجه هبوط آفتاب و هبوط قمر ۵ اختلاط فلک یعنی فلک کوکب از
فلک آفتاب مختلط باشد ۶ تقدم بر دو تربیع و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هشت
٢٢ باشد و بیست و دو عظیم اثر ادنی مراتب ۱ تغریب علوی را و تشریق سفلی را ۲ دوری از منطقه
۳ استقبال فلک یعنی درجه هفتم از طالع ۴ درجه رابع ۵ بیت ثامن ۶ نقطه حضیض اوج

اصناف ضعفهای کواکب

[illegible]

٧ نقط

٧ نقطه حضیض تدویر ۸ ذوالفیادین یعنی بودن کوکب در رابع و مطرح شعاع تربیعی و تحت
الارض ۹ انکار ۱۰ بیت ادبار ۱۱ ممر نحس بر درجه قران ۱۲ ممازجت نحس بنظر عداوت ۱۳ قطع نور
۱۴ منع نور ۱۵ انتکاث ۱۶ اعراض ۱۷ عقده جوزهر بهترین را خاص ۱۸ تحویت آفتاب بطلوع
نحسین قبل از او و تحویت ماه بطلوع نحسین بعد از او ۱۹ حد نحس ۲۰ ضرر یعنی ضرر زحل
بمشتری است و ضرر مشتری بعطارد و ضرر آفتاب و عطارد بزهره و زهره را ضرر نیست و
ضرر قمر در مریخ پیکی یکی و آن مشروط است با آنکه کوکب ضار در بیت کوکب مضرور باشد
و بر عکس مثل زحل در حوت یا مشتری در دلو ۲۱ درجه ثانیه نحس ۲۲ درجه سهم قاطع و آن
سهمی بود که از درجه مریخ و زحل و درجه طالع گیرند و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه
٩ هفت باشد اما اصناف ضعفهای قسم دوم سی و دو است نه میانه اثر اعلی مراتب ۱ اقامت
بجهت رجعت ۲ بطو سیر ۳ هبوط در فلک اوج ۴ هبوط در فلک تدویر ۵ هبوط در جنوب یعنی
در جنوب معدل النهار بود در مع هذا روز بروز غایت ارتفاع او ناقص بود ۶ بودن زیر
تحت الارض ۷ برج مذکر مونث را و برج مونث مذکر را ۸ مثلثه اولی نحس ۹ غریب در مکان
یعنی در آن برج او را هیچ حظی نباشد از قوت و ضعف مثل آفتاب در سنبله و بهره هر یکی
١٣ ازین اصناف درین مرتبه شش باشد و سیزده میانه اثر اوسط مراتب ۱ ربع مدبر ۲ عرض جنوبی
۳ نقصان نور ۴ نقصان قدر و آن هر دو وقتی باشد که کوکب در منطقه اول و چهارم باشد
اما نقصان نور قمر وقتی بود که میان تربیع دوم و اول شمس باشد ۵ نقصان عدد ۶ نقصان
حساب و آن هر دو در متحیره وقتی بود که کوکب صاعد باشد از تدویر و در قمر وقتی که
هابط باشد ۷ نقصان سیر ۸ درجه بیر ۹ مثلثه ثالثه نحس ۱۰ ربع مذکر مونث را و ربع مونث
مذکر را ۱۱ خلاف محل ۱۲ وحشت سیر ۱۳ خلاء سیر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه پنج
١٠ و ده میانه اثر ادنی مراتب ۱ بیت زایل ظهر ساقط ۲ بیت ترح ۳ بیت ضعف ۴ بیت مذکر مونث را
و بیت مونث مذکر را ۵ بیت نحس ۶ ضعف خداوند خانه ۷ مناکرت یعنی بودن کوکب نهاری در
خانه کوکب لیلی و عکسش ۸ حصار میانه دو نحس ۹ عقده جوزهر قمر را ۱۰ مناسر بودن
از آفتاب یعنی در نیمه روز نزد از فلک و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهار است از ضعف
اما اصناف ضعفهای قسم سیم هفده است پنج حقیر اثر اعلی مراتب ۱ وجه نحس ۲ نه بهر نحس
۳ اثنی عشریه نحس ۴ درجه مظلمه ۵ درجه نیره زحل را فقط و بهره هر یکی ازین اصناف درین
مرتبه سه است و نه حقیر اثر اوسط مراتب ۱ دریجان نحس ۲ اردجان نحس ۳ هفت بهر نحس
۴ درجه کمیه ۵ درجه مونث مذکر را و درجه مذکر مونث را ۶ بودن نیرین در سمت دال
علی العمر ۸ بودن کوکب در نصف هابط از طالع ۷ برج مخالف مزاج ۹ برج مخالف خوی
و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد و سه حقیر اثر ادنی مراتب ۱ برج جنوب
۲ برج دشمن ۳ برج معوج الطلوع و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد اینست
تمامی سخن در قوت و ضعف کواکب و مراتب آن و اهل احکام گویند که چنانکه هیچ شخصی نبود
در هیچ وقتی که قوت و ضعف او با هم آمیخته نبود همچنین هیچ کوکبی نباشد در هیچ موضع
که قوت او ممزوج نباشد بضعفی و ضعفش بقوتی پس چون خواهند که متوجه احکام
نجومی شوند شرط آنست که اول ضعف و قوت کواکب بتمام ضبط کنند بعد از آن بهرهای
قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله کرده از آن میانه مزاجی خاص استنباط و استخراج نمایند تا

تا بحسب آن مقدار قوت وضعف کواکب معلوم شود وحکمی که ازان کنند مستحکم ومعتمد علیه باشد والله خیر الموافقین واحکم الحاکمین

باب بیستم در معرفت اصولی که در اختیارات بکار آید

بر فطرت سلیمه مخفی نماند که آنچه دانستن آن در اصول اختیارات از واجبات است پنج است اوّل معرفت حد اختیار دوم معرفت فایده اختیار سیم معرفت اشغالی که مستحق اختیار باشد یا نباشد چهارم ضروریات اختیار از اوضاع فلکی وآن دو قسم بود یکی آنچه در وسعت وقت ضروری باشد دوم آنچه در ضیق وقت ضروری باشد پنجم محذورات اختیار از اوضاع علویات اما حد اختیار هریک از اکابر اختیار را بنوعی تعریف کرده اند کوشیار در مجمل الاصول چنین آورده که الاختیار سعادة الوقت المختار وملایمة للغرض المطلوب ومشاکلة لصاحب الطالع امتزاجا محمودا وحضرت امام المدققین فخر الملة والدین الرازی علیه الرحمة والرضوان در اختیارات علائیه بر ین حد اعتراضات کرده وبچند وجه الزام وارد ساخته وخود چنین تعریف کرده اند که اختیار عبارتست از گزیدن وقتی که بهترین وقتها باشد که یافت شود ازان وقتها که موافق مقصود بود در اغلب که آن وقت در وی طلب کنند و مصنف در حواشی شرح بیست باب اصطرلاب آورده که تعریف امام منقوض است بآنکه در مدت مفروض ممکن است که دو وقت یافت شود که مناسبت ایشان بمقصود علی السویه باشد وخود چنین تعریف کرده که اختیار تعیین وقتی است که بهتر ازان وقت نباشد بزعم منجم از اوقاتی که مناسب امر مقصود بود در اغلب که شروع در آن امر مطلوب بود اما فایدهٔ اختیار مبنی بر مقدمه ایست که بطلیموس که پیشوای اهل این صناعت در ثمرهٔ الفلک در کلمه هشتم ایراد نموده وافضل الحکما والمهندسین المحقق الطوسی رحمه الله در شرح این کلم فرموده که هر طالع که همه دلایل او سعود وقوی بود آنکس را که صاحب این طالع بود که نظر کند بود در همه سعادات وخیرات وهر طالع که همه دلایل او نحوس وضعیف بود آنکس را که صاحب طالع بود در سعادات وخیرات حظی نبود ودر شقاوت وشر بی نظیر بود واین هر دو یا غیر موجود بود یا نادر الوجود پس اکثر طوالع را دلایل از هر دو صنف باشد وبعد از تکافی دلایل خیر وشر هر کار که بران قرار گیرد از اقوام آن دلایل خواهد بود وچون اختیاری کنند جهت شخصی که آنکس را طالع اصلی باشد وطالع تحویلی خاصه در ایامی که اختیار در آن ایام کنند وهریک را اقوامی باشد پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت متساوی باشند وسعادت اختیار موافق بآن ضم شود انتفاع آن شخص بآن اختیار در غایت کمال بود واگر در طرف سعادت متفاوت باشند وسعادت اختیار از قدر تفاوت میان هر دو زیادت همچنان باشد که اول اما اگر در طرف سعادت متفاوت باشند وسعادت اختیار متساوی قدر تفاوت باشد ازان اختیار اثری زیادت وسعادت محسوس نشود وهمچنین اگر کمتر ازان بود اگرچه استعمال اختیار در ان هر دو صورت سود وبطلان باشد چه وجود آن اختیار از فایده فی نفس الامر خالی نباشد وبرین قیاس باید کرد آنجا که یک قوام در طرفی بود ودیگر قوام در طرف یا هر دو در طرف نحوست باشد انتهی کلامه پس بنا برآنچه محقق فرموده مشکل میشود بآنکه شخصی در نحوست وقت مشغول بامری شود واثر سعادت یابد یا در سعادت وقت بمهمی اشتغال نماید واثر نحوست یابد یا اثر اختیار واحد در دو شخص مشتغل در امر واحد متساوی نبود وهمچنین وارد نباید سخن کسی که گوید که اگر دلایل اصلی وتحویلی شخص مسعود است سعادت اختیار تحصیل حاصل باشد واگر دلایل اصلی وتحویلی

شخصی

شخصی منحوس است سعادت اختیار مانع بیحاصل اما معرفت اشغالی که مستحق اختیار نباشد آنست که میفرماید که هر شغلی که هر روز یا هر هفته چند بار محتاج الیه باشد وراه شغل حاجت باختیار نیست زیرا که هرچه محتاج الیه هر روز یا هر هفته باشد عادت براه جاری شود وامور عادی قایم مقام امور طبیعی باشد کما یقال العادة طبیعة ثانیة للانسان وظاهرست که در امور طبیعت اختیار را مدخل نیست اما در اشغال دیگر که هر آینه مستحق ومحتاج اختیارات وقتی اختیار باید کرد که قمر ورب بیت قمر وصاحب بیت قمر وکوکبی که شغل مفروض منسوب بآن باشد مثل اگر زراعت منسوب بزحل است ودعوای شرعی منسوب بمشتری وعلی هذا وطالع وقت اختیار وصاحب طالع وخانه منسوب الیه شغل مثل اگر خانه نهم منسوب الیه سفرست وخانه چهارم منسوب الیه زراعت وعلی هذا وصاحب این خانه اینها همه یا بیشتری صالح الحال باشد وضروریات اختیار در وسعت وقت که در مقدمه موعود بود همین هشت چیزست وبعضی هفت گفته موافق آنچه امام در اختیارات علائیه آورده ومحقق طوسی در سلک نظم کشیده وهو هذا شعر اختیار هرچه داری هفت چیز از بیجای ۱ تا بود کار تو نیکو در ین ههر طالع مفروض ۲ حال مه مسعود باید حال برج وصاحبش ۳ حال طالع صاحبش بیت الغرض صاحب غرض ۴ ورعایت حال قمر ومتعلقات او درین امور دون دیگر کواکب بنابر آنست که قمر اقربست بارض از باقی اجرام پس تاثیر او در عالم سفلی اظهر باشد وایضا اسرع سایر سیارات پس نسبت او بتغیرات عالم عناصر اکثر باشد ونیز قمر از غایت سرعت انوار کواکب دیگر بارض ممزوج گرداند وازان امتزاج سبب حدوث حوادث گردد کما قال ابقراطان القمر هو المتوسط بین الاجرام السماویة والارضیة وهو المودی من الاجرام العلویة الی الاجرام السفلیة اما رعایت کوکب وبرج که آن شغل لایح وظاهرست ومحتاج بیان فی هذا الان نیست وچون این هشت چیز که صلاح حال ایشان در اختیارات واجب ولازمست بعضی کواکب اند وبعضی بیوت وصلاح حال هریک ازین دو نوع غیر صلاح حال آن دیگر است پس بیان هریک جدا جدا در امده میفرماید وصلاح حال بیوت آنست که از جرم باشعاع نحسی خالی باشند وسعدی بجرم یا بشعاع ناظر باشد بایشان وصلاح حال کوکب آنست که مسعود باشد بنظر سعود ومع هذا بقوی دیگر که هر آینه قوی ذاتی وعرضی است هم یا بعضی آراسته باشد وفساد حال بیوت وکواکب بقیاس برین که مذکور شد معلوم شود یعنی فساد حال بیوت آنست که از جرم یا شعاع سعدی خالی باشند ونحسی بجرم یا بنظر عداوت ناظر باشند باینها وفساد حال کواکب آنکه منحوس باشد بجرم یا بنظر عداوت بنحوس ومع هذا بضعفهای دیگر همه یا بعضی مبتلا باشد واگر صاحب بیت قمر در وقت اختیار منحوس باشد یا بتقدیری که منحوس نباشد از او تاد زایل باشد صلاح حال قمر فایده نرساند زیرا که قمر دلیل ابتدا بود وخداوند بیت قمر دلیل عاقبت وظاهرست که حسن عمل بحسن خاتمه است وهمچنین گفته اند که اگر جزو خانه غرض وخداوندش منحوس بود صلاح سایر دلایل فایده نرساند وبعضی از اصحاب تجربه درین باب مثالها ایراد نموده اند واگر صلاح حال قمر که در اختیارات دلیل ابتدای امورست میسر نشود دلالت کند که آن مهم در ابتدا برحسب دلخواه نباشد پس بجهت اصلاح این فساد یکی از سعدین جهد باید کرد که در طالع یا عاشر باشد چه طالع دلیل مبدا امورست وعاشر دلیل اعمال واشغال واگر صلاح نیز میسر نشود لیکن صاحب بیت قمر مسعود بود عند الضرورت جایز باشد غایتش آنکه آن مهم در ابتدا فاسد وضایع گردد ودر انتها بصلاح باز آید وضروریات اختیار عند ضیق الوقت همینهاست که مذکور شد اما امور یکه رعایت آن سبب کمال اختیار بود بسیارست ومصنف از انجمله یک چیز که لایق وافیدست اختیار نموده

اختیار هرچه خواهی هفت شرط آور بجای

اما رعایت طالع وقت وصاحب او بنابر آنست که طالع را دلیل تن گرفته اند وصاحب طالع را دلیل نفس ورعایت تن وحفظ آن عقلاً وشرعاً از واجبات هو تحفه

سفر باید که و در اختیارات نهاری اولی و انسب آن بود که طالع و برج قمر برج نهاری بود و در اختیارات
لیلی بروج لیلی و بروج نهاری و لیلی قبل ازین در باب شانزدهم ذکر یافته اما محذورات اختیار بسیار است
و آنچه جمهور بران متفق اند آنست که می باید که قمر تحت الشعاع و مجاسد کید و ذنب و در طریق محترقه
و محصور بین النحسین و خالی السیر و وحشی السیر نباشد و خلاء سیر اعم است از آنکه منصرف از نحس
باشد یا از سعدی الا آنکه انصراف او از نحس اشد است و بعضی نظر عداوت میان خداوند خانه قمر و قمر
و همچنین نظر عداوت قمر با نحوس و سقوط او از طالع و وقوع او در وبال و در اخر بروج که حدود
نحسین است و بطو سیر و هبوط او و در جنوب از جمله محذورات شمرده اند و ایضا می باید
که نیرین هیچکدام در طالع نباشند زیرا که طالع مشترک است میانه نور و ظلمت پس هر گاه حلول نیرین
در طالع اتفاق افتد چون اضوء کواکب اند هر آینه طالع بر حالت طبیعی نماند و در اختیارات باعث
عوارض مکروهه گردد مخفی نماند که در مداخل معتبره این نوع این منع همین در باب قمر بنظر
رسیده و امام رحمه الله سبب آن از ابو مظفر حکیم چنین نقل نموده که ماه در غایت نحوست ت
پس تاثیرات غریب و بی سهولت ظاهر شود و چون در طالع بود تغیرات عظیم در روی
بدید اید بسبب آن اشتراک که مذکور شد لیکن مولانا کمال الدین حسین واعظ در لوایح القمر
آورده که حق آنست که شمس نیز در طالع نباید و از بعضی فضلا این دو بیت نقل نموده و هو هذا
از قول حکیمان بجهان در خبر است ۵ نیر که بود بطالع اندر ضرر است ۵ این کار جهان از آن سبب
با خطر است ۵ کاندر سر درج طالع هر روزه خور است ۵ بهر تقدیر منع وقوع نیرین در طالع
و جمیع اختیارات جایز نداشته مگر در اختیار کاری که ثبوت و دوام آن مطلوب بود ظاهرا این قید در بر
باب آفتاب باشد چه دوام را بقمر که اسرع کواکب است نسبتی نباشد و در اکثر کتب و رسایل که منع وقوع
قمر از طالع کرده اند قید کرده اند که الا در بیع و شری زیرا که در بیع و شری سرعت و تعجیل
مطلوب است کما قال کوشیار القمر فی الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی الشراء والبیع اذا کان
سعودا و در امور مفضی بشرارت مثل تخریب حصون و قلاع و قتل بلاد و قرار استعمال سمومات
و مهلکات باید که قمر منحوس باشد لیکن بشرط آنکه از اوتاد معتبره و بیوت مقصوده زایل باشد
تا حصول مطلوب خلل پذیر نشود و احسن آنست که در دوازدهم یا هشتم باشد که بیت اعداء و
خصوم است و در اموری که مطلوب شهرت آن باشد باید که شمس که اشهر کواکب است فوق الارض
باشد تا شهرت آن امر کالشمس فی وسط النهار شود و همچنین باید که قمر بنظر دوستی متصل بکوکبی
که شغل مفروض را بان کوکب نسبت باشد و چون این حکم خاص نیست بامور مطلوبة الشهرة بلکه
عامست در جمیع امور از نجهت از اباد دیگر احکام ضم ساخته میشود باید که و با بجد در هر شغلی برج
طالع و موضع قمر و کوکبی که قمر متصل باو باشد باید که مناسب آن شغل باشد و بعد از تقریر این اصل
مشغول با مثله شده میشود باید که مثلا از برای دیدن ملوک و اشراف قمر در مثلثه آبیه باید که سرطان
و عقرب و حوت چه اول اعلی برجیست و خانه قمر که کوکب ابنا و ملوکست و ثانی خانه مریخ که
که کوکب امرا و سلاطین است و ثالث خانه مشتری که کوکب عظما و اشرافست و اسد هر چند خانه
آفتابست اما بجهت صورت دال باشد بر توحش و تسلط پس مختار عدم اختیار او باشد و ایضا باید
که قمر ناظر باقتاب باشد یا مشتری بنظر مودت تا صاحب اختیار بنظر عنایت و شفقت آن پادشاه
یا آن بزرگ مفتخر و مستعد گردد و اگر مراد از دیدن طلب عمل باشد باید که صاحب عاشر و ثانی از نحوس
بری باشند و بیکدیگر متصل بنظر مودت و اگر مراد طلب حاجت باشد باید که طالع برج اسد بود و

و قمر در بیت عاشر مشرف و متصل بسعود و اگر صاعد و زاید النور بود نور علی نور باشد و از برای
جلوس پادشاه بر سریر مملکت قمر در اسد یا عقرب باید که دو برج ثابت اند چه ثبات درین امر
محمود است و مع هذا اول خانه آفتابست که کوکب ملوکست و ثانی خانه مریخ که کوکب امرا و سلاطین
یا در یکی از دو خانه مشتری چه مشتری سعد اکبرست و بطی السیر و بیوت او غیر منقلب و محقق اینست
که از علماء احکام عقرب را درین امر جایز نداشته بسبب هبوط قمر و نحوست و شرارت مریخ که
صاحب عقربست و ایضا باید که طالع درین اختیار از بروج ثابته باشد و مستقیم الطلوع و اوتاد
آن بری از نحوس و ایضا باید که قمر زاید النور باشد و ناظر باقتاب بنظر مودت چه افتاب کوکب
ملوک است و اگر درین حال افتاب در وتد السما که ارفع بیوتست باشد احسن و اعلی بود خاصه که در تک
السما درین هنگام بیت الشرف او باشد و از برای ابتدای تعلیم و همچنین ابتدای کتابت قمر در برج
انسی باید زیرا که تعلیم علم و صنعت کتابت مخصوص است بنوع انسان که مدرک کلیات است ناظر
بعطارد که کوکب ادبیان و کاتبانست یا مشتری که کوکب علما و فقهاست بنظر مودت تا معلم بر متعلم
و مهربان باشد و اولی آن بود که این دو کوکب نیز در حال استقامت سیر بیکدیگر متصل باشند و حذر باید
کرد که مریخ و زحل در طالع باشند چه اول دلیل نفرت و ثانی دلیل نسیان متعلم بود و در تعلیم علم موسیقی
باید که قمر در خانه احد السعدین متصل با آن دیگری باشد بنظر مودت و طالع برج هوایی بود چه حصول
صوت و صدا باستعانت هوا بود و از برای سفر بر باید که قمر در برج ارضی بود بنا بر مناسبت و صورت کتابت
باشد یا ذو جسدین تا آن سفر بزودی بمنتهی رسد و نشاید که برج ثابت باشد خصوصا عقرب که دلیل
سفر و شقت و خوف راه بود و حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که لا تسافروا والقمر فی العقرب
درین باب شاهد و مصدقست و ایضا باید که قمر متصل باشد بمریخ بنظر مودت تا خوف قاطعان طریق
نبود و رفقا و سپاهیان تا فلز متفق و مشفق باشند و از ایشان امداد و اعانات رسد و اگر با افتاب یا مشتری
متصل بود هم شاید و اولی آن بود که خداوند خانه قمر متصل بقمر باشد و مسعود و طالع وقت درین اختیار
برج منقلب باید مسعود بنظر مودت نیرین و احتراز باید کرد از آنکه ماه در رابع بود و خداوند طالع
از طالع ساقط که اینها همه دلیل شقت و غربت مسافر بود و از برای سفر بحر قمر در برج آبی باید بجهت
مناسبت و بعضی اولی برج خاکی جایز داشته بنا بر سببت مقصد و خوف غرق و چنانکه در سفر بر
گفتیم که باید موضع قمر برج منقلب بود یا ذو جسدین بل از نحوس و باید که متصل بیکی از سعود بود تا
کشتی بسلامت بگذرد و مسعود بودن بیت تاسع درین دو نوع سفر از جمله اتفاقات حسنه باشد
و حذر باید کرد از اتصال قمر بزحل و بکوکبی که مقیم باشد و همچنین حذر باید کرد از حلول کوکب مقیم بطالع
که اینها همه دلیل سکون کشتی و فرو ماندن سکان او باشد و از برای دخول بلد قمر در برج ثابته باید
اگر مطلوب کثرت اقامت دران باشد و الا برج ذو جسدین و باید که متصل بسعود بود و تحت الارض باشد
مگر آنکه مقصود از دخول آن بلد اختفا باشد و ایضا نباید که خداوند خانه ماه تحت الارض بود و منظر به
بطالع یا خداوند طالع درین امر از جمله اتفاقات حسنه و از برای نو بریدن و پوشیدن باید که قمر در
برج منقلب یا ذو جسدین باشد زیرا که انقلاب باعث استبدال بود که در لباس همه کس را بان رغبت
لیکن فقرا و مردم بی بضاعت برج ذو جسدین اولیست تا مدتی لباس ایشان از اندراس محفوظ و معصوم
ماند و باید که قمر درین اختیار متصل بزهره بود که کوکب زینت است و حذر باید کرد از بودن قمر
در برج ثابته که مستلزم ثبات ثیابست خصوصا اسد که درین امر بسیار مذموم است چه ثابت ترین بروج
بسبب کثر مطالع و قرب سمت الراس و ایضا صورت او دالست بر توحش و تسلط و گویند هر که در حال

وقوع قمر در اسد ملبس بلباس نو شود آن لباس در بروی بسوزد بلکه مبتلا بافتی شود که بیم تلف
بود و بودن قمر درین حال بمقابله یا مقارنه آفتاب مشغ باشد برانکه لابس باهمان ملبوس سر در کریبان
خاک کشد کما اشار الیه الامام فی الاختیارات و از برای نکاح قمر در برج ثابت باید خلافا لکوشیار
وصاحب روضة المنجمین زیراکه درین امر دوام وثبات مطلوب و مرغوبست غیر نصف اول عقرب
که هبوط قمر آنجا در غایت قوتست و بعضی تمامی برج عقرب را مکروه داشته یا در میزان باید که
خانه زهره است یا در قوس که خانه سعد اکبرست متصل بزهره که کوکب عیش و عشرتست دیگر
بمشتری ناظر باشد سعادت آن اختیار مضاعف کردد خصوصا که قمر زاید النور باشد و نشاید که
در حمل و سرطان و جدی و دلو و موضع زحل و ذنب بود که اینها همه سبب نفرت و تفریق کرده
و در زفاف باید که قمر در برج ثابت باشد چه در ثبات دوام خوف طلاق و فراق نبود بغیر از
عقرب چه عقرب خانه مریخ و هبوط قمرست و این سبب ناسازکاری و خصومت شود یا
در یکی از خانهای عطارد بود بنابر مناسبت چه سنبله را بر صورت جاریه بکر تصور کرده اند و
لهذا او را عذرا کویند و جوزا را بر صورت دو کودک متعانق و صاحب روضة المنجمین کوید این
اختیار بنابرانست که زن ثیب باشد اکر بکر باشد ازاله بکارتش در توقف اند و ایضا باید که قمر
متصل بزهره بود که کوکب عشق و محبتست سیما که زهره سلیم و صالح الحال بود و در استحمام
قمر در برج آبی یا آتشی باید چه حمام نتیجه آب و آتش است متصل بیکی از سعدین تا باعث آسایش
و زیادتی جمال شود و در نوره کردن باید که قمر در برج آبی متصل باحتراق یا کوکبی که تحت الشعاع یا
هابط بود و بنظر مودت و در سر تراشیدن قمر باید که در برج ذو جسدین باشد الا سنبله و کوشیار
در برج اسد جایز داشته و باید که متصل بود بیکی از سعدین و حذر باید کرد از انکه قمر در
حمل یا در طالع بود و در فصد قمر ناقص النور باید زیراکه نقصان نور قمر باعث نقصان رطوبت
ابدانست چنانکه طبایع کواکب مذکور شد و چون چنین باشد در حال فصد خون صالح صرف نشود و
اکر اخراج خون بسیار مطلوب باشد زیادتی نور قمر جایز بود و ایضا باید که قمر در برج آتشی بود چه
آتش دافع رطوبتست یا در برج هوایی بنابر مناسبت طبیعت دم غیر جوزا زیراکه جوزا را تعلق
بدست و حلول قمر در برج هر عضو باعث توجه رطوبت بدن باشد بآن عضو و آن مقتضی
تعفن موادست پس با حصول رطوبات و تعفن مواد آهن بآن عضو رسانیدن مصلحت نباشد
و در تاریخ روضة الصفا مذکورست که اتابیک که یکی از امرای سلطان مسعود سلجوقی بود بموجب
فرمان متوجه آذربایجان شد و چون به بخارا رسید وقتی که قمر در جوزا بود فصد کرد از قضا
رک دستش کشیده شد و در همان رشته حیات او بقطع رسید و نیز کفته اند که ملاقات آهن
بعضوی که قمر در بیت آن عضو بود مصلحت نباشد و بیت هر عضو در منسوبات بروج مذکور شد
و برج هر عضو از آن قیاس توان نمود هرکاه حمل بمنزله طالع کیرند و باقی بر ترتیب و احمد
عبد الجلیل السجزی که یکی از علماء احکامست ثلث بروج در اختیار فصد شرط کرده است
و بعضی دیکر سیم برج میکر شرط کرده اند و حذر باید کرد از انکه نحسین یا قمر در طالع باشد
که اکر چنین باشد موضع جراحت ناسور شود و ورم کیرد و ایضا حذر باید کرد از وقوع نحسین
در هشتم طالع و هشتم موضع قمر که بیم خطر باشد و در حجامت باید که موضع قمر و طالع برج
هوایی باشد و متصل بواحد السعدین و حذر باید کرد از حلول قمر در ثور و از بودن نحسی در ثانی
یا ثامن نیرین محمد ایوب وقوع قمر در تحت شعاع آفتاب جایز نداشته و در مسهل خوردن

بابد

باید که قمر ناقص النور و در برج آبی بود و فوق الارض و محصور بین السعدین بشرط انکه متصل
تحت الارض باشد و حذر باید کرد از انکه قمر در راس بود یا متصل باشد بعلویین که از اتصال زحل
علتهای دیکر عارض شود و از اتصال مشتری فعل دوا ضعیف کردد و در قی و غرغره کردن
محمد ایوب وقوع قمر در حمل جایز داشته و کوشیار و بطلمیوس در حمل و ثور بطلیوس بروج آتشی لیکن
بشرط نظر زهره سیما که فوق الارض باشد و در ختنه کردن باید که قمر ناقص النور باشد و در برج
آتشی بسبب آنچه در فصد کفتیم متصل بزهره که کوکب سرور و تماشاست یا مشتری که کوکب شریعت و
ملت اسلامست و اکر درین وقت مشتری فوق الارض باشد احسن و اعلی بود و نشاید که قمر در عقرب
باشد که متعلق بالت تناسلست که در یجال ملاقات آهن بآن عضو مصلحت نباشد چنانکه در فصد
کفتیم یا متصل بزحل باشد که اینجا نیز مصلحت این امر نیست زیراکه دلالت کند بر تعفن و ناسور شدن
زخم و در برده خریدن قمر در برج انسی باید بنابر مناسبت بیع و اکر طالع نیز ازین بروج باشد
بهتر بود و ایضا باید که خداوند بیت سادس را با خداوند طالع اتصال محمود بود و اکر خواهند که برده
آزاد کنند باید که ماه زاید النور بود و متصل بسعدی که شرقی باشد و ایضا باید که طالع و صاحبش بری
النحوس بود و در چهارپای خریدن کوشیار کوید که قمر در برج ثابت باید و محمد ایوب برج
ذو جسدین جایز داشته و حق آنست که در برجی باید که بر صورت ذوات الاظلاف باشد و بجهت
چهارپای سواری و بارکش نیمه اخیر قوس بهترست و ایضا باید که قمر متصل بکوکب مستقیم باشد
و اوتاد و بیت سادس و صاحبش صالح الحال بود و در مطلق بیع باید که قمر ناقص النور و الحساب
بود و در برج معوج الطلوع منصرف از سعدین و در مطلق شری برعکس یعنی باید که قمر
زاید النور و الحساب بود و در برج مستقیم الطلوع متصل بسعدی و در زراعت کردن قمر در
سرطان و حوت یا برج خاکی باید زیراکه حصول ارتفاعات باستعانت آب و خاکست و عدم جواز
عقرب با انکه برج آبیست بنابر آنست که هبوط قمر و خانه مریخ است و ایضا باید که قمر متصل بسعدی
بود یا بر تسدیس و تثلیث زحل بجهت مناسبت و ایضا باید که طالع برج ذو جسدین باشد و خداوند
سال در برج منقلب ناظر بطالع و مبرا از نحوس و حذر باید کرد از انکه قمر ناقص العدد بود که
آن دلیل فساد تخم باشد و نظر نحوس بصاحب طالع هم از جمله محذورات شمرده اند زیراکه آن
علامت آفت زرع و کشت بود و در اجاره اراضی قمر در برج خراب باید محصور بین السعدین
بشرط نظر حاضرین و ایضا باید که قمر ناظر باشد بخداوند خانه خود و در اجرای قنوات قمر تحت
الارض باید در برج آبی حاوی انکه در ثالث یا خامس باشد ناظر بسعود سیما بمشتری و صلاح حال
زحل و نظر مودت قمر با او از جمله شرایط است و در درخت نشاندن قمر در برج ثابت یا ذو جسدین
باید نه منقلب تا درخت استوار و نما پذیر بود و طالع نیز باید که ازین بروج بود و ایضا باید که قمر متصل
بسعدی باشد که آن سعد در طالع یا عاشر یا شرف خود بود و باید که زحل صالح الحال باشد و حذر باید کرد
از اتصال زحل بکوکبی که در هبوط بود و در بنا نهادن باید که قمر زاید النور و الحساب بود و در برج ارضی
باشد ثابت یا ذو جسدین کما لا یخفی علی المتفطن و بنظر مودت متصل بود بکوکبی که در شرف باشد تا آن
بنا مبارک و محکم باشد یا در برج هوایی فوق الارض و صاعد در عرض و افلاک تا آن بنا زود
مرتفع شود و زحل که کوکب عمارتست باید که درین اختیار قوی حال باشد یکی از حظوظ خود و اکر
درین حال ممکن در برج عاشر بود اولی و اعلی باشد و ایضا باید که طالع یا موضع او صاحب برج
ارضی بود و وتد رابع صالح الحال بود و حذر باید کرد از وقوع زحل در بیت رابع و سقوط او

خانه قمر از قمر و اینجا منحوس بوده صاحب طالع بتحت الشعاع یا مازجت نحوسی از جمله محذورات
قدر بناهای زیر زمین باید که قمر متصل بکوکبی که تحت الارض وهابط بود سیما در جنوب و کبطلیوس در
بناء بلاد و قری وقوع تاثیرکه برمزاج سعود باشد در اوتاد طالع شرط کرده است و بودن مریخ
با ثابت که برمزاج او بود در بیت عاشر از جمله محذورات شمرده انجا که این وضع علامت قتل
سلطان آن ملک بود بلکه علامت قتل عام باشد نعوذ بالله هذا پس درین وقت این معنی را باید
دعا ختم کرده کوییم از برای دعا کردن قمر در یکی از خانهای مشتری باید متصل بکوکبی که راعتقد
و مطلب انتساب بوده باشد و بعضی بجا سه قمر با مشتری بعقده راس و قران عطارد با کف الخضیب
در این امر از جمله شرایط گرفته اند و وصول کف الخضیب بدایره نصف النهار درین باب معروف و
مشهورات اینقدر که معما ایراد نموده و ما الحاق کردیم در معرفت اختیارات اینجا کافیست و زیاده
ازین سبب تطویل مقتضی است والله خیر الاتقین واحکم الحاکمین قد تمت و کملت تشریح هذه الابواب
بعون الملک الوهاب لاستنادة الاخوان والاحباب فی السنة التی عن تاریخها اجمالا وهی استکمال الکتاب

والحمد لله الذی هو رب الارباب و مسبب الاسباب والصلوة علی خیر
خلقه محمد صاحب الوحی والکتاب وآله خیر آل واحباب
هو خیر احباب تمت بید الفقیر
احوج خلق الله ...
محمد زکی
عطاالله

[illegible]

بیان شرف وهبوط کواکب

شرف کواکب

بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که اهل احکام نجوم بالهام و کهانت و تجربه و قیاس از حلول کواکب در
هر یک از بروج و اجزاء آن ادراک تاثیرات سعد و نحس کرده اند و آنرا اعتبارات نموده یکی از آنجمله اعتبار
شرف و هبوط کواکبست چنانکه هر کوکبی را در برجی و درجه نوع قوتی یافته اند و آنرا شرف آن کوکب
نامیده اند و بضعفی و آنرا هبوط آن کوکب گفته اند پس مهم بقصد بیان موضع شرف وهبوط هر یک
در آمده میگوید که شرف آفتاب در نوزدهم درجه حمل است و شرف قمر در سیم درجه ثور و شرف
زحل در بیست و یکم درجه میزان و شرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان و شرف مریخ در بیست و هشتم
درجه جدی و شرف زهره در بیست و هفتم درجه حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجه
سنبله و در عقدتین قمر نیز اعتبار شرف کرده اند و گفته اند شرف راس در سیم درجه جوزا است
و شرف ذنب در سیم درجه قوس و چنانکه اهل عربیة اول تتبع واستقراء کلام عرب کرده اند
و در ثانی الحال بجهت ضبط قواعد صرف و نحو دلایل استحسانی ایراد نموده اند همچنین اهل
احکام بعد از تجربه و قیاس دلایل و نکات مستحسنه بجهت این معتبرات در مداخل خود مذکور
ساخته اند و اعتبار اشرف از بیوت طالع عالم کنند و گویند سرطان طالع عالم است و جهة اوتاد
آن زایچه که طالع و عاشر و سابع و رابع است هر اینه بروج منقلبه اند سزاوار آنست که شرف
شمس و کواکب علویه که ارباط سایر سیارات اند درین بروج باشد تا مقاومت آن انقلاب کنند
پس شرف مشتری که کوکب حیات و بقاست لایق آنست که در سرطان باشد که طالع عالم است
چه طالع متعلق بجسد و نفس است و شرف آفتاب که پادشاه کواکبست مناسب آنست که در حمل
باشد که بیت عاشر است چه عاشر اعلی بیوتست و متعلق است بحکومت و دولت و شرف زحل
که کوکب دهقنت و فلاحتست موافق آنست که در میزان باشد که بیت رابعست چه رابع

خانه

خانه ضیاع و عقارات و شرف مریخ که کوکب مخالفت و عداوتست قیاس آنست که در
جدی باشد که بیت سابعست چه بیت سابع بیت اضداد و خصومت و شرف قمر که خلیفه
و معین آفتاب استاصل آنست که در جوار شرف او باشد پس ثور که بجا در حملست شرف
قمر بود و چون زهره سعدست و کوکب نظافت و نزاهت و بیت نهم متعلق است بدیانات
و تقوی و طهارت باید که خانه نهم که برج حوتست شرف او باشد و شرف عطارد که
کوکب عقل و علم و فراست و کیاستست سزاوارست که در سنبله باشد که برج ثالث و بیت
ثالث است چه بیت ثالث متعلق است بعلم و ادب و تعلیم و تعلم و چون موضع شرف هر یک
ازین کواکب ناظرست بطالع و عقدتین قمر از کواکب نیستند اولی آنست که شرف ایشان
در موضعی باشد که از طالع ساقط باشد و بیوت ساقط دوم و ششم و هشتم و دوازدهم
پس از نیمها بیت دوازدهم را بجهت شرف راس اختیار کرده اند که جوزا است بسبب
مجاورت او بثور که شرف قمر است و چون ذنب مقابل راس است پس باید که شرف او
نیز مقابل شرف راس باشد پس قوس که مقابل جوزاست و از بیوت ساقطات شرف او باشد
و اهل این فن گویند که بودن کوکب در برج شرف مثل شخصی باشد در مملکت خود با حکومت و سلطنت
و موضع هبوط هر یک ازینها یعنی ازین کواکب در درجه مقابل شرف ایشان باشد یعنی در برج
هفتم بهمان درجه مخفی نماند که دو درجه متقابل در فلک ضد یکدیگرند و همچنین دو برج
اگر یکی از آن فوق الارض بود آن دیگری تحت الارض باشد و اگر یکی طالع باشد آن دیگری
غارب بود و اگر یکی در سمت الراس بود آن دیگری در سمت القدم باشد و اگر یکی صاعد بود در
ارتفاع آن دیگری هابط باشد در انحطاط پس ضد یکدیگر باشند و چون هبوط در تاثیر نیز ضد
شرفست باید که موضعی باشد که مقابل موضع شرف بود بنا علی هذا هبوط شمس در نوزدهم
درجه میزانست و هبوط قمر در سیم درجه عقرب و هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل و هبوط
مشتری در پانزدهم درجه جدی و هبوط مریخ در بیست و هشتم درجه سرطان و هبوط زهره
در بیست و هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت و هبوط راس در سیم
درجه قوس و هبوط ذنب در سیم درجه جوزا و محققان هندی در اعتبار درجات خلاف جمهور
کرده اند بنوعی که سید الفضلا و شیخ العلما غیاث منصور در مواقع النجوم ایراد فرموده اند و میانه جمهور نیز خلافست
در آنکه اطلاق شرف و هبوط بر همان درجه باید کرد یا بر تمام برج یا بر اوایل برج تا درجه شرف است
که مصنف بصدد بیان مذهب مختار در آمده میگوید که برج شرف همه شرف باشد و از آن هبوط هم
هبوط الا آنکه آن درجه اقوی بود پس چون کوکب ببرج شرف یا هبوط تحویل کند ابتدای قوت
هر یک بود و روز بروز متزاید شود تا آن درجه و آنجا در کمال قوت بود و بعد از آن شروع
در تناقص کند تا که در حین حلول ببرج دیگر منتهی شود و در تخصیص درجات این طایفه
دلیل بسیار گفته اند و اکثری از آن خرافاتست نیک در خاطر قرار نمی یابد حقیقت آنست که در
اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات احکامیان متشبث بتجربه سلف شوند و متعرض دلیل نشوند کما
قال الشیخ ابو الحسن کوشیار الجیلی فی مجمل الاصول و من المتفردین بالعلم الثانی ای الاحکام
من یاتی علی جزئیاته بحجج علی سبیل النقل والجدول و یظن انها برهان و بجهله یبطل بتلک البرهان فالذی
ینبغی ان یعتقد فی هذا العلم انه مدرک بالتجربة والقیاس از شرح خاتم المنجمین واشرف المحققین
علامه مظفر بن محمد باب علی عبد العلی برجندی نور مرقده

پنجم ذی الحجه ۱۳۰۶

هبوط کواکب

[illegible]

بسم الله خیر الاسماء

فایده در معرفت طریق نوشتن احکام نجوم

مقدمه در شرایط این نوع احکام عمده در این باب آنست که منجم در نوشتن احکام عموماً استعمال در تبیغ
تعجیل نکند و کار دیگر پیش نگیرد و از روی فراغت خاطر و ذهن صافی ارتکاب این امر نماید و
هر گاه از کثرت فکر نیز خرد مختل الحواس گردد ترک کند و بعد از ترطیب دماغ و جمعیت حواس
باز رجوع نماید و استعداد زمان و مکان که از ارکان احکام است نیکو ملاحظه کند که در هر فصلی
و هر ولایتی چه حکم باید کرد و مقتضای هر وقت چه چیز است و چون دو نظر با یکدیگر در امری
موید و موافق بیند موکد داند و اگر متعارض یابد خبر کند و نظر علوی را اقوی داند از سفلی
و نظر ردی را غالب شناسد بر جید چه فساد هر کون بسبب سهولت حصول مقدم است مگر که
قوت نظر جید زیاده باشد و طالع اجتماعات و استقبالات هر ماه را سیما اجتماع بسیار معتبر داند
و هر گاه که در وقت آن طوالع واقع شود سیما مقارنه و تربیع و مقابله آنرا در تاثیر قوی
داند خواه جید باشد و خواه ردی و نظر قبول در رد و غیرها مثل دفع طبیعت و حصار
و اعتراض و انتکاث و امثال آن که در مدخل و کتب احکام مفصل و مشروح است و مقتضی
هر کدام مذکور و منظور داشته با مقتضی نظر بسنجد و آنرا باعث تاکید یا تاخیر داند و اگر
خصوصیت دیگر داشته باشد و منافی نبود ایراد نماید و احکام سهم الحوادث را نیز منظور
دارد و هر نظر از نظرات مشهوره که در میانه دو کوکب باشد و اگر در آن وقت یا قریب بآن
تناظر نیز بینهما متحقق شود آنرا منظور داشته موکد آن نظر داند لیکن چون تناظر تربیعی
بند که دان تمام تثلیث گرفته اند از آن غافل نباید بود و آنرا از دلایل حقیقه باید دانست
و ایضاً تحویلات و مجاسدات و رجعت و استقامت و شرف و هبوط و خانه و وبال و تشریق
و تغریب و آنچه بدین ماند از اوضاع در اوقات نظرات نیکو تامل کند و مقتضی هر یک
با مقتضای آنها نیکو مقابله و مخالطه نماید و تحویل عطارد و کثرت مکث او در بروج در
تغیرات هوا بسیار دخیل است سیما در وقت وقوع فتح الباب و وقت اجتماع و استقبال رکوع
و در وقت تربیع قمر با آفتاب و ایضاً بقیه محترقه و قمر در عقرب را در وقت فتح الباب
و نظر باران معتبر داند و بعد از رعایت این شروط بر هر چه ظن او غالب گردد علیحده
ستوده نماید پس مقتضی طالع سال و فصل را در هر باب که نسبت باین مذکورات کلیت
منظور و مرعی داشته با آنها مقابله و ملاحظه کند و هر چه موافق باشد معتمد داند و آنچه
مخالف باشد مقتضی طالع سال و فصل را اگر جزئیات متعدده نبوده باشد غالب شناسد
چه در هیچ وقت جزوی با کلی و فرع با اصل معارضه نتواند کرد و هر چه مقتضی طالع سال یا
فصل باشد هر وضع از اوضاع جزوی هر وقت که با آن موافق کند در آن ایام مترصد تاثیر
آن مقتضی باشد و از سیر درجه طالع سال در رسیدن او در هر وقت بدلایل اصلی که در صورت
طالع است غافل نباید بود بعد از جمیع این ملاحظها قوایم احکام داده بر در بر صفحه تقویم برد
و هر نظر از این نظرات و دیگر اوضاع که دریست دهد بخصوص ماه نداند بلکه در احکام
کلی نیز داخل دارد چنانکه اشاره بهر کدام خواهد شد و چون یکی از آثار علوی حادث گردد مثل
قوس قزح و شهب و نیازک و دیگر چیزها که در کتب احکام ثبت است و در طبیعیات تفصیل
آنها را بسیار موثر داند و هر گاه یکی از این امور دست دهد در احکام آن ماه و طرفین
آن نظر کند اگر موافق احکام تقویم خود بیند البته در آن مدت حکم بر وقوع آن حادثه
کند چنانکه بطلمیوس که پیشوای اهل این صناعت است در کتاب ثمرة الفلک در کلمه یازدهم

اشاره

اشاره باین معنی کرده میفرماید که اذا وجدت القوة الفلکیة بشیء فاستشهد بثوانی النجوم و اگر
نعوذ بالله ذو ذوابه یا ذو ذنب یا دیگر علامات آتشی که ذی بقا بود پیدا شود تاثیر آن را با آنکه نسبت
با اوضاع فلکی از فروع شمرده اند بسیار قوی داند چه استادان در آن باب مبالغه بسیار نموده اند
و نامه تمهای مدید تاثیر آنرا در کتب ایراد کرده و تجربه نیز مصدق آنست و جمعی از اعلام
بعضی علامات دیگر را در مصنفات و رسایل خود تاثیرات نوشته اند مثل آنکه جمع شدن کنجشکها
بر درختان و بانگ کردن ایشان و آتش گرفتن زیر دیگ و ایستادن گاو در روی سموت و یک
پای را بالتمام بر زمین نهادن و کرک باباداتی در آمدن و موش و مور ذخیره و از وغه خود را
از سوراخها بیرون انداختن علامات باران دانسته اند و همچنین بانگ کردن مگس بسیار
در خانه و بر جستن گوسفند در چراگاه و عوده و روشنائی چراغ شابه ظلمت علامت سرما و همچنین
بر آمدن مرغان از درخت و در آب غوطه خوردن علامت سرما و باران که اگر اینها علامات
اوضاع سماوی دانند دور نیست چه سخن الکابر لا یخلو عن اثر نباید دانست مع هذا که اهل هند
مدار احکام بر این نهاده اند و در ولایت دار المرز از زبان ابن اوی و صفیر غوک درخت
و هوا و باران استدلال نمایند اگر در همان ولایت اینها را علامات اوضاع فلکی دانسته منظور
دارند شاید اینست آنچه شرط است در احکام و در هر مقام که لایق و مناسب باشد بعضی تنبیهات
خواهد شد و بیشتر احکام کسی راست و درست آید که عاقل و سلیم و امین و متاهل و متدین و
راست قول و فارغ از علایق و عوایق و اسباب معاش و متوجه بمبدأ و معاد و کم خور و کم آزار
و داننده علم طبیعی و متحضر صنایع آثار باشد و اکثر اوقات بمطالعه کتب احکام مشغول بوده باشد

از کتاب تنبیهات المنجمین از تصنیفات فاضل محقق مولانا مظفر رحمه الله مرقوم شد

احکام سهم الحوادث

مهره احکام نجوم این سهم را جهت حوادث عالم بدست آورده اند چنانکه تقویم آفتاب را از تقویم
قمر نقصان کنند و مابقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم الحوادث باشد و لامحاله دایم در وقت
اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال مقابل او و گویند یک نحوست اجتماع و استقبال از آنجا
و همچنین در وقت تربیع نیرین بر تربیع زحل باشد پس هر گاه سهم مسعود بود بنجوم یا شعاع سعود و در
بیت سعدی بود دلالت کند که میانه خلایق اتحاد و مودت بود و حصول مهمات باسانی و اگر منحوس
یا در بیت نحسی بود حکم بر عکس بود و اگر در یکی از دو خانه زحل بود دلیل است بر فرو بستگی کارها و شدت
سرما در وقت وزیدن بادهای ناخوش خاصه در دلو و اگر در یکی از دو بیت مشتری بود گشادگی هوا
باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و خیر و رونق دار القضا و اگر در یکی از دو خانه مریخ بود
میان مردم خصومت افتد و بادهای سخت وزد و در موسم گرما هوا گرم شود و اگر در خانه
آفتاب بود هوا خوش گذرد و در وقت گرما گرمی کند و مردم بزرگ جرند و با علا اخلاط بسیار
کنند و اگر در یکی از دو خانه زهره بود مردم بلهو و طرب مایل باشند و غلبه نشاط بود در خلایق
و وقوع بارندگی در وقت و اگر در یکی از خانهای عطارد بود کثرت گفت و گوی بود میان مردم
و تهمت و بهتان خاصه در جوزا و بحساب و کتاب و خصومتهای دیوانی مایل باشند و اگر در خانه
قمر باشد در وقتش باران آید و فتح کارهای عوام الناس شود و خیرها رسد والله اعلم بالصواب

از شرح ملا مظفر بر بیست باب ملا عبد العلی

مرقوم گردید ۱۱۷۷ فی

فایده

اگر شخصی را سهم الغیب در ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

نزول الكلام

چنین کوید محرر این سواد اضعف العباد محمد الحسین المدعو بسید منجم که این مسوده ایست
در معرفت قانون احکام مسمی بلطایف الکرام فی احکام الاعوام چه بر طالب این فن
واجب و لازم است که مدلولات بروج و کواکب را نیکو معلوم داشته باشد تا بوقت حکم کرد
فکر او متوقف نکردد و بآسانی از دلیل بمدلول استدلال تواند کرد چه مؤثر و متأثر که
بقاعده ضبط کرده بود و مانع و معطی دانسته ادراک این معنی بروی سهل نماید و کسی که
این ضابطه او را معلوم نبود و درین معنی خوض کند بتقلید دیکران همچنان بود که کسی
در بیابان راه نداند و از دیکری سوال کند و ان شخص او را نشان دهد یکن که ان نشان
خطا بود هر آینه انکس راه کم کند و بمقصد نرسد و نشان خطا دادن آنست که مؤلف حاذق نبوده
با ناقل بهنکام استنتاج سهو کرده باشد پس بر احکام اینچنان کسان اعتماد نبود و لیکن مدلولات
بروج و کواکب را اینجا بتفصیل بیان کنیم انشاالله که بر ضابط و حافظ مفید باشد **مدلولات**
برج حمل حمل برجیست شمالی ناری منقلب بهیمی میانه اواز بریده اندام خانه مریخ است و وبال
زهره و شرف افتاب در نوزدهم درجه و هبوط زحل در بیست و یکم درجه وا و سه وجه دارد
اول ازان مریخ دوم ازان شمس سوم ازان زهره و مذکر و نهاریست **طبعش** کرم و خشک
از خلطها صفرا **از عناصر** اتش **طعمش** تلخ **از فصول** فصل ربیع **از جهات** شمال **خویش** متلون غضب
نکاح دوست کم فرزند **از حیوانات** چهار پایان انسی و وحشی که سم شکافته باشند اولش قویست
و زاید و آخرش ضعیف و ناقص **از امراض** انچه در سر باشد چون دمش در سر و روی و کلی و بیبی
و جرب و تغیر لون و کم شدن اواز **از سنها** سن کودکی اولش دلیلست بر بوی کی از کوش آید و
آخرش بوی که از شیب زانوها آید **از اجناس** تاج و کهر و مرصعات و الات حرب **از مردم** صارفه و
صناع زر و سیم و حلوا دان و صندلان و شبانان و قصابان و مردم سرهنک و کشاده روی و
کم دانش **از جواهر** مس و آهن و سرب **از نباتات** دارچینی و زنجبیل و فلفل و قرنفل و کبابه
از اعضا سر و روی **صورتش** مربع میانه بالا با موی انبوه و جعد و سبز چشمی که بسیاهی زند
بلند بینی بزرک کوش فراخ دهان دراز روی و زنخ نیمه بالا ایش غلیظ و نیمه زیرش باریک **لونش**
سفیدی که بسرخی زند و میکویند که اشتر و ازرقست **از بلدان** بابل و فارس و اذربیجان و آلان و
ساریه و شام و فرنک و دیار ان و طوس و نیشابور و عراق و کابل و جرجان و خوارزم و
سمرقند **مدلولات برج ثور** ثور برجیست شمالی ثابت بهیمی میانه اواز بریده اندام و
خانه زهره است و وبال مریخ و شرف قمر در سیم درجه و سه وجه دارد اول ازان
عطارد دوم ازان قمر سیم ازان زحل و ماده است و شبی و خاکی سرد و خشک سوداییست بطعم
ترش ربیعی نکاح دوست عقیم کم فرزند مولد سرما و زلزله اولش قوی و زاید و آخرش
ضعیف و ناقص **از بیماریها** انچه در کردن و حلق باشد چون خناق و خنازیر و کلف و بوی نقل

بینی

مدلولات برج الحمل

الحمل

الثور

الجوزا

السرطان

الاسد

و بینی و انکشتان پای **از حیوانات** کاو و شتر و فیل و آهو دلیلست بر زرع و مزرعها **از مردم** مزارعان
و کیالان و حفاران و انبارداران و خیاطان **از اعضا** کردن و سر دوشها **صورتش** بلند بالا بزرک
پیشانی و چشم با سیاهی باریک ابرو پست نظر پهن بینی فراخ دهن سطبر لب و کردن سیاه موی
بزرک شکم **خویش** بلادت و کم عقل و دروغ کفتن و مکر و حیل و حماقت و کند **لونش** اسمری
که بسفیدی زند **از اجناس** انچه بزنان منسوب بود چون طوق و خلخال و قلاده **از شهرها** فرص
و جزایر بحر روم و قسطنطینیه و اسکندریه و غزه و نواحی طرسوس و آمد و قیساریه و کرخ و عمان
و ماهین و اکراد و اهل جبال و همدان و اصفهان و ری و هراة و حلوان و فرغانه و سجستان تا
و طرق مجمع دارد **دلیل مدلولات برج جوزا** جوزا برجیست انسی ذو جسدین خانه عطارد و وبال
مشتری و شرف راس در سیم درجه و هبوط ذنب بهمان درجه سه وجه دارد اول ازان مشتری
دوم ازان مریخ سیم ازان شمس مذکر و نهاریست دلیل بر بادهای خوش کرم و تر است بادی
مغربی بطبع خون بطعم شیرین طفل بهاری **صورتش** تمام بالا درست اعضا کشاده ابرو شهلا
چشم باریک کردن **از بیماریها** نزلات و نقرس و اندک کلف **از مردم** ملوک و اهل دیوان و محاسبان
معلمان و صیادان و نقاشان و خیاطان و ارباب ملاهی و کلای که بدین طایفه منسوب بود و مرغان
اهلی و صیدی و درختان میوه دار و بلند و میوهای مغزدار و عطرها و داروها **از اعضا** دوشها
و بازوها و دستها خوب صورت متناسب اعضا مطبوع هیئة سبک روح روحانی مزاج خوش کوی
کریم اخلاق ساکن طبع با ادب نظیف امین زیرک لهو و لعب دوست میانه عفت و بذل **لونش**
زردی که بسرخی زند **از شهرها** طرابلس و برقه و حمص و مصر و ارمنیه و بکریت و کیلان و دیلم
و طبرستان و مرو و رودموقان و اصفهان و مازندران و کرمان و قزوین **مدلولات برج سرطان**
سرطان منقلب است و بی آواز میانه فرزند خانه ماه است و وبال زحل و شرف مشتری در پانزدهم
درجه و هبوط مریخ در بیست و هشتم درجه سه وجه دارد اول ازان زهره دوم ازان عطارد سوم
ازان قمر مؤنث است و لیلی بطبع سرد و تر بلغمی بطعم شور صیفی شتابی **از حیوانات** هوام بسیار پا و جانوران
آب و ملخ **از جایها** ساحلها و جویهای آب خوش و مزرعها و جایگاه خانها برجی ضعیف است و بسیار
علل چون نزله و نقرس و سرطان و درد پهلو و کلی و لالی و قوبا و بهق و برص و بواسیر و کرانی درد
وبای **از مردم** ملاحان و غواصان و آب داران و بزرکان دریابار **از نباتات** نیشکر و برنج **از اعضا** دل و سینه
و معده و پهلوها و سپرز و شش **صورتش** سیاه جعد باریک موی و جعد درست اعضا سطبر استخوان
کوچک چشم پست نظر کج بینی و دندان نیمه زیرش غلیظتر از نیمه بالا ایش فراخ دوش کوتاه پشت
دراز دست و قدم بزرک چشان **خویش** متلون و ساکن طبع دانا از حال مردم بلید نکاح دوست
از شهرها افریقیه و بربر زمین شمارقس و بیت المقدس و بعضی از عین و اذربیجان و کیش و بحرین
و روم و ارمنیه کوچک و شرقی خراسان و هراة و بلخ و نواحی سجستان و ترک و چین **مدلولات**
برج اسد اسد برجیست سبعی ثابت بریده اندام میانه آواز و نکاح کم فرزند عقیم شرقی
خانه افتابست و وبال زحل خالی از شرف و هبوط سه وجه دارد اول ازان زحل دوم
ازان مشتری سیوم ازان مریخ تابستانی شتابی مذکر نهاری کرم و خشک صفرائی بطعم تلخ
از حیوانات انچه ناب و مخلب دارند و جانوران موذی و خوکور **خویش** مهیب و غضوب سطیف
و غیور **از جایها** کوهها و قلعها و قصرها و بناهای عالی **از جواهر** زر و نقره و آلات او آنی که
از آنها سازند مولد کرمی و ظلمت هوا **از مردم** ملوک و سلاطین و امراء بزرک و اهل

و شکم و حیل او لش قوی و زاید و اخرش ضعیف و ناقص بسیار مرض خاصه در معده و چشم و پهلو
از اعضا پشت و پهلو و سر معده و دل صورتش مطبوع تمام بالای نیمه بالایش غلیظتر از نیمه شیب خوب
صورت فراخ سینه باریک ساق سرخ چهره که مایل بود بزردی از شهرها جزیره صقلیه و روم
و ترک و باب الابواب مدلولات برج سنبله سنبله برجیست ذو جسدین انثی بلند اواز درست
اندام کم نکاح عقیم اندك فرزند خانه و شرف و فرح عطارد و وبال مشتری و هبوط زهره
در بیست هفتم درجه مؤنث لیلی سه وجه دارد اول ازان شمس دوم ازان زهره سوم ازان
عطارد خاکی سرد و خشك سودائی بطعم ترش شابی تابستانی برنگ سبز و چیزهای مختلف
الالوان از حبوبات گندم جو و برنج و نخود و انواع حبوبات و میوهای خشك چون فندق
و فستق بقول و درختها و مزرعها از حیوانات بلبل و طوطی و مرغان ناطق و ماران بزرك
از بیماریها سیح درد و جع بطن و ظهر و ریختن موی و لاغری و کم عقلی از مردم وزرا و کتاب
و ارباب صنایع و اصحاب علم و دواوین و تجار و اهل طرب و الات ان و مقامهای ایشان
و مواضع فرخناك از اعضا شکم و رودها و حجابها صورتش معتدل بدن قوی نفس درست
اعضا میانه بهاری بزرك سر نیکو هیئة و قامت صبیح الوجه بزرك ریش نیکو چشم باز زدن
اندك موی ناك خویش سخاوت و حکمت و ولایت گفتن و سبك روح و بسیار الت شناس
مودب با طرب بلون اسمر از شهرها شام و اندلس و هرات و جرامقه و حبشه و صنعا و کوفه
و موصل و بعضی از فارس و یمن و سند و سیستان مدلولات برج میزان میزان برجیست
منقلب انثی درست اندام بلند اواز کم فرزند اندك نکاح خانه زهره و بال مریخ شرف زحل در
بیست و یکم درجه و هبوط شمس در نوزدهم درجه سه وجه دارد اول ازان قمر دوم ازان زحل سیم
ازان مشتری هوای مذکر نهاری حار رطب دموی کهولی بطعم شیرین خریفی مولد بادهای مختلف
ابریشم و نخل و اشجار و انچه بر سر کوهها روید و عمارتها و قصرهای نزه و بساتین و عبادت
خانها و خرماستان بدو منسوب است از مردم قدما و ادباء و بزرگان و ارباب صناعت و اهل
طرب و سازهای ایشان و حکما و تجار و زنان از حیوانات مرغان و بلبل از اعضا میان پشت و شیب
شکم و ناف و عورت و گرده و خصیه صورتش خوب صورت میانه بالا معتدل مزاج شمایل چشم
با اندك زردی بلون اسمر تیز شهوة از بیماریها باد فتق و بواسیر و زرد گشتن روی و ورم و بیخی
در بینی خویش کریم نفس نیك اخلاق نیکو و نکو منصف طبع و طرب دوست از شهرها نواحی
مغرب و صعید مصر و مکه و مدینه و بعلبك و روم و هرات و طالقان و بلخ و بخارا و تبت
مدلولات برج عقرب عقرب برجیست ثابت بی اواز و کم نکاح بسیار فرزند درست
اندام خانه و فرح مریخ و بال زهره و هبوط قمر در سیم درجه سه وجه دارد اول ازان مریخ
دوم ازان شمس سوم ازان زهره مادی شبی آبی سرد و تر بلغمی شور کهولی خریفی عضوب
خاین تمام شریر کذاب متلف ترش روی وقاح عتاب احمق کاهل بدخوی عفیف در حق زنان
از جایها تنگناها و مزروعها و دار السلاح از نباتات رز و درخت انجیر و انار و امرود و به از حیوانات
وحوش و حشرات موذیه و زنبور و جانوران آبی از جواهر انچه از اب بیرون آید چون مرجان
و مروارید و سنك عقرب و نوشادر و ادوای معاجین اولش صحیح و غلیظ اخرش سقیم و
باریك بسیار علت چون لالی و کری و کوری و کلی و بوی بغل و سرطان و قوبا و اکله و برص
و البول و سنك مثانه و انچه در ذکر و فرج بود و تاریکی چشم از اعضا ذکر و مثانه و

عجز

عجز و دبر صورتش خوب صورت کرد و کوچك روی و بسیار موی اخطس فراخ دهن خورد
چشم پهن دوش و سینه دراز دست و ساق بزرك پای و شکم نیمه بالایش کوتاه تر از نیمه شیب
علامتی بر پشت لونش سفیدی که بزردی زند مولد رعد و برق از شهرها مدینه رسول ص
و زمین حجاز و یمن و بصره و طرابلس و شام و دیلم و آمل و ساری و ری و خور و موصل و تبریز
مدلولات برج قوس قوس برجیست ذو جسدین درست اندام میانه اواز نیمه اولش
انثی و نیمه اخرش بهیمی میانه نکاح اندك فرزند خانه و فرح مشتری و بال عطارد
شرف ذنب در سیم درجه هبوط راس بهمان درجه سه وجه دارد اول ازان عطارد دوم
ازان ماه سیوم ازان زحل مذکر روزی اتشی گرم و خشك صفرائی بطعم تلخ کهولی خریفی
مولد باد و اتش اولش قوی و صحیح اخرش ضعیف و سقیم میانه بهاری از مردم ملوك و امرا و
الناس و ستور داران از جایها بساتین و خزاین سلاح از اجناس تیر و کمان و سایر اسلحه و سفالینه
از جواهر طلا و آهن و قلعین از بیماریها نزله و نقرس و کوری و افتادن از بلندی یا وافت از سلاح
خویش ملوك طبع زود حرکت راز دار کریم نفس مکار مبغض متعصب بسیار فکر خاصه
در باب معاد داننده حساب و هندسه و طب از حیوانات اسب و استر و خر و بعضی از مرغان
از اعضا رانها صورتش خوب روی باریك موی تمام بالای بزرك شکم و ساق دراز ران
سفیدی که بسرخی گراید از شهرها قهستان و جرجان و باب الابواب و زیور و دماوند و
بغداد و اصفهان و روس و مغرب زمین مدلولات برج جدی جدی برجیست منقلب
خاکی سرد و خشك زمستانی هری مؤنث و شبی و سودائی و ضعیف و از نکاح کثیر الاولاد مولد
سرما و ظلمت خانه زحل شرف مریخ در بیست و هشتم درجه و هبوط مشتری در پانزدهم درجه
و بال قمر بطعم ترش سه وجه دارد اول ازان مشتری دوم ازان مریخ سیم ازان شمس از مردم
قلعه داران و اهل صحرا و کوه و خادمان و پیران و مزدوران و سیاهان و مزارعان از جایها ایوانها
و بوستانها و کشت زارها و اتش کدها و کودخانها و مرضها و دار الغزنا و سنك لاخها از جواهر
سرب و سنك خاره و گچ و نوره و بوره و شوره از نباتات انچه حیوانات خورند و مازو و بلوط
و چوب آب نوس و درختهای بی میوه و گیاه بی تخم از حیوانات گوسفند و بز کهی و ملخ و ماهیان
بزرك و روباه و شغال و انواع حشرات از اعضا زانوها و پیوندها و عصبهای پای از بیماریها
کری و لالی و ضعف چشم و خنازیر و سرطان و نقرس و داء الثعلب و ورم و اکله و نزله و کلی
صورتش بزرك روی خشك اندام نیکو بالا سبز چشم تیز نظر باریك ران و ساق و سبك
خویش فراموشی و حیلت و راز داری و خشمناك و حکمت و لهو دوستی لونش اسمری که
بسیاهی زند از شهرها حبشه و کرد و بحرین و عمان و قیساریه و شرقی روم و اصطخر
و اهواز و طبرستان و کابل و دیلم و جیلان و هند مدلولات برج دلو دلو برجیست
ثابت مذکر روزی گرم و تر زمستانی دموی هوائی هری انثی بلند آواز مولد بادهای
مهلك و سرما و اندك فرزند عفیف در حق زنان خانه زحل و بال آفتاب سه وجه دارد
اول ازان زهره دوم ازان عطارد سیوم ازان قمر از مردم علما و حکما و مشایخ طریقت و بندگان
و مسخرگان و کوربانان و ابگینه سازان و خماران و عزیمت گران از جایها گرمابها و آبخانها
و دار الفسق و کاریزها و اشیان مرغان و کنشت جهودان از جواهر مهرهای رنگین و قلاده دوات
و بادمهره از نباتات ساج و آبنوس و هلیله و خیار شنبر از حیوانات مرغان بزرك چون شترمرغ

وخرمای هندی و

عجلی ...

السنبله
الميزان
العقرب
القوس
الجدي
الدلو

والنر وعقاب وسك آبی وسمور وسنجاب ومادان بزرك از اعضا ساقها از بیماریها یرقان زرد ونقرس وقولنج وموادّ سودا ودرد چشم وبوی بینی وافتاده از بلندیها صورتش تمام خلقت سلیم اعضا مربع بالا بزرك سر وسیه چشم سطبر لب بزرك بینی خویش سخی وعفیف زینت دوست نظیف وشیرین سخن ومحاوره پاك خورش از شهرها حلب وحجاز وراس العین وبردع وکرمان وبعضی از فارس وسلطانیه وکوفه وسند وهند مدلولات
برج حوت حوت برجیست ذوجسدین شبی ومادهٔ آبی سرد وتر زمستانی هری بلغمی خانه مشتری وبال عطارد وهبوط او در پانزدهم درجه وشرف زهره در بیست وهفتم درجه سه وجه دارد اوّل ازان زحل دوم ازان مشتری سیم ازان مریخ نکاح دوست بسیار فرزند تیز شهوت میانه عفت بیاطن مولد بار از مردم سادات وقضاة وعلما واشراف الناس وغواصان وملاحان وسالوسان از جایها مواضع شریفه وآب خانها وسرایهای عالی از جواهر دانه در و صدف وبسد وخلاخل ومشك وعقیق وکافور از حیوانات آنچه در آب متولد شود چون مرغ وماهی ودد آبی از نباتها سیب وآبی وشفتالو وبید ونیشکر ومیوهای خوش طعم از اعضا پایها از بیماریها تشنج ورعشه وسستی اعصاب ونقرس وافلاج وریختن موی صورتش بزرك علین میانه بالا تنك پیشانی فراخ سینه سیاه چشم نرم اندام خویش کریم طبع خوش خوی ونیك رای کردن وحیلت وفراموشی وجرات از شهرها طبرستان ومازندران وسمرقند وبخارا ومصر واسکندریه تا حدیتین وبحرین وبصره وسمنان وخزروین برج دوم وسواحل هرگاه که یکی ازین برجها ضعیف کردد تحلول نحوس ووقوع کسوف وخسوف خاصه آنکه بعقده ذنب باشد یا بقران نحسین یا بقران عطارد ونحسی یا باحتراق کوکبی دروی خاصه نحسی دلیل ضعف وآفت مدلولات آن برج باشد خاصه کر دلیل دیگر باشد دال بر ضعف مدلولی از مدلولات آن برج حکم باید کردن واگر مانعی بر ضد آن باشد حکم کردن جایز نبود تخفیف کر مانع قوی تر باشد واگر برجی قوی حال باشد بحلول سعدات وقران ایشان وقران عطارد وسعدی وسقوط نحوس دلیل قوت وسعادت مدلولات آن برج باشد خاصه کر دلیل دیگر باآن یار شود واگر دلیلی بر ضد این در آن حال اتفاق افتد حکم نشاید کردن بیان مدلولات کواکب و عقدتین مدلولات زحل زحل نحس اکبرات سرد وخشك بشصت درجه علوی مذکر غاری شرقی سوداوی خاکی بطیء عفیف وزشت برنك سیاه بوی ناخوش از صوتها درشت وسخت از مردم پیران وبندکان وسیاهان ودهقانان وزاهدان بیعلم وخسیسان وحفاران وارباب خاندانهای قدیم واهل قلاع وجبال از اعضا استخوان وروده وسپرز وپشت وزانو وکوش راست وناخن وموی وبینی از خویها ساکنه از حسها سامعه از بیماریها جذام ونقرس وقروح امعا وسعال وبرقان وسبل وذوبان وقولنج ووجع ارحام وحمی نافض وزردی واستسقا ونزلات ووجع سپرز و امراض مزمنه وهرچه از سردی وخشکی متولد شود از اخلاط سودا وبلغم لزج از صورتها پیوسته ابرو سیاه موی سطبر لب خشك اندام بزرك سر فراخ دهان آبله روی بلند بالا کوژ لنکان حرکت سخت آواز از خویها مکر وخداع وجهل وبد دلی وبخل وحقد وتوحش ووسوسه ونخوت ووقار وبدخوی وستیزه کاری وکاهلی وبسیار رنجش ودعوی حکمت از حالها فقر وغربت وعزلت وتعطیل وتحمل رنجهای عظیم از فعلها نوحه وکریه

تخر

الحوت

زحل مدلولات کواکب سبعه وعقدتین

وتخریب وظلم وزندان بلند وبیکار داشتن چیزهای کهن از سنها پیری واخر عمر نزدیکان اباواجداد وبرادران بزرك حیوانات کاو وفیل وخر وبز وزاغ وفرستوك ومکس وشب پره وهرچه در زیر زمین جای کند چون مار وموش از دینها دین یهودی ولعنت پرستی جایها مونیه وشینه وآنچه کهن وخشن باشد از نباتها قسط وفلفل وزیتون وزعرور وانار ترش وشاهدانج وعدس ومازو وبلوط وهلیلج وآنچه بی تخم باشد از جواهر آهن وسرب وسنکهای سیاه جایها ویرانها وستور خانها وغارها وچاهها وبیابانها وبناهای قدیم وقلعها وبتخانها وکوهها وبکیاه از آن هفت اقلیم اول شهرها خوارزم وبخارا ونیشابور وحبشه وسند وهند ویمن وقبط ونبط وبربر
مدلولات مشتری مشتری سعد اکبر است علوی مذکر کرم بچهل درجه وتر بسی درجه متولد خون معتدل چون خوره دل مذکر ونهاری شمالی دموی هوایی از طعمها شیرینی بویها بوی خوش از رنکها سفیدی که بزردی زند وکندم کون رخشان از سودنیها نرمی باعتدال صورتها نیکو بالا شهلا چشم با هیبت موقر ومتکلم اخلاط خون طبیعی ونطفه ومغز عناصر هوا اعضا کوش چپ وبازو وپهلو وشریانات وحلق ومعده وجکر وشکم وناف ورانها وتمامی جانب راست قوتها قوت نفسانی ونامیه وغاذیه از حسها لمس از حسها شامه راست وسامعه ولامسه از مردم سلاطین عادل ووزرای کبار واشراف وعلما وقضاة وزهاد وتجار نامیه واغنیا خویها حلم وعلو همت وحرص بر عمارت وسعی در خیرات خوش خلق کریم صادق القول باامانت وحریت وصفای فهم ورقت از فعلها امر معروف ونهی منکر واصلاح ذات البین وتقویت دین واظهار شرف وبسیاری نکاح ومزاح خنده وتانی در کارها وکسب مال وعشا اقربا فرزندان وفرزند زادکان حالها بزرکی وغنا وراست آمدن کارها نباتها کندم وبرنج ونخود وجو وکنجد وارزن وسیب وانار شیرین وکل از جواهر زر وسیم وقلعی وبرنج و الماس وسنکهای شریف از جامها دیباهای قیمتی خاصه آنچه حریر وقطن بهم آمیخته بود وبرنك کبود امراض ربو وذبحه وتشنج وسکته ودرد دل وسر وهرچه از بسیاری باد متولد شود از علمها بیع سیم وتعبیر خواب وعبادت وصنعتهای خوب حیوانات دجاج ودراج وطاوس وحمام وکوسفند واستر از دینها دین نصرانیه جایها مساجد ومدارس ومواضع مقدسه وخزاین اقالیم اقلیم دوم وکویند چهارم او راست از شهرها عراق وفارس وخراسان وترك وبابل ومکه ومدینه وصعید مدلولات مریخ مریخ نحس کوچك است وعلوی کرم است در پنجاه درجه وخشك بشصت درجه مذکر وکویند مونث است شبی ومغربی از اخلاط صفرا از طعوم تلخ وتیز سنها جوانی اقربا برادران میانه از رنکها سرخ تیره بویها بوی ناخوش از سودنیها درشتی وخشکی از عناصر آتش افروخته قوتها قوت غضبی حسها شامه جب از اعضا زهره ورکهای ناجهنده وپشت وکرده ومجاری نطفه وجکر بشرکت زهره صورتها بلند بالا بزرك سر وخرد چشم وکوش وپیشانی تیز نظر سرخ چهره وفراخ کام ودراز انکشتان سرخ موی از خویها کم حیا وجسارت سبك ساری ولجاج وسفاهت وبدکفت واستهانه وخداع وبدنیاتی ورای کردانی واظهار عورت ومزاح وبدعهدی وشوخی وشریری وخیانت ونمامی ودروغ واختال وعجالت وتلف اموال فعلها حرب وقتل وراه زنی ودزدی وزنا وفتنه وعیاری وخصومت وسرعت جواب وکثرت شهوت از مردم امرا ولشکریان وخونریزان ومفسدان ودنایاکان واتش کاران وبیاعان ستور واسلحه صورتها آنچه طولانی باشد حالها غربت

المشتری

المریخ

وظلام

دکادر

بجای

و خوف و گریختن از نباتات بقم و بباسر و بادام تلخ و انار ترش و سیر و پیاز و کندنا و خردل و چرچیر
بادنجان و ترب و هرچه تیز باشد از جواهر مس و پولاد و شنگرف و مغناطیس و آلات حرب
از لباسها هرچه سرخ باشد و آنچه در حرب پوشند جایها آتشکدها و زندان و لشکرگاه و مسلخ
حیوانات بیماریها حمّی دائمه و شطر الغب و درد جگر و آتش فارسی و وسواس و قلق و اسقاط جنین
و هرچه از گرمی و خشکی پدید آید اقالیم اقلیم سیم و گویند هفتم او راست شهرها قندهار و مولتان

الشمس

و کرمان و فارس و عراق و اهواز و بصره و شام و روم و ترک مدلولات شمس شمس
گرم است در شصت درجه و خشک است به پنجاه درجه سعد بنظر دوستی و نحس بجرم و
دشمنی و واسطه است میانه علوی و سفلی مذکر است و نهاری و ولا روز است
مولد گرمی و خشکی از طعمها تیزی لطیف رنگها نارنجی رخشان از بسودنیها گرمی لطیف شکلها
مستدیر عناصر آتشی که بهوا قریب بود خلطها صفرای معتدل حواس باصره قوتها قوت
حیوانی از اعضا دل بشرکت مشتری و سر و سینه و دهان و دندان و چشم راست و دماغ و مغز
از سنها سن وقوف از مردم پادشاهان و حکام و رئیسان و اهل رای و تدبیر صورتها تناور
و بزرگ شکم و سرخ و سفیدی که بزردی زند بلند آواز گرد روی دینها آتش پرستی خویها
عقل و فهم و ترفع و بها و بهجت و کبر و کرم و سرعت غضب و حدة و زود باز آمدن
و حرص و پر شهوت و کسب ثنا از فعلها طلب سلطنت و قهر بر اخیار و جمع اموال و کثرت
کلام و نفع رسانیدن بدوستان و آگاه بودن از معاد و نظافت و هیبت نزدیکان پدر
و برادر میانه و مخادیم از نباتها نیشکر و رز و زعفران و صندل و ترنجبین و ترنج و برنج
و خرما و گندم و درختان بلند میوه دار از جواهر زر و یاقوت و بیجاده و لاژورد و کبریت
و زرنیخ و کهربا اجناس کرده تاج و هرچه مرصع و مطلا باشد حیوانات گوسفند اهلی و کوهی
و باز و عقاب و قمری و اسب و استر و عنکبوت بیماریها درد چشم و دل و دماغ و آنچه از
گرمی و خشکی باشد اقالیم اقلیم چهارم و گویند دوم او راست از شهرها بابله و طبرستان
و آذربیجان و سمرقند و ترمذ و [illegible] و کوه لبنان و خراسان و بیت المقدس از جایها

الزهرة

معدنها و قصرهای عالی و مقرهای سلاطین مدلولات زهره زهره سرد است بچهل
درجه و تر است به پنجاه درجه جنوبیه سفلی مؤنث لیلی از طعوم شیرینی و هرچه لذیذ باشد رنگها
سفید و گندم گون و سبز رنگی از بویها بوی خوش از بسودنیها آنچه بغایت نرم باشد و تر
عناصر هوای تر و آب اخلاط رطوبت غریزی از حسها شامه قوتها قوت شهوانیه شکلها مربع
اعضا دستها و فقرات پشت و ناف و جگر و گرده و فرج و رحم و دو عاء منی و پیه از سنها سن
بلوغ از خلایق زنان و امردان و خادمان و مخنثان و اصحاب زینت و تجمل و اهل ساز و طرب
خویها خوش خو و عشق و طرب و لهو و سخاوت و نظافت و ظرافت و عجب و تکلف و شرم
و عدل و تاله و تدین و شفقت و مخالطت با همه کس فعلها مطربی و می خوردن و قمار [illegible]
و نکاح دوستی و چرب زبانی و بیکار داشتن عطرها و پیرایه و لباسها زیبا و خنده و
شادی و تجارت و نقاشی و خیاطی و رنگرزی و نرد و شطرنج نزدیکان زن و شوی
و مادر و فرزند خورد از صورتها نیکو روی سفیدی که بسرخی زند و سیاه چشم و فربه و
خرد دندان و گشاده روی و سطبر ساق و نازک بدن دینها دین اسلام نباتها میوها
مغزدار و انگور و سیب و به و خرما و ترنج و گلها و ریحانها جواهر زبرجد و جنبع و مروارید

و سنگ

و سنگ سرمه و اوانی که از زر و سیم سازند حیوانات بلبل و قمری و فاخته و کبوتر و خرگوش
از لباسها آنچه متلون باشد و دیباها و قیمتی و جامهاء محشا و منقش و رعنا و ابریشمینه جایها
گلزارها و نرگس زارها و هرجا که تماشا و عیش توان کرد و مقامهاء بلند و عبادت خانها و مرغزارها
بیماریها ضعف دل و دماغ و گرده و مثانه و علت عشق و مقعد و هرچه از سردی و تری پدید آید

عطارد

اقالیم اقلیم پنجم شهرها بابل و حجاز و خوارزم و اردبیل و سمرقند و بخارا و روس و ارمنیه کوچک
مدلولات عطارد عطارد گرم است بده درجه و سرد است به بیست درجه و تر است
به پنج درجه و خشک است بسی درجه مثلیت بذات مایل است بسعادت و نحوست و ذکوریت
اما با هر ستاره که بیامیزد مزاج او گیرد و اگر بهیچ کوکب متصل نبود مزاج آن برج گیرد که
در وی حال باشد از طعمها و رنگها و بویها و بسودنیها و شکلها آنچه مرکب و آمیخته باشد از چند
چیز خاصه رنگها فاختی و آسمانی عناصر باد اخلاط سودا و خون تباه حسها ذوق از قوتها مفکره
اعضا زبان و ساق و پی و رگها جهنده سنها سن کودکی از مردم وزرا و کتاب و تجار
و اهل بازار و اصحاب دواوین و غلامان زیرک و ارباب فضل و حکمت صورتها تمام بالا ملیح
کوچک چشم فراخ دهان بزرگ گوش پیوسته ابرو و سبز رنگ خرد دندان دراز بالای
باریک موی تنک ریش از خویها کف شر و کتمان سر و طلب ریاست و خبر و حفظ و حاضر جواب
و دین داری و حس و زیرکی و شفقت و کسب ثنا و حلم و راستی و بددلی و کینه و تفکر در
معاد و در سیدن بغور چیزها و دزدی و دروغ و حیلت در حالت نحوست از فعلها ادب
و تعلیم علوم و هندسه و شاعری و رسیدن براسرار مردم و اتلاف مال و تحمل از دشمنان
و تواضع و کتاب و نقاشی و کارهای باریک و کهانت و شعبده و مساحت جایها از نزدیکان
برادران خورد نباتات پنبه و کتان و مزروعات و آنچه ساق ندارد و هرچه بوی تیز باشد
جانوران خر وحشی و اهلی و استر و سگ شکاری و روباه و شغال و کبوتر و طوطی و هزار
جواهر سیماب و کهربا و فیروزه و بسد و مرجان و هرچه منقوش باشد از بیماریها صرع
و لکنت زبان و دیوانگی و ریختن موی و برآمدن سیاه و برانداختن خون و وسواس و
مالیخولیا و سرفه و فواق جایها مواضع منقش و عبادت خانها و دیوان خانها و بازارها و مدارس
از دینها دین ترسائی و فلسفه از اقالیم اقلیم ششم و می گویند سیم او راست از شهرها دیلم و

القمر

جیلان و طبرستان و مکه و مدینه و فرات و عراق و دشت قپچاق و [illegible] مدلولات
قمر قمر سرد است بسی درجه و تر است بچهل درجه سعد بنظر و نحس بذات ماده و شبی
از طعمها شوری و بی مزگی و اندکی ترشی از بویها آنچه بترشی زند رنگها سفیدی که بسبزی زند
یا بسرخی یا بزردی یا بسیاهی یا رخشان بود بسودنیها آنچه غلیظ باشد و تر عناصر آب از اخلاط
بلغم حواس باصره و ذایقه قوت قوت طبیعی و نامی اعضا چشم چپ مردان و راست زنان
و دماغ و عنق و پستان و معده و سپرز و شش از سنها سن طفولیت از بیماریها فالج و لقوه و خلع
اعضا و امراضی که بزهره منسوب باشد از مردم ملوک و عوام الناس و اشراف و اغنیا و اطفال
و زنان اصیل و حامله و قصاران و پیکان صورتها گرد روی و پیوسته ابروی و درست بدن
بزرگ چشم و نیکو موی تیز سخن گشاده دندان و لیکن اندکی احول بود و در سر گردی دارد
بلون سفیدی که بسرخی زند یا بزردی باندک کدورت از نزدیکان مادر و همزادگان بزرگ
و دایه از خویها نیک نفسی و سلیم طبعی و آمیزش با هر کس و فکرت بسیار و کسب ثنا و فلاح

عیبی و حریص بزبان و دروغ و سخن چینی و بسیار کفتن و فراموشی و قلت مباشرت از فعلها تعلیم
علوم علوی و وکالت و محاسبه و رسالت و جاسوسی و نخاسی و دلالی و کارهای آب و طلاق و جنازه
و ملاحی نباتات خیار و تره و کتان و پنبه و بقول و کندم و جو و انار و انکور و هرچه ریزه برون
فروشند از حیوانات کاو و کوسفند و استر و پیل و کلنک و بط و شتر مرغ و ماکیان و کنجشک و
دراج و بوتیمار از جواهر بلور و نقره و مروارید خرد و دهنج و زاج سپید و مهرها اجناس جامها
و انکشتری و منادیل از جایها صحراها و جایهای آب و جویها و دارستان اقالیم اقلیم هفتم از شهرها طخیر
و زابلستان و مولتان و قندهار و بعضی از آذربیجان و شام و موصل و جیلان مدلولات
راس و ذنب راس سعدست و طبیعت او مرکب است از طبیعت مشتری و زهره دلالت کند
بر قوت و سعادت و ملک و مال و صحت و حصول حاجات و صلاح امور و هرچه در وی
خیری باشد و مزیدات در همه احوال با سعداء زیادت کند در سعادت ایشان و با نحوس
زیادت کند در نحوست ایشان اما ذنب نحس است و طبیعت او مرکب است از طبیعت نحسین
دلیل کند بر ضعف و خفت و بیماری و تعویق در کارها و مادهٔ شر و فسادات منقصت
از سعود سعادت کم کند و از نحوس نحوست و از اینجا کفته اند که راس سعدست با سعود
و نحس است با نحوس و ذنب نحس است با سعود و سعد است با نحوس هرکاه که این کواکب
قوی حال و مسعود باشند دلیل قوت و سعادت مدلولات ایشان باشد خاصه که دلیل
دیکر معطی کردد بر یک مدلول یا بیشتر و اکر مانعی اتفاق افتد و مانع قوی باشد
حکم نباید کردن و اکر مانع ضعیف بود حکم بر وسط کنند و قید بمکن و یحتمل و شاید
که چنین شود باید کردن و اکر ضعیف و منحوس باشند مدلولات ایشان را آفت و نکبت
رسد خاصه که دیکر با آن یار کردد که او را معطی و مقوی خوانند اکر دلیل دیکر بر ضد آن
واقع شود که او را مانع و مضعف خوانند تیلی بچه اقتضا کرده باشد از ضعف بفعل نیاید
و اکر ایداء بواسطه ضعف مانع باشد اثار زود پیدا شود و اکر مانع قوی تر باشد منع نحوست
کند و از قوت عکس خیری ظاهر شود اکنون منجم در ادراک این معانی باید که خبیر و
بصیر باشد تا احکام او اکثر بصواب نزدیک باشد و باید که منجم در هنکام حکم کردن از
محبت و مبغضت خالی باشد زیرا که حکم از تعدیل قوت و ضعف دلیل خیزد چنانکه اکر
دو کس حکم کنند باید که دوستی نداشته باشد و با دیکری دشمنی چه این هر دو میل
خاطر باشد و حکمی که کند جهت محب در خیر بیفزاید و از شر بکاهد از آنچه اقتضا کرده
باشد در واقع و جهت مبغض از خیر بکاهد و در شر بیفزاید لاجرم آن حکم زیاده و کم
واقع شود یا آنکه بر مدلول حکم کند و در آن باب غرضی داشته باشد مانند آنکه خواهند
طرف نقیض کیرند حکمی را که دیکری در آن باب کرده باشد و غیر آن بدین طریقه حکم کرده
روا نیست و اکثر خطا افتد و نیز بر یک دلیل حکم نشاید کرد تا او را یک مقوی دیکر یا
بیشتر نباشد مکر که دلیلی باشد قوی و بی مانع و زمان و مکان مستعد آن اثر که از آن
دلیل متوقع است شده باشد آنکاه حکم شاید کردن و ما قوت و ضعف و مانع و معطی
بجای خویش باز نمائیم ان شاء الله العزیز و بیشتر احکام کسی راست تر آید که عاقل تر و سلیم تر
و متمکن و امین و متاله و متدین و زاهد باشد و فارغ از علایق و عوایق و اسباب
معاش و متوجه بمبداء و معاد و کم خوار و کم آزار و خلوت نشین و داننده علم طبیعی

الرابع

فائده

قانون کلی

وعادی هم
با یکدیگر

خلاقی

و علم اخلاق و مستحضر دلایل و جازم تاثیر بود و اکثر اوقات بمطالعه کتب اکابر این فن
مشغول و شناسنده فواعل و قوابل و با وجود این فضایل و کمالات بر هر حکمی که کند
جزم نکند که آن معنی البته چنان خواهد بود یا چنانست زیرا که احکام نتیجه حدس است
نه محض علم پس قید باید کردن که غالب ظن آنست چه غلبه ظن قابل صدق و کذب است چنانکه
منجم میان خفته و مرده و رک زده و زخم خورده دشوار تواند فرق کردن در بیان
دلالت بیوت اثنی عشریه اما درجه طالع آن جزوی بود که از فلک البروج در
در وقت معین بر افق مشرق باشد و هر آینه جزوی از معدل النهار بان جزو
بر افق خواهد بود آنکاه تا سی درجه از معدل النهار طلوع کند آنچه از درجه طالع با
سی جزو از فلک البروج طلوع کرده باشد بمجموع در حکم طالع باشد و بعد از آن تا سی
جزو دیکر از معدل النهار آن مقدار که از فلک البروج طلوع کند درجات خانه دوم باشد
باقی برین قیاس بود تا دوازده و هر یکی از این خانها را حکمی و اثری باشد جدا کانه چنانکه
طالع دلیلست بر زندکانی و نفس و آغاز کارها و کیفیت عمر در سعادت و شقاوت و
فرح عطارد درین خانه است و دال بر سر و روی خانه دوم دلیلست بر مال و معاش
و اعوان و انصار و دخل و خرج و اکل و شرب و دال بر کردن خانه سیم دلیلست بر
برادران و خواهران و اقربا و نقل و حرکت نزدیک و علم و دین و اسرار و اخبار و عبادت
خانها و فرح ماه درین خانه است و دلیلست بر دوش و دست خانه چهارم دلیلست بر
پدران و ملک و مقام و جدان پدری و ضیاع و عقار و مدفون اموال و کیفیت انتها و عواقب
امور و دلیلست بر سینه و پهلو و معده خانه پنجم دلیلست بر فرزندان و لذتها و رسل و هدیه
و عشقبازی و ملبوسات و تشریفات و شادی و اخبار و کیفیت انتها و فرح زهره درین
خانه است و دلیلست بر پشت و دل خانه ششم دلیلست بر عیوب و امراض و جواری و غلامان
و خدام و حیوانات خورد و سلامتی از آفات و کم شده و کریخته و تهمت و فرح مریخ درین
خانه است و دلیلست بر ناف و شکم خانه هفتم دلیلست بر زنان و تزویج و شرکا و اضداد
و دزدان و خصومتها و ظفر و هزیمت و مقصود مسافران و ارزانی و کرانی و دلیلست بر
پس پشت و زیر ناف خانه هشتم دلیلست بر موت و خوف و میراث و مال زنان و خصمان
و اندوه و نکبت و فقر و شدت و دلیلست بر الیتین و آلات شهوت و مقعد و رحم
خانه نهم دلیلست بر علم و اعتقاد و دین و عبادت و رؤیا و سفر و خواب و راعی و تن پرورکیتی
احوال غایبان و فرح آفتاب درین خانه است و دلیلست بر رانها است خانه دهم دلیلست بر عزت
و سلطنت و رفعت و معروف و مشهور شدن و مادر و صنعتها و مخادیم و ملوک و اشراف
و اعیان و ثبات و زوال هر یک و دلیلست بر زانوها خانه یازدهم دلیلست بر امید و سعادت
و ثنا و دوستان و عاشقی و وزرا و خلفا و بیت المال سلطان و اعوان او و فرح مشتری
درین خانه است و دلیلست بر ساقها خانه دوازدهم دلیلست بر شقاوت و اعداء
خارت و حسد و کرفتاری و بند و زندان و حزن و دین و نکبت و غرامت و بیماریها
و ستوران بزرک و فرح زحل درین خانه است و دلیلست بر قدمها و سبب این جمله
در شرح سی فصل خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة و الرضوان کفته شده است و بعد
از این تالیفی کاملتر از این در خاطر هست و در آنجا نیز بیان کرده شود ان شاء الله تعالی وحده العزیز

دلالت بیوت دوازده کانه

مفصل

بنع

واین رسالہ مجاز الوقت است **و باید دانست** که طالع قران اعظم اصل جمیع طوالع است وفرع او طالع
قران اکبر وفرع طالع قران اکبر طالع قران اوسط وفرع طالع قران اوسط طالع قران اصغر وفرع
او طالع سال است وفرع طالع سال طالع فصول وفرع او طالع اجتماع واستقبال وفرع او
طالع وقت **و همچنین** طالع سقوط نطفه هر کسی اصل باشد و طالع ولادت فرع ان و طالع تحویل
فرع طالع ولادت و طالع اختیار فرع طالع تحویل **ازین تقریر** معلوم میشود که طالع
ولادت مردم فرع باشد بنسبت با طالعهای قرانها وسالها زیرا که طالع قران یا سال دلیل اکرم
بود بر خسف موضعی یا قتل عام یا غرق سفاین یا حرق مواضع یا تلف خلایق با امراض مخوفه
چون طاعون و مجاعة یا تلف اموال مردم بغارت پس بسیاری از مردم فوت شوند در یک نعیم
زمان بیکدفعه باوجود تفاوت اعمار ایشان بحسب اقتضاء ادلاء طوالع ایشان یعنی که طوالع اهل
اقتضای امری کنند طالع فرع او را مانع ورافع تواند بود پس دانستن این اصل از واجبات است
و هرگاه که خانه از خانهای طالع ضعیف و منحوس گشته باشد در اصل یا در وقت معین مدلولات
آن خانه را در مدت ان طالع که حکم از و میکنند رنج وافت رسد از جوهر آن بخت خاصه که اصل
وفرع موافقت کنند واکر مسعود وقوی باشند دلیل سعادت وراحت باشد از جوهر آن بعد
خاصه که دلایل اصل وفرع اتفاق کنند بر سعادت **وازین قانون** که ذکر رفت معلوم میشود
که **احوال** ملوک وسلاطین از نیر نوبت ودرجه عاشر باید دانستن **واحوال** اعوان وانصار
واموال خزاین ایشان از مشتری وبیت حادی عشر **واحوال** وزرای کبار واشراف وصدور
ومدبران وخزاین واموال سلطانی را از مشتری ودرجه یازدهم **واحوال** زهاد وعباد و
متصوفه از مشتری ودرجه نهم **واحوال** تجار نامی واغنیای کبار از مشتری ودرجه دوم
واحوال قضاة وعلما وائمه واشراف از مشتری ودرجه سیم **واحوال** ابواب البر از مشتری
ودرجه چهارم **واحوال** امرا ولشکریان از مریخ ودرجه یازدهم **واحوال** خواتین وحرمان از زهره
ودرجه دهم **واحوال** نواب وحجاب وخوادم ملوک واصحاب دیوان ومحاسبان وعمال و
خازنان از عطارد ودرجه یازدهم **واحوال** زنان از درجه هفتم وزهره **واحوال** اهل
ملاهی وطرب وساده زنخدان از زهره ودرجه پنجم **واحوال** رعیت وعوام الناس از
قمر ودرجه طالع **واحوال** فیوج ورسل ومخبران از قمر ودرجه پنجم **واحوال** کوتوالان واهل حصار
واطراف بعیده وصیادان ودهاقین وپیران از زحل ودرجه هفتم **واحوال** تجار واهل
بازار وبیاعان از عطارد ودرجه دوم **واحوال** غلامان وخادمان از زحل ودرجه ششم **واحوال**
کذابان ومنافقان وشب دزدان از زحل ودرجه دوم **واحوال** مردم اوباش وواه زنان
ومفسدان از مریخ ودرجه نهم **واحوال** مسافران از قمر ودرجه نهم **واحوال** کودکان از عطارد
ودرجه پنجم **واحوال** رای وتدبیر واعتقاد وعدل وانصاف از مشتری وسهم الغیب وعطارد
نکویند **واحوال** ارتفاعات ونباتات وعمارات وزراعات از زحل ودرجه چهارم **واحوال** دواب
بارکش وعدا وعنا وقروض از زحل ودوازدهم **واحوال** کسب ومعاش ودخل وخرج
خلایق از مشتری وسهم السعاده وخانه دوم وباقی برین قیاس **اما در هنگام** احکام
کردن صاحب **و** مستولی خانه را باید دید وتحقیق حال ایشان باید کردن **وان** کوکب که در ان
خانه باشد **و همچنان** سهم هر غرضی را شریک ساختن **و** قوت وضعف سهام تابع صاحب
آن خانه باشد که سهم در وی باشد **و** در حال هر یک ازین دلایل نیکو تأمل باید کرد

ژ ل
معرمان

واحوال صیارفه و
جهابذه واهل ساده
از مشتری ودرجه دوم
هم

جوهری

بهره

۴۵

و بهره قوت **و** ضعف هر یکی را شناختن **و** باهم امتزاج باید داده تا کدام یکی از ایشان
قوی تر است فعل او ظاهر تر باشد **و** بیان حد واجرام کواکب واحوالی که بحب انظار
ایشان را اتفاق افتد نور جرم هر کوکبی بمقدار معین پیش از وی وپس از وی می افتد
وان را حد جرم ان کوکب گویند **مثلا** علویین را ۹ درجه و مریخ را ۸ درجه و آفتاب را
۱۵ درجه و سفلیین را ۷ درجه و قمر را ۱۲ درجه باشد **غرض** ازین حد انست که هر گاه دو
کوکب را شعاع جرم بر اجزای صحیح فلک بهم باید پیوست چون بعد میان ایشان بمقدار ژ ل خواهم
نصف جرم هر دو باشد در قلن یا زیاده برین مقدار بر اجزای صحیح یکم از ان در
اتصالات گویند ان دو کوکب متصلند **و حد** اتصال بحقیقت انست که بمقدار نصف جرم کم
باشد تا نور جرم هر یک بمرکز یکدیگر پیوسته باشد **و** این اغاز قوت اتصال باشد تا انگاه
که درجات ایشان متساوی کردد وان کمال اتصال باشد بعد از ان مبداء انصراف باشد تا انگاه
که بعد بمقدار مذکور برسد **مثلا** قوس تثلیث **قک** درجات ومجموع جرم زهره ومشتری
یو درجه نصفش **ح** درجه پس حد تثلیث ایسر **قکح** درجه باشد وقوتش در **قکو** درجه وحد تثلیث
ایمن **قیب** درجه وقوتش در **قیج** درجه و چون میان هر دو **قک** درجه بعد شود کمال تثلیث باشد
واگر حد تثلیث ایسر **قیب** درجه شود یا حد تثلیث ایمن **قکح** از یکدیگر بتمامی منصرف شده
باشند وحد مقارنه ایشان **ح** درجه وقوتش **ز** درجه وحد انصراف ایشان همین مقدار
وحد احتراق کواکب **و** درجات از هر طرف واگر زیاده ازین باشد تحت شعاع خوانند
نه محترق تا انگاه که ظاهر شوند **و باز** این اتصالات بر انواع مختلف اتفاق افتد بحب قوت
وضعف کواکب وغیر این **و** ما بعد ازین بیان قوت وضعف علی التفصیل باز نمائیم ان شاء الله
العزیز **و** دانستنی است که همیشه کوکب سبک رو بگران رو پیوندد ودر حالت اتصال
سبک رو را **دافع تدبیر** خوانند وگران رو را **قابل تدبیر** پس قمر هرگز قابل تدبیر نتواند
بود **و نیز** دانستنی است که حظ پنجست ۱ خانه ۲ شرف ۳ مثلثه ۴ حد ۵ وجه **و** بزرگترین ژ ل حظوظ
حظها خانه است وازروی قیاس گفتند که خداوند خانه را پنج قوت است و خداوند شرف را
چهار **و** از ان مثلثه سه **و** از ان حد دو **و** از ان وجه یکی وقوت را شهادت نیز خوانند و صاحب حظ را
شاهد ومراغم **و** از ان انواع مختلف یکی **دفع تدبیرات** یعنی هر گاه کوکبی بکوکبی متصل
گردد عودة دفع تدبیر او کرده باشد وبدشمنی نتواند **بعد** از ان **دفع قوت** وان چنان
باشد که کوکبی در حظ خود باشد ومتصل گردد بکوکبی دیگر قوت خود او را دهد واگر هر دو
در حظ خود باشند هر یک قوت خود دیگری را دهند چون زهره در میزان ومشتری
در قوس تسدیس کند واین را **دفع قوتین** خوانند **دیگر دفع طبیعت** یعنی کوکبی از
حظ کوکبی دیگر بدو متصل گردد طبیعت خود او را دهد واین را **قبول** نیز خوانند **واگر**
هر یکی در حظ دیگری باشند هر یک طبیعت خود بیکدیگر دهند چون زهره از جدی
وزحل از ثور تثلیث کند واین را **دفع طبیعتین** خوانند **یا انکه** کوکبی از حظ کوکبی دیگر
بدو متصل شود وان کوکب را نیز در ان مکان حظی باشد چون پیوستن زهره از حوت
بمشتری **یا انکه** دو کوکب نهاری بروز بالای زمین وبشب شیب زمین متصل گردند
ودو کوکب لیلی بروز شیب زمین وبشب بالای زمین **و** دفع طبیعت قوی تر است از
دفع قوت زیرا که قوت جزو طبیعت است **و** این جمله دلیل موافقت وبرامدن حاجت

و تمام شدن کارها است دیگر انکار است یعنی کوکبی از وبال یا هبوط کوکب دیگر بد و متصل شود یا آنکه هر یک از وبال و هبوط بیکدیگر پیوندند درین صورت انکار از هر دو جانب باشد دیگر رد است یعنی کوکبی در حال رجعت یا احتراق یا در وبال و هبوط باشد و کوکبی دیگر بدو متصل شود متصل به او را رد کند از عجز و ضعف خویش و شاید این جمله ضعفها بیکبار کوکب را دست دهد مانند عطارد در پانزدهم درجه حوت در میانه رجعت باشد و این دلیل تعویق و فساد کارها است و اگر هر یک در وتدی یا مایلی او باشند و اتصال نوعی از دفع قوت یا طبیعت باشد عاقبت انکار بصلاح انجامد و اگر دافع در زایل بود و مدفوع در وتد یا مایلی او یا هر دو در زایل مطلق دلیل فساد کارها است خاصه که اتصال بروجه انکار و رد بود باشد دیگر جمع نور است یعنی ستاره چند بکوکبی متصل کردند که از ایشان گران روتر باشد آن گران رو نور ایشان را جمع کند بنا بتان باشد که کواکب مجموع بیکدیگر متصلند دیگر منع است و این نیز بر دو نوع باشد یکی آنکه سه ستاره در برجی باشند سبکرو در اول برج و میانه رو در میان برج و گران رو در آخر برج چون سبک رو نور بر گران رو افکند میانه رو او را منع کند تا اول با او اتصال کند دوم آن که گران رو و سبک رو در یک برج باشند و سبکروی دیگر در برج دیگر ناظر بهر دو و چون آن سبکروی ناظر خواهد که بگران رو پیوندد و سبکرو مقارن منع او کند تا بتخت خود قران کند بفضیلت مقارنت و این نوع قوت مانع باشد و ضعف ممنوع دیگر فوت است یعنی سبکرو و گران روی در آخر برجی خواهند که متصل شوند گران رو از آن بیرون رود و سبکرو بدیگری پیوندد و پیوستن گران رو بدو فوت شود و این دلیل فوت شدن کارها باشد دیگر اعتراض است یعنی کوکبی سبکرو در آخر برجی باشد و گران روی در میانه آن برج و میانه روی در اول همان برج میانه رو خواهد که بگران رو متصل شود پیش از و سبکرو راجع گردد و بگران رو متصل شود و در گذرد و بدان میانه رو نیز متصل شود باطل کند اتصال کوکب میانه رو را از گران رو و این دلیل باطل شدن کارها باشد دیگر قطع نور است و این دو نوع باشد یکی آنکه سبکرو در اول برجی باشد و میانه روی در میانشان برج و گران روی در آخر آن برج سبکرو خواهد که بمیانه رو رسد میانه رو بگران رو پیوندد و در گذرد و گران رو قطع کند نور سبکرو را از میانه رو نوع دیگر آنکه سبک روی در میانه برجی باشد و گران روی در آخر برج و میانه روی در اول برج دوم راجع چون سبکرو خواهد که بگران رو پیوندد میانه رو که راجع باز گردد و بگران رو پیوندد و قطع نور سبکرو کند از گران رو و این دلیل نا امیدیست دیگر انتکاث است یعنی کوکبی خواهد که بکوکبی متصل شود پیش از آنکه اتصال تمام کرده آن کوکب اگر راجع باشد مستقیم گردد و اگر مستقیم باشد راجع شود و اگر سریع‌تر از متصل بهم باشد از و بطی‌تر گردد و اگر از و بطی‌تر بوده باشد سریع‌تر گردد و آن اتصال باطل شود و این دلیل بود بر ناتمامی کارها دیگر نقل نور است یعنی کوکبی متصل شود بدیگری و هنوز انصراف تمام نشده باشد یکی از آن دو کوکب بثالثی پیوندد و آن نور اول را بدین کوکب نقل کند همچنان باشد که آن دو کوکب نیز باهم اتصال کنند اگر چه بظاهر متصل نباشند دیگر رد نور است یعنی دو کوکب براثر یکدیگر راجع شوند و بهم متصل گردند و آن دلیل تراجع امور بود خاصه که نظر بوجه قبول باشد و اگر هر دو بر اثر یکدیگر

برج م

دوم

مستقیم

مستقیم کردند بوقتی که راجع بوده باشند و اتصال کنند دلیل استقامت کارها بود خاصه که یکدیگر را قبول کنند دیگر نعمت و مکافات است یعنی کوکبی در وبال یا هبوط یا درجه بیر باشد و متصل گردد بکوکبی محظوظ و قوی حال و میان آن دو کوکب دوستی بود آن کوکب قوی حال که ضعیف را مدد کند همچنان باشد که با او انعامی کرده باشد ما دام که حق این نعمت بر آن کوکب باشد تا آن وقت که کوکب قوی همچنان ضعیف شود و آن کوکب ضعیف قوی و باهم متصل و این کوکب درین وقت مکافات آن نعمت کند پس این نوع نظر از وجهی انعام باشد و از وجه مکافات و این دلیل نجات است از مهالک و ما دوستی و دشمنی کواکب بجدول باز نمائیم دیگر مستعلی است و آن چنان بود که کوکبی فوق الارض در وتد یا مایل وتد متصل شود بکوکبی تحت الارض گویند آن کوکب مستعلی است بر آن دیگر یا آنکه کوکبی در عاشر کوکبی باشد یا آنکه عرض یکی صاعد باشد در شمال یا جنوب و آن دیگری هابط یا آنکه در وقت قران کوکبی بذروه نزدیکتر باشد یا بذروه اوج و این نوع از همه قوی‌تر است دیگر حصار است یعنی کوکبی منحصر شود میان دو کوکب سعد یا نحس یا یکی سعد و دیگری نحس بجرم یا شعاع و این محصور بین السعدین یا بین النحسین باشد یا ممتزج میان سعد و نحس و این حالت در یک برج باشد یا در دو برج که پس و پیش برج او باشد دیگر خالی السیر است یعنی کوکبی منصرف شود از کوکبی در اول برج و بهیچ کوکبی دیگر متصل نشود ما دام که در آن برج باشد دیگر وحشی السیر است یعنی کوکبی در برجی درآید و بیرون شود و بهیچ کوکب نه پیوندد خاص باشد بقمر و این دلیل وحشت و نفرت است دیگر فتح الباب است یعنی دو ستاره بهم متصل شوند که خانهای ایشان برابر یکدیگر باشد و این دلیل تغیر هوا باشد مناسب و تحت و جدول موعود اینست والسلام جدول دوستی و دشمنی کواکب بقول اهل قیاس

دوستی و دشمنی بقول هند				
کواکب	دوستان	دشمنان	ممتزج	دشمنان
زحل	ع ح ر	له	د	ل
مشتری	س ر د	ل	ع ح	ل
مریخ	د ه	س ر	ع ع	ع ه
شمس	ح س ر	د و	ل	ه
قمر	ع س ر	ی	له	ح ی
زهره	ل د	ح س ر	ع	ح د
عطارد	س ه	ر	ل ع ح	س ر

میان سعد و نحس یا میان آن دو کوکب که مزاج اینها بتضاد باشد چون شمس و زهره یا میان دو کوکب که خانهای ایشان یا شرفهای ایشان باهم نظر عداوت باشد ل و س و ح و ی یا خلق یکی مخالف خلق دیگری چنانکه خلق مشتری عفت و دیانت است و فعل زهره فسق و فجور یا خانه یکی دوازدهم خانه دیگری باشد و حال دوستی برعکس اینست اما انواع عارضی آنست که کوکبی در عاشر دیگری باشد یا در ۱۱ و ۱۲ و ۲ و ۳ و ۴ وی اگر دوست باشد مخلص گردد و اگر میانه حال بود دوست گردد و اگر دشمن بود میانه حال گردد و اگر برخلاف این خانها باشد عکس این باید تصور کرد والسلام علی من اتبع الهدی بیان قوت و ضعف کواکب آنچه اکابر این فن از قوت و ضعف کواکب حصر فرموده‌اند صد و هفتاد و هفت عدد است نود و سه عدد قوتها و هشتاد و چهار عدد ضعفها و بعضی از اینها ذاتی باشند و بعضی عرضی و ذاتی آن بود که بتغیر طوالع اوقات متغیر نگردد چون خانه و شرف و حد و سه عشر و مانند اینها و عرضی آنکه بحسب طوالع و ازمان مختلف

قوت و ضعف کواکب

بخ

حکمش باطل کردد چون اعتبار اوتاد و مایل و زایل و فرح و تصریح و بیت اقبال و ادبار و
ربع مؤنث و مذکر و قس علیها و این قوت و ضعف کواکب را بحسب تاثیر بسه قسم کرده اند
عظیم اثر و میانه اثر و حقیر اثر و با زهر یك ازین اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و
اوسط و ادنی پس سه در سه نه باشد لاجرم بهره هر صنفی از قوت و ضعف بحسب مرتبه او باشد
و آن ازیکی بود تا نه یعنی انچه حقیر اثر ادنی مراتب باشد او را یك بهره بود و همچنین بر
تناید یك یك بهره میرود تا منتهی شود بانچه عظیم اثر اعلی مراتب باشد او را نه بهره
بود از قوت و ضعف پس برین تقدیر عدد بهرهاء قوت و ضعف کواکب صد و پنجاه و
شش باشد چنانکه معلوم خواهد شد و منجم باید که برین اوضاع نیکو مطلع و مستحضر باشد
و هنگام احکام در ضبط آورد و بطریق مقابله و مخالطه احکام انگیزد تا حکمش استوار بود
نه همچنانکه منجمان حشوی که احکام بنقل و قالب کنند هرگز موافق واقع نمی افتد و از صواب
تنك دوری باشد تا بدین سبب این طایفه شریف مطعون سازند و کذاب خوانند و
صنعت لطیف را مردود سازند و نداننند که تقصیر از کجاست حضرت عزت عز اسمه همه را
جاده مستقیم هدایت فرماید و حجاب غفلت از پیش ابصار ایشان بردارد تا ادراك
حق کنند و بر باطل اصرار ننمایند اهل از نا اهل و صدق از کذب ممتاز کردد اما اصناف قوتهاد
قسم اول سی و چهار است پنجش عظیم اثر اعلی مراتب ۱ خانه ۲ درجه شرف ۳ ابتهاز یعنی
بودن کواکب در قوی تر خانها از بیوت طالع چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و رابع وتاسع
و خامس و ثالث خاصه که نظر بیشتری از کواکب بدو باشد و کمال ابتهاز انگاه بود که با وجود
این حاله حظی از حظوظ خود باشد دور از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف
و بال و هبوط ابتهاز کیرند هر چند که این ضعیف می نماید زیرا که هیچ عرض با فات برابر نباشد
اما بهتر آن باشد که در دیکر بیوت چنانکه ها دلیل حمول و سقوط اند ۴ تصمیم یعنی دوری
کواکب از آفتاب مقدار شانزده دقیقه بود و تصمیم عطارد از همه قوی تر باشد زیرا که
کسب جوهر آفتاب کند و وجوه صمیمی بود او را آفتاب دوم خوانند و تصمیم دلیل عز و جاه و
عظمت باشد ۵ جرم ثابته سعد یعنی درجه مجری یا مرکز کوکبی موافق درجه مجری و مرکز کوکبه
سعدی باشد از ثوابت نه درجه تقویمی چنانکه حشویان پندارند و بهره هر یکی ازین اصناف
درین مرتبه نه باشد از قوت و هفت عظیم اثر اوسط مراتب ۱ برج شرف ۲ استقامت سیر
۳ اعتلا یعنی فلك آن کوکب بالای فلك آفتاب بود ۴ دستوریه و این چهار نوع بود یکی انکه
کواکب علوی در خانه و شرف خود باشد و آفتاب نیز همچنین و متصل بهم با تصال میمنه کویند
فلان کوکب در دستوریه آفتاب است و قوی تر انکه نظر تربیع باشد زیرا که هر یك در وتدی
باشند از طالع یا از یکدیگر و اوسطش انکه از تسدیس باشد و اضعفش انکه از تثلیث باشد
و دستوریه کواکب از قمر همچنین باشد اما با تصال میسره و شاید که کوکبی در دستوریه هر دو
باشد از نیرین چنانکه هر یك در حیز خویش باشند و بهم متصل و آن کوکب در غایت قوت
و سعادت باشد از نیرین اگر ماه با آفتاب متصل شود از میمنه او یعنی از میسره خود آفتاب
در دستوریه ماه باشد و اگر از میسره او و میمنه خود متصل شود ماه در دستوریه آفتاب
بود بشرط حیز و سفلیین هرگز باین نوع در دستوریه آفتاب نباشند یا انکه دو کوکب اتصال
کنند و هر یك در خانه و شرف خود باشند انگاه کویند که کوکب خفیف در دستوریه کوکب

ثقیل است و بهترین آن بود که هر یك در وتدی باشند و نظر تربیع باشد یا مقابله دوم انکه کوکب
در یکی از دو خانه خود بود و دوری او از یکی بیش چند دوری خانه او باشد از خانه آن نیر
مثلا مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا حمل باشد سیم کمال تشریق و تغریب پسندیده است
و آن بعد کواکب علوی باشد از آفتاب بمقدار شصت درجه و سفلی را آخر سرعت سیر باشد
چهارم انکه صاحب طالع در عاشر باشد و صاحب عاشر در طالع و هم ناظر و دستوریه دلیل
سعادت و خیر عظیم است ۵ استیلا است و آن نظر کوکبی است ببرجی که او را در آن برج حظی
باشد از حظوظ خمسه مذکوره با تصال نظر یا حلول و اتصال نظر ببرجیت جایز است و کر بدرجه
باشد بهتر و اتصال حلول که او را ناظر خوانند جز بدرجه نشاید و تناظر از اجزای باشد
که بعد ایشان از اول نقطه بروج منقلبه متساوی بود و کوکب ناظر را مراغم خوانند یا شاهد
و در سابق معلوم شده است که صاحب هر حظی چند قوت است اگر خداوند حظ در برج یا در
حظ باشد قوت او مضاعف کردد پس هر کوکب را که بهره قوت بیشتر باشد مستولی او بود و دیگر
شریك بترتیب قوت از آن روی که بر درجه شاید که رب مثلثه و رب برج مشتری و رب شرف
زهره پنجم مراغم جمع آیند از آنکه اجناد قوت بیشتر او را بیشتر دارند و دیگران را شریك
سازند مثلا خواستیم که بیت و پنج درجه حوت را مستولی بدانیم مشتری که رب بیت است
در پانزدهم درجه حوت و زهره بود در درجه مذکوره و برین وضع مشتری مستولی باشد و زهره
شریك او زیرا که قوت مشتری ده جزو است و قوت زهره هشت جزو اما اگر هر دو
درین برج نبودندی لیکن نظر داشتندی قوت مشتری پنج جزو و از آن زهره چهار جزو بودی
چون در بیت و جزو حظ شدند قوتها مضاعف کشت اگر زهره درین درجه باشد و مشتری از برجی
دیگر ناظر مستولی زهره باشد و مشتری شریك برای انکه قوت زهره هشت جزو باشد و
از آن مشتری پنج باقی برین نسق قیاس باید کرد و اگر چند کوکب در قوت برابر باشند از آنکه اتصال
قوی تر باشد بجزو مطلوب او مستولی او بوده دیگران شریك ۶ حلیلت یعنی بودن
کواکب نهاری چون زحل و مشتری و شمس و عطارد وقتی که دلیل کند بر ذکوریت بروز
بالای زمین و بشب زیر زمین در بروج مذکر و بودن کواکب لیلی چون مریخ و زهره و قمر
و عطارد وقتی که دلیل کند بر انوثیت بروز بشیب زمین و بشب بالای زمین در بروج
مؤنث و تذکیر و تانیث عطارد یا بحسب برج باشد یا بحسب ممازجت کواکب و نیز در
تشریق مذکر است و در تغریب مؤنث ۷ طریقه نیره است یعنی درجاتی که ما بین شرف نیرین
باشد و آن پانزده درجه است از نوزده درجه حمل تا سه درجه ثور و بهره هر یك ازین اصناف
درین مرتبه هشت باشد از قوت و بیست و دو عظیم اثر ادنی مراتب ۱ تشریق علوی را و تغریب
سفلی را ۲ بیت اقبال یعنی وتد ۳ درجه طالع ۴ درجه عاشر ۵ منطقة البروج ۶ ذروه اوج
۷ ذروه تدویر و سطی ۸ حیز یعنی بودن کوکب نهاری در نیمه روز و لیلی در نیمه شب ۹
دفع قوت یعنی کوکب از حظ خود بدیگری نکرد و قوت خود را باو دهد ۱۰ دفع طبیعت یعنی
کوکبی از حظ دیگری بصاحب حظ پیوندد و طبیعت خود او را دهد ۱۱ قبول مکان یعنی بودن
کوکب در حظ خویش قوی حال ۱۲ ذوالعینین یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح شعاع هر دو
نیر در تربیع او بالای زمین هر چند که انظار کواکب جمیع جهات فلك را شامل اما ابعادی
که مواقع تاثیر بحسب آن ابعاد تواند بود در صناعت احکام از مطارح اشعه یا مطارح

انوار خوانند ۱۳ ممر در قران یعنی اگر مستعلی باشد در قران گویند ممر او است ۱۴ ممازجت سعود ۱۵ حد ۱۶ مکان سهم السعاده ۱۷ ظهور کوکب یعنی تحت الشعاع نباشد ۱۸ جمع نور یعنی ستاره چند بکوکبی متصل کردند که از ایشان کوکبان روشن تر باشد ۱۹ رد نور یعنی میان دو کوکب که اتصال بوده باشد بنقل نور اتصال ان تازه کردد ۲۰ نقل نور یعنی کوکبی متصل شود بکوکبی هنوز انصراف تمام نشده باشد یکی از ان دو کوکب ثالثی پیوندد و نور اول را بدین کوکب نقل کند ۲۱ درجه ثابته سعد ۲۲ استیلا بر جز و مقدم و بهره هر یکی از ین اصناف درین مرتبه هفت باشد از قوت اما اصناف قوتهای قسم دوم چهل و چهار است ده میانه اثر اعلی مراتب ۱ اقامت برای استقامت ۲ سرعت سیر یعنی سیرش زیاده از سیر وسطش باشد ۳ حد سعد ۴ مثلثه اولی ۵ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر یعنی در نطاق سیم و چهارم باشند ازین دو فلک ۷ صعود در شمال ۸ بودن کوکب بالای زمین ۹ بودن کوکب مذکر در برج مذکر و مؤنث در برج مؤنث ۱۰ بری از نحوس و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه شش باشد در قوت و هفده میانه اثر اوسط مراتب ۱ استعلا یعنی بودن کوکب در دهم یا یازدهم دیگری ۲ ربع مقبل یعنی میان عاشر و طالع و نظیر او ۳ عرض شمال ۴ زیادت نور در ماده ۵ زیادت قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق دوم و سیم باشد ۱ اما زیادت نور ماه وقتی بود که از تربیع اول گذشته باشد و بتربیع دوم نرسیده ۶ زیادت سیر یعنی سیرش در تزاید بود ۷ زیادت عدد یعنی خاصه معدل کمتر از قف درجه باشد ۸ زیادت حساب یعنی تعدیل کوکب زاید بود بر وسط مرکز یا بر خاصه ۹ درجه سعادت ۱۰ درجه نیره ۱۱ درجه مظلم زحل را فقط بحسب مناسبت ۱۲ مثلثه اول سعد ۱۳ ربع مذکر مذکر را یعنی ان ربع که میان عاشر و طالع است و نظیر او و ربع مؤنث مؤنث را یعنی ان ربع که میان طالع و رابع است و نظیر او ۱۴ وجه ۱۵ نیمبهر ۱۶ مثلثه ثانیه ۱۷ دوازده بهر و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه پنج است و هفده میانه اثر ادنی مراتب ۱ بیت مایل ۲ بیت فرح ۳ بیت قوت یعنی قوت شمس در عاشر است و قوت ماه در رابع و قوت زحل در ثانی و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در ثالث و قوت زهره در سابع و قوت عطارد در تاسع ۴ بیت مذکر مذکر را و بیت مؤنث مؤنث را یعنی هر خانه که عدد ان فرد باشد مذکر و اگر زوج باشد مونث ۵ بیت سعد ۶ مثلثه ثانیه سعد ۷ تصرف یعنی قوت صاحب بیت چه خداوند خانه ناصر ان کوکب باشد و دلیل عاقبت او ۸ اعانت ۹ استعانت یعنی مشتری زهره را اعانت کند و از قمر استعانت خواهد و زهره ماه و زحل را معونت کند و مریخ افتاب را معونت کند و از زحل استعانت خواهد و عطارد نه معونت کند و نه استعانت خواهد این نسبت باعتبار اخلافت یعنی رتب بیت شرف معین ان کوکب باشد که شرفش در خانه اوست ۱۰ نعمت ۱۱ مکافات نعمت ۱۲ حصار میان دو سعد ۱۳ بودن کوکب روزی بروز تحت الشعاع و کوکبی شبی بشب این قوت خاص افتاب راست ۱۴ تیامن کوکب از افتاب یعنی در نصف لیلی باشد از فلک ۱۵ در حیاره ۱۶ ادرجان ۱۷ هفتبهر و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهار است از قوت اما اصناف قوتهای قسم سیم پانزده است سه حقیر اثر اعلی مراتب ۱ وجه سعد ۲ نه بهر سعد ۳ اثنی عشریه سعد و بهره هر یکی ازین اصناف درین سه باشد از قوت و هفت حقیر اثر اوسط مراتب ۱ درجه

اصناف ضعفهای کواکب

سعد ۲ ادرجان سعد ۳ هفتبهر سعد ۴ درجه مذکر مذکر را مؤنث مؤنث را ۵ نصف طالع از طالع ۶ برج موافق مزاج ۷ برج موافق جوهر و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه دو باشد از قوت و پنج حقیر اثر ادنی مراتب ۱ نیمبهر و این خاص است با فتاب و ماه و در دیگر کواکب چنان باید که بروز در نیمبهر افتاب باشند و بشب در نیمبهر ماه ۲ برج شمالی ۳ برج دو ۴ برج مستقیم الطلوع ۵ ولایت افتاب و ماه را خاص و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد از قوت اما اصناف ضعفهای قسم اول سی و پنج است هفتش عظیم اثر اعلی مراتب ۱ وبال ۲ درجه هبوط ۳ احتراق ۴ کسوف افتاب را ۵ خسوف ماه را ۶ کسوف کواکب را ۷ جرم ثابته نحس و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه نه باشد از ضعف و ششی عظیم اثر اوسط مراتب ۱ برج هبوط ۲ رجعت ۳ تحت الشعاع ۴ طریقه محترقه نیرین را خاص ۵ اختلاط فلک یعنی فلکش شبیه فلک شمس باشد ۶ جز و مقدم و دو تربیع او و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هشت باشد از ضعف و بیست و دو عظیم اثر ادنی مراتب ۱ تغریب علوی را و تشریق سفلی را ۲ دوری از منطقه ۳ استقبال فلک یعنی درجه هفتم ۴ درجه رابع ۵ بیت ثامن ۶ نقطه حضیض اوج ۷ نقطه حضیض تدویر ۸ ذوالیسارین یعنی بوده کواکب در رابع و مطرح شعاع هر دو تربیعش شیب زمین ۹ انکار ۱۰ بیت ادبار یعنی زایل و ساقط ۱۱ کذشتن زنی ممر نحسین ۱۲ ممازجت نحوس بنظر عداوت ۱۳ قطع نور ۱۴ منع نور ۱۵ انتکاث ۱۶ اعتراض ۱۷ عقده جوزهر ذنب نیرین را خاص ۱۸ نحوست آفتاب بطلوع نحسین پیش از و و نحوست ماه بطلوع نحسین بعد از و ۱۹ حد نحس ۲۰ ضرر یعنی ضرر زحل بمشتری است و ضرر مشتری بعطارد و ضرر افتاب و عطارد بزهره و زهره را ضرر نیست و ضرر قمر و مریخ بیکدیگر ۲۱ درجه ثابته نحس ۲۲ درجه سهم قاطع و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه هفت باشد از ضعف اما اصناف ضعفهای قسم دوم سی و دو است نه میانه اثر اعلی مراتب ۱ اقامت برای رجعت ۲ بطوی سیر ۳ حد نحس ۴ هبوط در فلک اوج ۵ هبوط در فلک تدویر ۶ هبوط در جنوب ۷ بودن کوکب شیب زمین ۸ برج مذکر مونث را و برج مونث مذکر را ۹ مثلثه اولی نحسین ۱۰ غریب در مکان یعنی در ان برج او را هیچ حظی نباشد از قوت و ضعف چون افتاب در سنبله و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه شش باشد از ضعف و سیزده میانه اثر اوسط مراتب ۱ ربع مدبر و ان از طالع است تا رابع و نظیر او از سابع تا عاشر ۲ عرض جنوبی ۳ نقصان نور ۴ نقصان قدر و این هر دو وقتی بود که کوکب در نطاق اول و چهارم باشد و نقصان نور ماه وقتی بود که میان تربیع دوم و مقارنه شمس باشد ۵ نقصان عدد یعنی خاصه معدل بیشتر از قف درجه باشد ۶ نقصان سیر یعنی سیر در تناقص باشد ۷ نقصان حساب یعنی تعدیل ثانی کوکب ناقص بود از مرکز یا از وسط ۸ درجه سیره ۹ مثلثه نحس ۱۰ ربع مذکر مؤنث را و ربع مونث مذکر را ۱۱ خلاف محل یعنی بودن کوکب نهاری بروز و لیلی بشب شیب زمین و عکس ۱۲ وحشت سیر ۱۳ خلاء سیر و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه پنج است از ضعف و ده میانه اثر ادنی مراتب ۱ بیت زایل غیر ساقط ۲ بیت برج ۳ بیت ضعف یعنی نظیر بیت قوت ۴ بیت مذکر مونث را و بیت مونث مذکر را ۵ بیت نحس ۶ ضعف خداوند خانه ۷ منافرت یعنی بودن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی و عکس ۸ حصار میان دو نحس ۹ عقده جوزهر متحیره را ۱۰ متیاسر بوده از افتاب یعنی در نیمه روزی از فلک و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه چهار است از ضعف

اما اصناف ضعفهای قسم سیم هفده است پنجش حقیر اش اعلی مراتب ۱ وجه نحس ۲ نه بکار نحس
۳ اثنی عشریه نحس ۴ در جه مظلم ۵ درجه تیره زحل را خاصه و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه
سه است از ضعف و نه حقیر اش اوسط مراتب ۱ در بچاه نحس ۲ در چاه نحس ۳ هفت یکی نحس
۴ درجه قیم ۵ درجه مؤنث مذکر را و درجه مذکر مؤنث را ۶ بوده بین بین در درجات دال علی
العمی ۷ بودن کوکب در نصف هابط از طالع ۸ برج مخالف مزاج ۹ برج مخالف حزی و بهره
هر یک ازین اصناف درین مرتبه دو باشد از ضعف و سه حقیر اش ادنی مراتب ۱ برج جنگ
۲ برج دشمن ۳ برج معوج الطلوع و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد از ضعف
و همچنانکه هیچ شخصی نبود که در هیچ وقتی که قوت و ضعف او با هم امیخته نباشد همچنان هیچ
کوکبی نباشد در هیچ موضعی که قوت او ممزوج نبود بضعفی و ضعفش ممزوج بقوتی ازین
بحث لازم آید که هر گاه باحکام مشغول شوند قوت و ضعف کواکب را تمامی ضبط کنند تا
ان دلیلی را که مدار حکم بروی باشد انگاه آن قوت و ضعف را بایکدیگر مقابله و مخالطه کنند
تا ازان میان مزاج خاص بدید آید که حکم بران مزاج مخصوص باشد و بیک قوت و ضعف
حکم کلی کردن راست آید چنانکه منجمان حشوی کنند ازانست که اکثر خطای افتد و ما در اخر مثالی
بنمائیم تا ادراکش آسان تر باشد بیان رباطات و مراکز کواکب با افتاب کواکب علوی را
از وقت خروج ایشان از تحت الشعاع مشرقی میامن خوانند و لایزال برین حال باشند
تا انگاه که بعد شان از افتاب سی درجه شود بعد ازان مشرقی ضعیف خوانند تا انگاه که
بحد رجوع رسند درین وقت دلیل کنند بر تذکیر و یبوست و از وقت رجوع تا مقابله افتاب
که میان رجعتشان باشد شرقی راجع خوانند درین وقت دلیل کنند بر تذکیر و حرارت
و از زمان مقابله تا هنگام استقامت غربی راجع خوانند و میاسر دلیل کنند بر تانیث
و رطوبت و از وقت استقامت تا انگاه که بعد شان از افتاب سی درجه شود غربی ضعیف
باشند بعد ازان غربی قوی تا انگاه که مختفی شوند در شعاع افتاب و از زمان استقامت
تا اختفا دلیل کنند بر تانیث و برودت و چون در زیر شعاع ناپدید کردند مغمور خوانند
و مادام همچنین باشند تا انگاه که بعد شان از افتاب شش درجه شود گویند محترق اند
تا ان وقت که بعد شان شانزده دقیقه گردد صمیمی خوانند چنانکه در پیش ذکر رفت
و لایزال درین حال باشند تا ان وقت که از افتاب بهمین مقدار شش درجه شود بعد
ازان مغمور و تحت الشعاع باشند تا هنگام ظهور که شرقی خوانند و معاودت نمایند
بر انچه در اول بودند اما سفلیین از وقت بیرون آمدن ایشان از تحت شعاع افتاب
در ناحیه مغرب دلیل کنند بر تانیث و رطوبت و غربی و میاسر خوانند و ما دام
برین حال باشند تا بوقتی که راجع شوند بسوی افتاب و از وقت رجعت تا مقارنه
شدن بشمس دلیل کنند بر حرارت و ازان گاه که منصرف شوند ازوی برجعت و ظاهر
شوند در ناحیه مشرق میامن و مشرقی خوانند و دلیل کنند بر تذکیر و یبوست بعد ازان
بغایت بعد رسند و مستقیم شوند و سریع السیر و در شعاع افتاب مختفی کردند رطوبت
ایشان برودت غالب باشد و لایزال برین منوال باشند تا انگاه که با افتاب ملحق شوند
و سابقا گفته شد که حد احتراق شش درجات بیش از افتاب و پس از افتاب و چون
این مقدار زیادت گردد محترق نخوانند بلکه تحت الشعاع باشند و حد شعاع پانزده درجه

بیان رباطات

درین وقت

گرفته اند و چون کوکب از شعاع افتاب بیرون آید و بهیچ کوکب متصل نشود در ضوء نفس
خویش است اما قمر چون از زیر شعاع بیرون آید تری کند تا تربیع اول انگاه گرمی کند
تا مقابله بعد ازان خشکی کند تا تربیع دوم پس سردی کند تا انگاه که باز مختفی شود در
شعاع افتاب و این جمله را مراکز اربعه خوانند بیان ادلای که هوا را متغیر کردانند
تفصیل دلایل حرارت شعاع شمس و مریخ و مشتری و عطارد هر گاه که متصل باشد
باین کواکب یا در بروج حاره باشد و این جمله را کواکب حاره نام کردیم و مجاسده را کب
با این کواکب در بروج ناری و هوای و تشریق مریخ خاصه در وقت حلول افتاب برطان
و کثرت مکث عطارد در بروج ناری و بودن کواکب حاره در وتد عاشر از طالع سال
و فصول و اجتماع و استقبال مقدم بر سال و فصل که تا این سه طالع را طوالع ثلاثه نام کردیم
خاصه متصل باشند بیکدیگر و قوی تر انکه صاحب این طالعها باشند و ممازجت و صواحب
طوالع ثلاثه بمریخ یا کواکب حاره مطلقا خاصه از بروج ناریه و حلول کواکب حاره
در بروج حاره خاصه مثلثه ناریه و انصراف مریخ از مقابله زحل و مریخ در برج
انثی و بودن قمر در مرکز دوم و حلول عطارد با کواکب حاره در بروج و حدود و
منازل حاره و اتصال ایشان ازین مواضع و سرعت سیر در همه کواکب و صعود در فلک
و تشریق و ربع مذکر و بیت مذکر اما این دلایل وقتی درست آید که بر طبع و مزاج خویش
باشند و مکان و زمان نیز مقتضی حرارت باشند و مکان چون مواضع گرم سیر و زمان چون
موسم گرما چون حقیقت بهار و تابستان و بعضی از خزان و اگر در زمستان اتفاق افتد
یا در مواضع سرد سیر از سرما کم کند و حکم برا اعتدال باید کردن و چون زمان و مکان حار
قابل باشند و مانع معدوم دلیل شدت گرما باشد خاصه که دلیل ازیکی و دو زیاده کند
خاصه که جرم ایشان در مواضع بارده باشد چه دلایل حرارت و برودت مانع یکدیگرند
تفصیل دلایل برودت اتصال اشعه کواکب بارده یعنی زحل و زهره و قمر و عطارد
اگر بدینها متصل باشد یا در بروج بارده باشد یعنی مثلثه خاکی و آبی فکیف که اتصال ازین
بروج باشد یا حدود و منازل بارده و ممازجت ذنب با این کواکب یا طوالع ثلاثه ازین برجها
باشد یا صواحب طالعها کواکب مذکوره باشند یا اتصال صواحب طوالع ثلاثه بکواکب بارده از مواضع
بارده باشد و کثرت مکث عطارد با کواکب بارده در مواضع بارده و تشریق زهره در وقت تحویل
افتاب بجدی و ممازجت صواحب طوالع ثلاثه بزحل یا بکواکب بارده خاصه از مواضع بارده و حلول
کواکب بارده در مواضع بارده خاصه مثلثه ترابی و بودن کواکب بارده در مواضع بارده بوقت تحویل
و بودن قمر در مرکز چهارم و بطوء سیر و هبوط فلك و تغریب و ربع مونث و بیت مؤنث و
چون عطارد برین حالها باشد که ذکر رفت فعل او از دیگر کواکب که درین اثر دال اند ظاهر
و قوی تر باشد این حکم انگاه راست آید که این جمله بر طبیعت خاص خود باشند و اما اگر
اشعه کواکب حاره با شعاع ایشان امیخته بود یا درین مواضع بود از برودت کم کنند بقدر
قوت و مزاج هر یك و وقوع این اثر در وقتش بیش باشد چون فصل خزان و زمستان
و اوایل بهار خاصه که مکان نیز قابل باشد دلیل شدت سرما باشد و سختتر انکه مانع موجود
نبود و اگر در حقیقت فصل بهار و تابستان بود از حرارت هوا کم کنند و هوا را باعتدال
باز آرند فکیف که چند دلیل جمع ایند برین صفت و معلوم که دلایل گرمی مانع دلایل سردی

دلایل تغیر هوا
دلایل حرارت
دلایل برودت

باشند و بعکس تفصیل دلایل رطوبت از کواکب اشعر زهره و قمر و مشتری و عطارد هرگاه که با دلایل رطوبت
ایشان بود یا در بروج آبی و بادی باشد یا در حدود و منازل رطب یا رطوبت بر مزاج او غالب شده
باشد بسبب عوارض که اسباب رطوبت اند چون بطوء سیر و هبوط در فلک و شمال و ربع مؤنث و
بیت مؤنث و این حالات مزاج جمیع کواکب را برطوبت مایل کردانند و از مواضع بروج مذکوره
خاصه مثلثه آبی و حدود زهره و مشتری و منازل رطب و بودن قمر در مرکز اول بعد از اجتماع و
بودن عطارد در مثلثه آبی خاصه که در وی بطی و راجع کردد و بودن کواکب مذکوره در مواضع
خاص ممازج یکدیگر و اتصال زهره و مریخ خاصه که عطارد با ایشان باشد و بودن طوالع ثلاثه
ازین برجها و صواحب طوالع کواکب مذکوره باشند و صاحب طالعها مذکوره متصل باشند
بکواکب مذکوره نکیف از مواضع مذکوره و بطء سیر و عرض جنوبی و حلب شی در رجعت و
هرگاه که کواکب برین حالها باشند و اوان رطوبت باشد چون زمستان و بهار و بعضی
از بیت و یکم درجه عقرب کیرند تا بیست و یکم درجه ثور و مکان نیز قابل باشد مانند سواحل
و مواضعی که بر هوای آن رطوبت مستولی باشد و مانعی قوی نباشد هر آینه حکم شاید کرده دلایل یبوست
و قوی تا آنکه دلایل این معنی مترادف واقع شوند تفصیل دلایل یبوست کواکبی که
بر طبیعت ایشان خشکی غالب بود چون نحسین و آفتاب و عطارد که متصل باشد با ایشان یا
در مواضع یابسه باشد چون مثلثه آتشی و خاکی و حدود و منازل یابسه و اتصال این کواکب
ازین مواضع خاصه صواحب طوالع ثلاثه باشند یا ناظر بصاحبان این طالعها یا طوالع مذکوره
یکی ازین برجها باشند و کواکبی که دلیل رطوبت اند درین مواضع باشند و کواکبی که دال اند بر
یبوست در مواضع باشد که دلیلند بر رطوبت و کثرت مکث عطارد در بروج یابسه
و صعود در فلک و هبوط در شمال و صعود در جنوب و سرعت سیر و حلول روزی بیت و
ربع مذکور چون کواکب برین حال باشند در موسم خشکی مانند تابستان و خزان و مواضعی
که قابلیت خشکی دارند چون بادیهاء خشک و کرم سیرها و مانعی نباشد هر آینه دلیل خشکی
باشد شاید حکم کرده و این جمله دلیلند بر انفراد بعد ازین شمه بطریق ترکیب از تغیرات
هوا بیان کنیم چون صاحب یکی از طوالع ثلاثه از کواکب باران باشد و در برجهای باران یعنی
مثلثه آبی و اسد و دلو چه یکی مسعود است و دیگری منحوس و متصل بکوکبی که هم از کواکب باران بود
دلیل کند بر بسیاری بارندگی خاصه در اوائل اکر آن کوکب ماه باشد بارندگی عام بود چنانکه
اکثر مواضع را شامل اکر زهره بود بارندگی بود سخت نافع بود و نرم و تاریکی اکر عطارد بود
باران اندک و غیم و باد و ظلمت هوا باشد انتقال عطارد را از برجی ببرجی در تغیر هوا اثر غالب
بحسب زمان حاضر هرگاه سیرش بطی کردد مدتی بارندگی و تاریکی بود در هوا خاصه در دو فلکش
دلو در بروج آبی اکر ماه از یکی زهره یا مریخ منصرف شود و بدیکری بپیوندد دلیل نم و باران
باشد اکر مشتری یا عطارد منصرف شود و بدیکری بپیوندد دلیل باد بود اکر از شمس یا زحل مرکز بحران
منصرف شود و بدیکری متصل کردد دلیل کدورت و اشفتکی و سستی هوا باشد اکر تنها بزحل
بپیوندد دلیل سرما و نم و برف باشد و اهل روم را التسییات باشد در تغیر هوا و آن مرکز بحران
هوا باشد مانند اوقات انداز بحار و تغیر در هوا بحسب زمان حاضر بود و اول بحران از نقطه
اجتماع باشد بعد از آن بر بعد دوازده درجه از وی که مبدا ظهور ماه بود از زیر شعاع
آفتاب پس مه درجه پس صه پس قله پس قسح پس قف پس قصب پس رکه پس رع پس شیه پس
٤٥ ٩٠ ١٣٥ ١٦٨ ١٨٠ ١٩٢ ٢٢٥ ٢٧٠ ٣١٥

ششم پس جزو اجتماع قریب بجزو استقبال در مرو ثانیه بود در وقت تحریر این ابعاد را در یک
بیت کفته شد بیت یب بج مه مه بج یب ای جواغر فرید مرکز بحران بود بر جا صلش
کن مزید هرگاه که جز تاسیس با سمحش در برجی تر واقع شود و قمر متصل بود بکوکبی تر یا
قمر در موضع تاسیس باشد و فتح الباب اتفاق افتد دلیل باران باشد خاصه که موضع تاسیس
در برج مذکور باشد اتصال ماه بزهره از خانه عطارد ابر و باران انکیزد نکیف که عطارد
متصل بزهره بود تغریب زهره درجات استقامت در اول زمستان دلیل بسیاری بارندکی باشد
اکر راجع یا محترق بود دلیل کمی بارندکی بود اکر در اول فصل زمستان مشرقی بود و راجع
دلیل قلت بارندکی است تا آنکاه که مستقیم شود و با آفتاب نزدیک آید در آخر زمستان بارندکی
سخت شود حلول یکی از نیرین در وتدی از طوالع ثلاثه خاصه عاشر و در وی محفوظ
دلیل تغیر و فساد هوا باشد و بارندکی اکر سعدین برین صفت باشند دلیل اعتدال و خوبی
هوا باشد و صلاح زرع و اشجار بودن مریخ در وتدی خاصه دهم برج بادی و متصل با
و سعود ازوی ساقط دلیل بود بر کثرت رعد و برق و بادهای مضر سریع الانقطاع
و فساد هوا و بسیاری ملخ اکر برین صفت در وتد چهارم بود در برجی خاکی دلیل کند بر زلازل
و احتراق اراضی و خسف و فساد معادن و اکر برج آتشی باشد دلیل سوختن زرعها و جواهر
زمین باشد و آفت از بروق و صواعق و ظهور آتشها از زمین و اکر آبی بود دلیل نقصان
چشمها و آب کیرها و رودها بود و آفت حیوانات آبی و غرق سفاین اکر سعود ناظر باشند
بقدر کف مضرت کنند حلول عطارد در وتدی از بروج هوائی خاصه عاشر و منحوس دلیل
کثرت بادهای موزیه باشد و بد کشتن هوا بودن زحل در برج بادی فوق الارض خاصه
دهم و سعود ازوی ساقط و عطارد بوی متصل دلیل کدورت و فساد هوا و بادهای سخت
باشد و بارندکی بی نفع و اکر برج آبی باشد همان اثر کند بزیادتی سرما و یخبندان و برف و اکر
تحت الارض بود خاصه در چهارم برصفت مذکوره دلیل کند زلزله و خسوف و خراب بقاع
و حصارها و ظهور ایشان سیاه و فساد کیاه و حیوانات آبی و کشتیها و مزرعها باشد و اکر
برج خاکی باشد همچنین اقتضا کند که کفته شد با نقصان آبها از جاهها و رودها و اکر برج
آتشی بود فساد جمیع جواهر زمین و نقل سعود باز دارد ضرری که متوقع بود بودن سعد
در برج هوائی دلیل صحت بیماران و اعتدال هوا و سلامتی کشتیها و درختان بود و جستن
بادهای نافع بود در بروج آتشی دلیل بر حصول جواهر نفیس و رونق معادن و زدت
در مهای خالص و عزت نقود در بروج آبی دلیل سلامتی کشتیها و مردم دریا بار و
بسیاری ایشان و حیوانات آبی در بروج خاکی دلیل بر بسیاری عمارتها و سلامتی مزرعها
و نباتات بود ممازجت صاحب طالع بمریخ از بروج آتشی زیاده در کرما و کم کند در سرما
ممازجت او بزحل از بروج آبی بیفزاید در سرما و کم کند از کرما و این فعل در سایر بروج
ظاهر بود اما در اینها ظاهر تر بود ممازجت دلیل باران بزحل تاریکی و سرما و رعد بود بمشتری
باد و نم بمریخ برق و بخار با آفتاب خشکی بزهره بسیاری باران بعطارد باران ساکن بقمر
باران قوی و ناکاه اکر دلیل باران در سرطان بود باران بود بی کدورت هوا اکر در اسد ماشی
بخار غالب بود اکر در عقرب باشد باران سخت باشد و ظلمت هوا اکر در دلو بود باد
و غبار انکیزد پیش باران و در حوت سرما بیش از باران ممازجت دلیل باد بزحل

بادهاء خراب کننده وزد وسرد اگر مریخ بود بادهاء سخت وزد وگرم باشد خصوصا اگر با شمس
بود بادهاء معتدل وزد وباران نافع اید اگر با زهره باشد بادهاء خوش وزد ونرم ومعتدل
مایل بخشکی وغناك وقمر را همین است واگر عطارد بود بادقوی جهد اگر مریخ نیز با ایشان
باشد رعد وبرق وتندی بادها باشد وجهت باد جهت عرض کوکب بود بودن زحل بوقت
تحویل در مثلثه اتشی از گرما کم کند ومریخ بیفزاید ودر مثلثه خاکی در سرما بیفزاید ومریخ
کم کند ودر هوائی هوا را تر سازد ومریخ خشك کند ودر آبی هوا را سرد سازد ومریخ گرم کند
حلول زحل در بروج بادی وآبی سرما وجلید وبخار وابرهاء غلیظ مظلم حادث کند واز
حلول مشتری بادهای مفید معتدل بدید آید از مریخ بادهاء گرم وسموم مفید بیدا آید از
حلول زهره بادهاء معتدل وسریع الانقلاب بود واز عطارد بادهاء سخت وابر وباران
شود اشکال زحل از بروج خاکی دلیل سرما وبرف وجلید باشد در موسمش شاکل صاحب
طالع اجتماع واستقبال بخداوند سابع با مازجت ایشان بثقل با نجم دلیل بارندگی است
خاصه که زمان قابل باشد هرگاه که وقت تحویل قمر زاید باشد در سیر وصاعد در اوج یعنی
در مرکز دوم وچهارم باشد واو میان طالع وعاشر یا در ربعی که نظیر او باشد دلیل بسیاری
آبها بود در ان سال یا فصل یا اگر بر ضد این بود دلیل نقصان آبها باشد هرگاه که مریخ صاحب
طالع باشد ودر دهم یا میان طالع وعاشر در برجی آبی وکوکبی از کواکب باران بدانجا نظر
کند بسوی او دلیل بود بر افراط آبها وسختر انکه زحل برین صفت باشد وهابط در فلك اوج
واگر یکی از سعدین با قمر برین صفت باشند همین اثر بدید آید اما کم ضرر باشد اتصال ماه بزهره
وعطارد از تثلیث خاصه از بروج آبی دلیل است بر باران ورعد وبرق وقوی تر انکه قمر
با جلد در برج یا در حد مریخ یا زحل باشند بودن قمر یا عطارد در حد او وزحل سرما کند
مقابله ماه با افتاب یا زهره یا زحل دلیل باران است خاصه بوقت تحویل افتاب بمیزان یا در
بیست ویکم درجه عقرب وماه متصل باشد بیکی از سفلیین دلیل کثرت باران باشد در ان سال
واگر مجموع باهم در برج باران باشند واز افتاب مشرق باران در اول سال بیشتر باشد واگر
مغرب باشند ازوی در اخر سال بیشتر باشد واگر یکی مغرب باشد ودیگری مشرق ودهر دو در
برجهاء آبی هم در اول سال وهم در آخر سال باران باشد اما کم وضعیف خاصه که قمر متصل باشد
بهر دو یا بیکی از هر دو دلایل باد بروج بادی است ومشتری وعطارد واتصال این دو کوکب خواه
بذات وخواه بثقل خاصه از برجهاء بادی یا هر یکی در حد خود باشند یا در حد یکدیگر واگر مریخ
با ایشان برق وصاعقه وبادهاء تند باشد خاصه در دقیقش واگر زحل باشد بادهاء مخرب
وزد وسرد دلایل هاله وقوس وقزح وشهاب نجوم هاله ان دایره باشد که بر گرد ماه و
افتاب بدید آید وگاه باشد که بر گرد ستارگان بزرگ نیز بدید آید وانرا بعضی خرمن
خوانند وآن در اکثر اوقات دلیل باران است اگر خرمن افتاب زنگار رنگ باشد یا او نقش بجوشد
زند وشعاع افتاب کشیده باشد دلیل بادهاء سخت بود ودر خرمن ماه نظر کنند اگر غلیظ
وکثیف گردد هاله باطل شود وماه از نظر غایب گردد در عقب ان بزودی باران قوی بارد
واگر یك جانب ان باطل گردد وجرم اسمان بدید آید بر عقیب ان بادی بحکم جهد واگر تمامی
مضمحل گردد صحو بود چند روزی اما قوس وقزح که انرا کمان رستم نیز گویند وقزح دیوست
که کمانرا بدو اضافه کنند وان عکس شعاع نیری باشد که بر هواء تر ولطیف افتد وهیئت

اعلی

حکم ... در اول زمستان در ... ماه موجب اعتدال هوا باشد ... اگر در ... بسیار باشد ... در ... طلوع کند ... از برودت ... عطارد هیچ حکم دارد ... بوده

اثر هاله وقوس قزح وشهاب نجوم

برعکس جانب نیر بود اگر پیش از باران بدید آید بارندگی کند واگر پس از باران ظاهر شود دلیل گشادگی
هوا بود وبیشتر از مرکز او بعد ربع روز بیکروند اگر صافی ودرفشان بود دلیل صحو است واگر سرخی
بود یا چنان نماید که حرکت می کند وان سبب تموج هوا باشد دلیل باد است اگر سیاه نماید یا تیره
تیره باران آید اگر کواکب کبار از ثوابت بزرگتر از ان نماید که هستند باد جهد وبوقت فرو شدن
افتاب وبلند ه او اگر در هوا ابر بادها سرخ بدید آید طولانی هم باد جهد اما ذوات
نجوم ان ستارگان باشند که شیب فلك قمر بدید آیند آتشی آتند که زود ناپدید شوند وانها
شهب خوانند وبعضی را که بقای بود هر یکی شکلی بدید ایند مانند حوضی یا سری یا
گیسوی یا دم ودیگر انواع ونام هر یک مناسب آن شکل باشد القصه ازین جمله دو نیات
نحس ومؤثر اند یکی انکه شعاع او بجانب آسمان بود انرا ذو ذوایب خوانند یعنی گیسودار
دیگر انکه شعاع او بسوی زمین بود واورا ذو ذنب خوانند یعنی دم دار واین هر دو شر
وفتنه وخرابی وقحط وقتل وفتنه اعاظم واختلاف وتاراج وبیماریهای وبای وخشکیها
وزلزله وفساد نباتات واحتراق مواضع وانواع شداید ومحن باشد واقت معلولات
ان برجی بود که ان جرم در وی بدید اید وان مملکتی بر سمت سر ایشان باشد وهر کس
که ایشانرا دیده است ازاکابر مجموع گفته اند که اینها دلیل شر اند انچه بنده دیده است
در سنه ثلاث وثمانمایه هجریه ذو ذنب ظاهر بسمت الراس روم امیر تیمور لشکر بدان
جانب برد وایلدرم بایزید را بگرفت وتاچیز کرد وقتل وخرابی واسیر بسیار فرمود
وقریب ده سال در مملکت بعد از ان نهب وقتل میان او وفرزندان تا عاقبت بر یکی
قرار گرفت وچون سبب این علامات ماده دخانی است وماده دخانی سبب یبوست هوا
ویبوست هوا سبب خشکی مزاجها وخشکی مزاجها سبب غلبه خشم بر طبعها واستیلای
امراض در بدنها وقلت ابها وغلبه خشم سبب فتنه واشوب واستیلای امراض سبب
هلاك وفساد خلایق ونقصان ابها سبب افت نباتات وقحط اگر شکلی دیگر بدید آید و
زود ناپدید گردد در ان ناحیت که دیده باشند البته ملکی فرو رود وفتنه بیدا شود بیان
دلایل اسعار از غلا ورخص واحوال بضاعات وچگونگی احوال هر یك از کواکب متحیره
ومستولی در صورت طالعها وقمر وصاحب شرف ومواضع این پنج کوکب وخداوندان
هر یکی نگرند وممازجت عطارد با اینها چه او مقوی مزاجهاست ومواضع سهام وصاحب
بیوت واختلاف ومواضع ایشان ونظر سعود ونحوس بدیشان هرگاه که این دلایل قوی
حال باشند خاصه بقوتهای ذاتی دلیل بر عزت ورواج ان جنس متاعی باشد که بایشان
منسوب بود بودن دلیل در اوتاد واورا در وی قوتی ذاتی نیز باشد چون خانه وشرف
وغیرها دلیل فراوانی ان متاع باشد اما عزیز ومکرم واگر در وی خلل مضعفی باشد
ان متاع خوار وبی اعتبار بود وخلایق بدان کمتر التفات کنند وحکم بحاصل آید ودر حایل
میانه حال باشد ودر زوایل نایافت خاصه ساقط وبی اعتبار گردد عزت وخواری از قوت وضعف
توان دانست اما اگر کوکب صاعد باشد در فلك اوج یا تدویر وهمچنین در عرض ودر زاید
در سیر نرخ ان متاعها روز بروز متزاید گردد واگر هابط یا راجع وبطی باشد روز بروز
متناقص گردد وهر برجی که مسعود وقوی حال بود ان جنس متاع که بدو منسوب بود
عزت یابد وبرعکس در قوانین بروج وکواکب متاعهاء که مدلول ایشانست از معدنی

دلایل اسعار

طالع ... صاحب

ونباتات وحیوانی وصناعی بجمیع گفته شده است چون دلیل بر یک جنس متاع دلیل شوند باتفاق
ان متاع در کثرت وکوی افتد بارزانی یا بگرانی واگر اختلاف افتد چنانکه بعضی بگرانی دلالت کنند
وبعضی بارزانی مزاج هر کدام که قوی تر باشد حکم بروی باید کرد واگر نیکو نتواند تمیز کردن در
توقف باید داشتن اما بدان که مثلثهٔ آتشی دلیل است بر فلزات وانچه از وی سازند و
مجربات وچهارپایان ومثلثهٔ خاکی بر نباتات که مزاج زمین بروی غالب باشد وحبوبات
ومعدنیات ومثلثهٔ بادی بر حیوانات چون برده وطیور وستور وحریر واجناس صناع
ومثلثهٔ آبی بر اجناس بحری از جواهر وحیوانات آبی ونباتات که مزاج آبی بروی غالب بود واگر مشتری
در طالع اجتماع یا استقبال بود که متقدم باشد بر دیگر طالعها واو مستولی بود بر طالع ومتصل
برب طالع یا بزهره وچهارم وصاحبش بری از نحوس ودوم وخداوندش مسعود و
برب طالع ممازج دلیل ارزانی وفراخی نعمت باشد واگر این دلایل منحوس وساقط باشند
از یکدیگر یا بیشتر دلیل غلا وقحط زیرا که طالع ورب وی دلیل خلایق است ودوم ورب وی   دلیل
وسهم السعادة دلیل مال ومعاش وچهارم ورب وی دلیل کشتزارها وزراعات وپنجم ورب
وی دلیل غلات ومشتری دلیل خصب وزحل دلیل قحط وقوت هر یک دلیل قوت
مدلول او باشد وبرعکس وچون در طوالع ثلاثه مشتری مستولی باشد ونیک حال دلیل خصب
اگر زحل بود دلیل قحط عظیم است وگویند که حمل واسد ودلو وجدی دلیل قحط اند وتباهی
میوها جوزا میانه است باقی دلیل خصب وبرجهای ارضی وثابت دلیل غله وطعام اند چون
مسعود باشند دلیل فراوانی است واگر منحوس بوند دلیل کمی چون رب طالع ومشتری ومستولی
وعلویین وقت تحویل در عقد ذنب باشند دلیل قحط است خاصه در شهرها که بدان
برج منسوب بود که عقده در وی باشد زحل در طالع سال دلیل رنج وتعب خلایق
خاصه که مع ذنب باشد اگر اثنی عشریه زحل ومریخ در یک برج افتد دلیل رنج وقحط
در ناحیهٔ آن برج   دلایل گرانی نرخ   بودن دلیل جنس امتعه است بوقت مطلوب در   دلایل گرانی
طالع یا عاشر یا حادی عشر خاصه که بر درجه وتد باشد ونیز بودن وی در شرف خاصه
در درجه شرف وصعود وی در فلک اوج یا فلک تدویر وسرعت سیر وزیادت نور
وقدر وعدد وحساب وعرض شمالی بودن در برج مستقیم الطلوع وخروج وی از تحت الشعاع
  دلایل ارزانی   بودن کوکب دلیل است در نهم وسیوم رجعت هبوط خاصه درجه هبوط   دلایل ارزانی
هابط بوده در فلک اوج وتدویر وبطوء سیر ونقصان نور وقدر وعدد وحساب عرض
جنوبی بودن وی سغور وبرج معوج الطلوع اما بودن دلیل در دوم ودوازدهم وهفتم
وهشتم دلیل توسط نرخهاست ودر چهارم دلیل ثبات وهرگاه که کوکبی موصوف باشد
بصفات غلا وسهمی در وتد یا مایل در بیت یا شرف آن کوکب افتد متاعی که بدان سهم
منسوب بود گران گردد اگر سهم در زایل یا ساقط بود از طالع ودر هبوط کوکبی خاصه بود در
هبوط وصاحب بیت یا هبوط وی موصوف بصفات ارزانی بود سعر آن جنس متاع
ارزان گردد اگر کوکب دلیل در طالع باشد سبب گرانی فعل عام مردم بود اگر در دوم بود
سبب جمع آوردن جهت گرانی ودر پنجم سبب کثرت خریدار بود ودر ششم وهشتم سبب
تباه شدن متاع باشد ودر سیم ونهم سبب نقل بود بجای دیگر ودر چهارم سبب منع
مانعی بود ودر هفتم سبب خریدار بیرونی باشد ودر دهم سبب سلطان بود یا بواسطهٔ او

ودر یازدهم

ودر یازدهم سبب عزت متاع باشد ودر دوازدهم سبب قلت متاع باشد وچون شمس بدهم
درجه میزان رسد در طالع آن وقت نظر کن اگر ماه با قابل تدبیر ماه نکیف که رب طالع ورب بیت
قمر باشد میان رابع وسابع دلیل ارزانی بود اگر ماه تحت الارض بود دلیل کند بر گرانی خاصه
که متصل باشد بکوکبی که دال بود بر غلا واو در وتد بود خصوصا که ماه میان طالع ورابع
بود واگر فوق الارض باشد دلیل کند بر ارزانی خاصه که میان عاشر وطالع بود وقوی تر اگر
متصل باشد بکوکبی که دال باشد بر رخص بودن زحل در برج منقلب دلیل اضطراب اسعار
بود مایل بگرانی ودر برج ثابت گرانی کند خاصه در دلو وثور ودر ذو جسدین ارزانی خاصه
در طعام در حوت وسنبله بیشتر اگر قابل تدبیر کوکب دلیل قوی حال باشد ونظر را از
دافع تدبیر قبول کند وموصوف باشد بصفات غلا گران شود متاع منسوب الیه
واگر ضعیف بود ونظر را رد کند ارزان شود خاصه که موصوف بصفات رخص باشد
واگر صاحب طالع در اوتاد یا مایل او ومشرقی ودر ضوء نفس خویش خلایق طلب طعام
کنند بحرص تمام هرگاه که ماه در برج کثیر المطالع باشد نرخها بالا گیرد واگر در برج
کوتاه مطالع باشد برعکس بود اوتاد دلیل زر وثمن اند ودیگر دلیل بضاعت واگر اوتاد نحس
باشند زر عزیز گردد وزر خوار اگر سعد در غیر اوتاد باشند بضاعت عزیز گردد وزر خوار
واگر نحوس در غیر اوتاد باشند عین عزیز گردد وبضاعت خوار وچون مشتری راجع گردد
طعام عزیز شود وچون مستقیم شود طعام بسیار گردد خاصه در بروج ارضی هرگاه که قمر
منصرف شود از اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل باشد ومتصل گردد بسعدی بضاعت
گران گردد واگر بنحسی پیوندد ارزان شوند حلول زحل بمیزان گران شود هر چیزی که
انرا بکیل وترازو فروشند زحل مادام که میان شرف وهبوط باشد گرانی کند ودر نصف
ودر نصف دیگر ارزانی حلول زحل در بروج آتشی نرخ چهارپایان زیادت گردد اگر زاید
باشد در سیر وحساب والا ناقص شود بهای ایشان کوکبی که دلیل باشند بر گرانی اگر در طالع
باشند اثر در بهار کند واگر در دهم باشند در تابستان اگر در هفتم باشند در خزان اگر
در چهارم باشند در زمستان چون دلیل غلا بصاحب طالع متصل گردد سعر بالا گیرد در رور
اتصال خاصه که هر دو دلیل کند بر غلا اگر بکوکبی متصل شود که دلیل کند بر رخص یعنی
رب طالع سعر کاسد شود خاصه که هر دو دلیل کنند بر رخص پیوستن صاحب طالع
با صاحب بیت او بکوکبی که در وسط السماء باشد دلیل گرانی است وسختی اگر هر دو
زاید باشند در سیر وحساب واگر ناقص باشند نرخها اندکی زیادت گردد اتصال ماه بعد
از اجتماع واستقبال بزحل واو صاعد باشد در فلک خاصه در مقام چهارم بود که بعد استقامت
باشد دلیل گران شدن آن چیزهاست که برج زحل منسوب بود هرگاه که دلیل گرانی بدرجه
عاشر رسد یا بدرجه شرف یا مستقیم گردد یا سبک رو شود یا انتهاء تسییر وی بدرجه
شرف یا بدرجه عاشر یا بدرجه قابل تدبیر مقبول رسد نرخ چیز زیادت گردد واگر دلیل
گرانی بدرجه هبوط یا بدرجه زایل یا بدرجه ساقط یا بدرجه رابع یا بدرجه سابع رسد یا
راجع شود یا گران رو گردد یا انتهاء تسییر وی بدین درجها رسد یا بدرجه قابل تدبیر
مردود نرخ چیزها ارزان شود هرگاه دلیل بمرکزی رسد از مراکز خود احوال نرخها
تازه گردد اگر درین وقت متصل شود بکوکبی که موصوف باشد بصفات غلا گرانی کند

اگر موصوف بود بصفات ارتفاع کند و حال قمر نیز همچنین باشد یعنی چون بمرکز رسد از مراکز
اربعه در شرح‌ها تغیر پدید آید امکان گرانی وارزانی در شهرهایی بود کر دلیل دروی
بود واقلیم وشهرهای کوکب ومناحیت مثلثات برج چنانکه در قانون معلوم شده است
واین دلایل کو بوقت قرانها باشد آثار ایشان عظیم تر و مدت آن بیشتر بود مانند قحط
مصر بزمان یوسف علیه السلام وخصب سبا بیان دلایل امراض وعلل وصحت وکیفیت
هر یک طوالع ثلاثه وششم وهشتم وصاحبان ایشان وقمر وعطارد اگر این جمله منحوس باشند
دلیل بیماری عام بود خاصه کو نحوست باحتراق یا بهبوط ورجعت باشد واگر مسعود باشند
دلیل صحت وسلامتی خلایق باشد ونحوست طالع وششم وهشتم بسیاره وثابته وذنب دلیل
بیماری ومرگ خاص کو نحوس صاحب ششم وهشتم باشد هرگاه کو قمر ورب طالع بهم نحوسه
کردند ومتصل بخداوند ششم دلیل بیماری عام باشد اگر بخداوند هشتم متصل کردند موت
عام بود خاصه کو رب طالع وقمر هر دو در ششم وهشتم منحوس کردند نظر زحل بسهم الغیب
وسهم السعاده بذات دلیل مرگست سلامتی عطارد دلیل علاج پذیر فتن بیماریست مرض
وموت از مزاج صاحب ششم وهشتم بود چون منحوس کردند وکوکب نحس کو درین هر دو
خانه باشد واگر زحل بود از خلط ونشکی وامراض متنش ومزمن باشد اگر مریخ بود از قتل ودماء
بود وامراض دموی اگر هشتم خانه زحل بود موت پیران وسیاهان وبندگان ودونان
ومستقبد باشد اگر خانه زهره بود موت زنان ومطربان وساده زنخدان باشد اگر خانه
عطارد باشد موت کودکان ومردم زیرک وطیور بود ودیگرها را قیاس چنین باید کرد
اگر ششم برج حمل باشد امراض در سر ودماغ باشد ودر کوسفندان اگر ثور باشد امراض
در کودن وحلق وگاو باشد اگر جوزا باشد امراض در دستها وبغلها بود ودر پرندگان
وسایر بروج را قیاس همین است اگر ذنب درین برجها باشد همین اثر متوقع است اگر در وقت
قرانها حکم کند طریق بعینه اینست اما وقت بیماری وموت آنگاه بود کو انتهاء طالع
سال یا انتهاء طالع وبرج قران بششم وهشتم رسد ورسیده تسیر دلایل این معنی بجرم نحوسه
ورسیدن صاحب ششم وهشتم بدرجه طالع ورسیدن انتهاء نحسی یا جرم نحسی باین دو خانه
ورسیدن انتهاء یکی ازین دو خانه بیکی ازین دو خانه وبزرگتر دلیل بیماری وصحت مزاج هوا
پس همچنان دلیل بیماری وصحت نیز باشد بیان دلایل حرب وفتنه وامن وآرام وکیفیة
هر یک دلایل آشوب نحسین وعطارد است ونظرهای عداوت میان این کواکب
مقابل نحسین ودو سهم حرب وموضع فتنه هرگاه این دلایل اما شمس دلیل سلطان است وزحل
دلیل ملکی کو خاندانش قدیم باشد ومشتری دلیل خارجی ومدعی کو دعوی حق کند ومریخ
دلیل فتنه وحرب وزهره دلیل صلح وامن وقمر دلیل رسل وعطارد دلیل مکاتبات ومکر
وحیل ومقوی مزاجها وزهره مزاج مریخ را ضعیف گرداند اگر متصل باشد بوقت حرب
بواسطه تناقض مزاج پس هرگاه مریخ در زمان قران یا در طالع سال قران یا در طالع
سال عالم ومنصل یا اجتماع واستقبال کو سابق باشد برین طالعها نور یکی از علویین را
بدیگری دهد وعطارد ناظر بود بمریخ وزهره ساقط از وی در مدت این طالع حرب
قایم کردد میان ملکی از ارباب بیوتات قدیم وخارجی کو دعوی حق کند اگر مشتری نیک
حال بود واگر بوبال باشد خاصه کو مریخ در وتدی باشد وبنظر عداوت زحل را بیند چون

این دلایل واقع شود نظر کن اگر مریخ بذات خود نور مشتری بزحل میدهد آغاز حرب
از خارجی باشد بذات واگر نور زحل بمشتری دهد آغاز حرب از ملک بود بذات واگر
این نقل بواسطه کوکب سفلی بود مانند اگر سفلی اول مریخ را بیند پس یکی از علوی را پس
دیگر را آغاز بواسطه کسی بود کو از جنس سفلی بود اگر سفلی دو باشند وهر دو مریخ را
بینند پس یکی نور زحل بمشتری دهد ودیگری نور مشتری بزحل آغاز فتنه از هر دو جانب
بود لیکن بوسایط آن دو کس کو از جنس آن دو سفلی باشند اگر اتصال مریخ بزحل دفع قوت
یا دفع طبیعت باشد ظفر ملک را بود خاصه کو زحل قوی حال بود بمنتهاء عظیم اثر وقوتها
رفعت ودخول چنانچه وتد خاصه عاشر وافق مشرق وشرف وصعود در افلاک وکار
مشرقی ومستعلی بود بر مشتری بنوعی از انواع استعلا یا در خانه نیری باشد یا مقبول بود
از هر دو نیر یا از صاحب عاشر خود یا از صاحب عاشر طالع چه این مجموع دلیل غلبه و
پیروزی اند اگر اتصال مریخ بزحل اتصال رد وانکار بود ملک مغلوب کردد خاصه
کو زحل ضعیف بود بضعفها عظیم اثر وضعفهاء رخت وخمول چون سقوط از طالع
ونیرین وهبوط ووبال وزوال از اوتاد وافق مغرب ودرجه هفتم ومانند اینها ودرین
حال بعد تران بود کو متصل شود بصاحب ثامن یا رابع خویش یا از آن طالع واگر در دوازدهم
بود کو فتار کردد ودر سیوم ونهم بگریزد ودر هشتم باطل کردد واگر مریخ در خانها مشتری
باشد قوت خارجی را بود ودر خانها زحل قوت مقیم را بود واگر نقل مریخ بزحل بعداوت
باشد کشش در لشکر ملک بسیار واقع شود واگر بمودت بود کشش کمتر باشد وحرب بروی
آسان تر اگر زحل در برج کثیر المطالع بود یا بسیار فرزند یا قمر بدو پیوندد یا شمس
بروز لشکر ملک بیشتر بود خاصه کو خداوند برج متصل بود بوی اگر عکس این باشد حال بر خلاف
این بود اگر زحل در برج ثابت بود یا در وتدی باشد یا قمر بپیوندد از مواضع ملک در حرب
پایدار بود واگر نه بگریزد اگر عطارد ناظر باشد بزحل ونور مریخ بایشان با ایشان ملک
با مکر وحیل اگر آن نقل مقبول باشد آن مکر وحیلت بجای برسد واگر نرسد اگر زحل در برج
ذو جسدین باشد خاصه در قوس ومریخ از وی منصرف کردد ملک بالجمله باشد اگر
زحل مشرق بود یا در ربع شرقی بود میان طالع وعاشر ملک جوان بود اگر مغرب بود
یا در ربع غربی باشد ملک پیر بود چون حال ملک از زحل دانستی حال خارجی از مشتری
باید دانست بهمین طریقه بعینه اگر مریخ در برج ثابت یا در وتد باشد حرب دراز کشد
خاصه کو زحل نیز در برج وهر دو گراه رو باشند اگر در برج ذو جسدین باشد حرب بگرد
کردد واگر در برج منقلب باشد زود سپری شود خاصه کو مریخ سبک رو باشد وسرعت
سیر مریخ دلیل کند کو آغاز حرب زود باشد واگر بطی بود دیر شود اگر زیادت شده حرب
زیادت شده مریخ است در قدر ونور وعدد وبوده او در برج دراز مطالع وشمالی
ودلیل نقصان حرب ضد این صفتهاست ودلیل شهرت حرب صعود مریخ است در
افلاک وافق شرق وقران وی با راس ودلیل خمول حرب هبوط وی است در افلاک و
افق غرب ومجاسده او یا ذنب ودلیل مکر اتصال عطارد است با مریخ ومجاسده ذنب دلیل
استعداد حرب است به محابا ودلیل صلح اتصال مشتری وزحل است بمودت بذات یا بنقل
کوکبی سعد وسقوط مریخ از اوتاد قوی شدن مزاج سعود خاصه مزاج زهره در اوتاد

و اتصال عطارد و بال ایشان وقوی شدن حرب بوده مریخ است دراوتاد خاصه کو راجع کرده اگر در
طالع بود قتل رعیت اگر در عاشر بود قتل سران سپاه باشد اگر در هفتم بود غارت و اسیر کند
اگر در چهارم بود هراس و هزیمت مردم بود اگر در هنگام حرب آفتاب بمریخ پیوندد قتل بسیار بود
اگر سهمین حرب دراوتاد باشند بنظر عداوت نحسین دلیل بسیاری قتل است صاحب طالع از
قران یا طوالع ثلاثه بمثابت ملک مقیم است و مردم شهر و صاحب هفتم دلیل خصم و خارجی بود
حال هر دو را با مریخ همچنان کوش باید داشتن که حال مریخ با زحل و مشتری لیکن هر آینه از
دو یکی سفلی باشد در حرب ان اثر نیست که علوی بدان سبب که از امور دولت است و هرمس حکیم
در کتاب اساس الحکمه میفرماید که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرقیست و از ده درجه اسد
تا ده درجه عقرب جنوبی و از ده درجه عقرب تا ده درجه دلو غربی و از ده درجه دلو تا ده درجه
ثور شمالیست چون مریخ در ربعی از این ارباع باشد اهل ان ربع در حرب غالب آیند زیرا که
مریخ یاری دهد ایشان را چنانکه قمر در ربعی مقارن باشد در قمار باختن او غالب اید
و ابونصر مظفر اعشی که از علما احکام است میفرماید که من بسیار تجربه کردم این حکم راست
آمد و بنده در دو حرب ازمودم همچنین بود یقین که سخن انبیا خطا نشود مقابله نحسین
همیشه دلیل فتنهاست خاصه بوقت تحویل قوی تر الکه از بروج منقلب باشد و اگر مریخ سالخداه
باشد یعنی رب طالع سال چون راجع گردد و هیچ سعدی ناظر نبود بهیچ فتنه کند نظر عداوت
مریخ با سهم السعاده و سهم الغیب یا با دو سهم حرب و فتنه و اشوب و قتلها و خرابیها ظاهر
کردد و اگر زحل باشد بجای مریخ و با تنکی و ظلم بدید اید و اگر هر سه علوی در یک برج باشد
بوقت تحویل در شهرها ان برج حرب و اشوب خیزد و مدلولات ان برج را انکیهار
اگر ثابته را که مزاج نحسین دارد بامزاج مریخ بود در درجه طالع افتد یا در درجه عاشر یا بر درجه مریخ
فتنه و حرب ظاهر شود و در حرب حال ملوک را از طالع ولادت و طالع جلوس و طالع
و طالع اختیار ایشان نکرند یعنی از ین دلایل فتنه و اگر در اوتاد این طالعها باشد یا انتها و
عاشر یا انتها طالع جلوس او بنحسی رسیده بود خاصه مریخ دلیل دولت آنکس باشد بردو
مریخ تحت الشعاع بوقت تحویل شنیخوط رعد و قتلها کنند در شهرهای مکان مریخ شهرها و برجی بود
که مریخ در وی باشد یا ناظر بود بنظر عداوت یا ناحیه ربعی که نحسی در وی باشد و ربع مشرقی از طالع
تا عاشر و جنوبی از عاشر تا سابع و مغربی از سابع تا رابع و شمالی از رابع تا طالع و اغاز حرب از جهت
ربع مریخ باشد و عرض وی یا از ربع قابل تدبیر مریخ زمان حرب وقت رسیدن انتها طالع قران یا برج قران
یا طالع سالی باشد بجرم مریخ یا بر نحسی خاصه بعد اوت و وقت رسیده مریخ است بدرجه وتدی خاصه طالع
و عاشر و رسیدن انتها قران و ما مقابل نحسین است بجرم یا بمقابله و تربیع یکی از ان دو نحس اگر چه بزحل زودتر
رسد از انکه بمریخ مگر که راجع باشد یا بوتدی از اوتاد طالع در حرکت سیر انتها مثل حرکت و سط
باشد بر توالی بیان احکام انتها طالع قران و برج قران در پیش کفتیم که طالع قران اصغر اصل است
بنسبت با طوالع ثلثه پس کلایل ادا اصل باشد بنسبت با این دلایل و هر سال طالع و برج قران را یک
برج حرکت دهند جهت انتها و صاحبان برج را سالخداه خوانند و او را اثری عظیم باشد در احکام
سال و همچنین صاحب دور را یعنی از سال قران ابتدا کنند صاحب برج قران و طالع قران سالخداه باشند
و هم صاحب دور اما سال دوم سالخداه کوکبی بود که صاحب برج دوم باشد چه انتها بدوم رسیده باشد
و صاحب دور کوکبی باشد که فلکش شیب فلک آن دو کوکب باشد و همچنین تا سال سیزدهم انتها بهما[ن]

احکام انتها طالع قران

برج رسد و سالخداه همان کوکب باشد و سال هشتم صاحب دور همان کوکب اول تا انکاه که قران
دیگر واقع شود فایده دانستن این دلایل آنست که نظر کند در زمان در کواکب و بروج و
بیوت و سهام و دیگر دلایل و سعادت و نحوست و قوة و ضعف هر یک را معلوم کند و همین
همان دلایل را باز جویند که موافق اصل اند یا مخالف اگر موافق باشند انچه در زمان قران
اقتضا کرده باشد دران سال در غایت کمال باشد از نیک و بد و اگر مخالف باشد بقدر مخالفت
ان اثر تفاوت کند مانند انکه اگر سعد و مسعود بوده باشند دران سال نیز همچنان باشند دلالت
کنند بر کمال سعادت مدلولات آن دلیل و اگر نحس و منحوس بوده باشند و دران سال نیز همچنان
باشند دلالت کنند بر کمال شقاوت مدلولات آن دلیل و اگر در وقت قران نیک حال بوده باشند
و اکنون بدحال باشند بقدر ضعف و بدحالی منسوبات آن دلایل رنج و اندوه کشند و بفساد
روند و اگر در اصل بدحال بوده باشند و دراین سال نیک حال باشند بقدر قوة و نیکحالی
راحت و فایده بینند و بصلاح باز ایند زیرا که انچه در اصل اقتضا کرده باشند چون فرع نیز
بان اتفاق کند ان معنی ظاهر تر و استوارتر باشد و اگر مخالفت کند فرع با اصل دران چیزها
نقصان بدید اید یا در قوه بماند و بفعل نیاید و ظاهرترین زمانی برای این معنی انکاه بود که انتها
برج قران یا طالع قران یا طالع سال قران یا برج قران یا برج طالع قران یا برج طالع سال قرانات
بان برج یا بدان دلیل رسد یا ان کوکب که دلیل بود سالخداه کردد یا صاحب دور و من میکویم که
اگر انتها ان دلیل که مطلوب باشد ببرج قران یا باوتاد طوالع مذکوره رسد زمان ظهور یا باز
شدن آن چیز باشد که اقتضا کرده باشد و وقت موجود شدن آن مواعید که وعده کرده باشد
بعد از تقدیم این مقدمه هرگاه که کوکب مستعلی یا مستولی بر جزو قران یا طالع قران سالخداه
کردد یا صاحب دور دلیل قوت ملوک و اکابر باشد که دران قران ظهور کرده باشند خاصه که بوقت
تحویل نیز قوی حال باشند و مسعود فرضا اگر زحل مستعلی بوده باشد و در اصل قوی حال دلالت
کند بر عظمت و شوکت ملوک و اهل آن دولت خاصه که درین وقت نیز قوی حال باشند فراخی
نعمت و اسایش مردم بود تا کلیت که سعود بدو ناظر باشند و اگر دراین وقت ضعیف باشد و بنظر
عداوت مریخ ناظر دلیل اند و سلاطین آن دولت باشد و رنج اکابر و حیرت خلایق از فتنه
و تنکی و قتل و حرب و انواع محنتها خاصه که در اصل نیز ضعیف بوده باشد و اگر مستعلی مشتری
بوده باشد و در اصل و فرع که سالی باشد از سالهای قران نیک حال دلیل ازدیاد دولت و جاه
صاحب دولتان باشد و رفاهیت و امنی خلایق و آسایش معیشت مردم و سعادت جمیع اشیا
و اگر در اصل بدحال بوده باشد دلیل نقصان دولتها باشد و پریشانی مردم خاصه که درین وقت
نیز ضعیف کشته باشد و اگر در یکی قوی بود و در یکی ضعیف حکم بر توسط کند و قوی تر انکه
انتها باز باصل رسیده باشد و اگر انتها جزو قران ببرجی رسیده باشد سعد یا نحس و
کوکبی بوقت تحویل انجا باشد از منسوبات ان کوکب یکی از معارف اهل ان دولت را
آسیب رسد چنانکه اگر مریخ باشد از امرا و لشکریان و اگر زهره باشد از خواتین و زنان
و اگر مشتری باشد از وزرا و اعیان و اگر آفتاب باشد از ملوک یا حکام و اگر عطارد
باشد از کتاب و اهل دیوان و اگر قمر باشد از فرزندان یا رسولان و اگر کوکب در زمان
قران مستعلی باشد بصاحب دولت آسیب رسد و در جمیع قرانات احکام بهمین
ضابطه باید کرد لیکن هر قران که بزرکتر باشد حکمش نیز قوی تر باشد چون انتها بدوم
رسد

چنانکه بیان کردیم
در اصل
و دل تنکی
آسایش
یا عمال و اهل رستاق
بعزم اصل

جزو قران و برج دوم مسعود در اصل و فرع و سالخداه قوی حال و صاحب دور سعد و
نیك حال خاصه موافق دوم طالع فرع باشد دلیل بسیاری دخل و کسب مردم باشد
و فراخی عیش و وقوع معاملات خیر و رواج بازارها و معاونت مردم با یکدیگر و
سلامتی احوال خلایق و رسیدن غایبان و اگر هر سه دلیل بدحال باشد حال بر ضد این
بود چون انتها بخانه سوم رسد و مسعود و سالخداه و صاحب دور نیکحال باشد دلیل سازگاری
باشد میان برادران و خویشان و کثرت نقل و تحویل بر وفق خاطر و حسن اعتقاد خلایق
و تجارتها با نفع و میل مردم بخیرات و طاعات مایل باشند بتحصیل علوم و رونق
ابواب البر و علما و اگر بدحال باشد حکم برعکس بود میان خویش و پیوند خصومت فتنه
و انتقالات بی اختیار و تجارتها به نفع خاصه که در اصل نیز بدحال بوده باشند و اگر در جزو
انتها بچهارم رسد و دلائل مذکوره سعد و مسعود باشند در اصل یا فرع دلیل بسیاری
عمارت و زراعت باشد و سلامتی نباتات و کثرت ارتفاعات و آسودگی مردم در اماکن
و مساکن و آبادانیها و اگر بدحال باشند در اصل یا فرع دلیل خرابی مواضع بود و فساد
ارتفاعات و مردم بسیار جلای وطن کنند و انتها رسد از جوهر نحس و نحس کننده
و اگر انتها به پنجم رسد و دلایل قوی حال دلیل بسیاری توالد و تناسل بود و آمدن خبر زاده — در جزو
مقبل و رسیدن اخبار نیك و تردد رسولان جهت مصالحه و بسیاری غلات و کثرت
سورها و شادیها و اگر بدحال باشند عکس این بود و اگر انتها بششم رسد و دلایل نیکحال
دلیل صحت خلایق بود و علاج پذیرفتن بیماران و بسیاری بیع و شرای برده و چهارپایان
و بیرون آمدن خلایق از غم و اگر بدحال باشد حکم برعکس باشد و اگر انتها به هفتم رسد
و دلایل نیکحال دلیل بسیاری تزویج بود بر رضا و رغبت و موافقت میان ازواج و شرکاء
و صلح میان خصمان و رسیدن خلایق بمقاصد خویش و اگر دلیل ضعیف باشند حال بر خلاف — بمقام و مقصد
این باشد و دیگر خانها برین قیاس باید کردن و برجی که انتها بدو رسد باید دیدن که از کدام
مثلثه است بر حسب طبیعت آن مثلثه احکام باید کردن مثلا اگر هوایی بود در حالت
سعادت بادهای خوش وزد و میوها بسیار بود و بیماران صحت یابند و مردم
مرفه الحال و فارغ البال گذرانند و اگر بدحال باشد حکمش نقیض این بود و دیگرها
همین قیاس باید کردن هرگاه که در جزو قران یا طالع قران خسوف کلی یا کسوف
واقع شود یا یکی از آن در طالع خسوف و کسوف افتد یا در آنجا انتهای قران نحسین
شود یا یکی از آن دو نحس بذنب رسد ملوك و سلاطین را مکروهات رسد و
ارباب آن دولت رنجور خاطر گردند و مردم را آفات رسد از هر نوع و چون برقت
قران در هر برجی که نیک بوده باشد چون انتها آنجا رسد دلیل ازدیاد قوت و — نیز
رفعت ملوک دولت بود و از آن اکابر و توانگران و حکم سهم السعادة همین است
و اگر سهم الغیب بود و او مسعود دلیل اصابت تدابیر عمالها و پسندیده و وقوع
عدل و انصاف بود بر حکام و اگر منحوس بود اظهار ظلم و ستم باشد و در تدبیر خطا
کنند و رایها خلاف واقع شود **بیان احکام خسوف و کسوف**
بعضی بر آنند که خسوف و کسوف تحت الارض را اثری نیست و زعم ایشان که اثر
ایشان بواسطه انقطاع نور ایشان است از زمین یعنی هر جا که ایشان را نبینند اثر

احکام کسوف و خسوف

نکند

اثر نکند و این مذهب انکسانی است که میگویند شعاع کوکب تابع اوست و خطا آن
اینجا کرده اند و این ظن فاسد است و خطای صریح چه شعاع تسدیسات و تثلیثات
نیرین هرگز قطع نکنند بلکه میرسند در عطارد که خلاهات هر گاه که با ایشان اشکال — یا بن اشکال
مشابه باشند و جرم ایشان باتفاق جمهور طالع و قاطع است پس چگونه شعاع
کوکب تابع جرم او باشد از این بحث معلوم شد که ایشان بذات مؤثرند چنانکه
اگر کسوفی در طالع شخصی واقع شود یا در خانه از خانها طالع بنفس آنکس یا
بمدلول آن خانه مضرت رسد همچنین در برجی که واقع شود منسوبات آن برج را
آفت رسد خواه این معنی شیب زمین باشد و خواه بالای زمین اما آنکه فوق
الارض بود تاثیر آن ظاهرتر و حکمش عامتر خاصه آنکه در وسط السماء باشد
باز بهر افق که نزدیکتر باشد اثر او در آن جانب بیشتر باشد بعد از تقریر این
مقدمه در معرفت احکام محتاج می شویم بشناختن فاعل و قابل و کیفیت و — تاثیر
کمیت و مکان و زمان و معظم زمان فاعل آن کوکب بود که در طالع و وسط کسوف و
خسوف ممتزج بود یا مستولی بالجزو کسوف یا خسوف یا ثابته که جزو مذکور دو درجه
طلوع او اتفاق افتد یا آن درجه بدایره نصف النهار رسد و اثر ثوابت زیاده
از اثر علوی باشد و اثر علوی زیاده از سفلی و فعل مقیم قوی تر بود از فعل
سریع و فاعل را مدبر خوانند و اگر مدبر بیش از یکی باشد آنکه قوی تر باشد او را
مقدم دارند و دیگران را شریك او سازند چنانکه در معرفت مستولی گفته شده
و کیفیت فعل از مزاج مدبر دانند مانند آنکه اگر مدبر زحل باشد خلایق را مضرت
رسد از کثرت و تنگی و خوف و زحلیان استیلا یابند و الم رسانند و خیانتها
خرابیها پدید آید و بدکشتن هوا و سرما و تاریکی و بیم از امراض دیرینه و فتنه در
کوه پایها آسیب زرع و زراع و اهالی صحاری و ظاهر شدن افعال زحلی خاصه که
زحل بدحال باشد و اگر مشتری مدبر باشد مضرت کمتر رساند و خلایق طلب
معاش کنند و بسیاری امر معروف و وقوع دعاوی شرعیه و رفتن مردم
بدار القضا و تیزی کار احتساب و بسیاری جدل میان علما و ائمه و مناقشه در دین
و مذهب و توبه فساق و جستن بادها و اندوه اغنیا و معارف و آسیب دزدان با
و اگر مریخ مدبر بود قتلها و خصومتها افتد و دزدان و مفسدان غلبه کنند و شر
انگیزند و حرب قایم گردد و بیماریهای دموی پدید آید و تبهای محرقه و ظاهر شدن
آتشها در هوا و خشکی و اسقاط حمل و جستن باد سموم و آفت حیوانات و منادی شده
خلایق از ناکسان و اگر زهره مدبر باشد شر و فتنه کم بود و زنان خیرگی نمایند
و مایل شوند مردم بفسق و فجور و طلب شهوت و ناسازکاری ازواج و بیع و شری
برده و عطریات و ملبوسات و اگر عطارد مدبر بود هوا متغیر گردد و اراجیف — و ناپنهای
بسیار گویند و کتابها و تزویر نویسند و بادهای مضطرب جهد و زرق و حیله بسیار
کنند و شعبده و منافقان ظهور کنند و تهمت و خیانت واقع شود و کذب و غیبه
و ناانصافی خلایق و هر کوکب که مدبر باشد طایفه که بدو منسوب باشند استیلا یابند
و اگر سعدین مدبر باشند کشف شود آفت کم کنند و کارها بصلاح باز آید و اگر نحسین

مدبر باشد اشوب و تشویش بالا گیرد و انواع شر و خرابی و گرانی و ظلم و نهب
و تنگی و شدة پدید آید و اگر یکی سعد باشد و یکی نحس ظلم و عدل و امن و اشوب
و تنگی و فراخی و خیر و شر با هم آمیخته بود و در امور مردم کار اضطراب پدید آید
و حالهای مردم دیگرگون شود و چون ماه از خسوف و آفتاب از کسوف بیرون آید بهر
کوکب که متصل گردند بعد لولات آن کوکب آفت رسد اما ذات مضرت رسانند
بملوک و سلاطین و قربان دهان و اعاظم و اماجد و انچه منسوب بآفتاب باشد
و خسوف بذات مضرت رساند بخلفا و نوابان و خواتین و زنان حامله و اطفال و
اغنیا و آن چیزی که ماه دلیل او بود خاصه که مدبری نباشد از متحیرها آنچه مضرت از
مزاج آن نیز ظاهر شود و دیگر که کسوفی تمام باشد خاصه در برج آتشی و مریخ و عطارد
ناظر یا از ذوانب نجوم ظاهر شود آن دلیل شری عظیم و فسادی جسیم باشد خاصه وقتی
که روزگار مستعد فتنه شده باشد چون وقت قران علویین یا نحسین و مقابلهای ایشان
یا وقت تغیر دولتی پس قتلهای عظیم افتد و پادشاهان را آفت و نکبت رسد و مملکتها خراب
گردد و غارتها پدید آید و حربها قایم گردد و قحط و ظلم قوت گیرد و آبها کم شود
و خلایق آشفته حال و پراکنده شوند نعوذ بالله اما قابل این مضرت مدلولات
برج کسوف و خسوف و برج مدبر و طالع و وسط هر یک بود خاصه که از یک مثلثه
باشد و آن صورتی از صورتهای شمالی یا جنوبی که یکی از ثوابت مدبر باشد بشرط
مذکور یعنی درجه کسوف یا خسوف موافق درجه طلوع یا درجه ممر او باشد مثلا
اگر در حمل واقع شود فساد حیوانات سم شکافته باشد و انچه از مردم و معدن و
و نبات و غیرها باو منسوب بود و بیماریها در سر و روی چون ریش و حصبه و تشویش
دماغها و نقصان چشمها و باقی بروج برین قیاس کن و دیگر آنکه صورتها را خاصیتی هست
علی حده چنانکه اگر آن کوکب ثابت مدبر باشد از کواکب صورتی بود بری غیر انسی و شمالی
خرابی بقاع و فساد نباتات و آفت جوهر زمین و زلزله و خسف باشد و اگر از جانوری
بحری بود و جنوبی سیلها خراب کننده آید و بارانها بی وقت و آفت حیوانات
آبی بود و غرق کشتیها و رنج مردم دریابار و همچنین بروج منقلبه را نیز جداگانه اثری
هست چه ایشان اوایل فصول اربعه اند و هر فصلی را مزاجی و خاصیتی است اگر کسوف
در حمل بود یا مدبرش انجا باشد آفت شکوفه و محصولات بهاری بود و تشویش از رعد
و برق و بارانهای بی نفع و اگر در سرطان بود فساد میوها و دخلهای تابستان باشد و اگر در
میزان بود انچه در خزان حاصل آید بزیان رود و اگر در جدی بود هر چه در زمستان حاصل
آید تلف شود چون مرغ و ماهی و در حمل و میزان خرابی عبادتها و بی رونقی ابواب
البر باشد و در سرطان و جدی عمارتهای عالی و شهرها خراب گردد و باز در هر مثلثه
حکمی دیگر است در مثلثه آتشی فساد معدنها و جواهر و فلزات و اندوه صیادان و
اهل معادن و شدت گرما و انکار سرما هر یک در وقتش و رنج در چهار پایان هم
گاومیش و زراعتها و زیان و خرابی عمارتها و قلت ماکولات و ماهی و زلزله و خسف
و سیلها و بدی راهها بود در مثلثه بادی زحمت در خلایق و بد گشتن هوا و آفت
حبوبات و حیوانات و طیور و اشجار و جستن بادهای زیان کار و انواع بیماریها

کسوف ...
بکوم
و بیماریها ...
درد چشم و نقصان روشنایی چشم ...
چون گوسفند و شتر و بز و اسب و سباع و در مثلثه خاکی آفت ...

ودر

در مثلثه آبی فساد ابیها بود و رنج مسافران دریا و آبکاران و آبداران و جانوران
آبی و جواهر که از آب خیزد و بارندگی که خراب کننده باشد و غرق کشتیها و آفت هوام
و کمیت مضرت بقدر کمیت خسوف و کسوف بود یعنی اگر تمام گرفته شود مضرتش عظیم بود
و اگر نیمی میانه باشد و اگر اندک گرفته شود مضرتش اندکی باشد و سریع الزوال اما مکان
قریبی بود که بمثلثه برج خسوف و کسوف تعلق دارد و آن شهرها که ببرج و طالع و وسط هر یک
منسوب است و مقدار زمان تاثیر از ساعات ابتدا تا انتهاء هر یک دانند چنانکه اگر در خسوف
باشد هر یک ساعت یکماه و هر ده دقیقه را یک روز گیرند و اگر در کسوف باشد ساعتی یکسال و
دقیقه را شش روز شمارند و معظم تاثیرات و زمان آن یعنی انچه معظم تاثیر باشد در آن وقت
ظاهر شود خلاف آن که حشویان پندارند چنانکه هیکلی اثر در آن وقت ظاهر تر باشد یا قوی تر
مانند تغیرات هوا یا بحار این تصور کج است بلکه انچه حقیر تر باشد زودتر اثر کند
و انچه بزرگتر است دیر آن هنگام که اثر معظم تاثیر خواهد ظاهر گردد و معرفت استخراج آن
چنان است که نصف قوس النهار یا قوس اللیل را برینه قسمت کنند تا اجزاء ساعات معوجه
آن روز یا شب بیرون آید انگاه ساعات هر یک را زمانی سازند چنانکه فضل میان
هر یک بگیرند آن دایر بود از روز یا شب یا وسط هر یک بر اجزای ساعات
زمانی آن روز یا شب قسمت نمایند ساعات معوجه بیرون آید از ابتدای آن روز یا
شب زمان وسط هر یک آن ابد دوازده نسبت که میان ایشان آن باشد معظم تاثیر
مدت تاثیر همان باشد بعینه و اگر ساعات وسط هر یکی را دایر کنند و بطریق مذکور
قسمت و نسبت دهند شاید نوع دیگر بعد میان جزو هر یک و طالع هر یک بگیرند و قوس
بعد نام کنند و صد و هشتاد درجه را قوس کل هر نسبت که قوس بعد را بقوس کل باشد
نسبت زمان تاثیر بزمان هر یک همان باشد اگر بطریق عمل خواهند که بدانند بکتب
علی رجوع باید کرد والله اعلم بالصواب بیان احکام اتصالات کواکب اتصال کواکب
بر انواع است چون قرانات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات اما قران
اگر میان زحل و مشتری باشد قران علویین خوانند و اگر میان زحل و مریخ باشد قران نحسین
خوانند و اگر میان زهره و مشتری بود قران سعدین خوانند و اگر میان نیرین بود
اجتماع خوانند و اگر میان متحیره و آفتاب بود احتراق آن کوکب خوانند و اگر میان
کواکب و یک عقده بود مجاسده خوانند اما علویین بحسب مراتب و تثلیثات بر
اقسام است اما قران صغری که بهر بیست سال واقع شود تفصیل احکام خواهیم
گفت و دیگرها را اگر عمر باشد در کتابی که موعود است مشروح بیان کنیم ان شاء
الله تعالی اثر قران اصغر آنست که تازه گرداند دولتی را که بحسب دلایل قران اوسط
پدید آمده باشد یعنی شخصی از اهل آن دولت والی گردد یا قوی گرداند حال
آن کسی والی باشد و این بحسب موافقت و مخالفت ادلای قران سابق بر این
دولت و قران سابق بر آن دولت و ادلاء طالع آن صاحب دولت اگر موافق باشد
دلیل ازدیاد جاه و دولت همان شخص باشد که موجود است و اگر مخالف بوند
او را رد کند و دیگری پدید آید که طالعش موافق ادلاء قران باشد امکان دارد
که در بعضی مواضع سکان ظاهر شوند و دعوی سلطنت و امارت کنند

تاثیر ...
مطالع طالع هر یک و جز وسط طالع هم
دهند انچه باشد از نسبت معظم تاثیر همان مقدار باشد بعینه ...
بلغ
احکام اتصالات کواکب

اما قوت و ضعف و مدت و عدد و صورت و سیرت هر یك مناسب کوکب مستعلی و مستولی باشد اکر استیلا زحل را باشد واو بد حال صاحب آن دولت نهاب و مخرب و مفسد و ظالم و بد نفس و غادر و غافل باشد و اکر مریخ یا او باشد یا ناظر خاصه بعداوت سفاك و قتال و بی رحم و مفتن و بد خواه و بد اخلاق بود و در مدت دولت او مردم در رنج و محنت کذرانند و بر خلایق نامبارك باشد و آسایش از مملکت کراو در وی باشد برخیزد و هر یك کو در خانه او باشد یا تدبیر خود را باو دهد یا نوران کوکب بوی منتقل کردد ناحیه یا اقلیمی که بان کوکب منسوب بود در تحت تصرف آنکس در آید و ملوك آن ممالك را مسخر و منقاد امر خود سازد و بدعتهای بد عهد و بد اعتقاد و بی آزرم باشد و پیوسته بفسق و شر انکیزی اشتغال نماید و اشراف در زمان او خوار و بی مقدار کردند و اراذل و اوباش مرفه و معتبر کردند و انواع بلاها بظهور آید مناسب دیکر دلایل از اصول و فروع مانند بیماریها و تنکی و اکر زحل نیك حال بود و سعود بوی متصل هر چند این صفات در وی موجود بود اما اکثر بفعل نیاید و بهتر باشد و از شر باز ایستد و اکر مشتری کارم
در قران مستعلی کردد و او نیك حال بود در مدت این قران هر که ظاهر کند عادل و عاقل باشد متین و متمکن و منصف و نیك خواه و رحیم دل و سلیم عفیف و خفیف و مصلح و پاك اعتقاد و خلایق در ظل دولت او آسوده و مرفه باشند و فراخی و ارزانی بود و انواع راحتها بمردم رسد و اشرار را قلع و قمع کند و ابرار کردند و با عزت و حرمت باشند و از همه باب ارباب فضل بدید آیند و ابواب البر را رونق دهند و مردم بخیرات و طاعات راغب و ساعی باشند و شفقت و رافت در خلایق بدید اید و اکر ضعیف بود این حالها بر توسط بود و آن دولت زود سپری کردد و باید که دلایل قران اوسط را با دلایل قران اصغر تطبیق دهند بوقت احکام کردن اکرچه درین روزکار این طریق متروك و مندرس است از دنائت همت مردم و اما قران نحسین دلیل شر و فساد است خاصه اکر در سرطان باشد دلیل بر ضعف حال اهل ولشکریان و اهل قلاع و جبال و کرفتاری این طایفه و خروج مدعیان و تغلب ناکسان و مضرت رسانیدن باکابر و اشراف و فتنه بزرك بدید آید و حرکت سپاه و غارت و قتل و تلف اموال خلایق و اضطراب حال سلاطین و بزرکان باشد و خون ناحق و مصادره و خرابی افتد خاصه در شهرها که برج سرطان و مثلثات او منسوب بود و آفت نباتات و غلات از موش و ملخ و دراخر مدعیان و سفلکان که خروج کرده باشند کرفتار و منکوب کردند و این قران در حد هر کوکب که واقع شود سبب فتنه آنکس باشد که بدان صاحب حد منسوب باشند و آن طایفه را نیز آسیب رسد و اکر این قران بعد از قران علویین باوقت انتقال دولتی اثرش عظیم تر و ظاهرتر باشد باشد بعد از آن قران سعدین است و آن دلیل امن و آسایش خلایق است خاصه اکر در برج حوت واقع شود و آن دلالت کند بر سعادت و سلامت خلایق و ارزانی و فراخی نعمت و صلح میان پادشاهان و رونق ابواب البر و برامدن حاجات مردم و صحت بیماران و لیناکی ایشان و خوشی هوا

وسلامتی

قرانات کواکب

وسلامتی کشتیها و مردم دریا بار و زیادتی جاه و عزت اشراف و علما و اصلاح ذات البین و توالد و تناسل فرزندان مقبل و کثرت سورها و شادیها و غلبه اهل حق و بسیاری ارتفاعات و نباتات و رغبت خلایق بخیرات و مبرات و همچنین اکر وقت قرانی یا نزدیك ظهور دولتی اتفاق افتد در مدت آن قران و آن دولت خلایق مرفه الحال و فارغ بال کذرانند و عدل و انصاف بنهایت باشد بعد از آن قران دیکر کواکب است در برج اثنی عشر قران کواکب در برج حمل قران مشتری و زحل در حمل دلالت کند بر زوال حال دونان و فرومایکان و قوت اشراف و صدور و ظهور پادشاهان بزرك و کسانیکه دین و آیین شرع تازه کرده باشند و حادثها پدید آید و نقصان جور و ستم و رونق صوامع و مساجد و بنیاد نهادن عمارتهای عالی و انتقال دولتی و نو شدن ملکی و حرب و ضرب در جانب مشرق و اقلیم دوم ه ح ل در ا دلالت کند بر فتنه و حرب در حد و د مشرق و اقلیم سیم و اجتماع لشکریان و خشکی در آن ولایتها و تنکی طعام و فرو رفتن قوی و سان دادن آلت حرب و بیماریهاء دموی و قتلها و آفت سلطان سپاه و احتراق مواضع و آفت کوسفندان و در بند شده راهها و خوف در مردم و ظلم و ستم بر رعیت و تاریکی هوا و جستن رعد و برق ه ه ل در ا دلیل کند بر سرما و بارندکی اکر و قتش بود و رنج معطربان و زنان و مخالفت ازواج و دشواری وضع حمل و حرب در بیابان و تیرکی هوا و کسادی لباس و عطریات ه د ل در ا دلالت کند بر ضعف حال اهل دیوان و تجار و زیرکان و نوشتن خطوط ناحق و تزویر و خیانت در خلایق و کسادی بازارها و اراجیف و بیماری دماغی و خرید و فروخت برده و کوسفندان و آفت کشتیها و رعد و برق و سرما و تفاوت نرخها و نهادن تهمت بر خلایق و غیره ه ز ل در ا دلالت کند بر تباهی احوال عام و رسولان و زنان حامله و اطفال و ملالت خاطرها و اخبار دروغ و بیم از بحر و در توقف ماندن مهمات و ابر و باران بی منفعت ه ح ب در ا دلالت کند بر استیلاء حدت و حرارت بر مزاج وزراء و اعیان و قوت حال اهل سلاح و جدال میان خلایق جهت دین و مذهب و فتنه میان امرا و اشراف و معد بزرکان و کرمی هوا در وقتش و عزت آلت حرب و قتلها بوجه قصاص و بیماریها از حرارت اکثر تاثیرش در مشرق و عراق و اقلیم سیم باشد ه ه ب در ا دلالت کند بر کثرت نکاحها و سازکاری ازواج و عفت در زنان و اهل طرب و میل علما و اشراف بلهو و طرب و برامدن مرادها و اعتدال هوا و فراخی نعمت و تن درستی بیماران و کثرت خیرات و رونق عبادت خانها ه د ب در ا دلالت کند بر قوت تجار و اهل بازار و اصحاب دیوان و ظهور موحدان و ارباب توحید و تحقیق و راستی در خلایق و رغبت مردم بعلم و رسیدن مسافران و اخبار خوش و وقوع معاملات با نفع و علاج پذیرفتن بیماران و اظهار حق و در آمدن تدبیرها و رواج مکتب و اسباب کتابت و برده و باد و صفای هوا ه ز ب در ا دلالت کند بر رونق حال عوام و سلامتی مسافران و رسولان و امن راهها و خوبیها و خوبی و کشادکی هوا و آسانی وضع حمل و بادها معتدل و باران اکر وقتش باشد ه ه ح در ا دلالت کند بر منازعت میان ازواج و وقوع طلاق و فراق و کثرت فسق در زنان و رسوایی زنان و بیماریها در زنان و مطربان و ابر و بارندکی و طرب در اوباش ه د ح در ا دلالت کند بر ساختن آلت حرب و رغبت مردم بفتنه و خصومت تجار و اهل بازار و خرابت از زر

دبرخواستن اوازدهل ونفیر وعناده تهمتها وظهور کدایان ومنافقان وسفها وزحمت
عمال وکتاب واراجیف وخیانتها درمردم وغلبه دزدان وطراران وقطع طرق وفتنه در
مشرق وزدن درمهار قلب ورعد وبرق ه زح درا دلالت کند برخصومت عوام
وبیم زنان حامل وکرفتاری رسل وفساد ابها ومخالفت ازواج ورنج اطفال وبیمار عاز
حصبه وسرخجه وکرمی هوا ه ه د درا دلالت کند برنیکوی حال دبیران وصناع وتجار و
رغبت خلایق باهمدیگر وکثرت بیع وشری برده واقمشه وبخار وتاریکی هوا ورعد و
برق ورواج بازارها وجنگ وجدل میان بازاریان ومخالفت زنان وامردان وبسیاری
لواطه ه ره درا دلالت کند برشادی عوام ورسولان وزنان حامل وکثرت توالد وتناسل
وبارانهای نافع واخبار نیك خاصه درحد مشرق ه رد درا دلالت کند برتیغیب بازار
قصابان وبیع وشری برده وسلاح ونیک کشتن هوا وزیرکی درخلایق وبسیاری خنده
وشعبده وطراری قران کواکب دربرج ثور قران مشتری وزحل درثور دلالت کند
بربزرکی دونان ودهقانان وارباب بیوتات قدیمه وبسیاری زرع وآبادانی عمارتها وزحمتها
روی بکرانی نهند وهم زلزله وفراخی نعمت وکسادی دربرده وبیماری درکاو وکوسفند
وامن وصلح درجنوب ه ح ل درا دلالت کند برضعف حال اهل سپاه وامرا وفتنه وتشویش
وقوت سفلگان وآفت بدکاران وقتل وقطع اعضا وتباهی غلات ونباتات وبسیاری کرم
وملخ وزلزله وهراس مردم ورعد وبرق وسرما دروقتش خاصه دراقلیم سیم ه ه ل درا
دلالت کند برسرما وباران وسلامتی زرعها وکیاه وخصومت ازواج وبدی حال زنان و
امردان وارباب مناهی وملاهی وفراوانی چهارپایان ونشاط دربچهان وکسادی برده
خاصه دراقلیم پنجم وشهرهای ثور ه ول درا دلالت کند برعداوت میان بازاریان ورنج
تجار واهل دیوان واراجیف وتهمت وغم میان مردم وشدت حال مسافران وفساد
مزرعها وبیماریها ودماغی وتفاوت نرخها وکرد وغبار وتاریکی هوا ورعد وبرق
وسرما دروقتش ه زل درا دلالت کند بربسیاری ابر وباران وسلامتی نباتات وکاو
وکوسفند واندوه زنان حامله وخشکی هوا ه ح ی درا دلالت کند برمنازعت میان بزرگان
وزحمت این طایفه ازمفسدان وفساد اطعمه وآفت نباتات ازمعدن وملخ وکرمی وخشکی
دروقتش ه ی درا دلالت کند بربسیاری نعمت وسلامتی کشتها وفرح وعفت درزنان
ومطربان وطرب دروزرا وعلما وایمه وساختن زینتها وکثرت سورها ونکاحها
وصحت بیماران وخوشی هوا وامن وراحت خلایق ورونق ابواب البر ه دی درا دلالت
کند برسعادت فضلا واهل دیوان وتجار ورونق بازارها ودیانت درمردم وآمدن
قافلها وخبرهای خوش وانواع بحث درعلوم وجستن بادها ه ری درا دلالت کند
برفراخی نعمت وراحت دهاقین وآمدن اخبار ورسل وبسیاری چهارپایان وقوت
بزرگ زادگان وزنان حامل واسانی وضع حمل ه ه ح درا دلالت کند بربسیاری فسق و
خرکی زنان وبدید آمدن دزدان وآفت ایشان وبیماری مطربان وزنان وکثرت بارندگی
هوا وتفاوت نرخها ه زح درا دلالت کند براندوه تجار واهل بازار وزیان درمعاملات
وظهور کدایان وطراران وسوختن جایها وخبرهای هولناک وفساد مزرعها ودواب
ورنج عمال ومتصرفان وبسیاری دروغ وتهمت وبدی حال هوا ه رح درا دلالت کند

براراجیف

براراجیف وخبرهای دروغ ورنج عام وزنان حامل وآفت حیوانات وخصومت عوام با اهل
سپاه وتغیر هوا ه ده درا دلالت کند بررونق تجار واهل بازار وتیزی بازارها وخیر درمعاملها
وآمدن اخبار نیك وسلامتی زرعها وارزانی ورسیدن مسافران وفرح فضلا وارباب دواوین وخشکی
وباران نافع ه ره درا دلالت کند برسلامتی عوام وبزرگ زادگان وجمع آمدن زنان وبسیاری دواب
وشادی مطربان وشاطران ه رد درا دلالت کند برسلامتی مسافران ورواج بازارها وبسیاری تجارت
وزراعت وخشکی هوا وتاریکی قران کواکب دربرج جوزا قران مشتری وزحل درجوزا دلالت
کند برظهور علما وحکما وساختن کتابها ونهادن اجتهاد وبحثها دردین ومذهب وسعی مردم درطلب
فضل ورواج علم طب ونجوم وپدید آمدن مردم فصیح وجستن بادهای سخت وفساد درختها وعمارت
عالی وخروج خوارج واسیر وغارت ومضرت خلایق وهراس ازاملاک مهلك خاصه درمغرب
ه ح ل درا دلالت کند برتباه شدن هوا وبیماری دموی وسودائی وبرخواستن حرب وظلم
وستم وقتل مشاهیر وخشکی هوا وبادهای مخرب وظلمت هوا وآفت اشجار وغارت وخرابی ولایت
برآوردن بدکاران خاصه دراقلیم سیم ه ه ل درا دلالت کند برناسازکاری ازواج وبخت خواتین
وخدام ودشواری وضع حمل واسقاط اجنه وانده وارباب طرب وباران وژاله ومیغ ه دل درا
دلالت کند برکثرت اراجیف وتهمت وخیانتها ورنج عمال ومتصرفان وبیماری جوانان وکسادی
بازارها واندوه محترقه وبیم ازمرگ مفاجات وخصومت میان خلایق وکرانی طعام وفساد
اشجار وجستن بادهای صعب ورعد وبرق وبحث علوم ریاضی وبدی حال اهل قلم وکردن سحرها
وافسونها ه رل درا دلالت کند برتیرگی هوا وابرها ونفع وتشویش عام وحل وبابک و
بادهای مخالف وضعف بازارها ه ح ی درا دلالت کند برمخالفت امرا ووزرا وخصومت میان
بزرگان وبیماری خاصه دراشراف وبی رونقی عمارت خانها وبادهای کرم وتند واراجیف وعید
آمدن اتشها درهوا وقتلهای ناحق وخیانت کتاب ومصادره اغنیا وقلت ابها ه ی درا دلالت کند
برقوت اهل اسلام وبسیاری خیرات واجابت دعاها وراستی درخلایق ونکاحها وخیر وزاده فرزند
مبارک وشادی وطرب دروزرا وعلما وجستن بادهای خوش وصحت بیماران وکشت طعام وبارندگی
نافع وسعادت زنان ه ری درا دلالت کند بررونق اهل بازار وتجار ومیل مردم بخط وبلاغت
وعلاج پزشکی بیماران وسلامتی مسافران وجستن بادهای خوب وفرح ارباب دواوین واهل فضل
واظهار حق ونوشتن فتوی بیادرات وخوردن اشجار واطعمه وبارانهای سفید ه ری درا دلالت کند
برآمدن خبرهای خوب وصلح وتنکی زنان حامل وبارندگی وبسیاری نعمت وکشادکی کارها ه ه ح
درا دلالت کند بررنج مطربان وفسق وفجور درخلایق وغلبه زنان وآفت اشجار وبستن
نکاحها وبی رغبت واسقاط اجنه ومخالفت ازواج ورسوایی بدکاران وبیماری زهره وبا
وبارندگی ه رح درا دلالت کند برتشویش خلایق خاصه سپاه ومتصرفان وتاجران واهل
فضل وبیماری جوانان ازصرع وسرسام وحصبه وفساد درختها وپشه وهوام وناایمنی
راهها وبادها وزیان کار وکثرت لواطه ه رح درا دلالت کند بربدی حال عوام وکثرت
فتنه ودروغ واراجیف وبادنامواقف وملالت کتاب ه ده درا دلالت کند بررونق اهل
دیوان وتجار وحرف وامانت درخلایق وتملق وعشق میان زنان وامردان وسلامتی
اشجار واثمار ورفتن بادهای خوش ورسیدن اخبار درست ه ره درا دلالت کند برکثرت نکاحها
وتوالد وتناسل وشادی درزنان وبادهای خوش وفرستادن نامها وفرح رسولان ه رد درا دلالت کند

دبرخواستن آواز دهل و نفیر و عناد و تهمتها و ظهور گدایان و منافقان و سفها و زحمت
عمال و کتاب و اراجیف و خیانتها در مردم و غلبهٔ دزدان و طراران و قطع طرق و فتنه در
مشرق و زدن درمهار قلب و رعد و برق ه زح درا دلالت کند بر خصومت عوام
و بیم زنان حامل و گرفتاری رسل و فساد ابها و مخالفت ازواج و رنج اطفال و بیماری از
حصبه و سرخجه و گرمی هوا ه ه د درا دلالت کند بر نیکوئی حال دبیران و صناع تجار و
رغبت خلایق بالهو و کثرت بیع و شری برده و اقمشه و بخار و تاریکی هوا و رعد و
برق و رواج بازارها و جنگ و جدل میان بازاریان و مخالفت زنان و امردان و بسیاری
لواطه ه ره درا دلالت کند بر شادی عوام و رسولان و زنان حامل و کثرت توالد و تناسل
و بارانهای نافع و اخبار نیک خاصه در حد مشرق ه رد درا دلالت کند بر تیغیب بازار
قصابان و بیع و شری برده و سلاح و نیک گشتن هوا و زیرکی در خلایق و بسیاری خنده
و شعبده و طراری قران کواکب در برج ثور قران مشتری و زحل در ثور دلالت کند
بر بزرگی دونان و دهقانان و ارباب بیوتات قدیمه و بسیاری زرع و آبادانی عمارتها و زرعها
روی بگرانی نهند و هم زلزله و فراخی نعمت و کسادی در برده و بیماری در گاو و گوسفند
و امن و صلح در جنوب ه ح ل درا دلالت کند بر ضعف حال اهل سپاه و امرا و فتنه و تشویش
و قوت سنلکان و آفت بدکاران و قتل و قطع اعضا و تباهی غلات و نباتات و بسیاری کرم
و ملخ و زلزله و هراس مردم و رعد و برق و سرما در قفش خاصه در اقلیم سیم ه ه ل درا
دلالت کند بر سرما و باران و سلامتی زرعها و گیاه و خصومت ازواج و بدی حال زنان و
امردان و ارباب مناهی و ملاهی و فراوانی چهارپایان و نشاط در [illegible] و کسادی برده
خاصه در اقلیم پنجم و شهرهای ثور ه د ل درا دلالت کند بر عداوت میان بازاریان و رنج
تجار و اهل دیوان و اراجیف و تهمت و غم میان مردم و شدت حال مسافران و فساد
مزرعها و بیماری بهائم و ماهی و تفاوت نرخها و گرد و غبار و تاریکی هوا و رعد و برق
و سرما در قفش ه ر ل درا دلالت کند بر بسیاری ابر و باران و سلامتی نباتات و گاو
و گوسفند و اندوه زنان حامله و خشکی هوا ه ح ے درا دلالت کند بر منازعت میان بزرگان
و زحمت این طایفه از مفسدان و فساد اطعمه و آفت نباتات از مور و ملخ و گرمی و خشکی
در قفش ه ه ے درا دلالت کند بر بسیاری نعمت و سلامتی کشتیها و فرح و عفت زنان
و مطربان و طرب در روز راد علما و ائمه و ساختن زینتها و کثرت سورها و نکاحها
و صحت بیماران و خوشی هوا و امن و راحت خلایق و رونق ابواب البر ه د ے درا دلالت
کند بر سعادت فضلا و اهل دیوان و تجار و رونق بازارها و دیانت در مردم و آمدن
قافلهها و خبرهای خوش و انواع بحث در علوم و جستن بادها ه ر ے درا دلالت کند
بر فراخی نعمت و راحت دهاقین و آمدن اخبار و رسل و بسیاری چهارپایان و قوت
بزرگزادگان و زنان حامل و آسانی وضع حمل ه ه ح درا دلالت کند بر بسیاری فسق و
خیرگی زنان و پدید آمدن دزدان و آفت ایشان و بیماری مطربان و زنان و کثرت بارندگی
هوا و تفاوت نرخها ه د ح درا دلالت کند بر اندوه تجار و اهل بازار و زیان در معاملات
و ظهور گدایان و طراران و سوختن جایها و خبرهای هولناک و فساد مزرعها و دواب
و رنج عمال و متصرفان و بسیاری دروغ و تهمت و بدی حال هوا ه ر ح درا دلالت کند

بر اراجیف و خبرهای دروغ و رنج عامه و زنان حامل و آفت حیوانات و خصومت عوام با اهل
سپاه و تغییر هوا ه د ه درا دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار و تیزی بازارها و خیر در معاملها
و آمدن اخبار نیک و سلامتی زرعها و ارزانی و رسیدن مسافران و فرح فضلا و ارباب دواوین و خشکی
و باران نافع ه ر ه درا دلالت کند بر سلامتی عوام و بزرگزادگان و جمع آمدن زنان و بسیاری دواب
و شادی مطربان و شاطکان ه ر د درا دلالت کند بر سلامتی مسافران و رواج بازارها و بسیاری عمارت
و زراعت و خشکی هوا و تاریکی قران کواکب در برج جوزا قران مشتری و زحل در جوزا دلالت
کند بر ظهور علما و حکما و ساختن کتابها و نهادن اجتهاد و بحثها در دین و مذهب و سعی مردم در طلب
فضل و رواج علم طب و نجوم و پدید آمدن مردم فصیح و جستن بادهای سخت و فساد درختها و عمارت
عالی و خروج خوارج و اسیر و غارت و مضرت خلایق و هراس از اماکن خاصه در مغرب
ه ح ل درا دلالت کند بر تباه شدن هوا و بیماری دموی و سودایی و برخاستن حرب و ظلم
و ستم و قتل مشاهیر و خشکی هوا و بادهای مخرب و ظلمت هوا و آفت اشجار و غارت و خرابی و دست
برآوردن بدکاران خاصه در اقلیم سیم ه ه ل درا دلالت کند بر ناسازگاری ازواج و بخت خواتین
و خدام و دشواری وضع حمل و اسقاط اجنه و اندوه ارباب طرب و باران و ژاله و میغ ه د ل درا
دلالت کند بر کثرت اراجیف و تهمت و خیانتها و رنج عمال و متصرفان و بیماری جوانان و کسادی
بازارها و اندوه محترقه و بیم از مرگ مفاجات و خصومت میان خلایق و گرانی طعام و فساد
اشجار و جستن بادهای صعب و رعد و برق و بحث علوم ریاضی و بدی حال اهل قلم و کردن سحرها
و افسونها ه ر ل درا دلالت کند بر تیرگی هوا و ابرهای بی نفع و تشویش عامه و حلب (?) و بانگ و
بادهای مخالف و ضعف بازارها ه ح ے درا دلالت کند بر مخالفت امرا با وزرا و خصومت میان
بندگان و بیماری خاصه در اشراف و بی رونقی عبادتخانها و بادهای گرم و تند و اراجیف و پدید
آمدن آتشها در هوا و قتلهای ناحق و خیانت کتاب و مصادره اغنیا و قلت ابها ه ه ے درا دلالت کند
بر قوت اهل اسلام و بسیاری خیرات و اجابت دعاها و راستی در خلایق و نکاحها و خیر و زادن فرزند
مبارک و شادی و طرب در روز راد عظما و جستن بادهای خوش و صحت بیماران و کثرت طعام و بارندگی
نافع و سعادت زنان ه د ے درا دلالت کند بر رونق اهل بازار و تجار و میل مردم به خط و بلاغت
و علاج پذیرفتن بیماران و سلامتی مسافران و جستن بادهای خوب و فرح ارباب دواوین و اهل فضل
و اظهار حق و نوشتن فتویها و راستی و خوبی اشجار و اطعمه و بارانهای مفید ه ر ے درا دلالت کند
بر آمدن خبرهای حرب و صلح و تنگی زنان حامل و بارندگی و بسیاری نعمت و گشادگی کارها ه ه ح
درا دلالت کند بر رنج مطربان و فسق و فجور در خلایق و غلبه زانیان و آفت اشجار و بستن
نکاحها و بی رغبتی و اسقاط اجنه و مخالفت ازواج و رسوایی بدکاران و بیماری زهره و [illegible]
و بارندگی ه د ح درا دلالت کند بر تشویش خلایق خاصه دبیران و متصرفان و تاجران و اهل
فضل و بیماری جوانان از صرع و سرسام و حصبه و فساد درختها و پشه و [illegible] و ناایمنی
راهها و بادهای زیانکار و کثرت لواطه ه ر ح درا دلالت کند بر بدی حال عوام و کثرت
فتنه و دروغ و اراجیف و بادهای ناموافق و ملالت کتاب ه د ه درا دلالت کند بر رونق اهل
دیوان و تجار و حرف و امانت در خلایق و تعلق و تعشق میان زنان و امردان و سلامتی
اشجار و اثمار و رفتن بادهای خوش و رسیدن اخبار درست ه ر ه درا دلالت کند بر کثرت نکاحها
و توالد و تناسل و شادی در زنان و بادهای خوش و فرستادن نامها و فرح رسولان ه ر ه درا دلالت کند

برق در رسولان و مسافران و شادی عال و متصرفان و جستن بادها و مکر زنان و افسونها و نیرنجات
قران کواکب در برج سرطان قران مشتری و زحل در سرطان دلالت کند بر مخالفت ملوک
و سلاطین و فرو رفتن قوی و غلبه اختلاف بر ارازل و ملالت دهاقین و سپاه و آفت کشتیها و بزرگی
ناکسان و شدت سرما در وقت و خرابی جایها از آب خاصه در سواحل و شمال ه ح ل درح
دلالت کند بر فتنه عظیم و غلبه کردن مردم سفله و زحمت بزرگان از دونان و آفت بیکاران
و فساد سفینها و خرابی و غارت در فارس و ارمینیه صغری و بابل و آفت نباتات از ملخ و دزدیها
و هلاک سران سپاه و جمع آمدن لشکرها در آن مواضع و انواع سختی ه ه ل درح دلالت کند
بر اندوه خاتونان و خادمان و اهل طرب و غلبه کردن آبها و قوت سرما و ضعف گرما در وقتش
ه د ل درح دلالت کند بر اراجیف و بدی حال دریا و رنج تجار و مردم بازار و ارباب دیوان
و تاریکی هوا و شکستن گرما و بسیاری ابرها ه ز ل درح دلالت کند بر اندوه زنان و مالداران
و کدورت هوا و سرما اگر وقت بود و ملالت عوام و خیانات دلالان ه ح ی درح دلالت کند
بر خصومت میان امرا و وزرا و زحمت مسافران دریا و ترحم ملوک و اکابر بر محبوسان و
و خیرگی نمودن اشرار بر ابرار و مغلوب و مخذول گشتن ایشان و نقصان ابرها ه ه ی درح
دلالت کند بر سعادت بزرگان و اهل نسب و فرح در خلایق و فراخی نعمت و بسیاری طرب
در زنان نامیه و شادی وزرا و قضاة و علما و صحت بیماران و ارزانی و سلامتی مسافران
دریا و بارانهای نافع ه ب درح دلالت کند بر اجتماع افاضل در مجلس اکابر و رونق دبیران
و متصرفان و صحت خلایق و سلامتی مسافران دریا و خلاصی بندیان و ظهور موجودات
و حق گویان و بادهای خشک ه ز ب درح دلالت کند بر بسیاری ابرها و بارانها مفید و رسیدن
مسافران دریا و فرح زنان و بزرگی کردن بر مردان و نکاحها و خیر و بیع و شری جواهر آنچه
ه ه ح درح دلالت کند بر بی شرمی زنان و مشغول شدن بعمل بد و سقط شدن اجنه و
بیماری زنان مطرب و باران بسیار سخت و انکسار گرما و تاریکی هوا ه ح ح درح دلالت کند بر بسیاری
اراجیف بود و دروغ و بسته شدن راهها و دست بر آوردن دزدان و فساد سفینها و سستی
اعصاب و ظهور غازان و زراقان و بد گشتن ابرها و بخارها و سختی تجار و اهل بازار ه ی ح
درح دلالت کند بر دشواری وضع حمل و فنا دابها و تیرگی هوا و دل مشغولی عوام الناس
و هراس در مردم ه ی ه درح دلالت کند بر رسیدن مسافران خاصه از دریا و رونق غواصان
و ملاحان و بارندگی و خشکی هوا و طرب در خلایق ه ز ه درح دلالت کند بر فرح زنان و مطربان
و جمع آمدن ایشان در سورها و جمعیت خلایق و بر آمدن کارها باسانی و اخبار نیک
و بارندگی ه ز ه درح دلالت کند بر زیرکی عوام و تیزی بازارها و خواندن نظم و نثر و
حکایات و حرکت رسولان و کشتیها قران کواکب در برج اسد قران مشتری و زحل
در اسد دلالت کند بر ظهور پادشاهان از حد مشرق و اقلیم رابع و اشتغال ملک و نهادن
رسمهای غریب و بسیاری سوختن و تاختن و غلبه کردن سباع و میل خلایق بصید و
داشتن وحش و تفاوت نرخها و ملالت بزرگان ه ح ل درد دلالت کند بر فتنه و آشوب
در مشرق و سوختن جایها و قتلها و بزرگان و نهب و غارت و ظلم و ستم و حرکت لشکرها
و شدت گرما و مضرت رسانیدن موذیان انسی و وحشی و استیلا حدت حرارت ازجا ه ه ل
درد دلالت کند بر بیماری اناث و مغنیان و انکسار حرارت و بیم زنان حامل و میل خلایق بفسق

وکشادی

وکشادی زینت ه د ل درد دلالت کند بر بسیاری اراجیف و نمیمه میان خلایق و میل نمودن
بناراستی و عذر و مکر و اندیشیدن در حق یکدیگر و اندوه تجار و حرف و آزرده شدن از بزرگان
و دزدیها و ظلمت هوا ه ز ل درد دلالت کند بر اندوه عوام و مسافران و دشواری وضع حمل
و تاریکی هوا و در توقف ماندن کارها ه ح ی درد دلالت کند بر مخالفت میان اکابر و سران
سپاه و قوت اهل سلاح و حقد ارباب عمائم و بیماریها از حرارت و خون فاسد ه ه ی درد
دلالت کند بر امن و صحت خلایق و بسیاری درم و دینار و طرب در اکابر و اعیان و عزت
اهل طرب و بسیاری سورها و رونق دار القضاة و اعتدال هوا ه د ی درد دلالت کند بر
رونق احوال محترقه و قوت دبیران و تجار و حاضر آمدن اهل فضل در مجلس اکابر و جستن
بادهای گرم و شدت گرما و صفا هوا ه ز ی درد دلالت کند بر تجار و عروج هوا و رونق حال
بزرگ زادگان و سلامتی خواتین و راستی خلایق ه ه ح درد دلالت کند بر تاریکی هوا
و طرب در اهل سپاه و مخالفت ازواج و حرارت در زنان و کودکان و میل نمودن بافعال
ناپسندیده و بدنامی خدام و محارم و اهل غنا و اوتار ه ه ح درد دلالت کند بر گرما و خشکی هوا و
بسیاری اخبار و وهم و اراجیف و حیلت در خلایق و فساد معادن و عزت آلت حرب و
سستی و بیماریها ه ی ح درد دلالت کند بر ابر و ختم و بیماری زنان و عام و بدی هوا و آفت رسولان
و جاسوسان ه ه درد دلالت کند بر عشق بازی میان زنان و امردان و اعتدال هوا و میل خلایق
بفسق و فجور و تیزی بازارها ه ز ه درد دلالت کند بر تجلد و ابر و باران و جمع زنان و مطربان
و رفتن عوام بتفرج بصحرا و حرکت رسل و مسافران و زیادتی ابرها ه ز د درد دلالت کند بر
آمدن کالا و انعام و بسیاری معاملات و رواج بازارها و غلو عام قران کواکب در برج
سنبله قران مشتری و زحل در سنبله دلالت کند بر آفت مزروعها و خرابی جایها و بیم زلزله
و حرب و آشوب و تازه شدن دولتی و تغیر در امور ممالک و سرما در وقتش و خشکی و بیماری ه ح ل دره
دلالت کند بر فساد نباتات و زلزله و خرابی بقاع و برخاستن و خشکی هوا ه ه ل دره دلالت کند
بر اندوه زنان و مطربان و مخالفت ازواج و شدت و خواری حریر و لباس ه د ل دره دلالت کند
بر غضب اهل دیوان بر دهاقین و فرو بستگی بازارها و اندوه تجار و عمال و اراجیف و غم و تهمت
میان خلایق و سرما و تفاوت نرخها ه ز ل دره دلالت کند بر آشفتگی حال زنان و اهل نسب و درماندگی
مسافران و پریشانی عوام و اراجیف ه ح ی دره دلالت کند بر انده اکابر و اعیان و نالیدن از اشرار
و اهل سپاه و استیلاء حرارت بر مزاج ایشان و فساد اطعمه ه ه ی دره دلالت کند بر سلامتی غلات
و نباتات و عمارتها و صلح میان مردم و میل علما و قضاة بطرب و نشاط و اعتدال هوا ه د ی
دره دلالت کند بر قوت حال اصحاب دیوان و عمال و تجار و اهل بازار و آمدن خبرهای نیک و
جستن بادهای مفید و سلامتی کشتیها و رونق ابواب البر و رواج بازارها و راستی در مردم
و حق پرستی ه ز ی دره دلالت کند بر فرح عوام و امن راهها و بسیاری عمارتها و شادی
زنان و اطفال ه ه ح دره دلالت کند بر خصومت ازواج و دشواری وضع حمل و تلف شدن
اجنه و اندوه زنان و مطربان و بیماری در این طبقه و تاریکی هوا ه ی ح دره دلالت کند بر
استیلاء حرارت بر مزاجها و خصومت اصحاب دیوان با ارباب سلاح و غلبه کردن عوام
و اراجیف و دزدیها و مکر و حیل در خلایق و بد گشتن هوا ه ی ح دره دلالت کند بر فسق
زنان و مطربان و بیماری ایشان و رنج مسافران و خصومت عوام ه ه ه دره دلالت کند

برتعلق و تعشق میان زنان و امردان و ساختن نیرنجات و بکار داشتن عطرها و بخورها و بسیاری
ضحک و مزاح در خلایق و ظهور مسخرگان و تغیر هوا ه ره دره دلالت کند بر عرو سیها و جمع آمدن
زنان و مطربان و بسیاری نعمت و ارزانی و شادی عوام ه رد دره دلالت کند بر رواج بازارها
و کثرت معاملات و آمدن کاروانها و رسولان و میل مردم بحکایات و اخبار و نم در هوا قران
کواکب در برج میزان قران مشتری و زحل در میزان دلالت کند بر قوت احوال دهاقین
و گرانی غلات و رونق خاندانهای قدیم و تجدد دولتی یا دولتی و تغیر اوضاع و اخلاق و ظهور مردم
فصیح و دانندهٔ الحان و اصوات و بسیاری باد و باران ه ج ل درو دلالت کند بر فتنه در جانب مغرب
و بیماری بهار خزنه و آفت لشکریان و بدکاران و ظلم و ستم و فساد هوا و درختها و قتل و دزدی و سرما اگر
وقت بود ه ه ل درو دلالت کند بر طرب و شادی در اهل رستاق و پیران و بالا گرفتن نرخها و موافقت
ازواج و رونق مطربان و کثرت استعمال ادوار و مزامیر و شدت سرما ه ء ل درو دلالت کند بر اراجیف
و تفاوت نرخها و خصومت در عوام و بیماری مردم شریف و اظهار باطل و فساد اشجار و اندوه
عطاردیان و تغیر هوا و سرما ه رل درو دلالت کند بر ملالت عوام و زنان حامل و بسته شدن راهها
و تیرگی هوا و اراجیف و حیرت خلایق ه ج ح درو دلالت کند بر ضعف حال امرا و اهل سلاح و
قوت وزرا و اختلاف و تغیر هوا و بیماریها از گرمی و خشکی ه ه ح درو دلالت کند بر کثرت
جمعیتها و فراوانی نعمتها و عدل در حکام و راستی در خلایق و وقوع نکاحها و خیر و صحت
خلایق و سعادت خواتین و رونق اهل طرب و بارانهای مفید ه د ح درو دلالت کند بر آمدن
خبرهای درست و دوستی وزرا با اهل دیوان و جستن بادهای سخت و علاج پذیرفتن
بیماران و اعتدال هوا ه رح درو دلالت کند بر اندوه عوام و زنان زانیه و امرد معروف
و توبه این طایفه و تموج باد و خلاص مسافران از ورطات ه ه ح درو دلالت کند بر کثرت
فسق و فجور و میل مردم و زنان بافعال ناپسندیده و خصومت ازواج و اسقاط اجنه و
بیماری مطربان و امارده و باران و تاریکی ه د ح درو دلالت کند بر اندوه عمال و متصرفان
و ارباب دیوان و اراجیف در تنخ تجار و اهل بازار و رعد و برق و بادهای تند و اظهار
سخنان بیهوده و بدی هوا و بیماری و خیانت و حیلت در مردم ه رح درو دلالت کند بر
رنج زنان حامله و کیسه داران و درماندن مسافران و رسولان و آفت طرق ه ه ه درو دلالت کند بر
قوت حال دبیران و فاضلان و نشاط در این طایفه و دوستی میان زنان و امردان و رواج بازارها
و فرح تجار و مسافران و تغیر در هوا ه ره درو دلالت کند بر طرب در زنان و آراستن
مجالس و وقوع سورها و رسیدن مسافران ه رء درو دلالت کند بر رغبت زنان برقیه و
افسون و حرکت مسافران و اجتماع عوام و گفتن محالات و بارندگی و سرما قران کواکب
در برج عقرب قران مشتری و زحل در عقرب دلالت کند بر بالا گرفتن کار خرد
فرومایگان و تفوق جستن بر بزرگان و انتقال دولت از خاندانی بخاندانی و تبدیل امور
ملک بجنگ و دیگرگون شدن رسمها و فرو رفتن بسیاری از نامداران و برخاستن فتنه
و حروب در اطراف عالم و خرابی جایها از آب و غرق کشتیها و خروج لشکرها و غنیمت و غارت
و قتل خاصه در شمال و وسط اقلیم چهارم ه ج ل درد دلالت کند بر محاربه و مقاتله و فرو رفتن
ملکی ذو القدر و برخاستن آشوب بجنگ و تسلط خدام بر مخادیم خویش و ترس در خلایق
و آسیب ناپاکان و غلبه کردن دزدان و غرق سفاین و دست بر آوردن دزدان و فساد آب کاریز

وخرا

وخرابه از سیلها ه ه ل درر دلالت کند بر آفت زنان زانیه و گرفتاری فساق و اندوه ارباب رود
و سرود و شدت سرما و خرابی سواحل و تلف زرعها و ابرهای غلیظ ه ء ل درر دلالت کند بر
تشویش اهل بازار و دواوین و تجار و زیان مزارعان و سرما و یخبندان و برف و اراجیف و
بسته شدن راهها و گرانی نرخها ه رل درر دلالت کند بر گرفتاری رسل و جواسیس و در توقف
ماندن مهمات عوام و بارانهای بی نفع و تاریکی هوا ه ج ح درر دلالت کند بر غلبه کردن امرا و اهل
سلاح بر وزرا و اشراف و قوت اخطار و بارندگی و تلف اموال خلایق ه ه ح درر دلالت کند
بر بسیاری بارندگی و طرب در وزرا و بزرگان و اهل علم و سلامتی مردم دریابار و توبه
فساق و اشرار ه د ح درر دلالت کند بر افراط بادهای خنک و بارندگی و خلاصی محبوسان
و سلامتی مسافران دریا و رونق بازارها و اخبار راست ه ر ح درر دلالت کند بر آسانی
وضع حمل و از غم خلاص شدن زنان و عوام و کم شدن ظلم و ستم و بارندگی ه ه ح درر دلالت
کند بر کثرت باران و سرما و فاش گشتن فسق و فجور خاصه در لشکریان و مردم ناپاک و سقوط
اجنه و علت در آلات تناسل و نار مغیلان ه د ح درر دلالت کند بر خوف خلایق و ظلم بر اهل
حرف و فساد کشتیها و آبها و کثرت لواطه و مکر و غدر و گفتن سخنان دروغ و تهمت و خیانتها
از همه نوع و بد گشتن هوا ه رح درر دلالت کند بر اندوه زنان و بیماری ایشان و خصومت
ازواج و محبوسی عوام و نالیدن ایشان از بدکاران و ستم ه ره درر دلالت کند بر کثرت فواحش
و خیرگی زنان و خیرگی امردان و رونق خماران و مقامران و رسیدن مسافران دریا و بارندگی
سخت ه زه درر دلالت کند بر بدی حال اهل خمر و زجر و آفت کاستان و زیاده شدن آبها و
سلامتی زنان حامله ه رء درر دلالت کند بر گفت و گوی خلایق و درماندن مسافران و رسولان
و تیزی بازارها و اراجیف و بارندگی و سرمای سخت قران کواکب در برج قوس قران مشتری
و زحل در قوس دلالت کند بر ظهور شخصی که سخن از اعجاز و نبوت گوید و آیین شریعت نو نهد
و مردم را بحق دعوت کند و از علم نجوم آگاه باشد و مردم بد در غیبت نمایند و طایفه مفقود گردند
و طایفه موجود شوند و تغیرات عظیم پدید آید در امور دین و دول و تبدیل در صفات و
نعوت مردم و وقوع حادثهای منسوبه بالعجب و امور غریب ه ج ل درح دلالت کند بر قائم گشتن
حرب و فتنه و بکار داشتن انواع اسلحه و اندوه معارف و غارت و قتل و آفت اسب و اهل
سپاه و نقصان آبها و وقوع امراض حاره ه ه ل درح دلالت کند بر تشویش خاطر زنان و سقط
و تلف اجنه و کدورت هوا و منازعت ازواج و کسادی لباس و شدت سرما ه ء ل درح دلالت کند
بر نکبت اصحاب دیوان و تجار و حرف و اراجیف و قلب شدن نقد و سستی بازارها و نوشتن
خطوط مزور و گفتن محالات و ظهور مردم منافق و کذاب و مشعبد و معربد و بد گشتن
هوا و خشکی و ناروایی کارها و بیماری خواتین و اندوه خلایق ه رل درح دلالت کند بر
ضعف حال عوام الناس و زنان حامله و اندوه مالداران و مسافران و سرما اگر وقت بود
ه ج ح درح دلالت کند بر بسیاری مجادله در علوم و خصومت اعیان و اشراف با اهل
حرب و غالب بزرگان بر ناکسان و گرما در وقتش ه ه ح درح دلالت کند بر کثرت تزویج
و ترویج و رغبت علما بطرب و صلح میان خلایق و صحت بیماران و برآمدن مهمات و توبه
بدکاران و بارندگی نافع ه د ح درح دلالت کند بر رغبت مردم بعلم و ادب و شاهی احرف
و تقرب اهل دیوان بوزرا و گفتن سخنان حق و جستن بادها و اعتدال هوا ه رح درح دلالت کند

برآسانی وضع حمل و مصالحه میان مردم و سلامتی مسافران و خلاص محبوسان ه ح درح دلالت کند
بر پریشانی ازواج و طرب در اهل سلاح و سرما و برق جنس و رغبت زنان بکارها نا پسندیده
ه یح درح دلالت کند بر ملالت دبیران و محاسبان و ارباب فضل و کسادی بازارها و ستم بر رعیت
و میل مردم بلواطه و تزویر و ناراستی در خلایق و اراجیف و هموم و تغیر در هوا و بیماری
از شکم ه یح درح دلالت کند بر رنج خاطر عوام از اهل سپاه و محبوسی رسل و جواسیس
و آشفتگی کار زنان ه یه درح دلالت کند بر فراغت خاطرها و رونق تجار و حرف و عمال و
عشق بازی میان زنان و امردان ه یه درح دلالت کند بر سلامتی مسافران و خوش دلی رسولان
و صلح عام و فرح زنان و امردان و بارندگی و سرما ه ید درح دلالت کند بر برودت هوا و بارندگی
و تردد رسولان و مسافران و افتادن اخبار متلون قران کواکب در برج جدی قران مشتری
و زحل در برج جدی دلالت کند بر تغیر دولتها و احوال عالم و بزرگ شدن خسیسان و هیچکسان
و بی وجود شدن مردم شریف النسب و برآوردن بناء محکم و حصارها استوار و خرابی و خشک
و اراجیف و زیاده شدن حیوانات و بیماری و سرما و قلت بارندگی ه ح ل درط دلالت کند بر قوت
امرا و اهل حرب و در ساختن با رعیت و رفتن این طایفه بصحبت فقرا و رغبت مردم بصید
و جرات نمودن ارباب بیوتات کهن و خرابی بعض مواضع و خشکی هوا و آفت گوسفند و بز و
ماهی ه ه ل درط دلالت کند بر بدی احوال خواتین و اصحاب لهو و طرب و دشواری
وضع حمل و ناسازگاری ازواج و بیماریها مزمن و ابرها و سیاه و شدت سرما و برق و
نشاط در پیران و دهاقین ه ی ل درط دلالت کند بر شدت سرما و برف و جلید و اراجیف
و مکر و خیانت در خلایق و ناروایی بازارها و تنگی طعام و دل مشغولی اهل دیوان و حرف
و تجار ه یل درط دلالت کند بر گرفتاری رسولان و جاسوسان و توقف مسافران و بد شدن
راهها و قوت سرما و رو فتن و خصومت عوام و ظلمت هوا ه ح ی درط دلالت کند بر ضعف
حال وزرا و علما و اشراف و بیماری و مذلت درین طبقه و رنجیده شدن از امرا و اهل
سپاه و قوت اوباش و مردم قلاش و ضرر رسانیدن بشریفان ه ه ی درط دلالت کند
بر اصلاح پذیرفتن کارها و اکابر و بیرون آمدن از اندوه و صلح میان ازواج و بازایستادن
زنان از بدیها و توبه بدکاران و نیک شدن کارها و اعتدال هوا و ایمنی راهها ه ی
درط دلالت کند بر جستن بادها و سرما و رواج بازارها و غلبه کردن متکلمان و قوت حال
دبیران و متصرفان و بحثها از هر نوع ه ی درط دلالت کند بر مخالفت عوام با واعظان
فضالان و انکار در میان ایشان و امید خلاصی گرفتاران و حرکت مسافران ه ح درط
دلالت کند بر فرح در اهل صلاح و رغبت نمودن بفسق و فجور و رونق خماران و قوادها
و بسیاری بارندگی و ناسازگاری ازواج ه ح درط دلالت کند بر بسیاری اراجیف و رنج تجار و
حرف و گفتن سخنهای محال و دروغ و وقوع لواطه و حیلها و کارهای ناحق و بد گشتن هوا
و ضعف در مزاجها و رعد و برق ه یح درط دلالت کند بر هراس در عوام از اهل سپاه و
بی رونقی بازارها و توقف مسافران و دشواری وضع حمل ه یه درط دلالت کند بر رونق
تجار و اهل بازار و خبرهای راست و نشاط در خلایق و میل نمودن بغلام و کردن سیرها
و عشق بازی میان زنان و امردان و سرما و برف ه یه درط دلالت کند بر قوت حال
مسافران و صلح میان خلایق و سرما و بارندگی و گشاده شدن راهها ه ید درط دلالت کند

برتیزی

بر تیزی بازارها و بسیاری بیع و شری و شدت سرما و بارندگی و منفعت تجار قران کواکب
در برج دلو قران مشتری و زحل در دلو دلالت کند بر حرب و فتنه و قصد کردن بزرگان یکدیگر را
و فرو رفتن قومی و برآمدن طایفه و بزرگ شدن دونان و آسیب رسانیدن بزرگان و هلاک
پادشاهان و تغیر در سیر تمام مردم ه ح ل درب دلالت کند بر جمع آمدن لشکرها و دلیری نمودن
اکراد و احشام و خرابی جایها و آفت پیران و سیاهان و بیماریهای خونی و هراس در مردم و
فرو رفتن ملک نامی از خاندان قدیم ه ه ل درب دلالت کند بر غلبه نشاط در پیران و کشاورزان
وزرا و سورها در اهل رستاق و کوهپایها و بزیان میان ازواج و نکاحها و بی رغبت و شدت
سرما و جلید ه ی ل درب دلالت کند بر کثرت اراجیف و بدی هوا و سرما و کسادی بازارها
و ملالت تجار و محتکر و خیانتها و پریشانی مردم از انواع ه یل درب دلالت کند بر اندوه
خلایق و بیم زنان حامله و زحمت مسافران و ظلمت و بد گشتن آبها ه ح ی درب دلالت کند
بر مخالفت امرا و وزرا و بیماری قضاة و ائمه و آفت یکی از مشاهیر و بد شدن هوا و بادهای بی
منفعت و خراب کننده و تهمت بر بزرگان ه ه ی درب دلالت کند بر صفای هوا و فرح در
علما و اشراف و دولت زنان و رونق مطربان و جستن بادهای خوش و صحت خلایق و برآمدن
حاجات و فراوانی طعام ه ی درب دلالت کند بر کثرت بادها و شدت سرما و اجتماع اکابر
و فضلا و مباحثه در علوم و امانت در مردم و رونق بازارها و فرح تجار ه ی درب
دلالت کند بر فرح عام و عفت در زنان و کثرت خیرات و طاعات و سلامتی مسافران و صفای
هوا ه یح درب دلالت کند بر بسیاری بارندگی و سرما و بیماری زنان و خفق او باش و سقوط
اولاد از ارحام ه یح درب دلالت کند بر جنگ و بانگ میان مردم و خواست از رعیت و ستم
بر حرف و اطلاق غمز و تهمت بر یکدیگر و ظهور مردم خاین و نمام و اندوه عمال و تجار و
بد گشتن هوا و سرما ه یح درب دلالت کند بر زحمت مسافران و بسته شدن راهها و گرفتاری
جاسوسان و اندوه زنان و بیماری عام ه یه درب دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار
و طرب در عمال و دوستی میان زنان و امردان و سختی سرما ه یه درب دلالت کند بر سلامتی
مسافران و زنان و شادی عوام و باد و یخ و سرما ه ید درب دلالت کند بر بادهای تند و سرما
و ضربها و گوناگون و کردن نیرنجات و افسونها و حرکت تجار قران کواکب در برج حوت
قران مشتری و زحل در حوت دلالت کند بر بسیاری آبها و آفت حیوانات آبی و تغیر در ادیان
و دول و خروج سلاطین و خرابی جایها بآب و تفرق جستن سفلگان و خطر سفاین و فتنه و
خلاف میان ملوک ه ح ل درا دلالت کند بر حرب در طرف شمال و جوشیدن دریا و غرق
کشتیها و سیلها و مفرط بارانها و تخریب و آفت حیوانات آبی و یمکن که خشکی کشتی بگیرد اهل
ه ه ل درا دلالت کند بر رنج خواتین و خادمان و اهل طرب و شدت سرما و دشواری
وضع حمل و کسادی تماشها و مشغولی خلایق ه ی ل درا دلالت کند بر بسیاری اراجیف و
نقصان ابها و اندوه عمال و تجار و مردم بازار و اهل فضل و کسادی متاعها و آشفتگی دماغها
و وقوع سرما ه یل درا دلالت کند بر اندوه عام و مسافران و زنان و بد گشتن آبها و تاریکی
و سرما اگر وقت بود و تشویش مال داران ه ح ی درا دلالت کند بر استیلاء حدت و حرارت
بر مزاج ائمه و اشراف و مخالفت اهل سلاح با معارف و اعیان و غالب شدن ابرار بر
اشرار و توبه فجار و امر معروف و رونق احتساب ه ه ی درا دلالت کند بر امن

و فراغت خاطرها و وقوع جمعیتها خاصه میان اکابر و اعالی و فراخی نعمت و کثرت خیرات و
بارانهاء نافع و سلامتی کشتیها و فرو نشستن آشوب و رونق ابواب البر و نکاحها و خیر
و شادی علما و قضاة و رغبت مردم بعلوم ۵ ب در ۱ دلالت کند بر ترحم وزرا و اکابر بر عالم
و اهل بازار و فضلا و خلاصی این طایفه از اندوه و بادهاء غمناك و بارندگی و سلامتی ساکنان
دریا و میل مردم بتوبه و صلاح و ایمنی و فراوانی نعمت ۵ ب در ۱ دلالت کند بر زیادتی آبها و
سلامتی کشتیها و دیانت عوام و عفت زنان و توبه بدکاران ۵ ج در ۱ دلالت کند
بر حیرکی زنان بر مردان و وقوع نکاحها و بسیاری بارندگی و رنج مسافران دریا و عفت بر
خواتین و محارم و بیماری این طایفه ۵ ج در ۱ دلالت کند بر بدی حال متصرفان و تجار
و اهل بازار و کسادی چیزها و بسیاری خیانت و تهمت میان خلایق و اراجیف و بادهای تند
و آفت حیوانات آبی و غرق کشتیها و تغیر هوا ۵ ج در ۱ دلالت کند بر رنج مسافران و آفت کشتیها
و بسیاری بخار تیره و زیان زنان و مکروه عوام ۵ د در ۱ دلالت کند بر موافقت میان زنان
و امردان و رونق مطربان و رغبت مردم بلهو و لعب و آمدن خبرهاء نیك و بارانهاء مفید
۵ ه در ۱ دلالت کند بر جمعیت میان زنان و محبان و رونق عوام و مسافران دریا و باران
نافع و مهمانیها ۵ ز در ۱ دلالت کند بر وقوع قضایاء شرعی و اصلاح ذات البین و بارانها
در وقت و زیاده شدن ابها و حیرت تجار و اهل بازار بیان احکام احتراقات
کواکب در مثلثات اربعه در وقت احتراق هر کوکبی که بکوکبی محترق متصل باشد
مضرت بدان کوکب عاید شود مانند امراض حادة مسری که سرایت کند در ابدان صحیحه بواسطه قرب
احتراق زحل در مثلثه آتشی دلالت کند بر آفت ملوك قدیمه و دهاقین و اهل صحرا و انواع
اکابر و بیماریها مزمن و خشکی هوا و نقصان معادن و شکوفه و فتنه در مشرق و اقلیم
رابع و فقد یکی از معارف اگر مشتری بوی متصل بود مردم شریف را نکبت رسد و
سلامتی گوسفندان و ستوران اگر مریخ بود حرکت لشکرها و بیماری اهل سپاه و فساد
نقود و ارباب معارف و آفت حیوانات و بدی هوا اگر زهره بود زنان را ملالت رسد
و هوا سرد گردد اگر وقت باشد و کسادی زینت اگر عطارد بود اهل دیوان و تجار متحیر گردند
و مخاطره و انواع خیانتها و تهمتها بظهور آید اگر قمر بود تلف طعام واند و عامه و زنان حامله
و آفت شکوفه و رسولان و مسافران باشد احتراق زحل در مثلثه خاکی دلالت کند
بر موت بزرگی و تنگی طعام و آفت حیوانات و مخاطره زنان و دهاقین و فساد نباتات و سرما
در وقتش اگر مشتری بوی متصل بود فراخی طعام باشد خاصه که زحل در سنبله بود و مکر
قضاة و ائمه اگر مریخ بود خشکی و فساد نباتات و حیوانات بود و زلزله و ضعف ولاة
و خرابی عمارتها اگر زهره بود زنان و مطربان را ملالت رسد و سرما در وقتش و ارزانی
اگر عطارد بود فساد مزرعها باشد و زمین لرزه و سرما و ملخ و اراجیف و گرانی اگر
قمر بود سرما و تاریکی هوا و ملالت عوام و رنج مسافران احتراق زحل در مثلثه بادی
دلالت کند بر بیماری و موت و تنگی طعام و آفت طیور و اشجار و فقد بزرگان و فتنه در مغرب
و بادها و حل و مضر اگر مشتری بوی متصل بود یکی از اشراف الناس ناچیز گردد و دیگری بجای او
حضور کمتر بود اگر مریخ بود ملوك و امرا را مخاطره باشد و دزدان غلبه کنند و فتنه قایم گردد
و بعض از سپاه کردند و ظهور مدعیان اگر زهره بود زیان زنان باشد و مطربان و سرما

اگر عطارد

۷۹

اگر عطارد باشد اراجیف و بادهاء ناخوش و مکر و تزویر میان مردم و زحمت کتاب و فضلا
و خصومت بحث و هلاك یکی ازین طایفه اگر قمر بود رنجوری زنان و عوام باشد و محنت
مسافران و رسولان احتراق زحل در مثلثه آبی دلالت کند بر فتنه در شمال و عراق و گرانی
و آفت برنج و غرق سفینها و نقصان آبها و زوال گرمی اگر مشتری بوی متصل بود فراخی
باشد و اهل صلاح غلبه کنند بر مفسدان و ملوك خراسان را آفت رسد اگر مریخ بود حرب
و قتل خیزد و خروج مردم مفسد و منافق و منکوب شدن این طایفه و نقصان آبها
اگر زهره بود ملالت زنان و مطربان باشد و ابرهاء تیره و بارندگی و سرما در وقتش
اگر عطارد بود تشویش در بابل و فارس و محنت تجار و عمال باشد و کسادی بازارها
اگر قمر بود بیم بود از سیلها و آفت کشتیها و رنج مسافران و عزت طعام احتراق مشتری
در مثلثه آتشی دلالت کند بر نکبت اعیان و اشراف و مصادره کبیر و خصومت ملوك
و تلف یکی ازین طایفه اگر متصل بود بزحل در زمین عرب فتنه افتد و آفت حیوانات
اگر مریخ متصل بود بوی در مشرق حرب و قتل خیزد و فساد معادن و عزت آلت حرب
و نکبت بزرگان اگر زهره بود آسیب رسد بزنان و اهل طرب و اعتدال هوا و فراخی بود
اگر عطارد بود ملالت رسد بدبیران و اهل دیوان و جنگ در بازارها و بسیاری دعاوی
اگر قمر بود خشکی کند و مسافران و پیکان را نکبت رسد و خوف از بیماریها احتراق مشتری
در مثلثه خاکی دلالت کند بر اندوه وزرا و سادات و قضاة و نالیدن از مفسدان و هراس
در حکام و ارزانی اگر متصل باشد بزحل در خراسان فتنه خیزد و گرانی و رنج گاو و گوسفند
و خشکی هوا اگر مریخ بود آشوب و حرب بود و ظلم و حرکت سپاه و آفت نباتات و قلت طعام
اگر زهره باشد فراخی نعمت بود و ارزانی و اندوه زنان و مطربان اگر عطارد بود تشنیع اهل
بازار و کسادی و ظلم و سرما اگر قمر بود عوام را ملالت رسد و بدی حال مسافران و زنان و دربند آمدن
راهها احتراق مشتری در مثلثه بادی دلالت کند بر فتنه در مغرب و شام و آفت ملك عادل
و پریشانی وزرا و علما و بادهاء سخت اگر بزحل متصل بود آفت درختها و بیماری خلایق و گرانی
بود و بادهای مضر اگر مریخ بود حرب بود و قتل اشراف و نفاق میان اکابر و ستم و تباهی هوا
اگر زهره بود بدی حال زنان و مطربان باشد و وقوع نکاحها به خیر و فراخی و صحت بیماران اگر
عطارد بود بادهاء سخت جهد و رونق دار القضاء و تلف مال خلایق و خصومت مردم اگر قمر بود
غوغای عامه باشد و بارندگی و جلای در ازواج احتراق مشتری در مثلثه آبی دلالت کند
بر اندوه علما و اعیان و توانگران و زیادتی حیوانات آبی و سلامتی مسافران دریا اگر متصل بود
بزحل آشوب خیزد در شمال و گرانی و موت بزرگان اگر مریخ بود حرب و خون ریزش و غرق
کشتیها و حرکت لشکرها بود بعزم غارت اگر زهره بود بیماری زنان و کودکان و بارندگی سخت و
سرما در وقتش اگر عطارد بود تیزی بازارها و رونق عمال و کثرت خیرات و فراخی و ارزانی
اگر قمر بود بارانها بود و آمدن مسافران خاصه از دریا و خصومت عامه احتراق مریخ در مثلثه
آتشی دلالت کند بر آفت چهارپایان خاصه گوسفند و بز و اسب و استیلاء حدت و حرارت بر امزاج
ملوك و اکابر و قتلهاء نهانی در جانب مشرق و اقلیم رابع و حرکت سپاه و شبیخون اگر بزحل متصل
بود مرگ یکی بود از معارف و جور سلطان اگر مشتری بود آفت بزرگان باشد اگر زهره بود ارزانی و
فراخی و اسقاط اجنه و بیماری زنان اگر عطارد بود رعد و برق جهد و فتنه قوی گردد و احتراق

مواضع بود و در هوا آتشها پدید آید و رواج بازار سلاح ستور و برده اگر قمر بود ملالت عامه بود و تشویش
مسافران و طمع طرق و غرق سفاین و اندوه زنان حامله **احتراق مریخ در مثلثه خاکی** دلالت
کند بر پریشانی حال امرا و اهل سلاح و ناچیز شدن قوی و حرب و فتنه در جنوب و شبیخون
دخو بنهاء عمانی اگر بزحل متصل بود آفت کار و شتر باشد و فساد غلات اگر مشتری بود گرانی
نرخها باشد و مکروه حال اشراف اگر زهره بود بیماری زنان و مطربان باشد و سلامتی کشتیها
و شدت سرما اگر عطارد بود سرما خشک کند و بیماری کودکان و عمال و تجار و بادها و محل
و اراجیف و هدم اگر قمر بود رنج مسافران در سرما و قتل و اندوه زنان و بسیاری نعمت **احتراق
مریخ در مثلثه بادی** دلالت کند بر خون ریزش و بیماری و تشویش و اراجیف در جانب مغرب
و خشکی هوا و مخالفت امرا و آفت بدکاران اگر بزحل متصل بود ملکی فرو رود و بیماریها و بای بسیار
و احتراق جایها اگر مشتری بود آسیب رسد بمعارف و فساد درختها اگر زهره بود بارانها آید
بمنافع و تن درستی و ارزانی قماش و پریشانی زنان و امردان اگر عطارد بود بادها و تند جهد
و صاعقه و زد و اراجیف و احتیاج خلایق بعلاجات اگر قمر بود شبیخون رود و درماندن مسافرا
در سولان و رنج زنان حامله و اندوه عوام **احتراق مریخ در مثلثه آبی** دلالت کند بر خرابی و
حرب در بابل و فارس و ارمنیه صغری و خلاف لشکرها و آفت ملوک شمال و غرق کشتیها و
ابها اگر بزحل متصل بود شبیخون کند و خروج مدعی در فارس و خراسان اگر مشتری بود ابها بسیار
کود و وباء عینی و اندوه علما و قضاة اگر زهره بود باران کیها به اندازه و سرما اگر قلش باشد و
زیان زنان اگر عطارد بود بادها و تند جهد و جنگ در بازارها و اراجیف اگر قمر بود غلبه عامه
بود و خرابی از باران و رنج مسافران **احتراق زهره در مثلثه آتشی** دلالت کند بر بیماریها
زنان و خادمان و مطربان و مردم ظریف و شریف در اقلیم پنجم اگر بزحل متصل بود زهره و
باشد و خشکی هوا و هلاک شخصی نامی و اندوه علما و ائمه اگر مشتری بود نعمت بسیار گردد و باها
معتدل جهد و سلامتی حیوانات اگر مریخ بود آشوب باشد و بیماری دموی و خون ریزش
و فساد اهل صلاح اگر عطارد بود امور نامشروع کنند و تهمت نهند و تغیر سکه و سرما در
و قلش اگر قمر بود باران و رعد و برق اگر موسم بود و اندوه عامه **احتراق زهره در مثلثه خاکی**
دلالت کند بر رنج زنان و خواجه سرایان و اصحاب طرب و زینت و فساد نباتات و حیوانات و باران
قوی و ارزانی لباس و قماش اگر بزحل متصل بود غلها تباه گردد و حیوانات را آفت رسد و سرما
اگر مشتری بود اندوه مسافران و بزرگان باشد و اعتدال هوا اگر مریخ بود مخالفت ازواج بود
و آفت زنان و کودکان اگر عطارد بود سرما کند و اراجیف مشوش اگر قمر بود اندوه مسافران
باشد و فساد نباتات و خصومت عامه و سرما **احتراق زهره در مثلثه بادی** دلالت کند بر
وقوع امراض و کثرت بادها و تنگی میوها و بیع و شری برده اگر بزحل متصل بود بیماری
سخت شود و آفت درختها و اندوه بزرگان اگر مشتری بود نعمت بسیار شود و تهمت بر
ائمه و قضاة اگر مریخ بود خرابی جایها بود و اسقاط اولاد از ارحام و آفت میوها اگر
عطارد بود بیماران بپذیرند و بادها خوش وزد و رونق بازارها اگر قمر باشد باران
آید و حرکت مسافران و ملالت عامه **احتراق زهره در مثلثه آبی** دلالت کند بر کثرت بارانها
و آبها و جانوران آب و فساد حال زنان زانیه و کثرت نکاحها اگر بزحل متصل بود غرق سفینها و
از ابهاد تیرگی هوا اگر مشتری بود با اضطرار سفینها آید و نعمت بسیار گردد و سلامتی کشتیها بود

دکانها

دکانها و بزرگان اگر مریخ بود بارانها و مضرت آید و سرما و آسیب اهل دریا اگر عطارد بود بارانها
سخت آید و حرکت مسافران بود و خصومت خلایق اگر قمر بود خرابی از سیلها و رنج مسافران
دریا و تغیر هوا **احتراق عطارد در مثلثه آتشی** دلالت کند بر ضعف حال فضلاء و اهل
دیوان و تجار و اهل بازار و هلاک در معارف و رنج عمال و متصرفان اگر متصل بود بزحل
بادها صعب جهد به منفعت و اندوه خلایق اگر مشتری بود بادهای خوش وزد و سلامتی
چهارپایان و معادن و بیماری بزرگان اگر مریخ بود خوف و خطر و آشوب خیزد و غدر و قتل
ناحق اگر زهره بود بیماری زنان و مطربان باشد و کسادی قماش و عطر اگر قمر بود کدورت
هوا بود و عجز تجار و اهل اسعار و اندوه عوام **احتراق عطارد در مثلثه خاکی** دلالت
کند بر فساد دواب و نباتات و زحمت تجار و عمال و خشکی هوا و باد خنک اگر بزحل متصل شود
خرابی بقاع و تلف حیوانات باشد و زلزله اگر مشتری بود عمارتهای عالی را آفت رسد و
بی رونقی ابواب البر و مجادله علما و فضلاء اگر مریخ بود بیماری چهارپایان و احتراق جواهر
دکانی اگر زهره بود آفت زنان و امردان باشد و تلف کودکان نارسیده اگر قمر بود سرما و
ظلمت هوا و رنج دل عوام و زنان بود **احتراق عطارد در مثلثه بادی** دلالت کند بر رونق
دیوانها و قوت فضلاء و متصرفان و تجار و اهل بازار اگر بزحل متصل بود بیماری خلایق
و بادهای مضر و کدورت هوا و آفت درختها و عمارتها باشد اگر مشتری بود بادهای سالم
جهد و صحت مردم و آمدن خبرهای خوش و رونق تجار اگر مریخ بود بیماری خونی و قتل و شبیخون
باشد اگر زهره بود رنج زنان حامله و فساد حال مغنیان و مطربان باشد اگر قمر بود هوا بد شود
و غمها آید و اندوه عام بود **بیان احکام مجاسدات** مجاسده **زحل و راس** دلالت کند بر رونق
احوال ملوک قدیمه و دهقانان و پیران و یهودان و بندگان و بسیاری عمارت و زراعت
و آبادانی جایها و حفر زمینها و ظهور زهاد و علم از رستاق و معدنان و خبر حادث
از مغیبات و قوت ارباب قلاع و جبال و کوه نشینان و اهل تجارت و خلاصی محبوسان و
سلامتی زرع و ستوران **مجاسده زحل و ذنب** دلالت کند بر خلاف آنچه گفته شد و بیماریها
و زکام کش از ماده سوداء و صرع جنون و قولنج و استسقا و یرقان سیاه و جذام و هراس در مردم
و بسیاری نوحه و زاری و ظهور مکر و ظلم و تخریب و فساد حیوانات و غلات و گرفتاری مردم که
پایه و قلعه داران **مجاسده مشتری و راس** دلالت کند بر نیکوی حال وزرا و ائمه و علما و اشراف
و اعیان و رونق مساجد و مدارس و کثرت تفقد و تصدق و امانت و دیانت و صلح میان مردم
و امر معروف و نکاحها و فراخی و ایمنی و بسیاری نقود **مجاسده مشتری و ذنب** دلالت
کند بر ضد آنچه گفته شد و مصادره توانگران و بیماری اشراف و اعیان و تزویر مفتیان و
قضاة و وقوع امور نامشروع و ضعف دین داران و نفاق میان بزرگان و بیماریها چون
نحه و تشنج و درد دل و بد کشتی هوا و گرانی و آفت حیوانات اهلی **مجاسده مریخ و راس**
دلالت کند بر قوت حال امرا و لشکریان و قصابان و شبانان و توبه بدکاران و فرو نشستن فتنه
و ظهور مردم خود سا و زراق و بزرگ جستن سفلگان و اجتماع اهل سپاه **مجاسده
مریخ و ذنب** دلالت کند بر ضعف حال سران سپاه و اهل سلاح و آفت دزدان و بدکاران و روای
این طایفه و جدل میان بلاد و زدن راهها و بسیاری فسق و کارهای ناشایست و برخواستن
حرب و قتل و تشویش **مجاسده شمس و راس** دلالت کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و

اکابر و ازدیاد جاه این طایفه و عدل و انصاف در حکام و بسیاری زر و سیم مجاسده شمس و ذنب
دلالت کند بر بیماری و خوف اکابر و مهتران هر قومی و کثرت درد چشم و دل و شکستن اعضا و
فساد نقود و افتادن از بلندیها و ستوران مجاسده زهره و راس دلالت کند بر سعادت حال زنان
و امردان و ارباب طرب و نکاحها و خیر و سورها و فراخی نعمت و رونق بازار عطر فروشان
و زینت سازان و جوهریان و برآمدن حاجات مجاسده زهره و ذنب دلالت کند بر طلاق و فراق
میان ازواج و زنان مطربان و بیماری زهره دیان و کثرت فسق و سحرها و به شری ساده زنعدان
و علت آلات تناسل و نکاحها به رغبت مجاسده عطارد و راس دلالت کند بر نیکی حال فضلاء
و اهل دیوان و تجار و مردم بازار و بسیاری بیع و شری و امانت در مردم و گفتن سخنان حق
و موعظه و راستی در عدول و آمدن اخبار صحیح و صحت بیماران و رواج کتب و برده مجاسده
عطارد و ذنب دلالت کند بر ضد آنچه گفته شد و ضعف دماغها و خطا در تدبیرات و
ملالت عمال و متصرفان و تجار و اهل بازار و آفت طیور و ظهور منافقان و کثرت تهمت
و نمیمه و بیماریها و گفتن سخنان بیهوده و نوشتن خطوط مزور مجاسده قمر و راس دلالت کند
بر آسانی وضع حمل و برآمدن مهمات مردم و سلامتی مسافران و بارانهای نافع و سازگاری ازواج
و عوام مجاسده قمر و ذنب دلالت کند بر ضعف حال زنان و اسقاط اجنه و صرع کودکان و
تعویق در کارها بیان احکام اجتماعات و استقبالات معلوم شده است که اجتماع قران نیرین آن
و استقبال مقابله ایشان و امثال نیز خواهد شد این هر دو نظر را در امور عالم ترکیب الاتمام است
پس واجب آنکه طالع وقت وقوع هر یک معلوم کنند و بحسب بیوت و دلایل آن حکم کنند چنانکه درین
نسخه بازنموده ایم و مثال نیز ایراد کنیم ان شاء الله العزیز هرگاه که در صورت طالع یکی ازین دو فتح الباب
اتفاق افتد پاد لیل کرد دال باشد بر تغیرات هوا مناسب آن حکم کنند همچنین در دلایل حرب و آشوب و
گرانی و ارزانی تامل کنند خاصه آن اجتماع و استقبال که مقدم باشد بر سال و فصل آنچه در خاطر آید
بعد از امتزاج دلایل از سر فراغت خاطر و فکر درست حکم کنند قمر چون از اجتماع و استقبال منصرف
گردد بهر کوکب که متصل شود طبیعت آن کوکب گیرد و حکم از مزاج آن کوکب باید کردن از سعود و نحوس
اما اگر در صورت طالع یکی از آن دو فتح الباب بود خاصه که میان رب طالع و سابع باشد دلیل باد و باران
و تغیر هوا بود و اگر نحسی در عاشر بود دلیل بیماری و بد گشتن هوا بود و اگر در رابع بود دلیل زلزله
و آفت مزرعها و خرابی جایها اگر نحوسی در مثلثه آبی باشد نقصان آبها و غرق کشتیها بود و سرما
خاصه در روتفش اگر در مثلثه آتشی باشد احتراق مواضع و فساد جواهر و معادن بود اگر در
مثلثه هوایی باشد بیماری در نوع انسانی و آفت اشجار و طیور باشد اگر در مثلثه خاکی باشد آفت
حیوانات و غلات باشد و بیم زلزله و خسف اگر سعود باشند بجای نحوس دلیل صحت و سلامتی منسوبات
هر یک باشد چنانکه گفتیم اگر قمر بعد انصراف بنحوس متصل گردد اراجیف افتد و مکر و خیانت کنند
و خصومت و غوغای دونان و گرانی نرخها باشد اگر بسعود متصل شود امن و رفاهیت مردم باشد
و عزت اشراف و اعیان و شادیها از هر نوع و ارزانی و فراخی نعمت اگر طالع برج باران باشد یا
صاحبش از کواکب باران دلیل دیگر باران بار شود بارانهای سخت بارد و آبها زیادت گردد اگر قمر
از اجتماع یا استقبال منصرف شود و بعطارد متصل گردد دلیل اراجیف و سخنان دروغ و خصومت
بازارها و کسادی نرخها بود خاصه که نظر عداوت باشد و قوی تر آنکه عطارد منحوس باشد خداوند
طالع یکی ازین دو اگر موصوف باشد بصفات غلا نرخها گران شود خاصه که در طالع و دهم باشد

اجتماعات و استقبالات

اگر موصوف بود بصفات ارزانی نرخها ارزان شود اگر رب طالع یکی ازین دو زحل باشد و او دال
بر غلا و گرانی کند خاصه آن طالع که مقدم بود بر سال اگر بجای زحل مشتری بود و او دال بر خصب
ارزانی و فراخی باطنی انصراف قمر از یکی ازین دو و متصل شود بمشتری و او دال بود ارزانی نرخها ارزان
شود اگر اتصال بزحل باشد و او دال بر غلا و گرانی شود و اگر در طالع یکی ازین دو نحوس با هم ناظر باشد
بعداوت ایمع ذنب دلیل فتنه است و حرکت لشکرها و ظلم مجاسده نحوس با سهمین نیرین یا
با سهمین الحرب دلیل حرب و غارت و قتلهاست احتراق مریخ یا بودن او تحت الشعاع یا نحسین
در طالع یا عاشر یکی ازین دو دلیل بیماری و شبیخون و دزدیهاست و آشوب هرچند که ذکر
بعضی ازین دلایل مکرر می نماید جهت افاده حالت مبتدی را اما اجتماع در حمل دلیل کند بر
قوت حال ملوک و سلاطین و آفت گوسفندان و اندوه عوام و صایغ زر و سیم و تاریکی هوا در ثور
دلیل کند بر فساد نباتات و شکوفه و چهارپایان و حرکت مسافران و کثرت عمارت و زراعت و تغیر
هوا در جوزا دلیل کند بر حرارت در جوانان و زنان و جستن بادها و آفت اشجار و گرمی هوا اگر
ناظر باشد اندوه کتاب و عمال و خصومت در بازارها و کثرت معاملات در سرطان دلیل کند بر
بسیاری آبها و رسیدن مسافران دریا و بزرگی جستن دونان و زحمت زنان حامل و تیرگی هوا در اسد
دلیل کند بر رونق احوال ملوک و التفات کردن با یکدیگر و فرستادن فتح و رسول پیش هم و
فراهم آمدن اکابر و گفتن اسرار و شدت حرارت هوا در سنبله دلیل کند بر تغیر هوا و میل مردم
بعمارت و جمع آوردن حبوبات و قرب جستن عوام پیش بزرگان و وقوع نقل و سفر در میزان
دلیل کند بر تفاوت نرخها خاصه آنچه بترازو فروشند و تیره خاطر ملوک و اکابر و محبوسی
عام و کثرت باد و باران و وقوع نکاحها در عقرب دلیل کند بر توقف مسافران و گرفتاری جاسوسان
و ملالت خلایق و آفت کشتیها و بارندگی و تاریکی هوا و سرما در قوس دلیل کند بر اندوه قضاة
و اشراف اهل علم و آفت ستوران و رغبت مردم بکارها و آتش و تغیر هوا در جدی دلیل
کند بر شدت سرما و برف و درماندن اهل سفر و رسولان و بسته شدن راهها و در رحل افتادن
عوام و ناسازگاری ازواج و فساد حیوانات در دلو دلیل کند بر کدورت خاطر ملوک و اکابر و
جستن بادها و ظلمت هوا و اندوه پیران و کشاورزان و اهل صحرا و درماندن رسل و فیوج و اهل
سفر در حوت دلیل کند بر حرکت مسافران دریا و مخاطره کشتیها و آفت حیوانات آبی و کثرت
بارندگی و نحوست عوام و بسیاری عمارت جویها و بستانها بیان احکام اتصالات کواکب سبعه سیاره
شد بیان مشتری و زحل دلیل کند بر موت میان ملوک و اکابر و نوازش یافتن وزرا و علماء
و رغبت حکام بعدل و بسیاری خیرات و راحت مشایخ و دهاقین و صحت بیماران کهن م ع
دلیل کند بر خصومت اکابر و ستم بر دهاقین و آفت اهل قلاع و جبال و اندوه ملوک و وزرا و
ملالت اشراف از ناکسان و مصادره متولیان و رونق دار القضا و فتنه م ع ل دلیل کند بر صلح میان
سلاطین و اکابر و امن و آسایش رعیت و فراخی نعمت و ارزانی و بسیاری خیرات و رونق دهاقین
و اهل صحرا و توبه بدکاران ل ع ل دلیل کند بر خصومت ملوک و اکابر و ظلم و ستم بر رعیت
و فتنه و آشوب و حرکت سپاه و خرابی در کوه پایها و تغیر ملاشعه بیماری بزرگان و گرانی نرخها
م ح ل دلیل کند بر الفت میان سپه سالاران و دهاقین و ترحم اکابر بر رعیت و نوازش یافتن
کتوالان و صحرا نشینان از پادشاهان و نهادن حصارها و رونق دار الاحتساب ع ح ل دلیل کند
بر غلبه کردن دزدان و عیاران و قتل ایشان و حرب و فتنه و اندوه رعیت و اکراد و بیماریها و صعب

اتصالات کواکب

[illegible]

و زدن راهها و فساد ستوران و قلت ابها و آفت زرعها از موش و ملخ و مجوسی لشکریان ح ل
دلیل کند بر دوستی ملوک و بزرگان و آسایش خلایق و اتفاق دهاقین با اهل سپاه و مسلمانان
شدن کیش داران و جمع آمدن سپاه در مشرق له ح ل دلیل کند بر حرب بزرگ و هلاک یکی از معارف
ملوک و حرکت لشکرها و مخالفت سلاطین و اندیشیدن عذر و مکر در حق یکدیگر و انتقال
ملک و دولت و حیرت عوام و جلا گرفتن ظلم و ظهور مردم شریر و گرانی و گرفتاری ملکان
و امرا س ل دلیل کند بر نوازش یافتن دهاقین و قلعه داران و بزرگان از پادشاهان و ترحم
کردن بر رعیت و آبادانی مزرعها و قصرها و فراخی اطعمه و تغیر هوا ع س ل دلیل کند بر خرابی
از رعیت و خشم ملوک بر بزرگان رستاق و بدی حال برزگران و مردم کوه پایه و وقوع عداوتها
میان اکابر و خرابی ضیاع و عقار و نقصان ارتفاعات و بیم از زلزله و سرما اگر وقت بود ف س ل
دلیل کند بر عنایت ملوک و سلاطین با بزرگان و دهقانان و وقوع صلح میان اکابر و کم شدن سیم
و آبادانی جایها و بسیاری زراعتها و بزرگ شدن دونان و تغیر هوا مناسب وقت له س ل دلیل
کند بر خصومت میان ملوک و اکابر و حرب و ستم و خروج سپاه و آفت پیران و کشاورزان و اندوه
مردم قلاع و جبال و فساد حیوانات و گرانی نرخها و غارت در کوه پایها و نقصان غلات و عمارات و
بارندگی و سرما اگر وقت بود و آفت سموم در گرما س ه ل دلیل کند بر نیکی حال زنان و اهل طرب و
وقوع سورها در رستاق و نکاحها و موافقت ازواج و غلبه نشاط در پیران و دهاقین و ارزانی قماش
و زینت و شدت سرما در وقتش و خشکی و سلامتی کشتها ع ه ل دلیل کند بر بیماری زنان و امردان و
مطربان و دشواری وضع حمل و اندوه خلایق و بزیان رفتن کارها و ناسازکاری ازواج و دلتنگی
اهل جبال و صحاری و کمی غلات و تیرگی هوا و سرما بوقتش د ه ل دلیل کند بر شادی بزرگان
و مردم صحرانشین و ارباب قلاع و حجاب و بسیاری دخلها و ارزانی و اصلاح پذیرفتن کارها
و رونق پیشه کاران و رواج بازارها و آرامش جور و ستم و اعتدال تابستان و برف و جلید در زمستان
له ه ل دلیل کند بر اندوه رعیت و فروبستگی کارها و ناله مردم از جور و ستم و اسقاط اجنه و
رسوائی زانیان و خصومت اهل بازار و دهاقین و کوه نشینان و جدائی ازواج و تهمت بر مردم
و فساد طعام و اندوه مطربان و ابرهای تیره و سرما در وقتش س و ل دلیل کند بر حرکت رسولان
و بستن عهدها و کشایش کارها و بسیاری عمارت و زراعت و بیع برده و املاک و سلامتی برزگران
و کوه نشینان و سرما در وقتش و تیرگی هوا و اراجیف ع و ل دلیل کند بر ظهور خیانتها و تهمتها
بر خلایق و دعویهای ناحق و اندوه اهل دیوان و تجار و اهل بازار و بیرونقی دهاقین و اهل صحرا
و بدکشتن هوا و اراجیف و بیماری جوانان و فساد نباتات و سرما در وقتش د و ل دلیل کند بر الفت
میان بزرگان و پیران و دهاقین و جستن بادهای خنک و پیوستن صلحها و ارسال نامها و فرح
عاملان و عدول و اصحاب اقلام و حرف و شدت سرما در وقتش و رواج بازار کتاب و برده
و رسیدن اخبار از هر نوع له و ل دلیل کند بر خصومت میان خلایق و گرفتاری رسولان و
جاسوسان و اشتغال مردم به اختیار و ستم بر حرف و بیکار داشتن افسونها و سحرها و تهمت بر
خلایق و ظهور گمراهان و مردم منافق و آفت اهل رستاق و کوه نشینان و تیرگی هوا و بادهای
ناخوش س ز ل دلیل کند بر اتفاق ازواج و پیدا رو شدن زندان و رونق برزگران و صیادان و
رسیدن مسافران و تغیر هوا ع ز ل دلیل کند بر جنگ و بانگ میان عوام و اندوه رسولان
و گرمابه بانان و رنج اهل صحرا د ز ل دلیل کند بر رونق مشایخ و دهاقین و صلح مردم

و سازکاری ازواج و سعادت کشاورزان و صیادان و آب کاران له ز ل دلیل کند بر رنج مسافران و آفت
کشتیها و خصومت میان پدر و فرزندان و سرما و بارندگی در وقتش و بیماری اطفال و زنان س ح ع
دلیل کند بر دوستی علما و قضاة با امرا و اهل سلاح و باز ایستادن بدکاران از شر و شور و گرانی مستور
و عزت آلات حرب و میل مردم بسلاح و تیر انداختن و عمارت ابواب البر و رنج دزدان و راه زنان
ع ح ع دلیل کند بر فتنه میان سادات و قضاة و اهل صلاح و غضب بزرگان بر سر قلعداران و آفت
اخیار و بیماری اهل صلاح از حرارت و استیلاء حدت بر مزاج اکابر و قتل در ناحیت برجی که مشتری
در وی بود د ح ع دلیل کند بر مودت میان امرا و وزرا و قوت اهل سلاح و نوازش این طایفه
از بزرگان و بسیاری امر معروف و رونق دار القضاة و توبه بدکاران و کم شدن شر و شدت گرما
در وقتش له ح ع دلیل کند بر قصد بزرگان و خصومت میان وزرا و امرا و بیماری ملوک
و حکام و مصادره توانگران و تشویش خلایق و هراس در مردم و سوختن و تاختن جایها
و بیم اسیر و خون ریزش و غدر با بزرگان و بیماری حاده و فساد خوردنی س س ع دلیل
کند بر قوت حال ملوک و حکام و الفت این طایفه با علما و معارف و انصاف در خلایق و بسیار
خیرات اکابر و زیاده شدن مالها ع س ع دلیل کند بر خصومت قضاة و ائمه و غضب
بزرگان برین طایفه و تهمت بر علما و جدال در دین و مذهب و گرمی در وقتش
د س ع دلیل کند بر صلح میان پادشاهان و افزونی جاه و نظر اشراف و شادی توانگران
و قضاة و ائمه و آبادانی مساجد و مدارس و عدل و انصاف ملوک و نقصان جور و
ستم و بسیاری زر و سیم و بیع جواهر و خیرات بزرگان و فراخی ارزانی و گرمی هوا
در وقتش له س ع دلیل کند بر اندوه وزرا و علما و اعیان و حواسد توانگران و حیرت
این طایفه و تخوف بودن از ملوک و تنگی طعام و تفاوت نرخها و فساد نقود و گرمی هوا
در وقت س ه ع دلیل کند بر شادی علما و اشراف و ارزانی و ایمنی و رونق قضاة و سادات
و تن درستی خلایق و عزت لباس و پیرایه و صلح میان مردم ع ه ع دلیل کند بر بستگی
کارها و نابکاری ازواج و امر معروف و تهمت بر قضاة و علما و طلب حقوق شرعی و
ارزانی حریر و قماش و غناکی هوا د ه ع دلیل کند بر قوت کار بزرگان و سعادت وزرا
و اشراف و صحت بیماران و بصلاح آمدن کارها و وقوع نکاحها و ساختن زینتها و آرام
گرفتن فتنها و خرمی خواتین و اهل طرب و آمدن خبرهای خیر و کثرت تصدق و رونق
علما و فقها و ارزانی له ه ع دلیل کند بر خصومت ازواج و بسیاری فسق و بدنامی اهل
صلاح و طلب کابین و اندوه مردم از کثرت امر معروف و بیرونقی مطربان و شرابداران
و رسوائی زانیان و ظهور خیانتها و ناله اهل تقوی و علم از فساق و آمدن غم س و ع دلیل کند
بر رونق دبیران و متصرفان و برده فروشان و تجار و اهل بازار و نوازش یافتن این قوم
از وزرا و اکابر و میل مردم بعلوم و آمدن خبرهای نیک و بادهای معتدل ع و ع
دلیل کند بر جدل علما و وزرا و خصومت اهل بازار و اظهار حسد در مردم و جستن بادها
و تزویر در عدول د و ع دلیل کند بر قوت حال دبیران و مستوفیان و رونق علما و
فضلا و جمعیت میان این طایفه و راستی و دیانت در خلایق و سعادت پیشه کاران
و کتاب و تجار و صحت کودکان و عذوبت باد و باران له و ع دلیل کند بر کثرت خصومت
و جدال میان علما و فقها و نزاعها جهت دین و مذهب و دادن فتویهای ناحق و ارزانی

در مردم وحیلها میان تجار واهل بازار واندوه پیشه وران و بادهاء مخالف وبیماری اطفال
سرد دلیل کند بر سلامتی مردم عامه وعفت زنان ورونق بازارها وبرآمدن حاجتها
از بزرگان ع د دلیل کند بر صدق بزرگان بر فرومایگان ودلمشغولی عوام وزنان وتجار و
خصومت ازواج د د دلیل کند بر اظهار امانت ودیانت در عوام وبسیاری خیرات
وطاعات وسلامتی مسافران وکشتیها وارزانی وراست آمدن کارها وصحت بیماران
وبارندگی له د دلیل کند بر نفاق میان علما وقضاة وائمه وعوام الناس ومردم سفله وافتادن
دعاوی شرعی واندوه مالداران ودر ماندن مسافران ورسولان وکدورت هوا س ح
دلیل کند بر قوت امرا واهل سلاح وزیادتی جاه این طایفه وغلبه حرارت بر مزاج ملوک واکابر
وعزت ستور وآلت حرب ع ح دلیل کند بر خصومت امرا با اکابر وآفت قصابان وصیادان
وحیرت مفسدان وگرفتاری ایشان وبسیاری قصد وغم د ح دلیل کند بر نوازش یافتن
سپه سالاران از ملوک ورونق اهل سلاح وسازدادن آلت حرب ورواج بازار اسلحه وزره
درعها وحرارت هوا در وقتش له ح دلیل کند بر ظهور حرب وقتل وآشوب میان ملوک
وامرا وبیرون آمدن خوارج وخرابی وغارت جایها ونالیدن خلایق از ظلم وستم وهلاک بزرگان
وبیماری اکابر وزدن درعها وقلت وغلبه کردن دزدان ورواج زنان وآفت ایشان س ح دلیل کند
بر موافقت ازواج واسانی وضع حمل وعزت گوشت وکثرت نکاحها وتیرگی هوا وبارندگی ورواج ستور
ع ح دلیل کند بر شوخی وسلطگی زنان وکسادی بازارها ووقوع طلاقها وزرق وحیلت میان
ازواج وبیماری زنان واندوه مطربان ودشواری زادن زنان وافتادن کودکان مرده از شکم وبسیاری
زنا وفسق وگرفتاری ورسوای زانیان ونکاحها به رغبت وخواری لباس واقمشه وبادهاء مضر وجستن
رعد وبرق وظلمت هوا وافراط بارندگی و حکم مقابلشان مثل تربیعشان بود د ح دلیل کند بر
موافقت ازواج وبسیاری سورها وعزت برده وستور وآلت حرب وخلاصی محبوسان واعیان را
وکم شدن آشوب وظلم وارزانی ودست کوتاه کردن اهل شر وبارندگی س ح دلیل کند بر جرأت
دزدان وعیاران ورواج آلت حرب وقوت سپاه داران وعمال ع ح دلیل کند بر گرفتاری دزدان
وبیماری کودکان ونکبت تجار واهل بازار وعزت غلامان وآسیب رنود واوباش وتباهی
حال کتاب ومتصرفان واراجیف د ح دلیل کند بر بحث میان اهل دیوان وعمال واهل سلاح
ورونق صناع ومحترفه ورواج بازارها وسلامتی حال تجار وآمدن کاروانها ورونق دار الضرب
وآتش کاران وفسق فضلا وبیع برده ودواب وبادهاء تند له ح دلیل کند بر جنگ وجدل
میان امرا واهل دیوان وستم اهل سلاح بر محترفه وحیرت تجار وزیان در معاملات وکثرت خیانت
وغدر وقصد بزرگان وظهور خلاییان واندوه خلایق وبادهاء مخالف وگرمی هوا ورعد وبرق
هر یک مناسب وقتش س ح دلیل کند بر دوستی عوام با اهل سپاه وروز داشتغال مردم
بمیخوردن وتیرانداختن واسب تاختن ع ح دلیل کند بر خصومت مردم وحدت وحرارت
بر مزاجها ووقوع قماربازی ودزدی وخیانت ودروغ گفتن د ح دلیل کند بر حرکت
سپاه وشادی رندان وعیاران ومیل مردم بسلاح وصید وکدورت هوا وتازه کردن عوام عهد
کهن له ح دلیل کند بر جنگ وجدل میان عوام واهل سلاح وحرکت لشکرها ونقل مات
این طایفه وبیماری اطفال وزنان حامله وبدی را هها وآفت بدان وتغیر هوا س د دلیل
کند بر مودت میان بزرگان وزنان وجمعیت بوابان وحاجبان وازدحام مردم بر درگاه پادشاهان

دنخوت

بیان نتایج منازل ۲

[illegible]

دنخوت در عوام ع د دلیل کند بر اندوه خلایق از نزدیکان پادشاه وخصومت توانگران
ودر توقف افتادن مهمات وتغیر هوا د د دلیل کند بر حصول حاجات از بزرگان واجتماع
این طایفه با یکدیگر وعنایت اکابر بر عامه مردم وترحم ملوک وحکام بر رعیت وشادی
خواجگان له د دلیل کند بر مخالفت میان بزرگان واظهار خصومت در خلایق ورفتن
بداوری بدیوان ودادن جرم وغرامت ودر حبس افتادن عوام وطلب خواست از مردم وتغیر
هوا وگرانی چیزها س ه دلیل کند بر کثرت سورها ودوستی میان مادران ودختران
وطرب در زنان ومطربان ورسیدن اخبار خوش وراحت عوام وبسیاری خنده وطوع در
خلایق ع ه دلیل کند بر رنجش وماجرا میان مادران ودختران وضعف حال عطاردان ومیل
هوا بیبوسی وخشکی وکفت وگوی در بازارها د ه دلیل کند بر بازار بزازان وعزت اقمشه و
عطر وساختن پیرایها ورونق زرگران وطرب در خواتین وشادی بر زنان وآسانی وضع
حمل ونیکی حال اهل طرب وکثرت ضیافتها وسورها له ه دلیل کند بر خصومت میان زنان
وشراب داران ومطربان وبی رونقی این طایفه واندوه مخبران وآب کاران واظهار فسق
وامور ناشایست س د دلیل کند بر فوت ارباب دیوان ومیل خلایق بشرب وطرب ونزهت
مهمات مردم وتعلق وتعشق میان زنان وامردان ورغبت مردم بتماشا وخوشدلی تجار واهل
بازار ورواج عطر ولباس وکرباس وحریر وعزت گوشت ورسوم واشربه وباران وسرما
در وقتش س د دلیل کند بر دوستی اهل قلم وتجار وعامه خلایق ورواج بازارها و
باد وباران اگر وقت بود ع د دلیل کند بر منازعت تجار واهل بازار وکتاب وعمال وکسادی
بازارها ووقوع سوگندها ودروغ د د دلیل کند بر دوستی اهل دیوان با رعیت وتیزی
بازارها خاصه برده وکتاب وکاغذ وآمدن اخبار ناخوش وفرح خلایق وتغیر هوا له د
دلیل کند بر بسیاری جنگ در بازار وحدت اهل دیوان بر عام واندوه تجار وکسادی بازارها
واراجیف ونوشتن خطوط تزویر وپیدا آمدن مکرها وتغیر هوا

بیان احکام تحویلات ۷
کواکب در بروج تحویل زحل بحمل دلیل کند بر حرکت پادشاهان جهت محاربه وکثرت
مقاتله وظلمت هوا وبارندگی ونقصان سرما وستم بر رعیت وانواع تشویش در ناحیت و
سرما وحمل ورنج در چهارپایان خرد ا ا دلیل کند بر حرب وفتنه میان ملوک وآفت
یکی از پادشاهان وهراس در مردم ومرگ گاو وگوسفند وشتر وآفت مزروعها وبیم زلزله و
خرابی ا ب دلیل کند بر جستن بادها خنک وعزت طعام وبیماری جوانان وآفت درختها
ومیوهها وقلت باران وکثرت مقاتله ا ج دلیل کند بر نقصان ابهاد کی بارندگی وسرمای سخت
در زمستان وآفت غلات از ملخ وفتنه در زمین بلخ وارمینیه کوچک وبابل وغرق کشتیها وآفت
حیوانات آبی ا د دلیل کند بر فساد زر وسیم ومعادن وغلبه کردن سباع وآشوب در بابل اعراب
ودشت قبچاق وخراسان ا ه دلیل کند بر آفت غلها ونقل ملکی وتنگ آمدن اغنیا
از دست فقرا ومصادره توانگران وکثرت آشوب ا و دلیل کند بر گرانی اطعمه وبادها
محل وبیماری در انواع انسان وقلت آبها چنانچه ا ز دلیل کند بر نقصان آبها ومخاطره کشتیها
وتشویش در آذربیجان وامل وساری وتلف حیوانات آبی ا ح دلیل کند بر منتقل شدن
پادشاهان بر رعیت وظهور فتنه در مشرق وبیماری در خلایق وآفت ستور ومعادن
ا ط دلیل کند بر شدت سرما وفتنه در زمین هند وجیلان ورنج حیوانات وبرق

باه

رواج

ملعوم

وجلید درشتا با ل ی دلیل کند بر بادهای خراب کننده و فتنه و حرب و غلبه امرا و آفت نباتات و فقد ملکی و موت پیران و گرانی حبوبات و قوت زحلیان با ل یا دلیل کند بر فتنه در عامه مردم و کم گشتن آبها و آشوب در سواحل و طبرستان و آفت کشتها از سرما و سیلها و خراب کند و فقد و چشم و خطر کشتیها **تحویل مشتری بحمل** دلیل کند بر تنگی حال ملوک و اکابر و حصول جواهر و قوت اهل معادن و صناع زر و سیم و سلامتی در گوسفند با ی ا دلیل کند بگرانی نعمت و سلامتی ستوران و مزرعها و نهادن بناهای خیر با ی ب دلیل کند بر جستن بادهای نافع و خوشی هوا و تن درستی مردم و سلامتی اشجار و اثمار و غناکی هوا و اندوه عوام و قضاة و اشراف با ی ج دلیل کند بر قوت حال دهقانان و اعیان و بارانهای مفید و سلامتی مردم دریابار و فراخی نعمت و امن راهها با ی د دلیل کند بر رونق ملوک و سلاطین و کثرت نقود و آراسته شدن خزاین و ستم و جور بر رعیت با ی ه دلیل کند بر سلامتی کشتیها و صحت خلایق و رواج بازارها و صفای هوا و اندوه اکابر و اعیان با ی و دلیل کند بر اعتدال هوا و ایمنی راهها و کثرت باد و باران و فراخی نعمت و کسادی بازارها و ارزانی با ی ز دلیل کند بر فتنه و آشوب و جور و ستم بندگان بر خلایق و قطع طرف و باد و بارانهای بی نفع و عزت طعام و تلف مالها با ی ح دلیل کند بر خوشدلی بندگان و کثرت خیرات و سلامتی حیوانات و بسیاری نقود و اعتدال هوا با ی ط دلیل کند بر سلامتی حیوانات و اعتدال هوا و اندوه سادات و قضاة با ی ی دلیل کند بر نیکی حال خلایق و ارزانی و فراخی نعمت و گشاده شدن کارهای بسته با ی یا دلیل کند بر خوشی هوا و آمدن بارانهای نافع و قوت حال سادات و علما و اشراف و سلامتی کشتیها و کثرت عمارتها **تحویل مریخ بحمل** دلیل کند بر قوت حال اهل سپاه و نیکی چهارپایان و عزت طعام و حرکت سپاه با خ ا دلیل کند بر اندوه اهل سلاح و بیم زلزله و فساد هوا و ظهار رخیات و آفت میوهها با خ ب دلیل کند بر بدی هوا و غم و اندوه و تفرقه میان عامه و ناراستی کردن با یکدیگر و گرمی تابستان و ملال کتاب و پریشانی سپاهیان با خ ج دلیل کند بر فتنه و حرب و غارت و نقصان آبها و تیره شدن روزها و غرق کشتیها با خ د دلیل کند بر خشکی هوا و گرمی و تجارت تباه و بی فایده و مضرت از سباع با خ ه دلیل کند بر فساد کشتیها و خرابی جایها و بیم زلزله و تغیر هوا با خ و دلیل کند بر اندوه سران سپاه و اهل سلاح و تفاوت نرخها و جستن بادهای گرم و خشکی هوا با خ ز دلیل کند بر قوت حال لشکریان و اهل حرب و فتنه در آذربیجان و حرکت سپاه و قتلهای ناگاه بناحق و خصومت سپاه با اهل بازار و بیماری خونی و کثرت فسق و فجور با خ ح دلیل کند بر قلت آبها و خشکی هوا و خصومت رعیت و آفت اکابر و قوت رنج ستور با خ ط دلیل کند بر اعتدال هوا زمستان و فتنه در زمین هند و قوت حال امرا و ارباب شر با خ ی دلیل کند بر فساد حال اوباش و بادهای تند و ملالت حکام از اشرار و کثرت فسق و دزدی با خ یا دلیل کند بر حرب میان ملوک و اندوه عامه از قتل حکام و درد چشم و موت بزرگان در شمال و نقصان چشمها **تحویل شمس بحمل** دلیل کند بر عدل ملوک و قوت حال پادشاهان و اعتدال هوا و بارانهای نافع و شادی در خلایق با س ا دلیل کند بر کسادی بازارها و عزت طعام و تغیر هوا و بسیاری عمارتها با س ب دلیل کند بر بیماری بسیار در کودکان از جهت آبله و قوت حال ملوک و حرارت هوا با س ج دلیل کند بر سلامتی کشتیها و گرمی هوا و کثرت آبها و ارزانی طعام با س د دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و عدل ایشان بر ضعفا و

شدت

شدت گرما و ارزانی با س ه دلیل کند بر ارزانی غلات و رونق حال بزرگان و فضلا و غلبه خون در تنها و خشکی هوا با س و دلیل کند بر اعتدال هوا و ارزانی نرخها و رواج بازارها و ملالت بزرگان با س ز دلیل کند بر کثرت بارندگی و بی انصافی مردم و قوت حال مفسدان و عداوت میان خلایق و رفتن بادها با س ح دلیل کند بر جستن رعد و برق و سرما و قوت حال ملوک و سلاطین و میل نرخها بگرانی با س ط دلیل کند بر عزت اطعمه و هیزم و شدت سرما و کثرت برف و جلید و رونق بازارها با س ی دلیل کند بر سرما و برف و عزت اطعمه و رسوم و وقوع ظلم و بادهای سرد با س یا دلیل کند بر اعتدال هوا و تیره گشتن ابرها و رغبت مردم بعمارت و زراعت باغ و بوستان و کثرت باران و رعد و برق **تحویل زهره بحمل** دلیل کند بر آمدن بارانهای نافع و سلامتی نباتات و حیوانات و اعتدال هوا با ه ا دلیل کند بر کثرت باران و رعد و برق و صحت زنان و مطربان و سلامتی زرع و نباتات با ه ب دلیل کند بر صحت بیماران و خوشی هوا و بادهای معتدل و سلامتی اشجار و اثمار با ه ج دلیل کند بر باران و ابرهای تیره و خشکی هوا و سلامتی کشتیها و آمدن مسافران دریا با ه د دلیل کند بر اعتدال هوا و کثرت نشاط در خلایق خاصه ملوک با ه ه دلیل کند بر ارزانی و فراوانی و اندوه زنان و مطربان و قلت نشاط در مردم و خشکی هوا با ه و دلیل کند بر سعادت خواتین و رونق اهل طرب و ارزانی و خوشی هوا و صحت خلایق با ه ز دلیل کند بر اندوه زنان و امردان و خصومت ازواج و رونق شراب داران و کثرت فسق و فجور و سرما با ه ح دلیل کند بر بارندگی بی نفع و خشکی هوا و سلامتی ستوران با ه ط دلیل کند بر فساد کشتیها و شدت سرما و عزت طعام و بیماری زنان با ه ی دلیل کند بر قوت حال پیران و حکیمان و فسق زنان و زیان ایشان و ناسازگاری ازواج و کثرت نشاط در مردم با ه یا دلیل کند بر قوت حال خواتین و ارباب طرب و میل علما و اشراف بزنان و اهل طرب و بارانهای نافع و حرکت کشتیها **تحویل عطارد بحمل** دلیل کند بر جستن بادها و رعد و برق و ابرهای تیره و اراجیف متلون با د ا دلیل کند بر اعتدال هوا و کثرت باد و طلب خراج از رعیت با د ب دلیل کند بر رونق دیوانها و عمال و تجار و اهل بازار و فرح کتاب و تیزی بازارها و خبرهای نیک با د ج ۷ دلیل کند بر گرمی و خشکی هوا و نوازش اصحاب دواوین از پادشاهان

۷ دلیل کند بر ابر و باران و بادهای بی منفعت و اعتدال هوا با د د صح

با د ه دلیل کند بر قوت احوال فضلا و اهل دواوین و عمال و تجار و اهل بازار و صفای هوا و بادهای نرم با د و دلیل کند بر بسیاری طعام و عدل حکام و رونق اهل حرف با د ز دلیل کند بر سرما و بادهای خنک و مکر و فریب میان ازواج و بی انصافی خلایق با د ح دلیل کند بر کسادی بازارها و شدت سرما و زیان در معاملها با د ط دلیل کند بر برف و باران و بادهای سرد خاصه که درین برج راجع و محترق گردد با د ی دلیل کند بر خشکی هوا و سستی بازارها و قلت طعام و اندوه مردم با د یا دلیل کند بر زیادتی ابرها و قلت اطعمه و اندوه تجار و اهل بازار **تحویل قمر بحمل** دلیل کند بر فرح بزرگ زادگان و زنان حامله و رسولان و مسافران با ر ا دلیل کند بر بزرگی جستن خلایق و حرمت خواتین و ارزانی با ر ب دلیل کند بر رواج بازارها و باد و باران و کثرت اخبار با ر ج دلیل کند بر حرکت رسولان و مسافران و خوشدلی خلایق و خواتین و باران و تفاوت نرخها با ر د دلیل کند بر تردد ملوک و گرمی هوا و منازعت خلایق با ر ه دلیل کند بر قوت کشاورزان و سلامتی حیوانات با ر و دلیل کند بر اندوه مردم و فرو بستگی کارها و فساد اطعمه با ر ز دلیل کند بر کثرت منازعت و فتنه میان مردم و بیماری و کشتن آنها

در [illegible] دلیل کند بر تغیر حال اکابر و وزرا و محنت خلایق و تغیر هوا در [illegible] دلیل کند بر اندوه
عام و محبوسی مردم و حیرت رسولان و مسافران در [illegible] دلیل کند بر توقف در مهمات و بادهای
بی نفع و ظلمت هوا در [illegible] دلیل کند بر سلامتی بندگان و ارزانی و بارندگی و فرح مردم و سورها

عکس کواکب

عکس کواکب دلیل ضعف و سستی مدلولات کواکب خاصه در وبال و هبوط کند و عکس عطارد
بجهت بغایت بد است مشوبات ارا و بارندگی و کدورت هوا و آفت ستاین باشد و همچنین عکس
عقدتین را هم اثری هست خاصه از ذنب در مدلولات آن برج که ذنب در وی عکس
نقصان و رنج رسد چنانکه اگر عکس بحمل کند گوسفند و بز را آفت رسد و درختها را طلب زنند و فساد
معادن و صناعات زر و سیم بود اگر بثور عکس کند گاو و شتر را آفت رسد و عقیم
و خرابی جایها و بیم زلزله بود و اگر بجوزا عکس کند آفت اشجار و اثمار بود و بیماری خلایق و قطع دستها
و اگر بسرطان عکس کند خشکی آبها بود و خطر کشتیها و رنج و حیوانات آبی و عکس راس بر ضد اینها بود
باقی برین قیاس باید کردن بیان احکام اشراف کواکب آفتاب چون بشرف رسد دلالت کند

شرف کواکب

بر قوت سلاطین و حکام و ازدیاد جاه اعیان و اشراف و عدل بر رعیت چون قمر بشرف رسد
دلیل کند بر رونق احوال عوام و نوازش یافتن از بزرگان و راست آمدن کارها و فرح رسل و اهل
سفر چون مشتری بشرف رسد دلیل کند بر سعادت علما و ائمه و سادات و قضاة و وزرا و اعیان
و محفوظ گشتن این طایفه از ملوک و صواب افتادن تدبیرات و فراخی نعمت و زیادت در معلومات
چون عطارد بشرف رسد دلیل کند بر رونق احوال وزرا و تجار و عمال و اصحاب دواوین
و طب و نجوم و ارباب اقلام و وقوع معاملات خیر و سلامتی کودکان و کثرت بحث علوم و تتبع
در غبت مردم بنرد و شطرنج و شعبده و حیل و ظهور مردم زراق و سالوس چون زحل بشرف رسد
دلیل کند بر قوت احوال ملوک قدیمه و مشایخ و دهاقین و سلامتی ضیاع و عقار و تنگی گرانی نرخها
و بادها و مضرت و سعی مردم در طلب معاش چون مریخ بشرف رسد دلیل کند بر شوکت امرا و
اهل سلاح و سرهنگان و حرکت خوارج و دلیری مفسدان و دزدان و عزت سلاح و ستوران
خلایق انایشان بود کثرت فسق و فجور چون زهره بشرف رسد دلیل کند بر سعادت احوال خواتین
معظم و کثرت نکاحها و خیر و بزرگی زنان بر شوهران و رواج حریر و پشم و کرباس و
پیرایه و جواهر و عطریات و رونق زنان و امردان و مطربان و عزت

هبوط کواکب

بیان احکام هبوط کواکب چون زحل بهبوط رسد دلالت کند بر ضعف حال دهاقین و اهل قلاع و صحرانشینان و بیماریها و زمین
و آفت کشتها و تباهی راهها چون مریخ بهبوط رسد دلیل کند بر خواری لشکریان و آفت رسد و
مفسدان و گرفتاری بدکاران و رنج ناپاکان و خونهای ناگاه چون زهره بهبوط رسد دلیل کند
بر تباهی حال خواتین و خواجه سرایان و زنان و مطربان و میل این طایفه بناشایست و کودکان
زانیان و بیماری در کرده و مشاشه و قلت نشاط و تولد بتها و خواری قماش و حریر چون شمس بهبوط رسد
دلیل کند بر ملالت خاطر ملوک و مهتران و فساد نقود و اظهار ظلم و ستم و خطا شدن تدبیرات پادشاهان
و آفت ستوران بارکش و ارزانی حبوبات چون قمر بهبوط رسد دلیل کند بر مذلت عوام و ناامیدی از جور
و ستم و فساد مهمات و گرفتاری رسولان و درماندن مسافران و خصومت در خلایق چون مشتری
بهبوط رسد دلیل کند بر حیرت وزرا و اعیان و علما و قضاة و تباهی نرخها و خطا در تدبیرات و
تجارتها بی نفع و بی رونقی اسباب البر چون عطارد بهبوط رسد دلیل کند بر بدی حال وزرا و فضلا
و علما و تجار و اهل بازار و اصحاب دواوین و خطا در معاملات و اراجیف و تهمت و بیماری کودکان

وبی رونقی

91

در وبال کواکب

و بی رونقی و بی رستانی و کسادی بازارها بیان احکام وبال کواکب چون زحل در وبال بود دلیل
کند بر وحشت خلایق و قلت غلات و فساد مزرعها و نباتات از موش و ملخ و ضعف حال دهاقین
و اهل قلاع و جبال چون مشتری در وبال بود دلیل کند بر اندوه وزرا و علما و قضاة و اطلاق تهمت
بر ایشان و عزت طعام و بی رونقی دار القضاة و مدارس چون مریخ در وبال بود دلیل کند بر ملالت
و پریشانی امرا و اهل سلاح و گرفتاری دزدان و رسوائی بدان و آفت اهل خصومتها چون
شمس در وبال بود دلیل کند بر غمناکی مهتران و ارباب حکومت و خصومت این طایفه و کسادی
جواهر و قلب شدن نقود و گرانی چون زهره در وبال بود دلیل کند بر دلتنگی خواتین و ساده رخان
و ضعف حال اسلامیان و فرو بستگی کارها و مطربان و کسادی حریر و اقمشه چون عطارد
در وبال بود دلیل کند بر حیرت دبیران و عمال و مستوفیان اهل فضل و اراجیف متنوع و اندوه تجار
و اهل بازار و فساد هوا چون قمر در وبال بود دلیل کند بر تنگی دل عوام و بیم زنان حامله و گرفتاری

در رجعت کواکب

جواسیس و رسل و فیوج و درماندن مسافران و خصومت خلایق بیان احکام رجعت کواکب
رجعت زحل دلیل کند بر ضعف حال پیران و مزارعان و ارباب خانها و بناء قدیم و فراخی طعام و
کسادی حبوبات رجعت مشتری دلیل کند بر حیرت وزرا و مدبران و علما و اشراف و سستی
مردم در کارهای خیر و عزت اطعمه رجعت مریخ دلیل کند بر درماندگی امرا و سران سپاه و
ارباب سلاح و گرفتاری دزدان و راه زنان و کسادی سلاح و ستور رجعت زهره دلیل کند بر
بی رونقی حال زنان و مطربان و خادمان و کسادی عطرها و لباس و حریر رجعت عطارد
دلیل کند بر ضعف حال اصحاب دیوان و اطبا و منجمان و تجار و عمال و کسادی بازارها و اختلاف
هوا و هراس در مردم و سهو در معاملات و احکام بیان احکام استقامت کواکب

در استقامت کواکب

استقامت زحل دلیل کند بر استقامت احوال مشایخ و دهاقین و فقرا و انبارداران و گرانی
نرخها استقامت مشتری دلیل کند بر قوت حال وزرا و اعیان و قضاة و علما و ارزانی
و رونق اسباب البر استقامت مریخ دلیل کند بر سعادت حال امرا و سران سپاه و اوباش و رنود
و باز آمدن از حیرت استقامت زهره دلیل کند بر رونق زنان و خواجه سرایان و اهل ساز
و طرب و ساده رخان استقامت عطارد دلیل کند بر قوت حال تجار و عمال و محرران
و اطبا و اهل تنجیم و رونق بازارها و کثرت اخبار نیک و گشادگی هوا چون از بیان قانون
احکام و طریق استخراج آن فارغ شدن صلاح چنان نمود که هر یک طالعی جداگانه
باز نمایم تا مبتدی را دستوری باشد بوقت احکام کردن هر چیزها اما شرط آنست که دلایل که
استخراج کرده باشد در حساب سهو نرفته باشد و نیز از کتابی استنباط کرده باشند که معتمد علیه
باشد و راصدان بهنگام رصد ساهل نکرده باشند چنانکه درین تاریخ که مائیم اعتماد بر کتاب محقق
سلطانیست که وضع آن بر اصول رصد جدید ایلخان کرده اند نه بر زیج ایلخانی چون بر اصول
رصد نیست بلکه بر اصول ارصاد قدیمه است از آنست که هر محسوب آن موافق مرئی نیست و
تفاوت تمام فاحش در طول و عرض مشاهده کرده میشود و احکامی که از آن دلایل بر میسازند اکثر
خطا می افتد و این از بی بصری ارباب فن است درین روزگار چه غرض ایشان کسب نانست
نه فضیلت و تحقیق حال و کسانی نیز که بتقاویم ایشان التفات می فرمایند مطلوب ایشان بجز
موضع ماه نیست و دانستن ایام و شهور اگر هنرمندی بعد احتمال و زحمت بسیار نسخه کامل که
متضمن انواع لطایف و فواید این فن باشد مکمل سازد چنانکه اگر شخصی کامل نفسی ذکرا و را

در شرف مطالعه آرد و چندان ذوق و حظ از ان او را حاصل آید که در حد حصر نیاید طعنه
زنند و مذمت کنند که این لا فایده چیست و از مطروح سازند و بر سبیل طنز و استهزا گویند که
مستخرج اظهار هنر و فضیلت کرده است و این قدر ندانسته که بزرگان این همه رنج و مشقت
چرا کشیده اند و اینها را چرا وضع کرده اند هر آینه عبث نباشد و آنچه معدود ضروری نبود
حکما بدان ملتفت نشوند و روزگار و اوقات شریف خود را بدان صرف و تلف نکنند القصه
غرض آنکه چون طالع سال بتحقیق حساب کرده باشند مواضع کواکب و سهام و غیرها ضبط
کرده و طالع اجتماع یا استقبال که سابق باشد بران و هر یک را زایچه سازند و در وی تامل کنند
از سر فراغت خاطر و اهتمام تمام و قوت و ضعف هر یک را بتمامی بدانند و نقل هر یک بر دیگری
بشناسند و اتصالات و ممازجات کواکب را با هم بهر نوع که باشد از انواع مذکوره فرق کنند انگاه
دلایل هر امری را از امور چه اول اختلاف الناس اند دوم اشوب و امن سیم صحت و مرض چهارم قحط
و خصب پنجم خشکی و تری و ما یتبع ذلک جدا کنند پس این همه را با هم مقابله و مخالطه باید کرد و راجح
و مرجوح جدا کرده و مقوی و مضعف را شناختن و مناسب هر یک احکام ساختن امید که
اکثر موافق واقع آید چنانکه در تاریخ ۷ ربیع الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائه هجریه موافق
با اول فروردینماه جلالی سنه ثلث و اربعین و ثلثمائه ملکشاهیه طالع تحویل سال عالم بردار
الامان لاهیجان حرسها الله تعالی عن الطوارق والحدثان استخراج کردیم با دلایل و شواهد و قوت
و ضعف هر یک و طالع اجتماعی که سابق بر سال زایچه هر یک و جدول قوت و ضعف کواکب
و تقسیم دلایل باصناف حوادث و مقابله و جمع و تفریق هر یک چنانکه عمده می شود و کلمه چند در
احکام موافق آن دلایل کفته می آید انشاء الله العزیز بصواب مقارن و از خطا و خلل سالم باشد این
صورت زایچه طالع اجتماع مقدم بر سال مبارک و فرخی در ساعت هشتم از شب سه شنبه
بیست و نهم ماه مبارک صفر ختم بالخیر والظفر موافق بیست و هشتم اسفندارمذماه جلالی
سنه اثنی و اربعین و ثلثمائه ملکشاهیه زایچه اینست



چون قمر بعد از انصراف از زحل متصل میگردد و او مستولی بر طالع دلیل کند بر قوت حال اهل مغرب
و رونق دهاقین و سلامتی کشتها و ملالت عامه از زحلیان و چون زحل در زایل است و راجع
لیکن که بعضی از ایشان گرفتار گردند و زوال یابند چون کواکب باران در بروج باراننده دلیل باریدن
دابر و میغ است اما چون ذنب انجا با ایشان است منع میکند و فعل ایشان را ضعیف میسازد تا
انگاه که دلیل دیگر پدید آید که دافع این مانع گردد چون زحل بضعف ذاتی و عرضی دارد و مشتری
قوت ذاتی و عرضی دلیل است بر ارزانی و فراخی نعمت خاصه که زحل در سنبله است و نهم و قمر تحت
الارض متصل بکوکب فوق الارض که زحل است و او مایل بوحضیض چون هوایی است و رونده بهبوط
دلیل ضعف اتراک و اهل سپاه است و اهل مشرق اما نحوست از زحل دلیل فتنه و شلکیری و زدن
راهها است و بسته شدن راهها چه دوستی است سخت بالا نگیرد چون مشتری در شرف است
و رونده دلیل قوت اکابر و اشراف و علما و قضاة است و غلبه کرده خارجی چون صاحب هشتم بمقابله
زحل است و آفتاب از این نظرات دلیل کند بر بیماریها از کثرت خشکی متولد شود و درد چشم
و دل بعد مانع و امراض در ازکش خاصه از کس سیاه چه حمی ربع و صرع و وسواس و توحش چون عطارد
مو بل و هابط و مع ذنب است دلیل کند بر شدت و محنت اصحاب دیوان و عمال و متصرفان و
اهل فضل و کثرت اخبار اراجیف و اطلاق تهمتها و ضعف تجار و اهل بازار اما بشتری ناظر
بدفع طبیعت از اکابر و وزرا مدد یابند خاصه که دوستی است والله اعلم بالصواب صورت زایچه
طالع سال عالم مبارک و سعادت متجدد میشود طالع تحویل سال در ساعت ششم از شب چهارشنبه هفتم
ماه مبارک ربیع الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائه هجریه موافق با شب دوازدهم آذرماه رومی سنه اثنی و ثلثین
و سبعمائه و الف اسکندری مطابق با شب دوازدهم تیرماه قدیم سنه تسعین و سبعمائه یزدجردیه مصادف
با شب اول فروردینماه جلالی سنه ثلث و اربعین و ثلثمائه ملکشاهیه مناسب با شب ارام آی خانی سنه عشرین
و مائه غازانیه و سال هیجدهم باشد از قران اخیر در مثلثه هوائیه و صورت زایچه مبارک اینست والله اعلم



قوتهای شمس		ضعفهای شمس		قوتهای قمر	
عظیم اثر	۵۹	عظیم اثر	۱۴	عظیم اثر	۸۳
ابتزاز	۹	طلوع شمس پیش ازو	۷	بلبیت	۹
برج شرف	۸	ممازج نحس	۷	ابتزاز	۹
بیت ابتهاج	۷	میانه اثر	۱۴	دستوریه نر	۸
دفع طبیعت	۷	بیت لیلی	۴	حیز	۸
ممازجت سعود	۷	حقیر اثر	۱۸	بیت ابتهاج	۷
حد سعد	۷	وجه نحس	۳	جلب	۷
دستوریه قمر	۷	نه بهر نحس	۳	دفع قوت	۷
دفع قوت	۷	اثنی عشریه نحس	۳	قبول در مکان	۷
میانه اثر	۵۰	درجان نحس	۳	قبول در قرار	۷
صعود فلک اوج	۶	درجه قیمه	۳	ممازجت سعد	۷
صعود شمالی	۶	برج معوج الطلوع	۱	مانع قوت دار	۷
برج مذکر	۶	ازرجان نحس	۲	میانه اثر	۴۸
استعلا بر	۵			صعود فلک اوج	۶
ربع مقبل	۵			صعود تدویر	۶
زاید در حساب	۵			فوق الارض	۶
مثلثه سعد	۵			برج مونث	۶
نصرت	۴			زاید الحساب	۶
استعلات از خ	۴			زاید النور	۵
بیت مذکر	۴			زاید القدر	۵
حقیر اثر	۹			ربع مونث	۵
درجه مذکر	۲			درجات مونث	۴
موافق مزاج	۲			حقیر اثر	۱۸
موافق خلق	۲			وجه سعد	۳
نیم بهر	۱			اثنی عشریه سعد	۳
برج مذکر	۱			نه بهر سعد	۳
برج مونث	۱			درجه مونث	۳
				موافق مزاج	۲
				موافق خلق	۲
				نیم بهر	۱
بهرها قوت ۱۱۸		بهرها ضعف ۴۳ جزو		بهرها قوت	۹۱

ضعفهای قمر		قوتهای زحل		ضعفهای زحل	
عظیم اثر	۲۱	عظیم اثر	۷	عظیم اثر	۱۳
بعد عن المنطقه	۷	بیت ابتهاج	۷	رجعت	۸
ممازجت نحس	۷	میانه اثر	۲۸	بعد از منطقه	۷
حد نحس	۷	فوق الارض	۶	میانه اثر	
میانه اثر	۳۲	صعود اوج	۶	برج مونث	۶
بطوء سیر	۶	صعود تدویر	۶	ناقص العدد	۵
مثلثه اولی نحس	۶	ربع مقبل	۵	ناقص القدر	۵
ربع سدبس	۵	عرض شمالی	۵	ناقص الحساب	۵
عرض جنوب	۵	حقیر اثر	۱۷	ناقص النور	۵
ناقص العدد	۵	اثنی عشریه نحس	۳	مثلثه نحس	۵
بیت مذکر	۴	درجان سعد	۲	خلاف محل	۵
ازرجان نحس	۲	ازرجان سعد	۲	بیت مونث	۴
هفت بهر نحس	۲	هفت بهر سعد	۲	ضعف صاحب بیت	۴
درجه قیمه	۲	درجه مذکر	۲	حقیر اثر	۹
		نصف صاعد	۲	وجه نحس	۳
		موافق مزاج	۱	نه بهر نحس	۳
		برج شمالی	۱	درجه تیره	۳
		برج مستقیم الطلوع	۱		
بهرها ضعف ۵۸ جزو		بهرها قوت فصل ضعف ۱۰		بهرها ضعف	۶۱

قوتهای مشتری		ضعفهای مشتری		قوتهای مریخ	
عظیم اثر	۳۰	عظیم اثر	۲۸	عظیم اثر	۳۲
برج شرف	۸	بعد از منطقه	۷	ابتزاز	۹
استقامت سیر	۸	بیت ادبار	۷	استقامت سیر	۸
دفع طبعت	۷	نظر نحس	۷	بیت اقبال	۸
دفع قوت	۷	منع نور	۷	دفع طبعت د	۷
میانه اثر	۴۰	میانه اثر	۵۵	میانه اثر	۴۱
صعود اوج	۶	بطو سیر	۶	سرعت سیر	۶
صعود تدویری	۶	برج مونث	۶	صعود اوج	۶
صعود شمالی	۶	مثلثه اولی نحس	۶	صعود تدویری	۶
نه بهر خویش	۵	ربع مدبر	۵	عرض شمالی	۵
بیت قابل	۵	ناقص النور	۵	زاید السیر	۵
نصرت	۴	ناقص العدد	۵	نه بهر خویش	۵
استعانت	۴	ناقص الحساب	۵	بیت مذکر	۴
حقیر اثر	۹	ربع مونث	۵	اعانت	۴
وجه سعد	۳	بیت ضعیف	۴	حقیر اثر	۹.
درجات سعد	۲	بیت مونث	۴	وجه سعد	۳
درجه مذکر	۲	مناکرت	۴	اثنی عشریه سعد	۳
برج شمالی	۱	حقیر اثر	۱۱	ازدجان سعد	۲
برج مستقیم الطلوع	۱	اثنی عشریه نحس	۳	برج شمالی	۱
		ازدجان نحس	۲		
		هفت بهر نحس	۲		
		درجه قیمه	۲		
		مخالف مزاج	۲		
فصل		الضعف		فصل	

ضعفهای مریخ		قوتهای زهره		ضعفهای زهره	
عظیم اثر	۷	عظیم اثر	۲۹	عظیم اثر	۲
بعد از منطقه	۲	استقامت سیر	۸	تشویق	۲
میانه اثر	۳۵	نقش منطقه	۷	میانه اثر	۱۴
مثلثه اولی نحس	۶	حد سعد	۷	برج مذکر	۶
ربع مدبر	۵	ظهور از تحت الشعاع	۷	ربع مذکر	۵
ناقص النور	۵	میانه اثر	۴۳	ناقص در نور	۵
ناقص العدد	۵	سرعت سیر	۶	ناقص در قدر	۵
ناقص الحساب	۵	صعود در اوج	۶	ناقص در عدد	۵
ضعف بیت	۴	صعود در تدویر	۶	ناقص در حساب	۵
حقیر اثر		بری از نحوس	۶	تحت الارض	۵
هفت بهر نحس	۳	استعلا بر نحس	۵	بیت مذکر	۴
درجه مونث	۲	ربع مونث	۵.	حقیر اثر	
برج معوج الطلوع	۱	زیادت سیر	۵	وجه نحس	۳
		هفت بهر خود	۴	اثنی عشریه نحس	۳
		حقیر اثر	۸	درجات نحس	۲
		نه بهر سعد	۳	ازدجان نحس	۲
		درجه مونث	۲	درجه قیمه	۲
		نصف صاعد	۲	برج جنوبی	۱
				برج دو سمن	۱
				برج معوج الطلوع	۱
القوة ۳		فصل ۱		القوة ۷	

قوتهای عطارد		ضعفهای عطارد	
عظیم اثر	۲۲	عظیم اثر	۵۹
استقامت	۹	وبال	۹
رفع طبیعت	۷	برج هبوط	۸
حد سعد	۷	لشر بیت	۷
میانه اثر	۳۲	دوری از منطقه	۷
سرعت سیر	۶	انکار شمس	۷
صعود در تدویر	۶	[illegible]	۷
صعود در اوج	۵	ممازج نحس	۷
زاید در عدد	۵	منع نور	۷
بیت سعد	۵	میانه اثر	
زاید در نور	۵	هابط در اوج	۶
حقیر اثر		هبوط در جنوب	۶
نه بهر سعد	۳	مثلثه اولی نحس	۶
در پیچان سعد	۲	ربع مدبر	۵
ازدجان سعد	۲	عرض جنوب	۵
نصف صاعد	۲	نقصان سیر	۵
نیم بهر ماه	۲	ناقص در حساب	۵
		بیت زایل	۵
		حقیر اثر	
		وجه نحس	۳
		اثنا عشریه نحس	۳
		هفتبهر نحس	۲
		درجه قسمه	۲
		برج جنوبی	۱
		برج دلخون	۰۱
		برج معوج	۱
فصل الضعف			

دلالت

دلالت کواکب بر غلا و رخص در اول سال دلالت زحل بر غلا بیت عاشر ۷ صعود در فلک اوج ۶
صعود در فلک تدویر ۶ عرض شمالی ۵ برج مستقیم الطلوع ۱ بهره این جمله بیت و پنج جزوات
دلالت زحل بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص النور ۵ ناقص القدر ۵ رجعت ۸
بهره این جمله بیست و هشت جزوات پس زحل مایل باشد بصفات رخص دلالت مشتری بر غلا
برج شرف ۸ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر ۶ عرض شمالی ۵ برج مستقیم الطلوع
۱ بهره این جمله بیست و شش جزوات دلالت مشتری بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب
۵ ناقص القدر ۵ ناقص النور ۵ بطوء سیر ۶ بهره این جمله بیست و شش جزوات پس مشتری میانه
حال باشد دلالت مریخ بر غلا سرعت سیر ۶ صاعد در فلک اوج ۶ صاعد در فلک تدویر ۶
عرض شمالی ۵ بهره این جمله بیست و سه جزوات دلالت مریخ بر رخص ناقص النور ۵ ناقص
العدد ۵ ناقص الحساب ۵ ناقص القدر ۵ برج معوج الطلوع ۱ بهره این جمله بیست و یک جزوات
پس مریخ مایل باشد بغلا دلالت شمس بر غلا برج شرف ۸ صعود در فلک ۶ زاید الحساب ۵ بهره
این جمله نوزده جزوات دلالت شمس بر رخص ناقص العدد ۵ و بهره این پنج جزوات پس اتفاق
دلالت کند بر غلا دلالت زهره بر غلا سرعت سیر ۶ صعود در فلک اوج ۶ صعود در فلک تدویر
۶ بهره این جمله هجده جزوات دلالت زهره بر رخص ناقص العدد ۵ ناقص الحساب ۵
ناقص النور ۵ ناقص القدر ۵ برج معوج الطلوع ۱ بهره این جمله بیست و یک جزوات پس
زهره مایل باشد بر رخص دلالت عطارد بر غلا سرعت سیر ۶ صاعد در فلک تدویر ۵ زاید العدد
۵ زاید النور ۵ زاید القدر ۵ بهره این جمله بیست و شش جزوات دلالت عطارد بر رخص برج
هبوط ۸ عرض جنوبی ۵ ناقص الحساب ۵ هابط در فلک اوج ۶ برج معوج الطلوع ۱ بهره این جمله
بیست و چهار جزوات پس عطارد مایل باشد بغلا دلالت قمر بر غلا صاعد در فلک اوج ۶ صاعد
در فلک تدویر ۶ زاید الحساب ۵ زاید العدد ۵ زاید النور ۵ برج کثیر المطالع ۱ بهره این جمله بیست
و هشت جزوات دلالت قمر بر رخص بطوء سیر ۶ ناقص العدد ۵ عرض جنوبی ۵ بهره این جمله
شانزده جزوات پس قمر دال باشد بر غلا دلالت کواکب بر تغییر هوا در اول سال

المشتری زحل المریخ

مایل باشد بسردی و تری — مایل باشد بسردی — گرمی و خشکی کند

صعود شمال — صعود فلک — صعود فلک — هبوط شمال — ربع مذکر — سرعت سیر — صعود فلک — هبوط شمال

گرمی و تری — گرمی و خشکی — گرمی و خشکی — سردی و تری — گرمی و خشکی — گرمی و خشکی — گرمی و خشکی — سردی و تری

ربع مونث — ربع مونث — مرکز چهارم — رجعت — مرکز سیم — برج مونث — ربع مذکر — برج مذکر — مرکز چهارم

سردی و تری — سردی و تری — سردی — سردی و تری — خشکی — سردی و تری — گرمی و خشکی — گرمی و خشکی — سردی

الشمس الزهره عطارد

گرمی و خشکی کند — گرمی و خشکی کند — سردی و تری کند

صعود در فلک — صعود شمال — صاعد فلک — سرعت سیر — برج مذکر — هابط در فلک — هابط در جنوب — برج مونث

گرمی و خشکی — گرمی و تری — گرمی و خشکی — گرمی و خشکی — گرمی و خشکی — سردی و تری — سردی و خشکی — سردی و تری

بیت مذکر — ربع مذکر — ربع مونث — تشریق — مرکز ثالث — برج مونث — نقصان سیر — تشریق

گرمی و خشکی — گرمی و خشکی — سردی و تری — گرمی و خشکی — خشکی — سردی و تری — سردی و تری — گرمی و خشکی

مرکز ثالث خشکی

القسم

سردی تری کند

جلب شی صاعد جنوب صاعد در فلک ربع مونث بطو سیر سوکنز دوم

تری — گرمی و خشکی — گرمی و خشکی — سردی و تری — سردی تری — تری

احکام کلی طالع سال عالم بر طریق اجمال

بتمامتر سعادت و کامرانی و مظاهر خیرات و شادمانی مجدد میشود طالع طبیعی عالم بوصول مرکز
نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی که مبارک باد و میمون و خجسته باد و همایون برکافه اهل اسلام
خصوصا بر پادشاهان دادگر و حکام عدالت گستر دارا و معدلت و رعیت پرور در اواسط از زمان و این
اوان در ساعت ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه مبارک ربیع الاول سنه ۸۲۴ اربع و عشرین و ثمانمائه هجریه
بطالع سعد برقوس بجدود در بحان مشتری و صورت ... بعد عطارد از رجان قمر هفت بهر مریخ
نیم بهر شمس اثنی عشریه زحل از دلو ... ارباب مثلثات این موضع مشتری و شمس و زحل مستولی
شمس و عطارد متبر مریخ و شمس نیر نوبت قمر سالخداه از طالع سال مشتری سالخداه از برج قران
عطارد از طالع سال قران مشتری صاحب دور از برج قران شمس از طالع سال قران عطارد
با دیگر دلایل و شواهد چنانکه در صورت زایچه مثبت و مسطور است بر طریق معروف و عادت
مالوف اهل تنجیم الشروع فی الاحکام چون نیر نوبت و بهرها قوتی فاضل بر ضعف بمقدار
قوی دیگر جز و سعود بمشتری که سالخداه است دلالت کند بر قوت و عظمت ملوک و سلاطین
و فرمان دهان و چون بر تربیع آفتاب است پادشاهان مخالفت اظهار کنند و هر دو در برج [illegible]
اشتغال جهت دفع اعادی و خصوم و مقارنه نیر نوبت با مشتری در حصول اموال مولع و ساعی
باشند و بعدل و انصاف راغب و بخوبت عاشر بزحل موجب ملالت این طایفه است از اعمال
حال وزرا و مدبران و اشراف و اعیان هر چند که مشتری در شرف است اما اجزاء ضعفش
غالب بر قوت و سقوط از طالع و تاسر در رب حادی عشر مایل بقوت اما در زایل دلیل توسط
احوال این صنف باشد و در بعضی اوقات در تدبیرات خطا واقع شود و توسط اموال خرابی
چون مشتری مقارن نیر نوبت است بنظر قبول از ملوک نوازش بینند و مرفه باشند حال امرا
و اهل سلاح چون مریخ قوی حال است و فضل قوت او بر ضعف بمقدار سی و پنج جزو غالب
و اکثر قوتها او عظیم اثر ربع العقد واقع شده دلیل قوت و رفعت این طایفه باشد چون زحل
منحوس است در هر دو طالع و مقارن سهم الفتاک شرور شور انگیزد و بغارت و راهزنی
اشتغال نمایند و بعضی بقتل اینه و در میان سال کار سخت تر باشد چون بنظر عداوت
عطارد است مکر و حیل کنند و یکی که بجای نرسد حد نظر دفع طبیعت است حال خواتین
دولت و محرمان چون زهره قوی حالات و مستولی بر یازدهم سعدین دلیل رونق احوال این
طایفه و بتدریج کارشان نیکو گردد حال نواب و حجاب و نزدیکان سلطان و اصحاب دیوان و عمال
متصرفان چون عطارد را بهرها ضعفش بر قوت بمقدار پنجاه جزو فاضل است دلیل ضعف
حال این جماعت باشد خاصه که بمجاسه ذنب است و این دلیل تلف اموال و عرض ایشان است بوجه
مصادره و حبس و در ماندگی چه سبیل دها بطالت اما چون مستولی بر یازدهم سعدین اند
امید سلامتی و خلاصی هست حال زهاد و عباد و متصوفه چون منسوب مشتری اند متوسط
الحال باشند مایل بنیکی اما کم قدر جهت سقوط او حال تجار و اغنیا و نامی از سقوط مشتری

حدود دریجان — بحوث — قراستجم — فرمایند جم

بلغ

و استیلاء زحل بر درجه دوم در اموال بعضی نقصان واقع شود حال علما و قضاة و ائمه هم بواسطه
مشتری میانه بود و چون عطارد در سیم بدحال و ذنب است خالی از تشویش نباشد هر چند که زهره
اصلاح آن کند حال زنان و ازدواج نیک حال زهره دلیل قوت حال ایشان است اما چون مریخ در هفتم
میان ازواج و شرکا خصومت باشد و قلت نکاحها و آنچه واقع شود بی رغبت بود حال مطربان
و ساده رخان و ارباب لهو چون منسوبات زهره اند نیک حال باشند اما چون مستولی بر هفتم
مریخ است میان این طایفه نزاع و خصومت باشد و قلت عیش و طرب در مردم حال رعایا و
عوام الناس چون قمر نیکحال است و نیر نوبت این صنف مردم نیکحال باشند اما چون شعاع مقابل
مریخ در طالع است خوفناک باشد و بعضی را زحمت رسد و بعضی از رعیت مطالبت نمایند
و این طایفه را نخوت در دماغ افتد و بزرگی طلبند لیکن بجای نرسد حال فوج و رسل چون کوکب
قمر انتحال باشد چون قمر در برج منقلب است اکثر اوقات در تردد باشند حال قلعه داران و صحرا
نشینان و اهل کوه پایها چون زحل راجع است و مایل بضعف کار این قوم در تراجع باشد و حیرت
بر ایشان غالب گردد حال تجار و اهل بازار و بیاعان چون منسوب عطارد اند و او ضعیف و صاحب
دوم راجع دلیل ضعیف حال این طایفه است و زیان در معاملات جهت نحوست عطارد بذنب و
مریخ و خوف از قطاع الطریق و اهل شر حال خویشان و اقربا چون جزء اجتماع در سیم طالع اجتماع است و
عطارد منحوس در سیم طالع سال دلیل خصومت و منازعت این طایفه است با هم اما بودن زهره
در سیم طالع سال موجب صلح است بنا بر غرض نه از سر اخلاص حال عبید و خدام خصیصه استیلاء
نیر نوبت بر ششم دلیل تمرد و سرکشی این صنف است خاصه که زحل در عاشر است اما چون کوکب
او راجع است بجای نرسد سبب گرفتاری و حیرت است حال مفسدان و راهزنان چون کوکب
مریخ اند در راهها زحمت رسانند و اکثر منکوب گردند حال مسافران چون قمر نیکحال و نهم پاک از
نحوس است بیشتر ایشان بسلامت باشند و میل خلایق بحرکت و سفر چون معظم تاثیر کسوف در بیت
سال است دلیل بروز و قوع آنچه وعده کرده بود آن کسوف بحسب دلایل او چون در سال [illegible]
و سمرقند را آفت رسد و در اکثر اقلیم رابع فتنه و آشوب خیزد و غارت و اسیر واقع شود
و توانگران مفلس شوند و انواع زحمات بخلایق رسد **احکام تغیر هوا** تغریب مریخ و تشریق
زهره بوقت تحویل آفتاب بسرطان دلیل اعتدال فصل تابستان و تشریق مریخ و تغریب
زهره بوقت تحویل آفتاب بجدی دلیل اعتدال زمستان است مگر در آخر این فصل که بقدر
دلیل سرما و برف است از اتصال کواکب بارده چون زهره و زحل و عطارد و ذنب اگر چه مانع نیز
هست چون اتصال اشعه کواکب حاره با ایشان اما وقت قابل است یکی که بفعل آید بودن مریخ در
برج هوایی خاصه و تد دلیل فساد هواست اما زهره مانع و مصلح است چه او نیز در برج بارده
بودن جزو اجتماع بر درجه رابع دلیل زلزله است و خرابی جایها از آب زیرا که در برج آبی است
خاصه جایها که بر کنار سواحل و رودها باشند و نیز عطارد با ذنب در این برج اند دلیل نقصان
آبها و چشمات و غرق کشتیها از بودن کواکب بادی در بروج مطر دلیل باران کم [illegible] است خاصه
در آخر بهار و اول تابستان که عطارد در سرطان بعلی و راجع میکرد اما که [illegible] مانع مصلح
که گفته شد ممازجت عطارد بمریخ احیانا بادها تند وزد و رعد و برق جهد بوستان ماه بسنبله
وقت تحویل آفتاب در بیت دیگر درجه عقرب دلیل کثرت باران کم [illegible] و در فصل آخر بودن زحل
در عاشر و برج خاکی دلیل خشکی و برودت هواست در آخر سال قران نحسین و احتراق ایشان
در اول سال [illegible]

الطریق — چون — برج بادی است — اما بودن مشتری در وتر [illegible] و بتعدیل اصلاح این کار کنند

در میزان دلیل بد کشتی هواست و بادها سخت اتصال زهره با ایشان بقدر مصلحات **احکام اسعار**
بود ان زحل در سنبله راجع و مایل برخص و مشتری در شرف مستقیم مایل برخص دلیل ارزانی غله جو
وآهن و قلعی و سرب است واطعمه و حبوبات مانند کندم و برنج و کنجد و نخود وارزن و جو خاصه
که صاحب سهم کندم و برنج هابط و موبلات و مشتری در شرف و قابل تدبیر قمر نظر را رد میکند
وقوی تر آنکه بعد از انصراف اجتماع مقدم بنحس متصل میشود هرچند تحویل زحل بمیزان موجب
کرانی است چون مانع بسیار دارد کمتر اثر کند در بهار و تابستان ارزانی بیشتر باشد چون انتهاء قمر
و مشتری بعاشر طالع می رسند **مریخ** چون منزلست و صاحب بیت مسترقی و متصل با هم
و هردو دال بر غلا چیزها که بدین دو کوکب منسوب است رواج یابد مانند زر و سیم و جواهر نفیسی
و اسلحه و ستور و برده و لحوم خاصه در تابستان که انتهاء اینها بدهم میرسد و پاییز که خود نیز
بدهم رسند **چون** عطارد دال است بر غلا اما در ثالث مع ذنب منسوبات او را بقدر رواجی
بود خاصه کتاب وآنچه کتاب را شاید و عطریات خاصه وقتی که بمشتری پیوند و چون در تب
طالع است و در میانه و آخر سال اثرش بیشتر باشد از رسیدن انتهاء او بعاشر طالع و رسیدن
جرم او متعاقب **چون** زهره دال است بر رخص خاصه که در مرکز سیم است دلیل ارزانی لباس
و اقمشه و حریر و پیرایه باشد خاصه وقت اتصال بمشتری در خزان و زمستان ظاهرتر باشد
بسببی که در عطارد کفته شد **احکام علل و امراض** چون ششم برج ثور است و نیرین را اجتماع شفا
منحوس بزحل دلیل وقوع امراض است که در سر و دماغ و دل و کرده باشد و سستی اعصاب و درد چشم
و دندان و علت در زبان اما چون صاحب ششم سالم است از نحوس و هشتم در تب او مسعود دلیل سلامت
و صحت خلایق است وآنچه واقع شود سلیم الحال و سریع الزوال کذرد انشاء الله العزیز **نحوست** عطارد
وضعفا و دلیل خطاء اطباست در معالجات **اما قران** نحسین و احتراق ایشان در میانه سال در برج هوائی
و نحوست خداوند ششم دلیل بیماری است و استیلاء یبوست بر طبایع و امزجه خلایق و جرب و خارش
اندام و ابله و سعال چون زهره با ایشان است امید که سالم کذرد **احکام حرب و فتنه** چون در اول سال
دلیلی نیست که دال باشد بر فتنه و حرب عظیم مکر احتراق نحسین و قران ایشان در میانه سال
که دلیل آشوب است و شبیخون و آفت بعضی از اطراف و ثغور و قلعها در معارف خاصه بسبب آنکه زهره
بلغات با ایشان است و محظوظ رافع و مانع قوت است چون ممر زحل راست در قران زحلیان غالب
ایند بر سر بنجیان **چون** مریخ در اول تحت الارض با سهم القتال دلیل شبیخون و مقاتلات است خاصه
در حدود مصر و شام و کرمان و کیلان و اردبیل و قزوین و ارمنیه و اصفهان **احکام انتهاء برج**
قران رسیدن انتهاء برج قران در پنجم و صاحبش منحوس و همچنین صاحب دوردش و در اصل نیز
چنین بوده است دلیل کند بر دشواری وضع حمل و زیان رفتن توالد و تناسل و پریشانی عاشقان
و معشوقان و کثرت اخبار اراجیف و رنج رسولان و قاصدان **احکام خسوف** چون مدبر طالع
وجود خسوف نحسین اند بشرکت مشتری و شمس و نحسین با هم در تربیع آفتاب مع ذنب دلیل فتن
و خصومت است میان بزرکان و قلعها و ضعف حال خواتین و فرزندان و بیماری دموی در
طبقه و آفت زنان حامله و اسقاط اجنه و ظهور مفسدان و دزدان و تشویش در عوام و خصومت
در بازارها و نقصان آبها و محبوسی قاصدان در سبل و در ماندن مسافران و مخالفت ازواج
و فزع اطفال شیرخواره **چون** عطارد با ذنب در رابع است دلیل زلزله است و چون برج هوائی است
دلیل آفت اشجار است و طیور و تند شدن هوا و جستن بادها و مضرت موت بهائم و سیاهان

چون

چون مریخ در جدی است آفت مرغ و ماهی باشد و عمارتهای عالی **چون** خسوف در عاشر است
اثرش عام باشد خاصه در شهرها که بعقرب و اسد منسوب بود چون بلاد ترک و خراسان و سرخس
و خوارزم و آمل و دیلمان و سمرقند و حجاز و یمن و نهاوند و ری و تبریز و هر حکمی که در روزنست
بزرکتر باشد از آنچه ذکر رفت چون قتل و بیماری بعد از سه ماه و کسری ظاهرتر باشد که زمان
معظم تاثیر خسوف است والله اعلم بحقایق الامور **احکام کسوف** چون درین سال کسوف واقع
نمیشود برای مثال کسوفی را احکام کرده میشود که واقع شد در روز یکشنبه بیست و نهم ماه صفر
سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه هجریه در برج حمل بعقده ذنب مقدار چهار دانک طالع وسط کسوف
دهم جوزا سی مدت بر **عطارد و مشتری و زحل** مدت تاثیرش دو سال و دو ماه تقریبا منطبق بعد
از یک سال و نیم **بوده** زحل در طالع و مریخ متصل در عاشر و هردو در وبال و عطارد در احتراق
و نیرین در برج زایل دلیل کند بر مخالفت میان ملوک و سلاطین و نکبت بعضی ازین
طایفه و حرکت لشکرها و وقوع حرب و فتنه و مضرت رسانیدن اهل شر و خفقد ملکی از مشرق و
اقلیم و بیماری در سر و دماغ و درد در روی و آبله و تغیر لون و نقصان چشمها خاصه چشم راست
چون کسوف در مرکز نهم است دلیل کند بر قطع طرق و رنج مسافران و خرابی عبادت خانها
و زدن در مهاآقلب و شدت حرارت و جستن رعود و بروق و سمومها و بدی حال و پیران
و عمال و تجار و اهل بازار و کسادی چیزها و بسیاری اراجیف و مکر و تزویر در خلایق
و ظهور رسنخها و دروغ و آفت کوسفندان و شکوفه و فساد معادن و بیشتر تاثیرش در شهرها
بود که بحمل و اسد منسوب بود چون بابل و فارس و آذربیجان و مازندران و خراسان و عراق و باب
الابواب و دشت قبچاق و احکام این کسوف را مشاهده کردیم اکثر موافق واقع شد چنانکه در بلخ
حال دیش و آبله و آفت شکوفه و تاریکی در چشمها پدید آمد و در این سال اذکو و جار بیردی
در دشت برکه هلاک شدند و بعد از یک سال و نیم قرا یوسف که والی آذربیجان و اکثر اقلیم
رابع شده بود بمرد و شاه اویس که والی بابل بود از قتل سلطان او پس در این سال کشته شد و لشکرها
در خراسان و ارمنیه در حرکت آمدند و در مازندران فتنه برخاست و کسانی که والی و حاکم بودند
عاجز شدند و بکر بختی و کوسفندان رنجور شدند و بسیاری تلف کشتند و در بهار قلب زدند
و عبادت خانها بی رونق کشت و مسافران متحیر شدند و همچنین تا این غایت که تحریر این نسخه
کرده میشود و از تاریخ مذکور قریب دو سال کذشته است هنوز از اینها اثرها بقدر باقی است
والله اعلم بالصواب چون از آنچه مقصود درین کتاب بود فارغ شدیم خواستیم که ختم کنیم
بر لطایف و قواعد چند بکنیم **خاتمه کتاب** فائده **زحل** دلیل سخت کارهای دنیاوی است
و شقاوت و نومیدی و فقر و تنگی و کرانی و بیماری و اندوه و خرابی و دشواری کارها و مدت
و خساست و جهل و هر فسادی که در دنیا سبب زوال و محنت کردد **مریخ** دلیل سخت کارهای دنیاوی
مانند فسق و فجور و قتل و حرق و کذب و غیبت و هزل و هذیان و کثرت غضب و ضرر رسانیدن
و تهمت و غارت و هر فسادی که در آخرت سبب عذاب و عقاب کردد **زهره** دلیل سعادت دنیوی
مانند ناز و نعمت و پاک خوردن و آشامیدن و شرب نبیذ کردن و لباسها پوشیدن و زینت بکار داشتن
و کثرت نکاح و مباشرت و ساختن قصرها و ایوان و دوست داشتن عطرها و رود و سرود و استماع
ساز و نوا و از هر چیزی که در دنیا از آن تمتع و لذت توان برداشت **مشتری** دلیل سعادت
دینی است چون آکاهی از معاد و حسنات و مکارم اخلاق و امانت و دیانت و صلاح ذات البین و

درزهد و ورع وراستی وطاعت وحسن اعتقاد و هرچه سبب سعادت اخرت کردد و موجب
رستکاری ماه دلیل امور عالم کون وفسادات بجملکی وسبب تغیرات هر یک خاصه در نفوس انسانی
و سهم سعادت بدو منسوب است و او دلیل سعادات خارجیات چون مال و جاه و عزت
واسباب آفتاب دلیل امور آخرت و عقبی و رسانیدن موجودات بکمال خاصه نفوس
انسانی را و سهم الغیب بدو منسوبست و او دلیل سعادات داخلیات چون علم و رای و تدبیر
و اندیشها بصواب و موضوعات عالم انا عیاد و مواسم و اوقات مختار و کرد ایکه مبنی
براد واین دو نیرات است عطارد شریک و معاون ان دلیل است که ممازج او باشد یا در خانه او
لطیفه افتاب که نیر اعظم است و خسرو سیارات و ثوابت و کوکب تابان و و قارات و طبع کرم
و خشک است اسد را موافق مزاج و خوی خود یافت بیت خود ساخت و پنج برج را بر توالی حال
کشت و ماه که عدیل و نظیر اوست و سریع الحرکه و متغیر الحال و طبع سرد و تر است سرطان را
که موافق حال اوست در جوار اسد به بیتیت خود کرد و پنج برج باقی ولایت او شد و ایشان
هر یک از ولایت خود خانه بکوکبی دادند از کواکب پنجکانه متحیره چنانکه معلوم است
بحسب مناسبت پس هر دو کوکب را که خانهاشان دوازدهم یکدیکر افتد مانند زهره و عطارد
و مریخ و مشتری و شمس یکدیکر باشند و همچنین اکر بر تربیع و مقابل یکدیکر باشند چه نوعی
با نحسین و بعضی سعادت و نحوست کواکب را نسبت وقوع بیوت ایشان با نیرین نهاده اند
یعنی اکر بر شکل دوستی باشند سعد انند و اکر بد شمنی نحس مانند مشتری که بر تثلیث است کویند
سعد بزرک است و مریخ که بر شکل تربیع است کویند نحس کوچک است اما حقیقت حال در
شرح سی فصل خواجه علیه الرحمه کفته ام لطیفه کویند طالع عالم سرطان است و هر چهار و تد او برج
منقلب و آفتاب و هر کوکب علوی را اشراف و ماه را ذات مشتری را اکر کوکب حیات و بقا در طالع
و آفتاب را در عاشر و زحل را در رابع و مریخ را در سابع بحسب مناسبت و ماه که خلیفه و معین
آفتاب است در حادی عشر که دوم عاشر است و زهره را در تاسع که کوکب صلاح و دیانت و
نظافت است و عطارد را در ثالث که کوکب عقل و علم و فراست و کیاست است و برج اسنی
و رانشینی و در تقسیم درجات شرف سخن بسیار کفته اند لیک در خاطر نمی نشیند اما حقیقت
که هر کوکبی را در درجه قوتی یافته اند یعنی فعل او انجا ظاهرتری باشد از ان درجه شرف
او خوانند و نوعی دیگر دوستی و دشمنی کواکب بحسب وقوع اختلاف ایشان کرفته اند چنانکه در
تقسیم بیوت کفته شد لطیفه عطارد که کوکب نطق و عقل است در طالع او را فرح باشد و
زهره که کوکب طرب و عشق و فرزندان است در پنجم و ماه که کوکب خویشان و حرکت است
در سیم است و مریخ که کوکب بیماری است و شر و اندوه در ششم و زحل که کوکب شقاوت و ستوه
و بارکش و بند و زندان است و انواع مشقتهاست در دوازدهم و مشتری که کوکب سعادت و دوستان
و امیدهاست در یازدهم و آفتاب که کوکب امور آخرت و سعادت تمام و عقبیات است در نهم پس
هرچه اصغرست از هر دو نحس و سعد و نیز فرح او تحت الارض است و هرچه اکبر فرح او
فوق الارض و فرح سعدین و نیرین بر تسدیس و تثلیث طالع بیش از ان نحسین ساقط لطیفه
زحل در هر جزو که احتراق کند بعد از سی سال باز در ان جزو محترق کردد و مشتری در دوازده
سال و مریخ در پانزده سال و زهره در هشت سال و عطارد در بیست سال و قمر در هر جزو
که اجتماع کرده باشد بعد از بیست و پنج سال باز در ان جزو اجتماع کند لطیفه کوکب مذکر را

در برج و ربع و بیت مذکر قوت تذکیر او مضاعف کردد همچنین ازان کوکب مؤنث در برج و ربع
و بیت مؤنث اما اکر کوکب مذکر در برج و ربع و بیت مؤنث افتد خنثی کردد و کوکب مؤنث
در برج و ربع و بیت مذکر افتد سعتری کردد لطیفه اجتماع هفت کوکب در یکبیع برج دلیل
شری عظیم است از دو وجه یکی انکه شش کوکب بیکدیکر محترق کردند و ثانی انکه پنج نحس
غلبه کنند بر دو سعد یعنی نحوست نحسین ظاهر است و نیرین بجرم نحس اند و عطارد
هر مزاج که غالب بیند ان مزاج کیرد پس چهار نحس غالب شوند از دو سعد باشند و این نادر
افتد لطیفه از سعدی ساقط چیزی نیاید الا امید چنانکه از نحس ساقط ضرری نرسد مکر
خوف لطیفه مضرت نحس رنجور برجعت و احتراق و هبوط و وبال سخت تر باشد
زیرا که بمنزلت مار دم بریده بود و ضرر نحس مقبول بخانه و شرف و استقامت کمتر بود
بدان سبب که بمنزلت کرک دست آموز باشد لطیفه سعد اندک سعادت نحس را قبول
کند چه او کریم است و نحس نکند زیرا که او لئیم است فایده هر نحس که خداوند هشتم
و دوازدهم و هفتم و چهارم و سیوم باشد ضرر او زیادت باشد چنانکه هر سعد که صاحب
طالع و دهم و یازدهم و دوم و پنجم و نهم باشد نفع او بیشتر باشد بسبب اجتماع مزاج ذاتی
و عرضی فایده هر برجی و هر کوکبی را دو اثر است یکی ذاتی چون اثر شمس و عرضی
چون اثر عطارد در سنبله در امور ملکی و بزرکی چون عاشر باشد فایده هر کاه که قوت
سعدی و نحسی برابر باشد اثر نحس زود تر پدید اید بدان واسطه که زحل قوی تر از مشتری
و مریخ قوی تر از زهره بسبب اعلاء فلک و بطوء سیر و عظم جرم و باز عالم تاثیر عالم کون
و فسادات و فساد غالب بر کون فایده مدار احکام در طالعها بر کوکب مستولی است پس
بر مستولی پس بر صاحب طالع پس بر مقابل تد بیر هر یک پس بر مقابل تد بیر قمر پس بر صاحب بیت
هر یک بدین ترتیب اکر اول یافته شود دیکران شریک باشند بر ترتیب و اکر هیچ یک
یافته نشود ان طالع را اثری نباشد چه بیتی بود بیجان فایده ارباب مثلثات طالع و نیرین را
اثری قوی است در سعادت و نحوست تا ان حد که سعادت ایشان نحوست هر دو را دفع
کند اکرچه در طالع قران کرده باشند فایده چون درجه طالع زیادت از پانزده درجه باشد
در احکام خداوند دوم شریک او باشد یعنی صاحب طالع و اکر بیست و پنج درجه بیشتر باشد حکم ان
طالع از دوم باید کردن مطلق بر خلاف انچه دیکران کفته اند و این حق است چه برج را اثری
دیکر است و بیت را اثری دیکر فایده برجیس دلیل ظاهر است و تربیه دلیل باطن یعنی پنج درجه
آخر را از هر خانه که از ادر درجات مردار یا میته یا حشو خوانند اکر کوکبی یا دلیلی دران درجات
باشد ایشان را اعتبار نکنند و ضایع خوانند و اکر بعد شش میش از پنج درجه باشد بصورت در ان
خانه بود و بمثوبه در دوازدهم ان خانه پس ظاهر شی را حکم ازان برج کنند و باطن شی را
ازان خانه که در درجات او باشد فایده ضرر آفتاب از قران مریخ و مقابل زحل است
و ضرر قمر از قران زحل و مقابل مریخ لطیفه هر کاه که ثابته عظیم القدر بر درجه
طالع یا عاشر یا بر درجه نیری خاصه نیر نوبت یا بر درجه سهم السعادة افتد سعادت بزرک
بخشد صاحب طالع را چنانکه خارج از نسبت اصل او باشد اکر ان حال در طالع سفله بچه افتد
حاکمی یا والی کردد و اکر در طالع شهزاده واقع شود بر اکثر اقالیم عالم استیلا یابد اما اکر
آن کوکب بر مزاج سعدین باشد اول و آخر ان شخص نیک کذرد و اکر بر مزاج سعدی و نحسی

چنانکه سعد مقدم باشد اولش عظیم نیکو کند و آخرش بفسا د آید لطیفه از روی تشبیه زحل
در احتراق مانند سنگیست که تفته شود و پاره پاره کردد یا چون آهنی که نرم کردد و پلیدی
او خبث شود و مشتری چون درزی که بکداز و اثر آب او ظاهر شود و مریخ چون مسی که بتابد
و تو باک برپزد و زهره چون سیماب که باتش مستهلک کردد و عطارد چون انکشت که باتش اصل رنگ
را فروخته کردد و ضعیف شود و قمر در اجتماع چون نقره نرم شود و دیگر بکداز و زرش باطل کرده
فایده رفتن کوکب در زیر شعاع افتاب دلیل پیری و کهن است و بیرون آمدن دلیل جوانی
و نوی و تحت الشعاع دلیل جفا و ضعف و مرض است و احتراق دلیل مرگ است زیرا که احتراق
مزاج کوکب را باطل میکند مانند سم لطیفه استادان این صنعت شریف سهمی بدست آورده اند
جهت حوادث عالم و آن نیز سه کوکبات که یکی بغایت بلند رتبت و کران حرکت است و یکی میانه
حرکت و میانه رتبت و یکی پست رتبت و در غایت سرعت چه امور عالم ترکیب مراحل
بیش ندارند یا آنکه بغایت کثیر المدت اند و رفیع القدر چون طوفان و ملت و دولت یا آنکه
متوسط قدر و اندک مدت اند چون صیاغت و زراعت و معاملت و تغیر هوا پس سهم
مذکور بحسب هر مرتبه مثال آن نتیجه دهد چه مراد ما از اینجا نوع آخرات که گوییم که هرگاه که
فضل حرکت ماه بر افتاب بگیریم و حرکت زحل برآن افزاییم اگر مستقیم باشد و کم کنیم اگر راجع
بود حاصل حرکت آن سهم بود در آن شبانروز پس موضع افتاب را از موضع ماه نقصان کنیم و
موضع زحل بر ما بقی افزاییم تا موضع سهم الحوادث بیرون آید و دایم در وقت اجتماع این
سهم مقارن زحل باشد و در استقبال مقابل او ناچار در این وقت اثری پدید کند و بلکه گفت
اجتماع و استقبال از نحسات و همچنین بر تربیع زحل بوقت تربیع نیرین حاصل سخن آنست که
هرگاه که این سهم مسعود بود بجرم یا بشعاع سعود و در خانهای ایشان بود میان خلایق اتحاد و
مودت بود و برآمدن مهمات باسانی و اگر منحوس بود یا در خانهای نحسان باشد حکم بر عکس بود و
نیز گفته اند که اگر در خانهای زحل بود دلیل کند بر فروبستگی کارها و شدت سرما اگر موسم بود و
بادهای ناخوش و دزد خاصه در دلو و اگر در خانهای مریخ بود خصومت افتد و بادهای سخت جهد
در موسم گرما گرمی کند اگر در خانهای زهره بود مردم مایل شوند بلهو و طرب و غلبه نشاط
در خلایق و بارندگی اگر در خانه افتاب بود هوا خوش گذرد در وقت گرما گرمی کند و مردم بزرگ
جویند و با اهل دیوان اختلاط بسیار کنند اگر در خانه قمر باشد باران اید و رونق و کسادی کار
عوام و خیرهای مردم را اگر در خانهای مشتری بود هوا گشاده باشد خاصه در قوس و میل مردم
بصلاح و خیر و رونق دار القضاء اگر در خانهای عطارد بود کثرت گفت و گوی باشد میان مردم
و تهمت و غیبه خاصه در جوزا و میل مردم بحساب و کتابت و خصومتهای دیوانی لطیفه
هر سه برج که بر یک طبیعت اند مانند سه برادرند در قوت و هر چهار برج که بر تربیع یکدیگر
باشند چهار شریک مخالف خوی و مزاج اند فایده چون کوکب در خانه خود باشد دلیل کند
بر قوت و فراغت و امن اگر در شرف باشد دلیل کند بر عزت و حرمت و ازدیاد جاه و ثروت
اگر در اوج باشد دلیل کند بر رفعت و زیادتی مرتبت اگر در اوتاد باشد خاصه طالع و عاشر
دلیل کند بر زیادت شدن و شتاب در رسیدن بمرادها و امیدواری اگر مسعود باشد دلیل کند بر سعادت
و سلامت و فرح و خرمی اگر سریع باشد دلیل کند بر جرات و جلادت در کارها اگر مستقیم باشد
دلیل کند بر استقامت احوال و استوار بودن در مهمات اگر در وبال بود دلیل کند بر ضعف و عجز و

دسوب

سیان خلایق

اند

حقیر الله

قاشای

دنا

نکو اگر در هبوط بود دلیل کند بر خواری و تذلل اگر در حضیض بود دلیل کند بر سقوط و خمول اگر در زایل
زایل بود دلیل کند بر عزل از مراتب و بی وجودی اگر منحوس باشد دلیل کند بر آفت و نکبت اگر بطی باشد
دلیل کند بر تکاسل و تعویق در کارها اگر راجع باشد دلیل کند بر بیماری و حیرت و ندامت
اگر محترق بود دلیل کند بر آسیب و موت و خوف و غفلت فایده دلایل امن را چون اتصال
سعود در اوقات ایمنی اثر بیشتر باشد و دلایل خوف را چون اتصالات نحوس و خسوف
در اوقات فتنه و تشویش اثرش ظاهرتر بود برای آنکه وقت قابل و مایل شده باشد و این
دلایل مقوی و معطی کردند فایده چون قمر از نحسی منصرف شود و بعطارد پیوندد
نرخها بالا گیرد و کار بر مردم دشوار شود و اراجیف افتد و اگر نقل عداوت بود خصومتها
خیزد میان عوام و وقوع خیانت و تزویر و تهمت بر یکدیگر دگران اگر از سعد منصرف
شود و بد پیوندد خبرها خوش آید و صلحها افتد و رواج بازارها باشد و انواع شادیها
در عوام و ارزانی نرخها خاصه که نظر دوستی بود فایده در اوایل سال که قران نحسین باشد
خاصه در طالع یا عاشر پادشاه آن ولایت را که بآن برج منسوب بود آفت رسد و مملکتش
دیگری فرو گیرد اگر قران مریخ و مشتری باشد در شهرهای آن برج ملکی را آفت رسد و مصیبت
عام باشد اگر قران زهره و مریخ بود پادشاه روم را آفت رسد اگر قران زهره و زحل باشد
قحط شود اگر قران عطارد و مریخ بود آفت منسوبات عطارد بود و انواع آشوب و
بدیها اگر قران عطارد و زحل باشد بلاد تنگی عظیم باشد و موت خلایق اگر قران سعدین
باشد راحت و فراخی نعمت و آسایش خلایق باشد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

در روز سه شنبه بیست هفتم شهر رمضان المبارک سنه ١٢٠٦ بقلم شکسته رقم کمترین
خلق الله ابن محمد زکی المنجم عطاالله عفی الله عنهما صورت
اتمام یافت

فوائد متفرقه از تنبیهات ملا مظفر رحمه الله تعالی

تنبیه صاحب ملکی گوید که اگر قمر مقارن زهره شود و قبل از زهره غروب کند و در آن
حال زهره تحت الشعاع بود پادشاهی در جانب مشرق هلاک شود و اگر زهره در برج
مرئی باشد و قبل از قمر غایب شود خیر و صلاح خلایق بود و اگر قمر مقارن مشتری باشد
و مشتری تحت الشعاع بعد از قمر غروب کند ملک مغرب هلاک شود تنبیه استعلا
در اصطلاح اهل این فن بانواع است و آنچه بکرات مذکور شد اشاره بیک نوع است که
بیانش مناسب است و آن چنانست که هر کدام کوکب از دو کوکب متقارن که بذروه تدویر
اقرب باشد و همچنین مرکز تدویرش باوج از آن کوکب دیگر مستعلی باشد بر آن دیگر و
بعضی تدویر را بیشتر اعتبار کنند و حق آنست که هر دو را اعتبار کنند و اگر اتفاق افتد
که کوکبی در هر دو امر متساوی باشند آنکه صاعد باشد غالب بود بر آنکه هابط باشد و اگر
هر دو در این حال صاعد یا هابط باشند آنکه عرضش شمالی باشد مستعلی بود بر آنکه جنوبی
بود و اگر هر دو شمالی باشند آنکه عرضش بیشتر باشد مستعلی بود و اگر هر دو جنوبی باشند
آنکه کمتر بود تنبیه اتصال بجرم اقوی است از اتصال بنظر هر چند آن نظر بحسب
زمان اقرب بود چه تصریح کرده اند که اختفای مقارنه تاثیر نظر بشعاع را باطل کند

دکسوف

طلع

بوده عکس تنبیه معلوم بوده باشد که تا هر دو کوکب مقارن بیکبرج حلول نکنند اثر مجامعت
ایشان ضعیف بود هرچند اتصال محقق شده باشد تنبیه اگر زحل و مشتری و شمس در برجی
باشند و مریخ در برج دیگر منفرد حاسب حکم کوید پادشاه بر دشمن خود ظفر یابد اگر برج
متعلق بپادشاه باشد و بر عکس اگر برج دشمن باشد تنبیه اجتماع دو کوکب یا زیاده از کواکب
ریاح در برج هوائیه دلالت کند بر کثرت ریاح عاصفه و کواکب ریاح شمس است و عطارد
و مشتری و اگر کواکب در حرت و مثلثات او جمع شوند دلالت کند بر کثرت باران چنانکه باعث
مضرت شود تنبیه ابو معشر بلخی کوید هر کاه ثلثه علویه در یک حد با یک درجه جمع شوند
و شمس بایشان ناظر شود هر آینه آن قران عظیم بود که پادشاهی در و تولد کند که خوارج و
اهل فساد را بر اندازد و قتل بیحد ارتکاب نماید والله اعلم تنبیه چون میانه دو کوکب نظر مودت
واقع شود هر کدام در خانه یا شرف یا حد خود باشد احکامی که متعلق بمنسوبات او بود در
سرحد کمال بود اگر هر دو را این سعادت میسر شود آنچه ملاحکم ان نظر مکتوب بود بر مبالغه و
تاکید محول باشد و اگر در هبوط و وبال برد عکس یعنی احکام ضعیف و کم اثر باشد و اینها همه
بملاحظه استعدادات قوابل باز بسته است تامل تنبیه مخفی نماند که تربیع و مقابله زحل بکواکب
سیما که مستعلی باشد اخس است از مقارنه و تربیع در این باب عکس است یعنی مقارنه او بکواکب
خاصه که مستعلی باشد اخس است از تربیع و مقابله چنانکه معلم اول ارسطاطالیس در فصل پنجه
و پنجم از کتاب خود اشاره فرموده تنبیه اتصال قمر بزهره و مطلقا از خانه عطارد دلالت عظیم است
بر ارتفاع غیم و نزول مطر خاصه که عطارد با زهره باشد تنبیه درین نظرات هر کدام از کوکبین که
در خانه یا شرف یا حد خود باشد در تاثیرات جیده بیفزاید و از ردیه کم کند و اگر در
وبال و هبوط باشد بعکس این بود و خصوصیات آن حواله بادراک و حدس منجم است
تنبیه چون امتزاج دو کوکب واقع و قابل تدبیر احوال اتصالات بر منجم معلوم باشد
کاه بود که دو کوکب یا سه کوکب با یکی یکی ناظر و مشاکل باشند آنرا بفکر و ذهن صافی
موافق فن طبیعی امتزاج باید داد و اغلب احکام بر طبیعت آن کوکب بود که اقوی
باشد تنبیه هر دو کوکب که با یکدیگر نظر کنند هر کدام که در اتصال عدیم العرض بود
اقوی باشد از آنکه ذو عرض بود و در احکام اغلب و اگر هر دو در عرض باشند شمالی
بود و اگر هر دو یکجهت باشند آنکه در عرض صاعد باشد و اگر هر دو صاعد باشند یا
هابط آنکه در جانب شمال عرضش بیشتر بود و در جنوب کمتر تنبیه چون اتفاق افتد
که میانه دو کوکب هم نظر تربیع محقق شود و هم تناظر اهل احکام این وضع را تناظر
تربیعی خوانند و آن دو نوع است چنانست که یک کوکب در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگر
در منتصف حقیقی اسد باشد یا یکی در منتصف حقیقی عقرب بود و دیگری در منتصف
حقیقی دلو و دوم مطلق آنکه در منتصف حقیقی دلو باشد و دیگری در منتصف
حقیقی ثور یا یکی در منتصف حقیقی اسد باشد و دیگری در منتصف حقیقی عقرب
و این طایفه برین شکل تناظر حقیقی نیز اطلاق کنند و انرا قایم مقام تثلیث دانند
و لهذا بعضی را سلطان المحققین نصیر الملة والدین قدس سره در مدخل خود تصریح
کرده اند که نحوست او در این حال بسعادت بدل شود بخلاف تناظر باستقبال
که تاکید اثار ردیه مقابله کند چه تمکن کوکبی در تناظر تربیعی در وسط حقیقی

برج باشد و در تناظر استقبالی در فصل مشترک میانه دو برج متجاور که ازا ضعف
دانسته اند پس آن تربیع را از تاثیرات جیده باید شمرد نه ردیه چنانکه در مقدمه
اشاره بان شده است سیما که احوال کوکبی یا هر دو در محلی مقبول از خانه و شرف
و غیرها افتاده باشند تنبیه چون عطارد در جوزا بود کوکبی را بیند که در سنبله باشد
یا بعکس آنرا تربیع طبیعی کویند و آن نیز بقوت تثلیث بود و مثل این باشد چون
مشتری در حوت بود و کوکبی را بیند که در قوس باشد یا بعکس تنبیه اعظم نظرات
و اقوی در تاثیر مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس بنا علی
هذا اگر دو نظر در دو امر متعارض متحقق شود آنکه اقوی است در اثر غالب باشد
بران دیگر سیما از کوکب علوی خاصه که در وتد باشد تنبیه در صورت اتصالات
اوضاع مختلف کواکب رامی افتد چنانکه در مقدمه اشاره بان شد و کیفیت او در کتب
احکام مذکور است و مقتضی آن مسطور و ما نیز انها را مفصل در شرح بیت باب
محقق برجندی ایراد نموده ایم و عمده او قبول و رد و دفع قوت و قوتین و دفع
طبیعت و طبیعتین و دستور و انکار و جمع و نقل و منع و قطع نور و اعراض
و انتکاث و نعمت و مکافات ان و حصار میان دو سعد یا دو نحس باشد پس اگر
وقوع و تحقق یکی ازین اوضاع در حال نظر دو کوکب دست دهد حکم انرا در مقتضی
آن نظر بقیاس صحیح و موافق که مستحسن طبایع سلیمه باشد جاری باید ساخت
و ازین اوضاع اشاره بانتکاث در حاشیه تقویم میرچه اهتمام بشان ان قوم را بیا
تنبیه هر جا که ذکر سوختن عمل آتش شده در بروج آتشی و بادی موکد باشد و هر جا
ذکر بارندگی و طغیان و کثرت آب شده در بروج باران واید تنبیه هر جا ذکر مقارنه
و نظر شده اعم از انست که بر حقیقت اتصال رسیده باشد یا نرسیده چه برجیت کافیست و رئیس
المحققین علامه طوسی قدس سره از ماشاء الله مصری نقل نموده که هرچه ببرجیت باشد نظر
کویند و اگر جرم بیکدیگر رسانیده باشد اتصال و ایضا ابو معشر بلخی کوید که هر کاه کوکبی
بکوکبی نظر کند و نور نرسانیده باشد بدرجه ان کوکب را متصل کویند و اگر هنوز
نرسانیده باشد او را سایر باتصال کویند تا وقتی که متصل شود اما شرط است که متقارن
در یک برج باشد که اگر در دو برج متجاور بود فایده ندهد هرچند جرم بیکدیگر رسانیده
باشند چنانچه قبل ازین مذکور شد و فاضل بیهقی در کتاب جوامع الاحکام و ابو معشر
بلخی در مدخل کبیر در حکم احتراقات سفلیین را نیز بطریق کوکب دیگر منسوب بمجامع
نظر هر دو داشته اند نسبت بکوکب محترق و بعضی دیگر از اهل احکام درین باب متابعت
ایشان نموده اند و این صحیحست اگر مراد ایشان از نظر اتفاق طی بیت یا قوت بود و اما
اگر یکی از نظرات خمسه غیر مقارنه خاسته باشند کما لا یخفی تنبیه معلم اول ارسطاطالیس
در فصل شصت و دوم از کتاب خود فرموده که احوال اسعار از طوالع ارباع سال معلوم
میشود و بعد از ان از حال قمر در هر اجتماع پس چون قمر از محل اجتماع روزی منصرف
شده متصل باحد العلویین کردد اگر ان علوی در حظی از حظوظ خود بود یا در موضعی
باشد که در آن موضع قوی شود مثل آنکه در بیت اقبال یا ربع مقبل یا بیت فرح خود
بود یا صاعد باشد در افلاک دلالت کند بر تصاعد نرخها و کرانی چیزهای که متعلق ا

بآن علوی در آن برج که آن علوی در وی باشد تنبیه بر اذهان مستقیمه مخفی نماناد که ابو معشر
و تبع او قمر را بعد از انصراف از اجتماع و استقبال بتربیع سفلیین نسبت داده اند و این
محالیست پس عظیم چه در وقت اجتماع وضع سفلیین از سه شق خالی نتواند بود یا مقارن
آفتاب باشند یا در طرف صباحی یا طرف مسائی در شق اول قمر چون از موضع اجتماع منصرف
شود تا از حد تسدیس ایشان نگذرد بتربیع نتواند رسید پس قمر بعد از انصراف بتسدیس
رسیده باشد نه بتربیع و در شق دوم نیز باین طریق است الا آنکه موضع تسدیس در این
شق اقربست بموضع اجتماع از شق اول و در شق سیم بمقارنه ایشان میرسد کما لا یخفی
و در استقبال قمر بعد از انصراف بمقابله و تثلیث سفلیین تواند رسید اما بتربیع که نحوه
عنایت غرض بقیاس آنچه در اجتماع گفتیم و این باندک تاملی ظاهرست وجوه
تاویل سخن اکابر هر چند از قیاس دور باشد واجبست گوئیم شاید مراد ابو معشر از انصراف
قمر از آفتاب خروج او از تحت الشعاع بود باین معنی که مستعد رؤیة شده باشد و چون
چنین بود میتواند بود که زهره در طرف صباحی ربابد اعظم رسیده باشد و بعد سواد در
حالت رؤیة چهارده درجه یا بیشتر باشد پس درین صورت قمر بعد از خروج از تحت الشعاع
از حد تسدیس زهره گذشته باشد و متوجه تربیع بود اما در عطارد این معنی در معظم
معموره صورت نه بندد همچنانکه بزرگ مخفی نیست لیکن در اواخر معموره ممکنست چه
بعد سواد در حالت رؤیة هلال در آن بلاد از سی و سه درجه تجاوز میکند و چون چنین
باشد در حالت رؤیة از حد تسدیس عطارد گذشته متوجه تربیع باشد لیکن این
دو وجه خاص وجه ثانی بزرگی مخفی نیست و چون این دو امر در اجتماع باین توجه تحقیق
پذیرد و در ثانی سخن فیه کافیست هر چند در استقبال متعذر باشد تنبیه هر طالع از طوالع
اجتماعات و استقبالات که موافق طوالع بود [illegible] از سال یا فصل باشد اظهر دلالة بود
مقتضای آن طالع در مدت این طالع بیشتر بفعل آید مع هذا که سایر دلایل هر طالع
نیز با هم موافقت کنند تنبیه از ممتزج و مستولی بر طالع اجتماع و استقبال غافل نباید
بود و هر حکم که بر ممتزج و مستولی طالع سال کرده اند در آن نیز جاری می باید ساخت
اما بآن قوت نباشد و نیز محتاج بشواهد دیگر باشد تنبیه تثلیث علویین جمهور باعث
امن و آسایش و صلح ملوک گرفته اند پس اگر احد الکوکبین در اوتاد طوالع مذکوره
بود امن بور موکد و مستحکم باشد علی الخصوص که بقوای ذاتی و سعادت کواکب
مسطوره آراسته و پیراسته باشد اگر زحل بود با وجود مصالحه پادشاه مقیم بقوت تر باشد و اگر
مشتری بود پادشاه مدعی و این موضع در اوتاد طالع اجتماعات و استقبالات و باعث
آن شود که مودت ایشان در آن ایام سمت تزاید و استحکام داشته باشد و حکم قران سعدین
در صورت بر این نهج است بلکه قویتر و مستحکم تر و از آنچه گفتیم اوضاع قران و تربیع و مقابله نحسین
در آثار رؤیة قیاس توان نمود العاقل یکفیه الاشاره تنبیه عدم مناظره سعدین بدرجه عاشره
علامت ردیه است در حق ملوک و حکام خاصه که در ثانی عشر یا ثامن آفتاب باشند و بدتر
آنگاه بود که محترق یا در وبال یا وتد الارض بوند و همچنین مجاسده ذنب با حد النحسین در
وسط السماء اما از حلول سعود در عاشر و صلاح حال سهم الغیب عکس این بود و اینها بشواهد
و اقتضای زمان قابل حکم بود الا بر سبیل ضعف و امکان بعید حمل باید نمود تنبیه حلول

لو

مریخ در احد الاوتاد دلیل شر و فتنه بود و خروج دزدان و بدکاران سیما اگر راجع باشد و اگر بجای
مریخ زحل باشد بیماریهای سوداوی و بلغمی مزمن عارض گردد و در اجتماعات و استقبالات هر دو
امر مؤکد باشد بسبب وجود سهمین مشهورین در درجه طالع یا سابع اگر نیرین یا مریخ نحوس
شود ذو سببین بود و در ادارت سیاست ملوک و سلاطین قران نحسین در طالع اجتماعات
و استقبالات دلالت کند که حاکم و عامل آن بلد را که آن برج منسوب بود آفت رسد و دیگری
بجای او بنشیند و اگر احیانا در طالع بوادی ما اجتماع و استقبال مقدم بران باشد پادشاه آن
ولایت رحلت نماید و ملکش را دیگری فرو گیرد و این امر نزد این فقیر مجربست چه در یکی
قران نحسین در برج جدی در یکی از این طوالع شد در خاطر ناظر این شکسته چنان خطور کرد
که والی هند رحلت مینماید این منحوس را در خفیه در سفر آذربایجان بپادشاه ظل الله عرض نمود
بعد از اندک زمانی این خبر در ایران شایع شد و اگر قران مریخ و مشتری وقوع یابد بزرگی را
از منسوبان مشتری در آن ولایت آفت رسد و مصیبت عام گردد اگر قران زهره و مریخ باشد
در طالع و عاشر بوادی گویند پادشاه روم را آفت رسد و در طالع اجتماعات و استقبالات
یکی از اعیان یا وزرا را آفت رسد و اگر قران زهره و زحل باشد گرانی کند و اگر قران عطارد و
مریخ بود آفت منسوبان عطارد باشد و اگر قران عطارد و زحل بود تنگی عظیم شود و موت
خلایق و اگر قران سعدین بود راحت و فراخی نعمت و آسایش و اعتنی ردی نماید و اینها بشواهد
دیگر محتاج بود تنبیه سهمین حرب درین طوالع نیز بی اثر نباشد مقارنه و نظر عداوت مریخ را
با ایشان دلیل تهیج فتنه باید دانست و مقارنه و نظر عداوت زحل را دلیل بیماری و تنگی
تنبیه معلم اول هرگاه صاحب طالع منحوس بود بمریخ و سعدی ناظر بود بطالع گناهکاران
در ایام بعفو پادشاه و حکام خلاصی یابند و اگر چه مستحق عقوبت شده باشند تنبیه آن
اتصال صاحب طالع بصاحب سادس مع نحوست قمر دلالت کند بر حدوث بیماری در آن
ایام و اگر بجای صاحب سادس صاحب ثامن بود با نحوست قمر دلیل مرگ باشد تنبیه احتراق
و تحت الشعاع مریخ در طالع یا عاشر دلیل بیماری و شبیخون و آشوب و فتنه بود خاصه
که برج منقلب باشد تنبیه چون خانه ششم بجرم یا شعاع نحسی منحوس شود بیماریها
در مزاجها [illegible] حادث گردد و اگر مشتری و عطارد و قمر در صورت طالع نیکو حال باشند
خاصه عطارد در اوتاد بوند خاصه در عاشر مرضی علاج پذیر باشند چنانچه سلامتی
عطارد دلیل صحت ایشان بود و صواب افتادن معالجات اطبا تنبیه چون صاحب طالع
اجتماع و استقبال از کواکب باران باشد یعنی زهره و عطارد و قمر در برجهای بارانی
یعنی مثلثه آبی و اسد و دلو متصل بود بیکی از کواکب باران دلیل بسیاری بارندگی باشد
خاصه در اوانش اگر آن کوکب قمر باشد بارندگی عام بود چنانکه اکثری از مواضع را شامل
باشد و اگر زهره بود بارندگی نافع بود و ظلمت هوا و اگر عطارد بود بارندگی اندک باشد
و طلوع و ظلمت هوا بود و اتصال کواکب را مانع و معطی رعایت نمودن از ارکان شرط است
از آن غافل نباید بود تنبیه اگر ماه از یکی از زهره و مریخ منصرف شود و بدیگری
پیوندد دلیل باران و نم باشد اگر از یکی از مشتری و عطارد منصرف شود و بدیگری متصل
گردد دلیل کثرت باد و باران فی الجمله باشد و اگر یکی از شمس و زحل منصرف شود و بدیگری
پیوندد دلیل کدورت هوا و سردی و اشتنگی و حدوث برف باشد سیما اگر زحل در عاشر بود

واکر بزحل فقط پیوندد تاکید امر مذکور کند و ظاهر است که اینها مشروط بوقت وموسم
واین اوضاع در وقت اجتماع واستقبال وتربیعین بسیار معتبر ومؤثر باشد کما اشار الیه
المحقق الطوسی قدس سره **تنبیه** اتصال ماه بزهره از خانه عطارد ابر و باران انگیزد سیما
که ایشان نیز بهم متصل باشند **تنبیه** حلول یکی از نیرین در وتدی دلیل فساد وتغیر
هوا و بارندگی وتاریکی بود واکر از سعدین بری صفت باشند دلیل اعتدال وخوبی هوا ونبات یکی
وصلاح زرع واشجار **تنبیه** حلول مریخ در یکی از اوتاد خاصه دهم در برج بادی ومتصل
بعطارد و مسعود از وی ساقط دلیل کثرت رعد و برق و بارانهای تخریب سریع الانقطاع
وفساد هوا بود وآمدن ملخ واکر در عاشر بود ونظر عطارد باو بعداوت باشد انتهای ان
هوا بهم رسد وشاید که دران یا طرفی آن ماه یکی از علامات آتشی سمت ظهور یابد خاصه ماه
کر قمر نیز ناظر باشد این تجربه شده است **تنبیه** حلول عطارد در وتدی از بروج هوائی
خاصه عاشر وبنحوس دلیل وزیدن بادهای موذیه باشد وبد کشتن هوا **تنبیه** بودن
زحل در وتد عاشر خاصه در برج بارد دلیل سرما وکثرت برفست ودر حد خود ترکیب
این امر باشد ودر وتد رابع دلیل زلزله در کالارض بود وخرابی امارتها وحصارها
وظهور ابرهای سیاه وفساد کیاه ومرگ دواب المیاه وغرق سفاین واکر در برج خاکی باشد
موکد زلزله بود خاصه کر عطارد ناظر بود بعداوت ونظر قمر نیز بلیغ تاکید است و بودن مریخ
فوق الارض ومتصل بزحل نیز ممد ومعاون این امر بود واینها مجربست **تنبیه** ممازجت صاحب
طالع بمریخ از برج آتشی دلیل کرما زیاده کند واز سرما کم کند وبزحل از برج آبی در سرما زیاده
کند واز کرما کم **تنبیه** ممازجت صاحب طالع بخداوند سابع خواه آسار باشد وخواه بنقل وجمع
دلیل باران بود در وقت **تنبیه** اوضاع طالع اجتماع واستقبال در نرخ وغلا بسیار اسار
معتبر باشد درین باب تفکر صائب باید کرد چنانکه کواکب ومستولی بر طالع را باید دید
وهمچنین قمر وصاحب طالع وصاحب شرف ومواضع این کواکب وصاحب هر یک چون این دلائل
بقوی ذاتی وعارضی آراسته باشند رواج جنس آن متاع باشد که بایشان منسوبست و بودن
ایشان در اوتاد دلیل فراوانی آن متاع بود با صفت عزت واکر مبتلا بضعف باشند برعکس بود
آن متاع خوار وبی اعتبار باشد ومردم بآن کم التفات نمایند **تنبیه** هر کوکب از فلک اوج و
تدویر وهمچنین در عرض صاعد باشد ودر سیر زاید نرخ متاعی که منسوب باشد باو روز
بروز در تصاعد باشد واکر هابط ودر سیر ناقص وراجع باشد عکس بود **تنبیه** زحل در طالع
دلیل تحطت خصوصا که در شرف بود واکر با ذنب بود تاکید امر مذکور کند **تنبیه**
بودن قمر فوق الارض ومتصل بکوکب تحت الارض ارزانی کند واکر تحت الارض باشد ومتصل
بکوکب فوق الارض کرانی **تنبیه** حکیم فاضل محی الدین مغربی وابرهیم حاسب مکی کویند مجامعه
زحل با ذنب دلیل بدحالی ملوک وسلاطین باشد وموت ملکی عظیم الشان وظهور ملخ واکر در
مثلثه آتشی بود دلالت کند بر کثرت موت وقتل در عظما وآفت کوسفندان وکاوان وشتران
واسبان واکر در مثلثه ارضی بود دلالت کند بر فساد وهلاک اطفال وآفت ثمرات واشجار
واغنام وقلت امطار ومطعومات واکر در مثلثه هوائی بود دلالت کند بر حدوث وبا وشیوع
شرور خاصه کر مریخ ناظر باشد وقتل وهلاک وحوش وطیور ورباح عاصفه واکر در مثلثه
آبی بود دلالت کند بر ضرر اهل سفاین وسکان وسواحل وبدی حال زهاد وعباد وفقها

ازنو

زراعت وکم شدن مرغ وماهی ونقصان آبها وهلاک دواب الماء وقلت لبنیات وطغیان ملخ
وسایر حشرات الارض **تنبیه** معلم اول ارسطاطالیس کوید که هر کاه مریخ با ذنب باشد در
وسط پادشاه کناه کاران را بسیاست تمام بقتل رساند هر چند کناه ایشان اندک بود
وحکیم مغربی کوید که وضع پادشاه را نیز از جمله علامات ردیه است **تنبیه** اهل احکام
کویند چون مریخ مع ذنب در عاشر بود دلیل فتنه وجود یافته باشد وعلامت حصول حرب بود
تنبیه ابو معشر بلخی در کتاب مختصر الاسرار کوید که اکر کوکبی با راس یا ذنب باشد ودر مقابله
شمس نباشد دلالت بر فساد نکند واعتبار آن بر بودن قمر کرده است براس وذنب در هر ماه دو مرتبه
که آفتاب در مقابله باشد خوف نشود واین سخن محل تامل است اما حق آنست که اکر آفتاب
آن وقت در مقابل افتد برین نحوست خواهد شد ومقتضیات ذنب اغلب واقع خواهد بود
تنبیه هر کوکب که در خانه وشرف خود یا سایر حظوظ قوی باشد وبجاسد راس شود
آنچه در تاثیرات جیده آن مذکور باشد محول بر مبالغه وتاکید بود واکر در هبوط ووبال و
مثل آن باشد آن تاثیرات بضعف وزبونی مودی بود ودر مجاسده ذنب حکم برخلاف این بود
یعنی اکر کوکب در خانه وشرف ومثل آن بود آنچه در تاثیرات ردیه آن مکتوب شده باشد
بضعف وزبونی اداء باید نمود واکر در وبال وهبوط ومانند آن باشد بمبالغه وتاکید **تنبیه** جمهور کویند
جمیع کواکب در جانب شمال قویتر باشند از جانب جنوب ومعلم اول ارسطاطالیس کوید الا مریخ که
برعکس اینست وابو معشر در سبب آن کوید که طبیعت مریخ محرقست موافقت طبیعت و
طرف جنوب وچون بان جهت انتقال کند حرارت او قوی شود وچون حرارت قوی کردد فساد زیاده شود
تنبیه عطارد بهر برج که حلول کند دران کثیر المکث شود کیفیت متعلقه بآن برج را در مزاج هوا حرکت
آورد وبظهور رساند ازان غافل نباید بود **تنبیه** تاج الدین اکرم عقب آورده که اکر زحل درین
برج بدینجا رسد فتنه عام کردد وسرما وبارندکی وبرف بسیار باشد در وقت چنانکه اکثری از
چهارپایان هلاک وسقط شوند وقحط وتنکی بظهور رسد وطواحین معطل شود هیمه
نایاب کردد ومردم از سرما مضرت بینند اما حالی هلاه ونواحی بهتر از مواضع دیکر باشد **تنبیه**
حکیم فاضل محی الدین مغربی آورده که از انتقال جوزهر وذنب در هر یک از بروج دلالت بر
آفات در بلاد وامصار آن برج خاصه که جوزهر با نحس وذنب با سعد باشد وحلول احدهما در مثلثه
ناریه دلیلست بر حدوث آفت در دواب ودر مثلثه ارضیه در کاو وکوسفند ومحصولات و
غلات وحصول وبا ودر مثلثه هوائیه دلالت کند بر کثرت موت در آدمیان ووحوش ودر مثلثه
مائیه حدوث آفت باشد از قبل آفتاب وجوزهر اقل ضررست از ذنب **تنبیه** حاسب مکی
کوید اکر زحل در منزل نثره نزول کند بلا بعمال عراق رسد وذلیل کردند واکر نزول در میزان
کند در زمین عراق طاعون وموت افتد واکر نزول بغفر کند قتل وشغب در زمین عراق
روی نماید واکر نزول بجبهه مرگ کاو وحیوانات وحشی باشد واکر علو بین بالکلیل وشوله کند
نزول کند در مشرق ومغرب عام طاعون وموت لاحق مردم شود وقتل نیز واقع شود
وبلا وجلای عام باشد وملوک وعظما بقتل رسند ومردم سفله قوت کیرند وبلند قدر شوند
واکر بشرطین نزول کند کوسفند وشتر را ضرر رسد وزنان حامله آفت بینند واکر نزول
ببطین کند پادشاه با دوستان واهل امانت خود غدر کند ویا تباع پادشاه ضرر شدید رسد
اکر نزول بدبران کند ملوک وعظما را ضرر رسد واکر نزول بذراع کند اهل جبال را ضرر عظیم

لاحق گردد و باران کمتر آید و سباع و وحوش را موت و آفت رسد و مردم بهم ضرر رسانند و اگر
نزول به نثره کند نسل انسان و حیوان متزاید گردد و اگر نزول بطرفه کنند اهل مشرق را ضرر
رسد و اگر نزول بجبهه کند باد میان ضرر رسد و اگر نزول کند از آتش ضرر بود و اگر نزول
کند بملوک ضرر رسد و اگر نزول بسماک کند حدوث امطار نافعه باشد و اگر نزول بزبانا کند
کثرت ریاح و ثلوج باشد در وقت و اگر نزول بقلب کند بسکان سواحل ضرر رسد و اگر نزول بشوله
کند بکشتی از مردم ضرر رسد سیما جوانان و اگر نزول بنعایم کند تهیج ریاح باشد و اگر نزول
ببلده کند ضرر مردم باشد و اگر نزول بسعد بلع و سعد سعود کند صرع در میان مردم عارض
شود و اگر نزول بعوخر کند بعلما ضرر رسد و اگر سعدین نزول بشرطین کند تهیج ریاح باشد
و در ثریا ملوک و تباع ایشان را شر و فاقه رسد و در دبران ریاح عاصف وزد و سباع شکاری را
ضرر رسد و در ذراع ملوک را ضرر رسد و تلف اکثر وحوش باشد و در جبهه آدمیان را ضرر
رسد و سباع شکاری تلف شوند و در زبره بر مردم شر و ضرر واقع و در صرفه اهل مدن
و قری را ضرر رسد و اموال ایشان تلف شود و هلاک و فساد خلایق باشد و در عوا یکی از
عظما از بزرگی بیفتد و در سماک اصحاب نجوم و اهل ادیان را مخاطره رسد و کثرت امطار
و مد در سیول مخربه باشد و ریاح عاصفه وزد و در اکلیل اکثری از مردم را ضرر رسد
و بقتل روند و در قلب نیز ضرر خلایق باشد و در شوله در میان خلق قتال افتد و در بلده شر
کثیر واقع شود و ضرر بمردمان رسد و در آب تلف شوند و در ذابح اهل سحر و جادو را مرض عارض
گردد و در سعود حروب حادث و موت عارض شود و خلق کثیر هلاک شوند و عداوت
در میان مردم شایع گردد و در موخر هر کس متولد شود ضرر و آفت رسد و در رشا سکان
سواحل را زحمت رسد تنبیه استاد ابوریحان بیرونی از براهمه هند نقل کرده است که هرگاه آفتاب
بنقطه حمل واصل شود قمر در منازل زهره باشد یعنی بطین و دبران و اخیه در آن سال اگر میانه اهل اسلام
و اهل شرک جنگی افتد مشرکان فایق و غالب آیند تنبیه حکیم فاضل و واحد کامل محیی الدین مغربی
فرموده که رجوع ثلثه علویه در وقت واحد دلالت کند بر تغیر دولت و موت ملوک تنبیه
کوشیار جیلی و محیی الدین مغربی و تبع ایشان گویند که اگر در وقت تحویل آفتاب برج حمل مریخ
مشرق باشد تابستان بسیار گرم گذرد تنبیه اگر مریخ و مشتری معا مشرق باشد دلالت کند بر تعدی
سلاطین و فرمانرهان بر اهل سلوک و ارباب عبادت و علما و قضات و اگر اتفاق افتد که زحل نیز
طبع ایشان بود اثر این حکم مدت مدید باقی بود تنبیه تغریب زهره در اوان مطر باران بسیار
آورد و اگر در برج باران بود منظور بنظر کوکب باران حکم مذکور در حد کمال بود و اگر شواهد کثیر
باشد حکم باید کرد تنبیه تشریق زهره و زحل با هم منظور بنظر مریخ دلالت کند بر حدوث
غم و حزن و تفکر در ملوک مشرق تنبیه تشریق زهره و مشتری در وقت واحد دلالت
کند بر مسرت و خوشحالی سیما ملوک طرف مشرق و اگر بتربیع زحل باشد حزن و فرح ایشان
با یکدیگر آمیخته بود تنبیه تشریق زهره و مریخ معا دلالت کند بر حفظ معاش و قبول
ایشان نزد پادشاه و کثرت سرور را نیز و اگر بتربیع زحل باشد حکم مذکور بفساد آید
و حرکت عساکر باشد بطرف مشرق و قوت اتراک تنبیه تغریب سفلیین معا و مشتری
بر تربیع ایشان دلالت بر رسیدن فرح و سرور بوزرا و کتاب و نفاذ حکم ایشان و قهر کردن
بر اعدا و اگر مریخ بر تربیع بود کتاب و اهل قلم با تبع خود متهم گردند تنبیه تشریق مریخ مع

سفلیین

سفلیین دلالت کند بر آفت عظیم و فساد و منزلت وزرا و اهل قلم و کتاب تنبیه تشریق مشتری
و عطارد معا دلالت کند بر حصول اموال عظیم از برای وزرا و کتاب و اگر زحل بر تربیع ایشان
بود آن اموال از ممر خیانت و احتیال باشد تنبیه تشریق علویین مع عطارد و وقوع مریخ
بر تربیع ایشان دلالت کند بر تعدی پادشاه بر رعیت در طلب خراج و جمع کردن اموال
تنبیه از کواکب متحیره مکث هر کدام در تشریق و تغریب بیشتر بود حکم آن پایدارتر باشد
و بخصوص احکام ماه نبود بلکه شاید که بسال هم کشد تنبیه اصحاب کتاب اخوان الصفا
هر یک از کواکب را و احوالی که عارض ایشان میشود بامری تشبیه کرده اند که در فن احکام
بسیار دخیل و بطالب بسیار مفید و آن چنانست که گویند از میانه کواکب شمس مثل پادشاه
و سایر انجم مثل جنود و اعوان و انصار و قمر مثل پادشاه زاده و ولی عهد و عطارد مثل مستوفی
و کاتب و مریخ مثل سپهسالار و صاحب جیش و مشتری مثل وزیر و قاضی و اهل فتوی و
زحل مثل صاحب خزاین و زهره مثل جواری و خدم و افلاک این کواکب را مثل اقالیم
و بروج مثل ولایات و حدود و وجوه مثل مدن و قصبجات و درجات مثل قری و
دقایق مثل محلات و اسواق و ثوانی مثل منازل و کواکب در درجات مثل ارواح‌اند
در اجساد و کوکب در خانه خود مثل شخصی است در شهر خود در میان عشیره خود و در
هبوط مثل شخصی است که خوار و بی اعتبار شده باشد و در حضیض خود مثل شخصی است
که از مراتب خود ساقط شده باشد و در تحت الشعاع مثل شخصی است محبوس و در احتراق
مثل شخصی است مریض مشرف بر هلاک و در اقامت مثل شخصی است متحیر و در رجعت
شخصی است که از مطالب خود باز مانده باشد و در سرعت سیر مثل شخصی است مقبل
و در بطوء سیر مثل شخصی است که مسن شده و بهرم رسیده باشد و ناظر بودن
مثل شخصی است که بمطلب نزدیک شده باشد و منصرف مثل شخصی است که قضای حاجت
او شده باشد و دو کوکب مقترن مثل دو شخص است که قرین یکدیگر باشند و کوکب حال
در وتد مثل شخصی است در خانه که در وجود یافته باشد و در مایل الوتد مثل شخصی است
که در مطلب که منتظر حصول آن بود و در زایل مثل شخصی که قطع نظر از امید کرده باشد
و در طالع مثل مولودی که در محل ظهور بود یا شیئی که در حال تکون باشد و در بیت ثانی مثل شخصی
که در انتظار ترقی باشد و در بیت ثالث مثل شخصی که قصد ملاقات اخوان کند و در بیت
رابع مثل شخصی که در خانه پدر خود باشد یا جواهری که در معدن خود بود و در بیت خامس
مثل شخصی که مستفید تجارت باشد و امیدوار بود بمطالب خود و در بیت ششم مثل شخصی که
هارب و منهزم باشد و در بیت سابع مثل شخصی که محارب و مبارز باشد و در بیت هشتم
مثل شخصی که مخالف شخصی بود و در بیت نهم مثل شخصی که مسافر بود و بعید از وطن خود
و در بیت دهم مثل شخصی که در عمل و سلطنت خود باشد و در بیت یازدهم مثل شخصی بود
که امیدوار مراد خود باشد و در بیت دوازدهم مثل شخصی که محبوس باشد و کاره بود
مقام خود را و مبغض باشد آنچه را در آن مقام است والله اعلم بالصواب

از کتاب تنبیهات المنجمین تالیف خاتم المنجمین
مولانا مظفر قدس سره
انتخاب شد

از پس ابه آحوال نواب کامیاب سپهر رکاب شاهزاده اعظم والا ابوالمظفر حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که
شب جمعه هشتم ذی‌القعده سنه ۱۲۳۵ تا نوروز سنه از اتفاق غریبه بالعکس که ورجه

بسم الله تعالی سبحانک لا علم
الا ما علمتنا در خصوص سؤال از کیفیت
نور داد امور بندگان سپهر مکان شاهزاده اعظم
حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که جمعه هشتم شهر ذی‌قعده
تا نوروز سنه ۱۲۳۵

که نموده اند و چه فرموده اند اولا ملاحظه اوضاع کواکب شد چون درین نزدیکی اتفاق قران افتاده بود دیدیم پس
احتراق عطارد که در شب یکشنبه دهم اتفاق می افتد در بیت دولت است از غضب ملوک بعضی از خطها و کتاب
و بر هم زدن اموال آنها در میان خواص و عوام و سقوط بزرگان از درجه اعتبار و شاید که بغضب سلطان هم اذیت و نقصان
رسد و چون زحل بر نامزد است سلطان روز زیرین یا یکی از اعیان ستم کند و براهل قلم و نزدیکان خویش گمان
شود و بعضی شود از منصب ساقط سازد خصوص که عطارد راجع است که در بیت است اکثرت اراجیف در معظم
بلاد و اضطراب در کار ملوک و سلطان و امور ملک و مقابله نحسین که در شب یکشنبه ۲۱ همین ماه مشعر
ولایت است برکدورت امرا و لشکریان و دشوار کاری ایشان و مکر و فریب دهند و وعید و میان
ایشان و مرگ یکی از سلاطین مشهوره و حرب بزرگ و هلاک یکی از معارف ملوک و انتقال ملک و دولت
و بالا گرفتن ظلم حکام و تجدید پادشاهی در اقلیم اول و سیم و چون درین طالع سؤال صاحب طالع محترق
در رجعت و شمس درین طالع و بالذات دلیل سلطان است و صاحب طالع فاسد است از آن دلالت کند و دلالت بیم
بر تزلزل نواب والا در اوقات از جانب سلطانی و کم لطفی سلطان با ایشان و تنزل کار ایشان چون

سؤال دیگر نیز فرموده بودند و آن سؤال که عقرب طالع بود احوال منعقد کرده بود مریخ صاحب طالع بود
ملاحظه آنرا باید نمود لهذا ملاحظه حال آن را نمودیم چون در مقابله زحل واقع شده و در شانزدهم بهمن ماه دلالت
کند واﷲ اعلم بر ضعف حال ایشان درین اوقات فی الجمله و چون عطارد در نوزدهم اردی بهشت مستقیم میگردد
بحمل که دران اوقات فی الجمله ضعف بقوت گردد و در اوایل ماه ذیحجة الحرام که عطارد انتقال مینماید
بسنبله که خانهٔ اوست قوت سرکار سایل بسیار زیاد خواهد شد و در اواسط ماه چون مریخ [illegible] بیت [illegible]
که عقرب است مینماید دلیل است بر نهایت قوت سرکار سایل دران اوقات و چون درین طالع صاحب رابع
در کمال قوت است و در بیت خود واقع است دلیل است واﷲ اعلم بر کمال قوت پدر و حسن عاقبت امور سرکار سایل
و چون صاحب بیت الرجا در مرکز یازدهم واقع شده دلیل است بر رسیدن بامیدها و حصول مآرب
و مطالب و تمکین بودن استقرار و دوام و ثبات بجهة رجعت صاحب یازدهم و دلیل است بر کثرت [illegible]
سرکار سایل و [illegible] کردار سرکار [illegible] بهره یابند و خورسندی بسیار [illegible] شمار [illegible]
دلالت کند بر برآمدن امید از عمال و مصرفان سرکار و چون صاحب یازدهم چنانکه مذکور شد راجع است و تحقیق
بر کذب آنچه گویند و باید پرهیز نمود از لهو و طرب و سماع و در اواخر شهر ذیحجة الحرام بجهة احتراق صاحب
طالع و غیر آن فی الجمله بجهة پاره ای اراجیف و اکاذیب آزرده خاطر گردند لیکن زود رفع شود و چنانکه
مکرر عرض شده خاطر مبارک را مشوش نباید نمود که عاقبت بجهة قوت رب چهارم بسیار محمود است و [illegible]
صاحب طالع با صاحب [illegible] با جهة [illegible] در اواسط عشر آخر ذیحجه دلیل است بر اظهار کدورت سلطان
فی الجمله نسبت بایشان لیکن چون درین اوقات رب چهارم [illegible] است و دلیل سلطان دلیل [illegible] در پنجم
که خانهٔ اولاد است واقع است با صاحب طالع و ناظر است بنظر مودت [illegible] جهت خوش لهذا [illegible]
[illegible] صاحب طالع در اواسط شهر [illegible] درجهٔ پنجم دلیل است بر اتحاد بر زوجات و فرزندان

دران

دران اوان و بر دوست [illegible] لهو و لعب و بر امید [illegible] عطایا و هدایا و چشم روشنی از فرزند و چون
ناظر زحل شده درین اوقات دلالت کند واﷲ اعلم بر اندیشهٔ بسیار دران اوقات در فرزندان از علما و خدا[illegible]
ضیاع و عقار و دلالت کند بر خورسندی فرزندان از ایشان دران زمان و در شهر محرم الحرام چون صاحب
طالع در ششم واقع است و بسبب [illegible] دلالت کند بر جاری شدن امور ایشان که موافق خواهش
بندگان [illegible] موافق رای [illegible] ارکان دولت قوی البنیان و دلالت کند بر گستری [illegible] مبارک فی الجمله
دران اوقات خصوص در اواخر شهر مذکور البته دران اوقات کمال احتیاط از غذاهای نامناسب خصوصی
از غذاهای حاد و حار نمایند و [illegible] ناخوشی از [illegible] دران اوقات است و دران ماه در اواسط آن
تجمل [illegible] فرزندان [illegible] و [illegible] فرزندی [illegible] سرکار [illegible]
[illegible] مقبول طبع سرکار بیشتر از فرزندان باشد [illegible] در همان اوان [illegible] در اواسط شهر
مزبور [illegible] سلطان فراهم [illegible]
سلطان فراغت و خاطر جمعی حاصل گردد [illegible] صاحب طالع در ششم [illegible]
و [illegible] خواهد بود [illegible] سرکار دران اوقات کمال قوت [illegible] و اگر [illegible]
سلطان اظهار التفات [illegible] خواهد شد و لیکن [illegible] مقبول طبع [illegible] خواهد بود [illegible]
دلیل سلطان [illegible] صاحب طالع و لیکن در اواخر ماه محرم کمال احتیاط را بفرمایند چنانکه عرض شد
[illegible] که در اواسط [illegible] فراهم شود از جانب سلطان و غیر آن و در اوایل شهر صفر المظفر [illegible]
صاحب [illegible] و تحویل [illegible] صاحب طالع [illegible] و نظر [illegible] و غیر آن از
اول [illegible] بر کمال [illegible] و جلال و عزت و استقلال [illegible] و فرزندان کامکار را
طول [illegible] عمر [illegible] موافق [illegible] طالع دران اوقات کمال [illegible] باشد و همچنین

فرزندان و چون صاحب عاشر منسوبه در بیت الرجا است نیز دلیل است بر برآمدن امیدها و رسیدن بانها علاوه
اینکه صاحب طالع نظر تام در بیت صاحب عاشر منسوبه است نیز و اگرچه در ان اوقات فی الجمله قوت خصم هم نظر دارد
ولیکن چنین معلوم میشود که از خصمان سکونی نبینند و خلاص شاید نمایند ولیکن از بیستم شهر مذکور خصم هم طریق نفع شهر صفر
المظفر تا اوان ملکه قمر [illegible] از اوایل ماه ربیع الاول گذشته از خصمان احتیاط نموده و برحذر باشند که صاحب طالع در بیت
الاعداء راجع و محترق میگردد و هرچند احتراق آن بر ضرر است در حقیقت طولی ندارد خلاصه قمر که احتیاط نمایند و در اواسط
شهر ربیع الاول در زینت که احتیاط از جانب سلطانی نموده بفرزندان [illegible] کار اتفاقات [illegible] شان ظاهر گردد

یوم چهارشنبه ۲۱ شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۲۹

ارتفاع شرقی حط [illegible] سلالة الاشراف میرزا [illegible]
در سؤال که مستقبل احوال نموده بسم الله تعالی
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا هرچند درین طالع

صاحب طالع در [illegible] و در هفتم و [illegible] دلالت کند فی الجمله بر خوشحالی [illegible] و انتها از جانب شاه
و از جهة [illegible] و مشهوریت در شان و عزت [illegible] از جهة انها و بودن بازنه فرومایه و چهره با غم و اندوه
بودن [illegible] در [illegible] هرچه [illegible] بازنها و غیر ان باز باید و همچنین بودن صاحب یازدهم [illegible] مریخ در
دوازدهم دلالت کند فی الجمله بر [illegible] کارها و کم خوردن در [illegible] از [illegible] و [illegible] و خلاف
و ناراستی بد اید و پرهیز کردن از هرچه خبر خوردن [illegible] از خوف کنند رسیدن و زیان رسیدن
از هرچه امیدوار دیدن و لیکن [illegible] زهره صاحب یازدهم و متصل است [illegible] صاحب جرم و [illegible]
صاحب یازدهم است و بنظر مودت است دلالت کند بر [illegible] دشمنان بر [illegible] و همچنین [illegible] از زحل
و مقبول است [illegible] صاحب [illegible] است [illegible] دلالت کند [illegible] دشمنان [illegible] و دلالت قوی بر

فیما

فیمابین سائل و خصم علاوه اینکه بودن راس در طالع دلالت قوی کند بر بلندی و تدبیرهای صواب و رای
بر هر کس [illegible] عیش و [illegible] عزت و محبت با بزرگان و کامرانی و دلالت کند بر اینکه [illegible] از راه [illegible]
که بیدار او شاد گردند و همچنین بودن شمس در عاشر با سهم السعاده و زهره هم در برج عاشر و اتصال مشتری بجنب
جرم [illegible] خصوصی که قمر صاحب طالع است و شمس صاحب [illegible] و در بیت الشرف واقع شده که اینها دلیل قوی است
بر عزت و مهابت و ثروت و دولت بی اندازه [illegible] عیش و فراغ روزی گردیده [illegible] از کار سلطانی [illegible]
آمدن و بسیاری احتیاج خلق [illegible] بودن عطارد در عاشر و هرچند صاحب بیت الاعداء است ولیکن چون
میان [illegible] صاحب عاشر و نوع التطبیقین است که قبول از [illegible] است و قوی [illegible] طالع [illegible] متصل
بنظر مودت از [illegible] دلالت کند [illegible] قوی [illegible] بحصول [illegible] و دولت و عزت و [illegible] میان
خصم و سائل و جاه عظیم [illegible] سائل [illegible] از قبیل وزارت و غیر آن و احتمال کلی دارد [illegible]
که [illegible] روز با ماه و [illegible] روز دیگر [illegible] روز دیگر [illegible] عزت و دولت و جاه ظاهر
و هویدا گردد و [illegible] بودن زهره منسوبه در عاشر [illegible] صاحب بیت الرجا است دلالت کند
بر رسیدن با امیدها از ریاست و ثروت و [illegible] تجملات

گر اختر خوش همین روزها باشد [illegible] که [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] فرمودند از [illegible] [illegible]
[illegible] دار الخلافه طهران [illegible] از بندگان اقدس
خواهم خواهد داد که [illegible] یوم پنجشنبه ۲۲ شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۳۵ [illegible] اقرب [illegible] غروب
آفتاب [illegible] سؤال شد [illegible] بسم الله تعالی خیر الاسماء در این طالع هرچند [illegible]
چون صاحب [illegible] در هفتم واقع است منسوبه و قمر [illegible] واقع شده در هفتم و منصرف است از

از صاحب هفتم و کجب جرم هنوز مقارنست با صاحب هفتم ولایت و اینهم بر اینکه زحل اول بمقصد رسیده و چون
صاحب طالع منحوس است از صاحب نجم بر ضعیف است بجهة انتقال آن به بیت هبوط بزودی و مشارکت دلیل کننده
فی الجمله بجهة قطع زحل اول بکار رسانیدن فی الجمله زحل بسیار بجهة مقارنه قمر با مشتری صاحب هفتم و مسعود است از آن
و چون در این سؤال مقصود و مالداریست تبلیغ رسالت است بنزد سلطان ملاحظه حال شمس و صاحب عاشر شد
معلوم نیز چون اتصال صاحب عاشر بجهة طولانی است صاحب طالع منحوس است از صاحب پنجم و قبول در میان ایشان نیست
لهذا فی الجمله دلالت بر بر نیامدن مطلب و کدورت سلطان از این رسالت خصوص که قمر که کوکب اول است
نیز قریب است بوقوع در تحت شعاع شمس که دلیل سلطان است که آنهم دلالت بر ضعف زحل اول و تجابک زحل است
در این بعض عارضه مثل بیماری یا ناخوشی دیگر پیش آید بجهة بودن شمس که قمر از آن منحوس و محترق میگردد و صاحب
هیت الله عدا و بودن صاحب پنجم در هبوط خلاصه هر چند صاحب پنجم ناظر است و صاحب عاشر و قمر ناظر آنست شمسی
و اینها یعنی صاحب پنجم و قمر در وتد آنند لکن با وجود اینها دلیل بعمل نیامدن مطلب و دشواری آنی و قوت است
بسیار مشکل است که میرزا محمد خان کاری بتواند بکند و الله یعلم اگر هم کاری بکند جزئی بخواهی شاید بکند و اماما هم
مشکل است و الله یعلم که بندگان اشرف ارفع الله
حسنعلی میرزا فرموده بودند از پیش لهذا احوال تا نوروز سلطانی
یوم پنجشنبه ۲۲ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۶ بعد از ظهر بسم الله
تعالی خیر الاسماء الحسنی چون در این طالع فرخنده
مطالع صاحب هفتم یعنی زهره در اواخر حوت و بال نحو
دائم است و در فنون در بیت و نجم شهر حال که محرم الحرام است انتقال خواهد کرد به برج قوس و کجب جرم متصل دو بقایای آن
که مشتری است مشغول بعوت و مقبول است در انتهی ضع و در چهارم شهر صفر المظفر متصل بمشتری لهذا دلیل است

فی الجمله

فی الجمله و الله یعلم بر قوت خصمان در این اوقات و استعانت جستن ایشان از خصمای دولت قاهره بجهة
بودن مشتری صاحب دوازدهم و کمال قوت ایشان تا اواسط شهر صفر المظفر خواهد بود و در آن اوقات
ضعفی در ایشان بهم خواهد رسید بجهة انصراف صاحب هفتم از مشتری و منحوس گردیدن آن از زحل
صاحب عاشر و یازدهم که فی الجمله دلالت بر ضعفی بجهة ایشان از جهة سلطان با اعوان و انصار سلطان
و دوم مرتبه که در آن اوقات اساس ضعفی از برای ایشان فراهم بیاید از جانب اعوان و انصار و یاران
خود ایشان بجهة بودن زحل صاحب شرف هفتم و اساس ناخوشی و کدورت در میان ایشان فراهم بیاید
و شاید که در ترک این امر شود و چون صاحب هفتم در هنگام اوقات منتقل میشود بعاشر در بیت شلخه اول است
در اینجا مرتبه که ضعفی با قوت آمیخته باشد بدین نحو در باطن ضعف و در ظاهر قوت باشد و انچه در خصوصیت
بعمل آورند موجب ضرر ایشان باشد و بجهة اتصال صاحب یازدهم صاحب هفتم در سه شنبه ۲۵ شهر صفر المظفر
مرتبه که اساس اتفاق بتوسط کسی از امنای دولت میان سرکار و خصمان فراهم بیاید و اواسط و اواخر شهر
مذکور و زود نیکو واقع شود و مرهم بخورد بجهة رجعت صاحب سیم و بودن صاحب پنجم در این موضع از شتم منحوس
برج دلالت کند فی الجمله بر ناخوشی اولاد و هموم و غموم سرکار از جهة ایشان و لیکن بزودی رفع گردد بجهة
اتصال صاحب پنجم در آن موضع بزهره و بودن صاحب دوم در هشتم در وبال دلالت بر مضرت
رسیدن بایشان در مال از جهة اعوان و انصار خصمان و متضرر شدن فی الجمله در معاملات یعنی خرید
و فروخت در این اوقات و مال هر کس م بنده بکیت متصرف گویند و مرتبه که بجهة اتصال صاحب
دوم از بیت النفر در اواخر شهر محرم بصاحب طالع بنظر مودت در این اوقات از کنیز از
اعوان و انصار سرکار نسبت بسرکار کمال خلاص و خدمت که از ظهور و هویدا گردد ظاهرا و باطنا
و بودن صاحب دوم در هشتم متصل بصاحب عاشر دلالت بر ملاقات کردن یکی از اعوان

و انهدار سرکار بر ودی سلطان را با عافیتی از برای خصمان بجهة وقوع آن در بیت الاعوان خصم و چون
صاحب سیم متصل بنظر مودت بصاحب طالع و بودن صاحب دوم بر متصل بصاحب طالع و نقل نور کردن
صاحب سیم از صاحب دوم بصاحب طالع دلیل قوی اند بر رسیدن مال بسرکار از جانب برادر و در چند
تعیین وقت نموده چون طالع از بروج ذوات الجسدین است جرات ولیکن در عشر آخر شهر ربیع الثانی در
اواسط شهر جمادی الاول دلیل دارد و به علم و زودتر هم دلیل دارد و حکمی که حالا از نسخ الجمله از جانب
سلطان و حاکم از کدورت بجهة میلی باشد و بودن صاحب هفتم در وبال خود در هشتم و بودن صاحب طالع
در نهم دلیل است بر ضعف خصم بجهة بخت عاقبت و بر دشواری اصلاح و چون در حین سوال دلیلان
ناظر به یکدیگر بنظر مودت فی الجمله دلالت کند بر اصلاح ولیکن چون قبول نیست اصلاح دشوار است خصوصی
که صاحب رابع منحوس است و لیکن آخر اصلاح میشود و بودن راس در طالع دلیل است بر شدت و صحت مزاج
و تدبیرهای صواب و کارها را نیک راندن و آمدن کسی بخدمت از خارج که ملاقات او سرور کند و چون صاحب طالع
در آخر شهر صفر المظفر راجع میشود خصوص که در نوزدهم شهر ربیع الاول به بیت هبوط که منتقل میشود لهذا
دلالت کند فی الجمله بر خطای در تدبیرات و با صواب آمدن رایها در آن اوقات و امانتی از خصمان
و در آن اوقات آرام کردن و ایمن نبودن از خصم و جد و جهد در امر خصم نمودن اولی و انسب تا اواسط حوت
که یازدهم شهر جمادی الاولی است که در آن وقت صاحب طالع مستقیم میشود و صاحب عاشر بخانه طالع میرسد
که دلیل است بر کمال قوت سرکار از جانب سلطان و بالذات و در اواسط شهر جمادی الاول صاحب هفتم
مقارن با زحل صاحب عاشر میشود که آنهم دلیل است بر فراهم آمدن اسباب ذلت و خواری و نحوست بجهة
خصم از جانب سلطان و کمال قوت اعادی و ذلت و نیز در اوایل شهر مذکور صاحب هفتم منتقل میشود
از بیت الشرف خود بطالع که بیت وبال اوست که دلیل است بر کمال ضعف خصم و ذلت و خواری خصم از سرکار

سابل

سابل وقوت و شوکت و عزت و غرور سرکار و در اواسط شهر مذکور صاحب هفتم منتقل میشود از بیت الشرف خود
بطالع که بیت وبال است که دلیل است بر کمال ضعف خصم بنظر عداوت متصل میشود بصاحب طالع و صاحب هفتم
منحوس میشود از صاحب طالع دلیل است بر اظهار خصومت و عداوت در آن وقت از جانب خصم با ضعف خصم و ذلت
آن و دوم رجب که در اواخر شهر مذکور بجهة اتصال صاحب هفتم از بیت وبال خود به بیت خود بجهة خصم سعادتی
و قوتی حاصل کرده لاز جهة التجای آن با اعوان و انصار سرکار رسانید و کمال قوت شوکت و عزت و استیلای
سرکار را فرو نرود رسانید خلاصه بود که صاحب طالع از بیت هبوط خود انتقال مینماید بر برج سعد که موافق مزاج است
و دوم رجب که در اواسط ثلث آخر شهر ربیع الثانی کمتر کسی صلح بشود و اسباب مصالحه فراهم بیاید از جانب خصمان
با تحتی بجهة ایشان و کمال قوت و انتهای شوکت خصم موافق طالع لذا و در اواسط شهر مذکور است زیرا که صاحب
هفتم مقارن میشود با مشتری که قران سعدین عبارت از آن است علاوه اینکه صاحب هفتم بعد از مقارنه اندک زمانی که
چهار پنج روز است منتقل میشود به بیت الشرف خود و صاحب طالع راجع و در بیت هبوط خود واقع است که فی الجمله
دلالت بر ضعف کار سرکار در آن اوقات و حزم و احتیاط و آرام در آن اوقات اولی است و دوم رجب
که انتقال از جانب سلطان نسبت بسرکار رسانند در اواخر شهر ربیع الاول ظاهر شود بجهة نظر مودت صاحب طالع
و صاحب عاشر اگرچه معارض هم دارد که عبارت از مقابله شمس و دلیل سلطان است با صاحب طالع و به علم و حکمه
احکم و چون در نیط طالع صاحب طالع و منصرف عنه قمر یعنی عطارد و شمس و قمر دلیل سایل اند و زهره که صاحب
هفتم است و بالذات دلیل آن است و زهره متصل است بجرم مریخ صاحب طالع بنظر مودت و مقبول است و زهره
بجرم مریخ مقارن است با عطارد و زهره در برج جدی مقارن است با شمس و شمس در هشتم که خانه زوال است و قمر
و قمر بزحل ... و انصاف بصاحب طالع خلاصه ادله سعد و حرکت قوی است و محتمل که در اوایل ماه ربیع
الاول حکم اتفاق میشد با نزد و بسیاری در کمکی شروع امر نیست که در اواخر شهر صفر المظفر فراهم آید

که قران عطارد و زهره است و قران قمر و زهره است و ظاهر است که در هشتم شهر ربیع الاول که قمر نقل عطارد و
بزهره مینماید تزویج شود و اگر شد دلیل قوی در اوسط شهر بد بود دارد و که هانی مزاوجت فراهم بیاید
و از جانب زوجه تردد ی بنظر آید و در بیت چهارم ربیع الثانی نیز دلیل هست اگر درین اوقات هانی
فراهم بیاید آن خواهد یا باشد والله اعلم   شب دوشنبه پنجم شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۳۳ ارتفاع غربا بالکفه
عشر که نواب والا سوال فرمودند از پیش آمد احوال
از سفر و حرکت بسمتی و عدم آن و خیریت و عدم آن
بسم الله تعالی خیر الاسماء بودن صاحب طالع ناظر
بکوکب قران زوجی زحل و همچنین در حکم بودن اتصال
بصاحب نهم اتصال السعد اکبر که قران تثلیث و بودن آن
قران رو ناظر نهم و طالع نیز دلیل حرکت فی الجمله بسفر اما دلیل ضعیف است و سفر اگر هم اتفاق بیفتد چندان حسنی ندارد
خصوص که صاحب شرف نهم در هبوط واقع است صاحب نهم راجع است و در هبوط و نظر صاحب طالع بصاحب
نهم بلکه اتصالش بمشتری که با صاحب نهم است اگرچه صاحب نهم نیست از تسدیس برجیست نظا از دلالت بر سفر است
و ایضا بودن صاحب طالع در آخر برج دلالت قوی دارد بر سفر و بودن صاحب طالع در وتد رابع بخصوص که نزدیک در
درجه خود هم واقع شده دلالت بر سکون و ترک سفر و ایضا بودن صاحب طالع در چهارم دلالت بر ترک سفر
بجهت دیگری که [illegible] است با [illegible] شدن صاحب طالع از آن برج که بسیار زود است و بودن صاحب نهم راجع بلکه
بودنش با کواکب راجع دلالت بر باز ماندن از سفر یا بسمت دیگری رفتن غیر از آنچه در نظر است یا رجوع کردن
از بین راه و نرسیدن و دلیل ترک سفر قوی است خلاصه ترک سفر اقوی و ارجح و نفع متصور نیست خصوص بجهت
وقوع مریخ در هبوط در دهم و بجهت رجعت صاحب نهم و [illegible] و بجهت احتراق صاحب طالع بعد از وقوع در بیت

نو

خود والله اعلم و در اواسط ماه ذیحجه قدری [illegible] خواص مبارک بهم خواهد رسید ضمنا ناخواسته [illegible]
رفع خواهد شد و در اواخر ماه سعادت رفع خواهد و در عشر اول ماه محرم ظاهر آن است که فرح و سرور حاصل
گردد باز در اواسط ماه محرم الحرام قدری حیرت ناخواسته مکدر خاطر شوند بجهت خوشی مزاجی ضمنا ناخواسته بجهت امیدی که
حاصل کرده یا بجهت نقل و حرکتی لیکن دوام و استقراری ندارد و شب اواسط ماه محرم باید از اشیای حاره و [illegible]
احتراز فرمایند والسلام   از پیش آمد احوال در خصوص سلوک بندگان اقدس ظل اللهی و بر آمدن مطلب
از بیت آمدن خانه و [illegible] و مثال پنج ساعت از غروب آفتاب
گذشته شب جمعه ۱۴ شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۳۳ که نواب [illegible]
[illegible] سوال نمودند ساعت الا پنج دقیقه از غروب گذشته نمود
بسم الله خیر الاسماء هرچند بودن راس برج [illegible] در طالع
دلالت بر تدبیرهای صواب درین سفر و ریاست و صحبت با اکابر و
اعاظم و اظهار زهد و صلاح و تقوی مینمود از بزرگان و شادی و رسیدن آرزوها و زیارت عزت و
شرف و کامرانی و ملاقات [illegible] دور که بدیدن او مسرور شوند چون صاحب طالع در دهم واقع شده
و منحوس است در اینجا زحل ضعیف الحال واقع در هبوط علاوه آنکه صاحب شرف طالع تحت الشعاع واقع
شده دلالت کند والله اعلم بر کمی منفعت و رنج و تعب و تنفر از یاران و اندوه و ترس خلاصه سبب این
دلایل و سبب آنکه صاحب طالع متصل است بشمس دلیل سلطان است بنظر مودت و مقبولیت از آن [illegible]
اینکه مقارن است با صاحب عاشر و تسویه اگر منحوس است از آن ظاهر است که قدری از مطالب برآورده گشته
با مشقت و عسرت و رفت و ثروت فی الجمله بجهت وقوع قمر در عاشر و چون قمر از نهم منسوب متصل است بصاحب
طالع بنظر مودت خصوص که قمر در دهم واقع شده ظاهر است که سفر اتفاق بیفتد خصوص که تحویل نماید

صاحب اشرف طالع انداربع مرجعیت به نجم که دران وقتها سفری اتفاق می افتد و اگرچه صاحب طالع
منحوس است لیکن صاحب عاشر متوسط و صاحب بیت الاعدا و جزء سبب است که نحوست عارض ایشان نخواهد
نخورند در باطن از سلطان و در ظاهر علما از اعادی ولیکن چون همان نحس صاحب یازدهم است نیز
دلالت کند برآنکه باید برسند ولیکن در باطن آن امور باعث نجهه نحوست باشد و قرب است که منحوس نجهه
ایشان از جهه مال بعضی از دشمنی بعلت مطالبه مال رخ نماید و آن شخص از اعوان و انصار سلطان باشد و الهی العلم
خلاصه سفر است پر قیل و قال و قلیل النفع اگرچه بعضی مطالب برآورده شود مشقت بسیار دارد و حسب الله عالم است
که نواب اشرف والا حسنعلی میرزا سفر فرموده اند از قزوین عالیجاه محمد حسین بیک عباس خان از طهران که مصلحت
یافته یوم دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۳۳

ارتفاع غربی بسم الله تعالی خیر الامور
المحسنه چون صاحب طالع مقارن است نجوم صاحب
نهم و زیر عطارد که صاحب طالع است باعتبار چون
ناظر است بصاحب نهم دلالت دارد و الهی العلم بر آنکه سفر
باختیار خود ایشان نباشد اگر خواهند بروند اگر خواهند
نروند و چون که اگر چه در نهم واقع اند با صاحب طالع چون شش است و اعتماد لهذا دلالت کند و الهی العلم بر تعویق سفر در بین
دو وقت و احتمال صاحب رابع صاحب نهم نیز مقارن از دلیل بزرگ سفر است و تعلق قمر و صاحب طالع در دوازدهم
اگرچه دلالت است فی الجمله بر سفر ولیکن بسبب اول قوی است و چون صاحب طالع ساقط است از طالع
و منحوس است بمریخ که در بیت الاعدا و در هبوط خود واقع است و در حد منحوس است بمشتری فی الجمله دلالت
بر سعادت در این سفر ولیکن چون صاحب نهم که صاحب رابع است نیز در هبوط واقع است و انضیاف صاحب سیم در وبال

واقع است

واقع است و محصور است بین النحسین و مستجمع بودن ذنب در سیم و لهذا چون نحوست در نهم و با رآن از دلیلهای
دیگر دلالت اند بر عدم سعادت سفر فی الجمله خلاصه از پاره جهات سعد و از بعضی جهات نحوست دارد و حسب
که جرات نمیکنم عرض کنم که جرات بسیار غریب است اگر ممکن شود ترک اولی است لا خدا نخواسته بسیار بد است و الله اعلم
از تقویم آمدن احوال یوم پنجشنبه ۲۷ شهر صفر
سنه ۱۲۳۳ ارتفاع غربی کم درجه لیس الا من خواص الا سماء
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا چون مقصود
بالذات در این طالع سئوال از ریاست و وزارت است لهذا
در خصوص آنچه بنا بر خاطر فاتر میرسد نگارش مینماید که در خصوص
بودن قمر در وبال و غریب بمرکز است و تکوین تحت الشعاع و بودن صاحب طالع منحوس فی الجمله زحل که کسی نیز نظر دارد دلالت
کند فی الجمله بر عدم حصول ریاست بسیار و ثروت و غربت بسیار ولیکن چون قمر ناظر است از ونند زهره که واقع
در عاشر در بیت الشرف خود بنظر مودت و زهره ناظر است بمشتری که صاحب عاشر است و مقبول است از آن و در دو
در شش خود واقع است بر خصوص مشتری نیز در بیت خود واقع است اگرچه ناد است لهذا دلالت کند و الهی العلم بر حسن وجود
و سعادت و سرور و حصول ثروت و ریاست و عزت و دولت بسیار خصوص که راس با سهم السعادة هر دو در بیت
واقع اند در طالع که آنهم دلالت دارد بر سعادت و عزت و حصول مقصود بر جواب و ریاست و کامروایی و
داشتن عزت و نیز بودن زهره در عاشر و مسعود در آن جا چنانچه گذشت دلالت است بر بسیاری مال و نفع
بسیار بودن و بسیاری و نفع بودن از زنان و بودن صاحب طالع در نهم و مسعود بمشتری و دلیل است بر کثرت سعود و نعمت
و رسیدن امور خیر چنین حج و غزا و زیارت مکانات و تقدم صاحب دین و علما و فضلا و بودن صاحب یازدهم
در هفتم دلالت است بر نفع بودن از راه تجارت و از بازاران و بسیاری و دیدن از ایشان و چون صاحب سیم اعنی مریخ در

در هفتم واقع شده است دلالت کند بر بیم فی الجمله از بندگان و چون در اواخر قوس واقع است که بهمراه
بیم از بهایم نیز باشد و از اشرار حذر باید نمود و چون ظاهر است اجتماع طالع قبل مهمات نشانه آسیبی خواهد بود و
چون زهره در عاشر که برج طالع است واقع شده لهذا باید احتراز نمود از جاها که عفونت بود و حذر باید
نمود از جاها عفونتها بوده و حذر باید نمود از زنان تا ناخوشی ظاهر نگردد و لیکن دلالت کند بجهت اینکه بعد است
بر زیادتی مال چنانکه گذشت و چون عطارد صاحب اشتری و در بیت الشرف خود واقع است نشانه قطع است خواهد
بود و چون صاحب عاشر در ششم در ذنب اگرچه دلالت کند فی الجمله بر فرو ماندن در کار خویش و سستی
نمودن از بار خواهش از غیر و متحیر بودن در امور خویش و لیکن چون در بیت خود واقع است و ناظر بهمراه است
صاحب طالع دلالت بر زوال ناخوشیها و تجارت که اثر سعادت احوال و نفع در اواسط تا اواخر شهر ربیع
الاول ظاهر گردد و کمال قوت و سعادت نشانه تمام در حوالی عید نوروز سلطانی خواهد بود والله اعلم بحقایق
الاشیاء و بخیر و اثر بلا تا هفتاد و دیگر ظاهر گردد

یوم پنجشنبه ۲۵ شهر شوال سنه ۱۲۲۴ ارتفاع شریعت بسم الله
تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا چون در این
طالع صاحب طالع واقع شده که بهمان صاحب دوم است
نزول است کند و بهم بعلو بر استقرار و آسایش در مکان و نحو
و معیشت و زندگانی نمودن در آن و صحت مزاج و بودن
صاحب دوم که رحلت است در طالع دلالت بر مال بیش از ملک ما و موفور در خاطر کند و لیکن کم مال باید
چنین رصد است خصوص که سهم [illegible] بیت [illegible] واقع شده که انهم دلالت کند بر ضایع شدن مال و تمام شدن
آن و اهمال و آسایش داد و ستد ایشان در کسب و معاش و هر چه جمع کنند زیان رسد و مال را از

قربانی

قربانی و نزدیکان باید نگاه دارند و بیم آن بود که تاوان از برای کسی بدهند و نیکوئی نه بینند و از اهل
سلاح هرچه صحبت برند بهتر بود و از دزدان و اهل شر حذر باید باشند خصوص که ذنب بر جدی در
دوم و مثنویه در طالع است که بودن ذنب در طالع دلالت بر سخن شنیدن از مردمان و حسد بردن دیگران
بر ایشان و لیکن چون صاحب طالع قوی است نشانه قطعا ضرری نخواهد بود و بودن ذنب در دوم دلالت بر کمی مال
بدست آمدن و دلالت بر دو خطار با اهل [illegible] و فرومایه بجهت و سهم بر چنین [illegible] صاحب چهارم است
و لیکن چون مشتری و در دوم است دلالت کند بر تعمیر [illegible] مال و تباه [illegible] و چنین در طالع شمس در مرکز عاشر
واقع شده و در هبوط خود واقع شده و صاحب هشتم و کوکب [illegible] و عزت و ثروت [illegible] دلالت کند بر سقوط
از جاه و عزت و اشتغال امور و اندوه و غم و آسایش و لیکن چون صاحب عاشر مثنویه در یازدهم واقع شده
و با سهم السعاده است و مقبول است در جای خانه خود از مشتری و عطارد صاحب نهم در عاشر مثنویه و یازدهم
بر جدی واقع شده دلالت کند و بهم بعلم بر اینکه نشانه قطعا ناخوشیها زود رفع شود خصوص هنگام رسیدن
مشتری بدرجه عاشر و رسیدن شمس بدرجه شرف والله اعلم

مستقبل یوم دوشنبه ۱۹ شعبان المعظم سنه ۱۲۲۴
بسم الله تعالی ظاهر بیکه یقین است که غرض و مقصود
یکی حاصل این سؤال از رسیدن ریاست و بزرگی باشد پس
از [illegible] ملاحظه آن احکام شد پس میگوئیم چون در این طالع
شمس در عاشر بر جدی و مثنویه هر دو واقع شده بلکه نزدیک است بر مرکز عاشر علاوه اینکه در بیت [illegible] واقع شده
لهذا دلالت کند و بهم بعلم بر ریاست پادشاهی و ثروت و عزت [illegible] از [illegible] نزدیک و بودن
مشتری با شمس در درجه تحت الشعاع اگرچه فی الجمله دلالت کند بر ضعف در سعادت فی الجمله و لیکن چون شمس بسیار در این

طالع قویست و در امر مزبور دخیل است بسیار و مشتری منسوبه خارج شدن از احتراق است لهذا ممانعت
از امر مزبور نخواهند نمود بلکه دلالت کند بر ضعف منسوبین مشتری از ممانعت درین امر و چون مشتری در مرکز
عاشر ایضا دلالت کند بر امر مذکور خصوصا که راس نیز در عاشر واقع شده بر جیب و نیز قمر که صاحب
عاشر است و نیر اعظم در عاشر و قمر که نیز سهم است لیکن صاحب طالع اگرچه راجع است دلیلست بر امر مذکور خصوصا که
صاحب طالع در وتد واقع شده زیرا که مشتری نظر … هرچند برجیست و راجع است و بودن زهره در یازدهم
که بیت الرجاست دلیلست و هم دلیل بر رسیدن با امیدها و هرچند زهره در هبوط خود واقع شده زیرا که مشتری
زود از احتراق خارج شده و زهره بزودی از هبوط خارج و به بیت خود انتقال نماید و صاحب طالع مستقیم شود
خصوصا اینکه بزودی تثلیث صاحب طالع در حال استقامت با زهره در حالتی که در بیت خود است رفته اتفاق
میافتد و هم بیم دگیند که در اواسط … که اتصال تثلیث میان شمس و صاحب طالع اتفاق افتد اثر کلی ظاهر شود …

عالیجاه محمد کاظم خان … هفتم جمادی الثانی

سنه ۱۲۳۴ ارتفاع … بسم الله تعالی خیر الاسماء از
طالع چنین بنظر آید که درین اوقات نشاط و خرمی دست دهد
با امیدها بسیار رسیده و دوستان بسیار … دلالت کند بر
زیاد شدن روز رفعت و جاه و عزت و دولت و احترام …
نسبت … دلالت کند بر دل … طایفه نسوان درین اوقات و … فرزندان و …
در سفرها با … صحت اقدس … دلالت کند بر … سفر …
… که در سفر … از … در سفر …
بسیار … دلالت کند بر بدست آمدن مال بسیار در سفر …

شدن

شدن بدست دشمنان سرکار ایشان

بسم الله خیر الاسماء الحسنی بودن عطارد که مشتری است در طالع … با زحل در طالع اصل
طالع تحویل و در عاشر و چون شمس الضیاء در طالع دلیل بسیار قوی است بر قوت سعادت و دولت و ثروت و جاه.
و جلال … درین ایام ان شاء الله المتعال خصوص شمس صاحب عاشر است و در مرکز طالع واقع شده که دلیل قویست بر رو
آوردن جاه و ثروت از برای سرکار ایشان و دلیل است بر بدست آمدن امیدها از جاه خصوص … طالع
تحویل در بیت الرجا واقع است اگرچه بجهة … شمس به تربیع زحل … است در طالع … سرکار
… درین طالع و در طالع … منحوس … آن و … بجهة منحوس بودن عطارد از زحل
دلالت کند … در امور ریاست سرکار … ضعف و … در امر سرکار والده
ریاست … بجهة … والده ماجده سرکار بجهة ضعف … زحل در عاشر تحویل در
یازدهم … که منقضی خواهد … در … امیدها از … بجهة قوت ضعف …
… رسیده … درین قوت … زحل ضعف مزبوره … تمام و قوت …
و سرکار … خواهد بود ازین طالع که ریاست سرکار والده و سرکار … یکدیگر باشند و بدون یکدیگر

محقق شد   لیکن بلا حمد علاء استعلام احوال بوم یکشنبه ۳ شهر جمادی الاول ۱۲۳۹ ارتفاع شرحیم
بودن بسم نهم و تط صاحب طالع در دوازدهم دلالت کند بر تنحیی
ذریه کمانانه و باشمس بودن و لیکن چون صاحب طالع در حد اتصال
با زهره صاحب یازدهم و زهره در وتد است و در حد الشرف
واقع شده لهذا دلالت کند بر ظفر یافتن بر دشمنان و گرفتن
دستمال ... از او ... و نفس ... از ایشان و ایضا صاحب طالع
منقلب است بنظر مودت مشتری که صاحب نهم است و آنهم دلالت کند بر نیکوئی احوال در راه و استخلاص از خصمان و نیکوئی
عاقبت این سفر و رجوع بسرعت ... در این سفر و نظر بودن صاحب طالع با صاحب یازدهم در حد السفر و مسعود شدن از او
دلالت کند بر امید یافتن در سفر و ... از این سفر خصوصی که راس در طالع است که آنهم دلالت بر تند ... و ... صواب
و اتصال صاحب طالع بکوکب در ... عطارد که صاحب رابع است و ... در ... دلالت کند و الله یعلم
بر نیکوئی عاقبت و رسیدن باهل و عیال و ضیاع و عقار بتوسط اقارب و دوستان و همچنین اتصال صاحب طالع بشمس
صاحب دوم بحسب جرم و بودن شمس در یازدهم دلالت کند و الله یعلم بر رسیدن بامیدها و آرزوها از جهة مال و عزت
باشد و تحقیق کرد تا ده ماه و ده روز دیگر از کل نیکوئی احوال و رسیدن بمال ظاهر گردد و ... دارد که تا تاریخ چهار
روز دیگر بعالم ... بکمه ... و الله یعلم
سؤال از جهة اتصال تا نور در آینده نطفه از
بندگان والا منعقد میشود یا نه سؤال یوم چهارشنبه
هفتم شوال ۱۲۳۷ ساعت ۵ از دهم ... بوده
ارتفاع ... نه رجب ... ساعت و ده دقیقه از ظهر گذشته

تو

بوده وقت سؤال بودن سعد اکبر مشتری در پنجم و دلیل است بر پدید آمدن فرزند و اتصال قمر بمشتری که در
پنجم است ایضا دلیل است بر موجود شدن فرزند سیما که راس نیز در پنجم است و مشتری در بیت ... و در حد
زهره است و ایضا بودن عطارد ناظر مشتری و در حد اتصال شمس صاحب پنجم طالع سؤال از حمل کردن ...
با پسر یوم شنبه قبل از ظهر دوم ماه جمادی الثانی ۱۲۲۱
ارتفاع ۳۴ درجه از صبح گذشته چون قمر و صاحب
خامس در ساعت هم در برج مذکرند دلالت است والله یعلم
بر اینکه مولود ... مذکر است هرچند صاحب طالع نیز
مریخ در برج مؤنث است لکن معارضه با آن ادله نمیتواند نمود
والله یعلم سؤال از حمل یعنی طفل زین العابدین که مذکر یا مؤنث عصر سه شنبه ۲۴ شهر جمادی الثانی ۱۲۲۱
یازده ساعت و ۲۴ دقیقه از صبح گذشته چون ...
و صاحب خامس اعنی عطارد و رب ساعت ایضا اعنی
عطارد در برج مؤنث میباشند لهذا والله یعلم دلالت
که حمل مؤنث است هرچند صاحب طالع یعنی زحل در برج
مذکر است سؤال از ذکوریت و انوثیت طفل ...
حاجی ... برادر ... یوم جمعه هشتم شهر ربیع الثانی
۱۲۳۴ اول طلوع آفتاب چون صاحب طالع در برج
مذکر و صاحب پنجم بر ... ایضا در برج مذکر و رب ساعت که
زهره است ایضا در برج مذکر است و ... بر پنجم ...

ایضا در برج مذکر است و بالذات نحو ایضا دلیل است و عطارد ایضا در قریب و ایضا در ربع مذکر است و دلیلات
واله یعلم بر مذکوریت ولد و هر چند صاحب پنجم بتوبه اعنی عطارد در برج مؤنث است علاوه ایکه سهم الولد ایضا
در برج مذکر است سؤالی از حد لطیف شب جمعه ۱۵
ربیع الاول ۱۲۳۶ یک ساعت از غروب گذشته بسم الله
خیر الاسماء الحسنی هر چند درین طالع عطارد نوبت
و دلیل است بر مذکوریت و لیکن این یک دلیل است و
دلیل انوثیت اقوی و اکثر است زیرا که بودن صاحب طالع در برج مؤنث و بودن طالع و صاحبش مؤنث دلیل
انوثیت است و ایضا بودن صاحب پنجم در برج حمل مؤنث دلیل انوثیت است و ایضا بودن طالع و صاحب حیض
سهم الولد در برج مؤنث دو دلیل است بر انوثیت و ایضا بودن رب الساعة مؤنث و در برج مؤنث
دلیل است بر آن و الله یعلم و چون احتراق مریخ که صاحب پنجم است با آفتاب که قران آنها است در شب
جمعه هفتم شهر ربیع الثانی اتفاق افتد در بیت که آن وقت وضع حمل طول کشد و از آن اوقات
وضع کند والله یعلم و چون رب طالع که رب الساعة است نیز قران با صاحب پنجم در بیت هفتم با شش شهر
حال که شهر ربیع الاول است متعذر است که در آن وقت وضع حمل شود و بجهت احتراق صاحب پنجم
دور نیست که در آن وقت وضع حمل کند و بجهت احتراق
صاحب پنجم دور نیست که طفل علیل و طول باشد والله یعلم

بودن قمر در ششم دلیل است بر کذب خبر و ایضا
بودن ... دهم دلیل است بر کذب خبر و بودن

[illegible]

رب ساعه دلیل است بر کذب خبر و ایضا بودن قمر در ششم و در وبال نحوساقط و بودن عطارد نحوس
مریخ و در برج نحو و غیر مقبول دلیل است بر کذب خبر و ایضا نحوس صاحب طالع و قمر هیچکدام در طالع و بودن
صاحب طالع منحوس بزحل و مریخ هردو بلکه بودن آن در هشتم و محصور بین النحسین دلیل است بر کذب
خبر و ایضا بسقوط سعدین از طالع دلیل است بر کذب خبر و نحوس صاحب سیم ایضا منحوس دلیل است بر کذب
خبر و بودن صاحب طالع منصرف از زحل که در برج معوج الطلوع است دلیل است بر کذب خبر و بودن
صاحب سیم ایضا منحوس دلیل است بر کذب خبر و بودن صاحب نهم ایضا منحوس بنظر زحل دلیل است بر کذب خبر
و هر چند چنین خبر از جمله خبرها است که باعث سرور باشد نیست بلکه موجب مصائب ایشان است و لهذا چون
قمر در وبال و صاحب طالع منحوس است در هشتم از زحل صاحب و از دهم نحو و از مریخ نیز و صاحب بیت
قمر محترق است در هشتم دلالت کند بر صدق خبر و مصائب سائل و لیکن چون قمر در اول و در برج وبال است
و صاحب بیت قمر اعنی زحل از حقیقت مقارنه شمس که عین احتراق است گذشته و صاحب طالع مسعود است
بسعدین و هر چند بنجلی سهم منحوس است ایضا لهذا انشاءالله تعالی خبر کذب خواهد بود و بکمال و تمام
حرکتی داشته محمد رحیم خان و موقوف شده که بعضی از خبر صدق و بعضی کذب بوده باشد و حکم این
طالع مشکل است والله یعلم بحقیقة الحال در اخر عریضه مرکور است اشرف نوشتم در دور نیست که بنابر داشته
موقوف شده باشد درین اوقات و درین چند روز اگر حرکتی بکند بجای دیگر باشد نه باینجا که بعضی خبر
صدق و بعضی کذب باشد والله یعلم تا بنا فرموده بودند که این خبر باعث سرور و خوشحالی است لهذا در
این حکم تا بنا نوشته شده در بودن این خبر باعث سرور بسیار غریب است و در فرض این احکام منوط
انظور است و او له کذب اقوی است والله یعلم سؤالی که بندگان اشرف و اقدس ارفع
محمد ولیعهد فرموده و بخط مبارک قلم فرموده اند بسم الله تعالی خیر الاسماء

بخنای معلوم شود والله اعلم احوال صاحب طالع که زحل است هم
نیز از خانه خود که صاحب پنجم و نظر قمر از برج طالع که صاحب پنجم
که در برج خود واقع است و بودن مشتری در یازدهم
بر حیث و ناظر به طالع و بودن صاحب طالع در هشتم و
بودن مشتری در خانه تثلیث تسویه و نظر صاحب طالع به پنجم
دلیل است بر شدن فرزند و لیکن احتراق صاحب طالع و منحوس بودن آن از زحل و ضعف بودنش بحسب
موضع که هشتم است بر حیث و هر چند در خانه خود واقع شده است و ایضا رجعت صاحب پنجم و منحوس بودن آن
و بودن ذنب در پنجم دلیل است والله اعلم بر کم ابقا ماندن
فرزندان سؤال از فرستادن فضیلت خان بستمی بوزم
تاجی که نواب اشرف والا فرمودند یوم چهارشنبه سیم شهر
جمادی الاول سنه ۱۲۳۳ ارتفاع عزنبه لی چون حال صاحب
طالع بسبب بودن در هشتم و غیره بسیار بد بود عرض کردم در سال دیگر موقوف شد والسلام سؤال
از دزدیده که آیا پیدا خواهد شد یا نه یوم یکشنبه ۱۸ شهر
محرم الحرام سنه ۱۲۳۵ ارتفاع عزنبا کط چون صاحب هفتم
که عطارد است مغربا و در برج منقلب است دلیل است
برآنکه در دزدان است چون در برج مستقیم الطلوع است
دلیل است بر آنکه میانه بالا است سؤال
کرنکه رجب بقال از دنبی که است در خانه اش یا نه لذا یوم یکشنبه ۱۱ شهر جمادی الاول سنه ۱۲۳۲
ارتفاع

ارتفاع عزنبه طح بسم الله الرحمن الرحیم تعالی
چون صاحب پنجم که بیت المال پدر است تسویه در پنجم واقع
شده و در خانه خود است دلیل است بر دفین و بر بودن
صاحب طالع در وتد تسویه و بودن سعد در وتد هفتم و بودن
مشتری بر حیث در طالع دلیل است بر دفین والله اعلم و نیز
بودن راس در بیت الرجا دلیل است بر آن و چون صاحب هفتم در طالع است و زهره در هفتم و صاحب طالع
نیز در هفتم تسویه دلیل بر ظفر یافتن بر دفین باشد و هر چند نظر مشتری و زهره نظر مقابله است ولیکن بسبب
کثرت ادله باید با سانی بدست بیاید خصوص که احد النیرین تسویه در طالع است و دیگری ناظر است به طالع
که اینهم دلیلست بر یافتن و بدست آمدن آن والله اعلم سؤال بندگان اصفهانی از سرقت یوم
چهارشنبه ۶ شهر شعبان سنه ۱۲۳۶ یک ساعت بغروب باقی
مانده بسم الله تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما
علمتنا چون قمر ناظر است به صاحب مال دلیل است بر آنکه
آمدن مال و پیدا بودن صاحب برج شمس از ...
متصل به شمس دلیل است بر آن و ایضا ...
برج قمر به شمس دلیل است بر آن چون یکی از ...
ناظر است به طالع و دیگری ساقط دلالت کند والله اعلم بر آنکه دزد معروف نیست ... صاحب مال و پنهان
آمده شده باشد و بسیار ... باشد خصوص که هر چه نیز ناظر اند به صاحب طالع و چون دلیل دزد
هر جا در برج مذکر اند دلالت کند والله اعلم بر آنکه دزد مرد است و دو نیست که سارق بنده

باشد یا نوکر زیرا که دلیل نحس و منحوس در خانهٔ ششم است نسبت بخانهٔ نهم و چون در هفتم سعدی در مثلثهٔ نهم
واقع است ولیکن منحوس است علاوه اینکه نحس هم در ان واقع شده در وبال نهم اگرچه نحس قوی تر واقع است
دلالت کند و اهل علم را اینکه دزد در بدایت و معسر و نیز و صاحب بودن متوسط الحال است و چنین دلیل دزد در بعضی بروج
بر نظر عداوت طالع است اگرچه در تحت نهم واقع است دلیل است بر عداوت سارق با صاحب کالا و دیگر
هم باید سرقت کرده باشد لذا نخانه زیرا که نحس ناظر است سهم السعاده و چون دلیل دزد در اواخر برج است
ولیکن مشرقیست دلیل است براینکه سارق جای بیجا مبتلا باشد و چنین عطارد که دلیل است و مشرقی است
باید بسیار جابر باشد زیرا که عطارد و دلیل دزد کواکب است و مشکوک مریخی [illegible] سرخ موی و سرخ روی باشد نیز
در نگاه چشم یا میش چشم و یا گربه چشم و یا رنگ زنگدان و کمان ابرو و سرخ و سفید و تیز چشم و نیکو
اندام و چون سوده رهو بشتاب رهو و درشت اندام بود و میانه بالا و مایل بدرازیست و باید دزد از
کم مغز بیشتر باشد دزد و دزد [illegible] کند و توبه کار نشود و کشیده ریش و باریک دهان او و روی بزرگ
دل بود و شیرین زبان بود فی الجمله و بسیار موی بر باشد و گشاده آواز بود و کلان چشم و بیرون آمده باشد
بود و سطبر روی و کشیده بینی و باریک موی قدر که الهی [illegible] و کالا هنوز در دست دزد است
و سارق در شهرست بجا رفته و مسروق از خانهٔ تاریک که در آنجا آتش [illegible] مطبخ و حجره
مدفون است یا پنهان و چون نیرین هیچکدام ناظر نیند [illegible] دلیل دزد ناظر است و صاحب برج دلیل
سارق در [illegible] اشکال [illegible] آن دزدی بعد از [illegible] ماندن و چنین قمر منصرف از برج که
دلیل [illegible] صاحب کالا است متصل است بدلیل [illegible] که عطارد است علاوه اینکه هیکل دلیل سارق با
هیکل دلیل سائل متحداند دلالت کند و اهل علم [illegible] سارق [illegible] دیگران
از جملهٔ دوستان و [illegible] اتصال قمر [illegible] که در دهم است خصوصی که نحس است و خصوصی که نظر تثلیث است

دلالت

١٤١

دلالت کند بر پیدا آمدن دزد دیده و اتصال شمس بسهم السعاده دلیل است بر پیدا آمدن دزد دیده و ایضاً
اتصال صاحب برج [illegible] ثابت خصوصی از [illegible] دلیل است بر پیدا شدن مال و مقارنهٔ عطارد
و زهره در اول شهر رمضان چون دلیل سائل و سارق اند دلالت دارد و در انوقت که پدید آید دال
سؤال هم دلیل دارد و در عشر آخر شوال تیر دلیل اقوی دارد و اهل علم سؤال در یکشنبه ٢٩ شهر ذی حجه
سنه ١٢٣٥ از دزد دیده از [illegible] غریب [illegible] اللهم [illegible]
دلیل دزد زهره و زحل است چون نیرین ناظرند
بطالع دلیل است براینکه دزد و آشنا است و بسیار
قریب است بصاحب مال ایضاً [illegible] عظمت [illegible]
[illegible] دلیل دزد در برج [illegible] دلالت [illegible] بزرگ
دزد علاوه [illegible] مشرقیست و چنین [illegible] دلیل دزد
کوکب سعد است بلکه مقبول است بنظر دلیل است برآزادی سارق و چنین در طالع کوکب نحس واقع شده خصوصی
که در هبوط و راجع است خصوصی که دلیل [illegible] آن نحس و ایضاً صاحب [illegible] هبوط [illegible] دلیل است
بر خست و دنائت و بدبختی دزد خصوصی که متوجه در ششم است و [illegible] نظر [illegible]
دلیل دزد زهره ناظرند بطالع دلیل است بر [illegible] دوستی و اخلاص و اسلام دزد [illegible] سهم السعاده
نحس ناظر است دلیل است براینکه دیگر بار آن دزد دزدی کرده و چنین که دلیل دزد در اواخر برج و [illegible] دلیل
در اواسط برج و [illegible] نه شرقی و نه غربی [illegible] دلیل است [illegible] سالم [illegible] دزد
زحل است و زحل در طالع [illegible] دلیل است بر گرفتاری دزد [illegible] دلیل دیگر دزد زهره است [illegible]
در سه شنبه ٢ شهر محرم [illegible]

و دلیل است که رنگ او سبز و گندم گون و خرد چشم و سر فرو افکنده و دلها را اندیشه و کران کار او و چون در میان درجه
طالع و درجه وتد الارض کوکبی دیگر است [illegible] است که کار را بدست دیگری داده باشد خصوصی که دلیل دزد با او
به صاحب [illegible] و چون دلیل در وتد واقع شده و وتد برج منقلب است دلیل است و الله اعلم بر آنکه دزد در شهر و لیکن از جا بجا
دیگر انتقال کند و چون [illegible] ساعت زحل است و زحل در برج آتشی است دلیل است بر آنکه مسروق در جای تاریک که [illegible]
با آتش باشد پنهان کرده باشد و ایضا علاوه بر بودن دلیل دزد در طالع بودن دلیل [illegible] زحل با دلیل سائل [illegible]
عطارد در مقابله یکدیگر نظر دلیل است بر تسلط دزد در شهر دشواری و مقابله نیز [illegible] سهم السعاده دلیل است
بر دست آمدن [illegible] بدشواری و [illegible] بودن ماه در هفتم دلیل است بر آن و باید [illegible]
بودن صاحب [illegible] در طالع بودن صاحب دوم و صاحب برج قمر و ایضا دلیل [illegible] است متصل به
قمر دلیل است بر باز آمدن مال و العلم عند الله المتعال و در یوم [illegible] دوم شهر محرم [illegible] دزد [illegible]
و وقوع دلیل در هبوط [illegible] و اسم [illegible] از قبیل اسمهای [illegible] از قبیل [illegible] و مانند آن
باشد یا از قبیل اسمائی دال بر [illegible] ولادت باشد مثل [illegible] لطیف و ظریف و تحفه و شبه آن و چون زحل
و زهره که [illegible] در ششم است دلیل است باید اسم از اسمای [illegible] و عبید [illegible] منقوص [illegible] باشد
[illegible] از قبیل عبده و عبید [illegible] و مانند اینها و چون یک دلیل در برج ثابت و دیگری در برج
منقلب است دلالت کند و الله اعلم بر آنکه اسم [illegible] معتل و صحیح [illegible] ناقص [illegible] سهم السعاده
که طالع است آنکه اسم از اسمای زایده ناقصه باشد از قبیل سلیمان و مروان و غیر اینها یا از قبیل [illegible]
که مشتمل باشد بر حرفی که در لفظ لازم است و در کتابت نه مثل ضمه که در عمرو [illegible] باشد و مانند اینها و چون دلیل
سارق بر تثلیث قمر و تثلیث طالع است [illegible] که اسم او سه حرف یا از چهار حرف ترکیب شده باشد و چون
یک دلیل که زحل است در طالع واقع است [illegible] که از چهار حرف ترکیب شده باشد و الله اعلم سؤال از جهت

وقت سؤال [illegible] الشهر ربیع الثانی ارتفاع [illegible] درجه چهار [illegible] ساعت [illegible] از طلوع گذشته

دلالت [illegible] که [illegible] که [illegible] سؤال [illegible] که باشد و [illegible] طالع [illegible]
عاشر [illegible] مریخ [illegible] زهره [illegible] زهره که صاحب [illegible]
چون در [illegible] طالع مبارک و دلالت [illegible] سائل [illegible] لهذا [illegible] آغاز [illegible]
[illegible] شمس که دلیل مال است [illegible] که [illegible] ششم و هفتم [illegible] طالع
واقع شده لهذا دلالت کند بر آنکه [illegible] خادم [illegible] آنها [illegible] است و [illegible]
مال [illegible] و قمر ایضا [illegible] که صاحب دوم و در یازدهم واقع است
لهذا دلالت کند بر آنکه [illegible] مال و [illegible] باشد و چون طالع برج ثابت [illegible]
زهره که صاحب [illegible] در برج [illegible] واقع است دلالت کند که [illegible] الله اعلم سؤالی
که نواب [illegible] شاهزاده [illegible] آزاده [illegible] فرمودند از آنکه آدمی فرستاده اند [illegible]
که [illegible] خواهد آمد و چگونه خواهد آمد و چگونه [illegible] یوم [illegible]

شهر جمادی الاول ۱۲۲۳ سنه بسم الله تعالی

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا چون قسمی از صاحب طالع عزم

عطارد متصل شده امروز که یوم جمعه جمادی الاولی

و منحرف از صاحب ششم و مشتری هر چند از انصراف

قمری گذشته دلیل است بر آمدن تمام امروز کلمه

چون قمر هم در جهت ناظر است بصاحب ششم انتهی

فی الجمله دلیل است بر رسیدن بمقصد بلکه رجوع کردن از مقصد چون شد از انصراف گذشته و چون قرار بعد از مریخ

که صاحب سیم است و متعلق است ببرادر و غایب برادر است و دلیل غایب آن است فی الحقیقه در یوم یکشنبه

منحرف شده و در روز دوشنبه متصل شده بصاحب طالع محتمل که اگر امروز نیاید دوشنبه یا سه شنبه بیاید و الله اعلم

و در خصوص مخواه کرمش و آوردن مطلوب درست معلوم نباید بادله چندی و الله اعلم سؤال از وقت

آمدن عالیجاه میرزا موسی وزیر یوم سه شنبه ششم شهر

جمادی الاولی ۱۲۲۳ سنه ارتفاع غربا که بود صاحب

طالع منحوس زحل و مریخ دلیل است بر دشوار

آمدن و دیر آمدن و همچنین بودن قمر در وبال

و در چهارم و بودن قمر صاحب ششم که دلیل است

بر نوکر که غایب است در خانه خود راجع و بودن

صاحب طالع خارج از بیت خود دلیل است بر دشواری آمدن غایب و ایضا بودن قمر و مشتری که دلیل است

بر غایب متصل بشمس در هفتم دلیل دشواری و نیامدن غایب و ایضا بودن مریخ که صاحب وتد هفتم است

در بیت زحل و صاحب وتد چهارم است دلیل است بر دشواری آمدن و بودن صاحب طالع

منصرف از مریخ و متصل بصاحب بیت خود دلیل است بر آمدن و ایضا بودن صاحب طالع منصرف

از کوکب تحت الارض یعنی مریخ و متصل بکوکب فوق الارض یعنی عطارد دلیل است بر آمدن و بنهادن

صاحب طالع در برج نهم و متصل بصاحب آن دلیل است بر آنکه غایب در راه است و ظاهرا تا اواسط شهر

جمادی الاخری که دیر تر آمده و محتمل که دیرتر بیاید و محتمل که زودتر بیاید ظاهرا تا حیرت سؤال یوم یکشنبه

دهم شهر شوال المکرم ۱۲۲۹ سنه ارتفاع غربا ... ا

از کیفیت وقوع حرب و مصالحه عالیجاه ... میرزا

نوروز و نمودن از جانب عالیجاه سردار ... بیک

در این طالع دلیل سائل و انکار کننده حرب طالع است

و صاحب طالع و منصرف عنه مریخ و دلیل سؤال

عنه غرض هفتم یعنی مشتری است و صاحب هفتم

و متصل الیه مریخ یعنی زحل دلیل جنگ و لشکر سائل هم و صاحب و کوکب در دو بیت و دو طالع ... و کوکب

کرده است و دلیل لشکر و سپاه مسئول عنه و اعوان و یستم و صاحب و کوکب در ششم است و صاحب برج هفتم

دلیل ... که اتفاق افتد از صلح و ظهور ... و کران ... کرده و ... و صاحب و ...

دلیل عاقبت کار و حرب خانه چهارم و صاحب و صاحب برج قمر و صاحب برج مریخ ...

بسم الله تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا در این طالع چون ...

ما بین دلیل سائل یعنی مشتری و هم صاحب طالع است و هم منصرف عنه مریخ و میان دلیل مسئول عنه یعنی

زحل که متصل الیه مریخ است اتصالی است بنظر تام ... و همین نقل نور نمودن مریخ از مشتری بزحل دلیل

دلیلست بر وقوع مصالحه زودی و چون عطارد در عاشر واقع است متوجه دلیلست بر آمدن رشد نامه و مکاتب.
و هرچند مریخ نیز در عاشر است بر حیثیت آنکه دلیلست بر وقوع حرب لیکن تثلیث بر وقوع حرب بحسب ظاهر
نه بحسب باطن و الله یعلم خصوص چون مشتری که دلیل صلح است نیز در عاشر واقع شده بر حیثیت و اتصال بودن زهره
در عاشر دلیلست بر صلح و چون شمس در عاشر دلیلست بر کمال عزت و ترفع و بودن صاحب عاشر که
عطارد است در تحت الشعاع دلیل گرفتاری خصم است خلاصه آنچه بخاطر قاصر میرسد اینست که هرچند مریخ در
عاشر واقع شده دلیلست بر حرب خصوص که بر جمیع زحلست بنظر و شمس [illegible] صاحب طالع و صاحب
هرم منحوس اند و عطارد [illegible] تحت الشعاع واقع شده که ان دلیلست بر گرفتاری خصم و لیکن در نظر حقیر اول صلح
بسیار بسیار قریبست زیراکه مریخ با سعود و مشتری او زهره در عاشر و اتصال میان صاحب طالع و [illegible] خصم
اغلب از حمل واقع و احتمال [illegible] دارد که روز پنجشنبه ۱۴ [illegible] که تا یوم یکشنبه
۲۴ شهر حال که تثلیث زهره از زحل و مقارنه زهره و مشتری در برج [illegible] اتفاق خواهد افتاد صلح واقع [illegible]
و مقصود المرام بکام دوستان و خورسندی لشکر نصرت اثر انوقت بوده باشند و الله یعلم بحقایق الامور
الاشیاء و عنده حقایق الاشیاء سؤالی که [illegible]
علیرضاخان از جانب [illegible] اشرف والا کردند در
خصوص وقت رجعت [illegible] ماه [illegible]
یوم جمعه ۱۵ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۳۳ تحقیقا چاشت [illegible]
[illegible] بغروب [illegible] باقی مانده و العلم عند الله تعالی
چون در این طالع سوال از [illegible] که از طرف [illegible] و نوکران [illegible] اشرف والا آمده اند از عالم مطلق و از
این جهت باید ملاحظه حال صاحب ششم را که صاحب طالع چون ملاحظه کردیم صاحب ششم که منسوبه [illegible]

هرم

۱۴۷

هرم مریخ در طالع بود و علاوه آنکه صاحب طالع ناظر است بآن و هرچند متصل است بشمس بجمع نور میان
میان هرم اینها همه دلیل اند بر زود آمدن و بودن قمر هم ناظر مریخ و هرچند اتصال ندارد دلیلست براه
و هم صاحب طالع در نهم است بخصوص روز یکشنبه ۱۹ شهر ربیع الاول که صاحب طالع از برجی به برجی انتقال
میکند بیابند و ایضا نظر عطارد و شمس صاحب رابع هرم برابع دلیلست بر آمدن بزودی سؤال
از خبر آمدن از عالیجاه عباسقلی خان که را
خبر خواهد آمد یوم پنجشنبه ۲۷ شهر رجب المرجب سنه ۱۲۳۳
ارتفاع [illegible] سؤال [illegible] اشرف والا
فرمودند بسم الله تعالی والله یعلم زحل که صاحب ششم
[illegible] و دخل غایب نخواهد بود و چون عطارد از ان
منصرفست و نظر اتصالش بجز طالع چون [illegible] صاحب
طالع چون در یوم یکشنبه اول ماه خواهد بود و قمر ایضا چون انصراف از عطارد که صاحب طالع است بجهت انتقالش
بزهره که [illegible] صاحب [illegible] شنبه خواهد بود [illegible] تا [illegible] شنبه خبر آید و الله یعلم سؤال [illegible]
حسنعلی بیک از طهران که نواب والا فرمودند یوم
چهارشنبه ششم شهر صفر سنه ۱۲۳۳ اگر [illegible]
در همین شوال [illegible] رسید [illegible]
بسم الله تعالی در این طالع چون صاحب [illegible]
در یوم [illegible] شنبه ۲۴ [illegible] الغرض که حال [illegible]
[illegible] بر [illegible] لهذا دلالت کند بر آمدن در ان روز متصل [illegible] دلیلست [illegible] است

سئوال نواب کامیاب اشرف والا

شب جمعه ششم ربیع الاول ۱۲۳۴ سنه که فلان

بخانه ما می آید یا نه فتهم الله تعالی اکرم صاحب

طالع ساقط از طالع و در تحت الشعاع است ولکن چون

سعد اکبر در مرکز رابع واقع و صاحب طالع مسعود است

با صاحب هفتم در روز سئوال دلالت بر حصول مقصود فی الجمله علاوه آنکه از عبارت سئوال چنین ظاهر می شود که

عرض مقصود سرکار این است که فلان شخص بخانه ما می آید یا نه و صاحب طالع که دلیل مسئول عنه است مقارن

صاحب رابع است پس می آید یا بدین احوال والله اعلم سئوال از اینکه آدمی فرستاده اند بدار الخلافه

که بخدمت سلطان اعظم که خواهد آمد شب جمعه ۲۲ شهر

ذیقعده ۱۲۳۴ سنه آدم مذکور موافق ساعت پنجاه و دقیقه

گذشته که نواب حسنعلی میرزا سئوال فرمودند

انصراف قمر که صاحب هفتم است باعتبار نیز از صاحب

طالع که در این طالع مشتری است باعتبار صورت طالع

و اتصالش بصاحب هفتم باعتبار رتبه بهانی [illegible] باعتبار صورت که خود طالع هم باعتبار رتبه زحل دلیل است بر کار

گزارده و رسول امر رسالت است و حکم ما طالع سیار مشکل است تحویل عطارد که صاحب ششم در دلیل و ذکر است بهیت

خود در اول ماه ذیحجه دلالت فی الجمله بر آمدن در انوقت و از او قبل تجاوز نمیتوان خصوص که قمر در آخر

منصرف از زهره صاحب هفتم و متصل میشود بزحل که در طالع است و در یکشنبه ۲۴ شهر حال که قمر متصل

بمریخ میشود دلیل دارد و نیز والسلام سئوال یوم سه شنبه ۱۹ شهر شعبان ۱۲۲۸ سنه فتهم الله تعالی

سبحانک

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا چون مقصود کلام درین

ازین سئوال کیفیت امور ریاست و ثروت و عزت

لهذا آنچه بخاطر فاتر میرسد در آنخصوص پس میگوییم

چون درین طالع شمس در عاشر است بتوبه و برجیس هم

بلکه و زیبست مرکز عاشر علاوه آنکه در خانه خود واقع

شده لهذا دلالت کند بر علم ریاست و ثروت

و عزت بیاندازه رخ نمودن و مشتری اگرچه در عاشر محترق و در درجه تحت الشعاع و فی الجمله دلالت بر ضعف در

حالات کند ولکن چون اقتضای احتراق و تحت الشعاع خارق میشود و شمس بسیار قوی است مخالفت نمیتواند نمود

خصوص که شمس نیز در عاشر است بر حیث و بودن صاحب طالع در وتد بر حیث شاهد است فی الجمله بر امر مزبور

اگرچه رابع زیراکه زحل مستقیم میشود و بودن زهره در بازدهم که بیت الرجاست دلالت بر آسیدن با مید است

و هرچند زهره در هبوط خود واقع است ولکن چون زحل به بیت خود منتقل میشود و از هبوط خارج لهذا

دلالت بر امر مذکور تواند کرد خصوص که در بیت خود زود متصل میشود بصاحب طالع در حال استقامت بنظر مودت

و یکصد که در ماه مبارک رمضان اثری ظاهر شده و در اواسط شوال اثر کار بروز خواهد کرد و مطلقا بر وجه بهتر و بالله اعلم

سئوال انوقت در حضور فرستاده اند

و کیفیت احوال او یوم جمعه ششم شهر ربیع الاول ۱۲۳۶

ارتفاع سرتا صحیح چون صاحب ششم که عطارد است

از صاحب هفتم منصرف و در یوم دوشنبه یازدهم

شهر حال متصل میشود بصاحب طالع در بیت که تا سنه

بار شنبه وارد که و بتعلیم سؤال از قرار
که عبارت از حاجی آقا حسین خان است یوم دوشنبه ۲۴
صفر المظفر سنه ۱۲۲۶ ارتفاع [illegible] لبهم الله تعالی
خبر السلامتی بحث حسین در طالع و تعلیم برج منصرف از
عطارد و صاحب هفتم و برجیس در طالع واقع است و در یوم
و چهارم شهر ربیع الاول در مرکز طالع واقع میشود در بیت ثانی و تنها وارد شد قاضی با خبر از رود [illegible]
خصوص که قمر در آن وقت نیز پنجم ماه مقارن صاحب طالع شده که در بیت که با نجم طول کشیده و حوادث قمر
در یوم چهارشنبه بیستم شهر حال در مرکز طالع واقع میشود متصل میشود بصاحب طالع انهم دلیل [illegible] است رانکه
تا از نور وارد که و چنین صاحب پنجم برجیس در بیت الشرف خود انتقال مینماید که دوم است برجیس
در بیت که بحسب احوال خوشی ها نخواهد کار بنائی خواهد خصوص که صاحب دوم مستقیم میشود و بالفعل
اقامت کند استقامت شهر شعبان و تعلیم [illegible] ساعت پنجم از روز سه ساعت گذشته روز پنجشنبه ۲۱ شهر
محرم سنه ۱۲۲۹ سؤال بنده کان اشرف ارشاد [illegible]
اعظم فرمودند که بندگان شاه را که عنایت
از فضل الکماه و دیگر یارض اقدس می آیند نه
لیس اقدحیر الاسنا و سبحانک لا علم لنا
الا ما علمتنا در این طالع هر چند بود صاحب طالع
در طالع و بودن قمر ناظر بحسب جرم اصحاب طالع مقبول از آن دلیل است بر تشریف آوردن
بنده کان اقدس خصوصا که انفصال از عطارد است که منتسب [illegible] است و قمر صاحب چهارم است که دلیل مدت است

و نیز قمر

و نیز بودن عطارد از ما شیرد متصل با صاحب طالع در طالع دلیل است بر تشریف آوردن ایشان و لیکن صاحب
بیت السعد در وبال و راجع است و صاحب عاشر در بیت [illegible] واقع و منحوس است و صاحب بیت القمر و قمر
منحوس است و قمر در وبال نحو واقع شده هر چند متصل است بزهره اینها همه دلیل کننده بر عدم تشریف آوردن
ایشان و استقرار در مکان خصوص که قمر از حقیقت اتصال گذشته و متوجه بمریخ است از صاحب طالع در
بودن قمر ناظر بحسب جرم بمشتری که راجع است علاوه و صاحب بیت الموت دلیل است بر تشریف نیاوردن
ایشان و نیز بودن صاحب هشتم در طالع دلیل است بر نیاوردن [illegible] تشریف آوردن ایشان خلاصه تشریف
آوردن ایشان مشکل بنظر می آید اگر چه اوله تشریف آوردن هم هست والله اعلم سؤال از وقت آمدن
که بدار الخلافه طهران [illegible] است بکجا رفت
بندگان اقدس ارفع اقدس یوم چهارشنبه ۲۴ شهر
ذیحجه الحرام سنه ۱۲۲۳ ارتفاع [illegible] بندگان اشرف
والا مستعلی میرزا سؤال فرمودند بسم الله تعالی خبر
السلامتی بحث حسین در این طالع حال غایب [illegible] ملاحظه
ملاحظه کردم چنین صاحب طالع ناظر است بصاحب نهم و
همچنین قمر ایضا ناظر است بصاحب نهم و صاحب نهم [illegible] والله اعلم [illegible] در راه است و لکن در این
طالع سؤال از [illegible] راه ذکر است که عنایت ملاحظه حال عطارد که صاحب ششم است و منسوب [illegible]
[illegible] و دلیل که گرفتیم چون آن در ششم واقع است دلیل است که بمقصد رسیده و چنین از صاحب هفتم
منصرف و متصل است بصاحب طالع و [illegible] در روز پنجشنبه ۲ شهر محرم الحرام خصوصی که عطارد
بود جمعه ششم شهر محرم متصل میشود بزحل [illegible] صاحب عاشر بنظر تثلیث و در روز سه شنبه ۱۲ شهر محرم مقارن میشود

بان در شب پنجشنبه ۱۲ شهر محرم الحرام خصوص که عطارد در یوم جمعه ششم شهر محرم متصل به تثلیث زحل صاحب عاشر
بنظر تثلیث و در شب پنجشنبه ۱۲ محرم مقارن تثلیث با مریخ صاحب طالع و ازین دلیل قوی است و بنابراین حکم کرد
در آن وقت [illegible] اقدس [illegible] خصوص که قمر هم در طالع است باید که او از جانب سرکار اشرف والا
را [illegible] نوشته شد موافق ظاهر نظر بود و فی الحقیقه چون سؤال از [illegible] که فرستاده شده بود باید که
ملاحظه حال صاحب پنجم و قمر شود پس ملاحظه کردم چون قمر در شب پنجشنبه ۲۸ شهر حال متصل به تثلیث صاحب پنجم
اعنی زهره و در یوم جمعه ۲۹ یک ساعت و شش دقیقه از روز گذشته متصل به تثلیث صاحب طالع [illegible] دلالت کند
و دلالت قمر بر آمدن رسول در یوم مزبور و ایضا منصرف است قمر از شمس که منسوب سلطان است شب جمعه تا نهم و اتصال
به صاحب طالع در یوم جمعه مزبور دلالت است بر آمدن در آن روز و زعم حقیر بجواب عطارد از برج هفتم به برج
عقرب که خانه مریخ است در شب جمعه و ناظر [illegible] که صاحب عاشر است در آن وقت ناظر شد نیز
به صاحب طالع و دلیل است بر امر مزبور زیرا که عطارد مناسب [illegible] خصوص درین طالع که صاحب پنجم است [illegible]
خصوص که صاحب ششم است نیز و ایضا اتصال صاحب طالع به صاحب عاشر نظر مودت در یوم پنجشنبه ۲۸ شهر
حال مؤید مطلب مزبور است [illegible] تا روز جمعه والله اعلم و این طریقه تجمیع است که در کتب نوشته اند اما موافق
تجمیع حقیق و تجربه حقیر طریقه اول باید معمول گشت زیرا که رسول نوکر و خدمت کار است و حال ششم باید
ملاحظه کرد [illegible] دهم باید [illegible] والله اعلم و چون شمس صاحب پنجم در یوم [illegible] متصل شد به صاحب عاشر و در ۱۹
منفصل شد [illegible] صاحب طالع [illegible] که در ۱۹ وارد شد سؤال از وقت
آمدن [illegible] عالیجاه [illegible] کامران و شاه محمود
که [illegible] بیست اول رجب المرجب ۱۲۳۳
بسم الله خیر [illegible] چون صاحب پنجم اعنی زحل منصرف است

از صاحب پنجم اعنی مریخ و متصل است به صاحب طالع یعنی زهره دلالت کند والله اعلم بر وصول رسول [illegible] جمعه او
و بجهت در چهارشنبه چهاردهم شهر رجب المرجب که اتصال میان صاحب طالع و صاحب پنجم واقع شود و الله
شود کذب است و بجهت پنجم از صاحب پنجم نیز منصرف است تا هم ماه بود و چون صاحب پنجم در ششم واقع شده
در مرکز بجهت مریض شده باید در تعویق شده باید آمدن او والله اعلم و حکم این طالع بسیار مشکل است و بجهت
که از یازدهم تا چهاردهم یا پانزدهم وارد شود والله اعلم زیرا که قمر در یازدهم شهر رجب در طالع واقع شود
و در چهاردهم چنانچه مذکور شد اتصال میان صاحب طالع و صاحب پنجم واقع شود والله اعلم خلاصه حکم
این طالع بسیار مشکل است سؤالی است که
[illegible] از جانب عالیجاه [illegible]
در خصوص وقت رسیدن خبر و نامه از خانه و اهل و عیال
او در یوم سه شنبه ۱۲ شهر ربیع الاول ۱۲۳۳ از غروب
آفتاب ده دقیقه تقریبا گذشته بود بسم الله خیر الاسماء
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا هرچند [illegible] و در جنس سؤال و طالع تجمیع است و لکن عطارد را درین طالع
ملاحظه کردم [illegible] انصراف [illegible] غایب و [illegible] صاحب طالع [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] انصراف از زحل صاحب [illegible] متصل شود به شمس هرچند تقویم [illegible] که در آن اوقات
خبری رسد و چون قمر منصرف شود از عطارد و متصل شود به شمس صاحب طالع در یوم سه شنبه [illegible] ماه
احتمال [illegible] در آمدن مکتوب و خبر در آن روز و احتمال بعیدتر وصول نامه و خبر است در یوم [illegible]
[illegible] آن که قمر در طالع و عطارد متصل شود [illegible] طالع [illegible] منصرف [illegible] صاحب چهارم و پنجم
در شب [illegible] متصل شود و محترق میگردد و از صاحب طالع یعنی شمس [illegible] از جانب عالیجاه

[illegible]

حانی و کم اتفاق افتاده باشد و الله اعلم سئوال بندگان نواب کامیاب اشرف ارفع والا فرمودند
سؤال از آلوده کی و وقوع نزاع و جدال ،
۵۱۶۱۳۷۸۳۵ وعدم آن در یوم یکشنبه ۱۴
شهر رجب المرجب سنه ۱۲۳۴ ارتفاع شرقی ۸ و برفرض
وقوع صلاح است باید بسم الله مجریها چون
درین طالع فرخنده مطالع صاحب طالع و قمر در دور عاشر
واقع است متوجه درجات اهل انذا و دلالت کند و الله اعلم بر قوت نواب اشرف والا و بر کمال غلبه شان بر خصم
که ساخته خصوص که صاحب طالع نیز اعظم است و اضافه بودن صاحب هفتم در حیث بلکه متوجه در هشتم و دلیلست
بر کمال ضعف خصم و نیز بودن منصرف عنه قمر و قمر دو در عاشر که عطارد است دلیل است بر قوت سائل و بودن
صاحب برج دلیل خصم مشتری دو در هفتم دلالت کند بر نکوئی عاقبت بجهة خصم و اصلاح و اتصال و میلان بیکدیگر
بنظر مودت زودی پیش است و نیز نهم حال عبی شهر رجب المرجب دلیل است بر فراهم آمدن اساس صلح
و مصالحه در انوقت از جانب سرکار اشرف والا و چنین اهالی هم بجرم اتصال ثابت بجنگی در همین اوقات
هم گفتگوی صلح و اساس مصالحه فراهم آمده باشد و بودن صاحب چهارم که زهره است در وبال و منحوس بمریخ
و لبودن قمر که در چهارم است ضعف حال و لبودن ذنب در مرکز رابع دلیلست بر بدی عاقبت خصوص بالکلیه
زلیار بجهة بلکه صاحب ثالث قمر در برج است در رابع در خانه قلعه واقع است و فی الجمله قوت است و لبودن صاحب
دلیل سائل فی تعیه زهره چنانکه مرقوم شد در وبال و منحوس بمریخ دلیل است بر صلح نکوئی عاقبت خصوصیت
کبه تسرکه ریانه حسنی دارد و اصلاح اولویت و دلیل صلح قوت است و لبودن قمر نیز بنظر تثلیث صاحب هفتم
و لبودن عطارد که منصرف عنه قمر است و دلیل سائل است نیز بنظر تسدیس دلیلست بر اصلاح و ترک

نزاع

نزاع و جدال است به المتعال و نحس عطارد در دور عاشر واقع است و دلالت کند و الله اعلم برامد شد ان در این اوان
خلاصه اوله فراهم آمد اساس صلح و مصالحه قوت است درین اوقات تا سیم شهر حال و چند روز بعد نیز دلیل
دارد و اصلاح بنظر تحیر ارجح است و جانب جدال و نزاع مرافی اوله مفروضه و غیر انتها یکونست با وجود کمال قوت
سرکار سائل والعلم عند الله سئوال از تسخیر قلعه ۴۲۲۴ و عدم آن که بندگان اشرف والا حسنعلی میرزا
فرمودند یوم پنجشنبه ۲۴ شهر شعبان سنه ۱۲۳۳
ارتفاع شرقی ۸ بسم الله مجریها اکنون
عطارد منحوس و قمر بین النحسین و قریب
باحتراق و هر چند در بیت الشرف است در وتد عاشر
و همچنین لبودن زحل در وتد هفتم و اتصال مریخ
در اواسط شهر رمضان در مرکز طالع اوله قوی اند
بر مفتوح شدن قلعه مزبوره ان شاء الله تعالی در اواسط شهر مزبوره متوسطات آن و بجهت آنکه عطارد منحوس صاحب عاشر
و صاحب طالع و منحوس است و در عاشر واقع است دلیل است بر آنکه گشودن حصار بسبب انحصار باشد والله
اعلم و همچنین لبودن ذنب در چهارم در طالع سئوال اول و لبودن مریخ در طالع در این سئوال دلیل است
بر ضعف حال قلعه و همچنین درین طالع لبودن قمر منحوس بلکه محصور بین النحسین دلیلست بر ضعف حال قلعه
و در طالع سئوال اول چون چنانکه منظور نظر مبارک است سئوال از حال قلعه بوده است ایضا لبودن صاحب طالع
در حادی عشر و لبودن زحل در هشتم دلیلست برابر مزبور خلاصه عرض احوال قلعه بسیار منظر حقیر مکر
محبوس مرآید اگر در اواسط عشر آخر عقرب خواهد شد والله اعلم بلکه در عشر آخر عقرب والله اعلم
سئوال از دعوای لشکر و اتفاق جنگ ۱۵۴۲۲ ۲۴ ساعت و پنج دقیقه از سر دسته

گذشته که در ساعت و سی و نه دقیقه از طلوع آفتاب گذشته یوم پنجشنبه پنجم شهر ذی القعده سنه ۱۲۲۵
اتفاق افتاد و دلیل سائل و آغاز کننده حرب طالع
و صاحب طالع و منصرف عنه قمر و منصرف عنه مریخ
و دلیل خصم هفتم و صاحب آن و متصل الیه قمر و متصل
الیه مریخ و مریخ در طالع ابتدای سوم دارد و دلیل
لشکر سائل و خیل آن دوم و صاحب و کوکبی در آن است
و دلیل یاری کردن سائل و لشکر سائل اند و دلیل اعوان و لشکر خصم هشتم و صاحب آن و کوکب در هشتم صاحب آن
و صاحب هفتم و دلیل بر ماجراها که میان آن دو گروه اتفاق افتد از صلح و ظفر که چگونه و کرا باشد و نظر
السماء دهم و صاحبش و صاحب مکان قمر و دلیل عاقبت کار حرب خانه چهارم و صاحبش و صاحب برج قمر و صاحب [illegible]
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا چون در این طالع قمر ناقص نور صاحب طالع هفتم و ایضا مشتری [illegible] در عاشر
واقع شده دلالت کند والله یعلم بر آمد و شد رسولان و اسباب صلح جدا از خصمان و تحقیق که بوساطت
و بیرون آمدن نقیه امام و بارسال نمود و از جهت مال و عطایا اصلاح نشود خصوص که ناقص نور اعنی قمر
در بیت المال واقع است و چون عطارد متصل است [illegible] خصوص بنظر تربیع خصوص که صاحب هشتم و دلیل
خصم ساقط از هفتم است و در دوازدهم واقع شده و مریخ مسعود است بنظر زهره خصوص بنظر دوستی
[illegible] خصوص [illegible] با سهم السعاده بودن سیما زهره در طالع واقع شده و صاحب طالع [illegible]
در عاشر واقع شده اگر حرب واقع شود دلالت کند بر فتح ذو الفقار خان و شکست و خانمان ۱۲۲۱
بان و تحقیق که بعضی از روسای آنها گرفتار شوند و بودن سهم السعاده با مریخ و دلیل است بر [illegible]
بسیار سؤال از روی داد لشکری که بنده [illegible] شرف والا [illegible] شد باخبر

دهم یوم جمعه ۲۳ شهر ربیع الاول سنه ۱۲ ارتفاع [illegible] درجه بسم الله تعالی خیر الاسماء الحسنی هر چند
اصطرلاب [illegible] ولیکن چون صاحب طالع
و صاحب هفتم ساقط اند از یکدیگر دلالت کند والله یعلم
بر آنکه لشکر ملاقات نکنند و حرب نشود و اگر هم
در سیم شهر ربیع الثانی ملاقات کنند یکدیگر را و
[illegible] فی الجمله در اوقف [illegible] ملاقات است ولیکن
ضعف است هیچ نخواهند گفت یکدیگر با صلح و آشتی
خواهند داشت با هم و چون صاحب طالع کوکب سعد و مشتری در عاشر واقع است و شمس هم در عاشر است و هر چند در
وبال است و مشتری در سهم قریب عاشر است دلالت کند والله یعلم بر قوت و سعادت از لشکر [illegible] تعالی و چون صاحب
هفتم ساقط است از هفتم و در ششم آن واقع است و صاحب هفتم بنظر تربیع زحل واقع است دلالت کند بر قوت لشکر نصرت
اثر و ضعف خصم خلاصه موافق این سؤال [illegible] که [illegible] فریقین هرگاه واقع شود و حرب کند نصرت
و دولت [illegible] منصور شد ولیکن [illegible] فریقین و محاربه بعید بنظر می آید و [illegible] والله یعلم سؤال از کیفیت سفر
خیر الاثر یوم دوشنبه ۲۱ شهر ربیع الثانی ارتفاع غربی
[illegible] درجه بسم الله تعالی خیر الاسماء چون سؤال از کیفیت سفر
و عاقبت آن است و در این طالع که مشتری که صاحب بیت
قمر و صاحب چهارم است بر قوس و در خانه خود در دوم واقع
شده دلالت کند بر نیکو عاقبت [illegible] ایضا چون [illegible]
نفع مشتری که سعد و دولت و صاحب سیم نفع مریخ [illegible] بلکه قمر [illegible]

مسعود نموده و ناظر است بطالع و دلیل است بر سعادت و نیکوئیها و خیر و شادی و نیکوئیها و هر چند صاحب
طالع که صاحب سهم السعاده است نیز یعنی عطارد ساقط است از طالع و منحوس است بر جدی و لیکن چون سهم
السعاده با راس نیز در عاشر واقع شده اند علاوه اینکه زهره که صاحب عاشر است و صاحب سهم نیز در بیت خود
در خانه نهم واقع شده و مسعود کننده است صاحب سهم را لهذا دلالت کند بر نیکوئیها و سعادت و خیر و خوبی
و عزت و دولت و مال و نفر از سفرها بیش و چهار ان جمله آنکه چون صاحب طالع یعنی عطارد که صاحب عاشر است
نیز ساقط است از طالع و منحوس است و صاحب ششم در خانه ششم و صاحب هشتم که صاحب اعوان و انصار
خصم است فی الجمله و صاحب نهم و عاشر نیز منحوس است و صاحب ششم که صاحب بیت اعوان و انصار خصم است
فی الجمله و صاحب نهم و عاشر نیز منحوس است و صاحب هشتم که صاحب بیت اعوان و انصار خصم است درین خبر
خبر است و هم بیماری و ذلت و خواری و غیر اینها نیز است سؤال از اینکه عالیجاه مهتابعلی خان سو
با نفاق عالیجاه علیخان روانه است ۴۲۲۴ و بولکات ان نواب والا روانه فرموده اند غلبه
و ظفر را تصرف خواهند کرد یا نه یکشنبه نهم
شهر ذی قعده ارتفاع غربا بر کفه بسم الله تعالی خیر
الاسماء چون صاحب عاشر در طالع و دلالت کند
و بعلم بر اینکه سلطان نواب این سفر خوش بیاید و عداوت
کنند و این نزاع در گسسته شود چون صاحب طالع در هبوط
بلکه منحوس است از صاحب عاشر فی الجمله و دلیل است بر عدم
تسلط ایشان بر خصم اگر صاحب هفتم ایضا منحوس بذنب در ششم که بیت الاعداست فی تحویل واقع است
و در بیت الهبوط خود واقع است و در بیت که جوزا قمر متصل است بصاحب طالع و صاحب سهم از اینکه منحوف

از صاحب

از صاحب طالع و متصل بصاحب سهم است حتی توسط کواکب [illegible] باید بشود و لیکن با کراهیت از جانب سرکار
و چون صاحب عاشر در طالع واقع است با سعد اگر چه صاحب عاشر راجع است دلالت کند و بعلم بر نور شکر تان
سرکار و در اول ماه ذی حجه قوت تمام که به [illegible] استقبال خواهد بود و در اواسط ماه قوت تمام با ضعف [illegible]
که ضعف تمام باشد بر قوت بجهة او خواهد بود و اگر تا اواسط شهر ذی حجه مصالحه نشد دلیل است بر اینکه از اول ماه
یعنی یازدهم یا شانزدهم و بعد در هیجدهم ذی حجه است با قوت فی الجمله بجهة خصم اگر چه ضعف است از برای
او خلاصه خالی از قوت نیست در حرب باید قدری با احتیاط بود در آن اوقات یعنی در ماه ذی حجه خصوص که
صاحب طالع [illegible] که صاحب سهم و دلیل است و بعلم عند الله تعالی در این طالع متصل شود در پنجم ماه مرقوم بسعد
اکبر و واقع شود در بیت نحو و صاحب هفتم ایضا بخانه خود میرود والسلام سؤال از کیفیت [illegible] منصور مالی
و خصم یعنی عالیجاه [illegible] نظر خان ارتفاع غربا که [illegible] روز یکشنبه ۲ شهر ذی حجه سنه ۱۲۳۲ بسم الله
تعالی خیر الاسماء [illegible] هر چند چون در این طالع [illegible]
طالع منحوس است به [illegible] صاحب دوازدهم و ششم که در
هبوط واقع است و صاحب طالع [illegible] با حراق
و قمر متصل است بصاحب سوم بمقابله مریخ صاحب دوازدهم
و ششم و زحل بر تربیع طالع و در عاشر است و سعد
اکبر در هشتم ساقط است از طالع و در مقابله مریخ واقع است لهذا فی الجمله دلالت بر ضعف حال قلعه کند و بر قوت خصم
و لیکن زحل صاحب [illegible] عاشر و در [illegible] دلالت کند بر سبب فساد اهل قلعه و بر [illegible] اهل قلعه بر گشودن
قلعه و لیکن چون شمس ناظر است بنظر مودت بطالع با زهره و شمس در بیت الشرف لهذا امید است از جانب سلطان
فوتی بقلعه رسد و سروری بجهة اهل آن ظاهر گردد خصوص که صاحب طالع مستقیم است که آنهم دلیل است

فی الجمله بر ثابت بودن امر قلعه و مراتب طالع لیس الله تعالی سمک لا علم لنا الا ما علمتنا در این طالع چون طالع
برج ذوجسدین و قمر صاحب طالع نیز در برج ذوجسدین است دلالت کند و به تعلیم بر اینکه خصومت از جانبی مکرر دو تغییر
در آن بهم رسد از جانب اهل دولت قاهره با اینکه دوباره خصومت بعمل نیاید بعد از آرمیدن از جانب
ایشان و از جانب ایشان تا زمانی بسیار رسا اطول کشد و چون قمر ناظر بعید است و آرام گردش سعادت باشد جهة
ایشان و چون دلیل خصم در برج منقلب و بالذات نحو منقلب است نیز در آن حین متصل الیه قمر است دلیل خصم است
از این جهة نیز در برج منقلب واقع است و دلیل است بر اینکه خصومت از جانب خصم زود گسسته شود و زود بر انگیخته
شود و چندین بار همچنین باشد هر بار که آرام بگیرد باز بر انگیخته شود و چون قمر نقل نور دلیلین را بیکدیگر
مینماید و میانی دلیلین نیز دلیل سائل و خصم نظر انطباق در تر نا است لهذا احتمال که صلح و درستی
اتفاق افتد از جانب اهل دولت و چون صاحب طالع کوکب سعد و زهره بر جهت در عاشر
واقع شده در بیت خود و قمر هم که دلیل سائل است ناظر و متصل است بان لهذا دلالت کند و به تعلیم
بر سعادت احوال و خیریت مآل خصومت بجهة اهل دولت قاهره و نصرت یافتن ایشان و چون صاحب
طالع متحد است بصاحب عاشر و در آن واقع شده و مسعود است بزهره دلالت کند بر اینکه از جانب سلطان
اهل دولت را سعادت کامل و نصرت حاصل گردد و بودن صاحب هفتم ساقط از آن دلیل است بر
ضعف خصم نیز و چون صاحب هفتم ناظر است بنظر مقابله با صاحب طالع و راجع است و منفصل است از صاحب
هفتم بنظر مودت و صاحب هفتم با صاحب هشتم در حکم مقارنه و صاحب هشتم سعد و در بیت خود واقع است
لهذا دلالت کند بر انحراف و ناموافقی اهل اعوان و انصار اهل دولت قاهره با ایشان و موافق
بودن خصم و موافق بودن اعوان و انصار خصم با آن و چون صاحب رابع که صاحب برج قمر است مسعود است
بزهره و همچنین مشتری که صاحب برج صاحب طالع است و صاحب طالع نیز در برج کوکب واقع در رابع

[illegible] متصل است
[illegible] صاحب طالع

سعود

مسعود شود بزهره که در بیت خود واقع است لهذا دلالت کند و به تعلیم بر نیکو عاقبت و سعادت
امر خصومت بجهة اهل دولت و عزت و جلال و رفعت و اقبال ایشان انشاء الله تعالی سؤال از ایام
محصوریت قوربانی و عاقبت آن در یوم شنبه ۲ شهر جمادی الاول سنه ۱۲۲۳ ارتفاع شرقی [illegible]
این سؤال است که بعد از محصوریت شدن غیر از سؤال اول که قبلا شده بود در خصوص محصور بودن

بسم الله تعالی خیر الاسماء بحث هر چند چون
در این طالع صاحب طالع منحوس است برج صاحب
دوازدهم و ششم که در هبوط واقع است و
صاحب طالع نحوست با احتراق و قمر متصل
بجرم مقابله مریخ صاحب دوازدهم و ششم
و زحل بر تربیع طالع و در عاشر است و بعد اگر
در هشتم ساقط است از طالع در مقابله مریخ واقع است لهذا فی الجمله دلالت بر ضعف حال قلعه کند و بر تشدد
خصم و بودن زحل صاحب وتد عاشر و در عاشر دلالت کند بر فساد اهل قلعه و بر باطل بودن اهل قلعه
بر گشودن قلعه و لیکن چون شمس ناظر است بنظر مودت بطالع با زهره و شمس در بیت الشرف است
لهذا امید است از جانب سلطانی قوت بقلعه رسد و سروری بجهة اهل آنجا [illegible] گردد و خصوص که صاحب طالع
منتقل است که از انهم دلالت است فی الجمله بر ثابت بودن امر قلعه و صاحب عاشر [illegible] بودن [illegible]
طالع محصور نحس [illegible] در برج [illegible] طالع سؤال اول [illegible] هر چند دلالت کند فی
الجمله بر بیم و خوف غرق شدن قلعه و خرابی آن باب ولیکن چون این طالع برج [illegible] است و
ساقط است از طالع [illegible] بجهة آب نخواهد بود و تربیع [illegible] صاحب طالع با مریخ در یوم

سئوالی که یوم هشتم است دلالت کند بر ضرر رسیدن بقلعه در انروز و وقوع صدمه در انوقت احتراق
صاحب طالع در یوم جمعه بیست ششم جمادی الاول تمام دلالت است بر ضعف حال قلعه در انروز و وقوع صدمه
در انروز و مقارنه صاحب طالع با زهره در چهارم جمادی الثانی دلالت است فی الجمله بر قوت اهل قلعه در انروز
و تحویل که در اواخر ماه جمادی الثانی که صاحب طالع تحویل برج طالع کرده و بمرکز طالع میرسد قلعه مفتوح
گردد و اگر انوقت مفتوح نشد تحویل که تا ثلث اول یا ثلث آخر رجب المرجب طول بکشد و العلم
عند الله غرض این است که خطر قلعه تا هشتم و نهم یا هفدهم و بیست و هفتم بیست و اواسط شهر رجب است از انوقت که
نشانه قطع کرده شده بسیار نخواهد بود و مفتوح خواهد گردید و الله اعلم ولکن هرگاه تا شهر رجب المرجب نخواهد
طول بکشد و در شهر رجب بسیار ضعف هم میرساند و هر چند در انوقت خصم هم ضعف میکند بجهت رجعت زحل.
طالع در جمعه دوم شهر رجب المرجب و احتراق آن در اواسط شهر مزبور حال قلعه ضعیف است هرگاه امان اوقات
طول بکشد چه انحوسه رفع خصم بسیار دشوار است و شنبه ازان بیع در شهر جمادی الثانی رفع خصم بسیار
اسهل است و الله اعلم سئوالیست که بندگان نواب مستطاب شاهزاده ملک قاسم فرمودند در خصوص
امر هرات که فتح آن و رفتن قشون باینجانب که چه نحو خواهد شد و عدم آن در این سال یوم جمعه بیست یکم
رجب الارتفاع شرف که شنبه ۱۲۳۵ نحو نیابه تشریف
آورده سئوال فرمودند از انچه در همان … رسم و دیگر …

ولایت سایل شهر و عطارد و دلیل … شتری و مریخ
ولایت خود سایل مریخ و قمر و مشتری دلیل خصم زحل و عدو
مشتری از زحل
الادبار … عاشر و زحل و مشتری و شمس …
ولایت … از … دلیل عاقبت امر انها
شمس و عطارد و زحل

بسم الله تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا از این طالع فرخنده مطالع چنین معلوم شد که در این سال فرخنده
فال بر نواب واله کمال خوشی بگذرد و در کمال جاه و عزت و استقلال و دولت و اقبال باشند و
صحیح المزاج باشند و با امیدها برسند بجهت بودن زهره در طالع و مشتری در کمال عاشر در کمال قوت و صاحب
طالع در بیت الرجاء و دلیل طالع ایضا در بیت الرجا و غیر آن از ادله و بودن سعد در طالع دلالت است
و اندیشه بر محفوظ بودن در این سفر انشاءالله تعالی علاوه بر آن صاحب شرف عاشر و رب الیوم است
که دلالت است بر مقصود بر آمدن و بودن صاحب طالع در بیت الرجا متصل بجرم سعد در طالع با بودن
شمس بر متصل بعد از عاشر و … اتصال سعد از عاشر شمس … قوی کاست بر جاه … و بودن
عاشر مسعود و دلالت است بر برآمدن حاجات و ایضا مسعود بودن زهره در طالع از مشتری در عاشر دلیل است
بر ان و ایضا بودن راس در عاشر دلالت است بر کمال عزت و اقبال و بودن صاحب رابع ناظر
برابع و بودن صاحب آن در طالع دلیل است بر نیکوئی عاقبت انشاءالله تعالی و دشمن در این سفر فاتح از دولت
نیست و از جوب و ضرعه او احتیاط کنند خصوص که قرنه الحکم منحوس مریخ در نهم واقع شده
و صاحب نهم منحوس است ازان که دلالت است بر خاطره در سوده فی الجمله و لیکن بعد از چند یوم خاطر جمع
کنند و دلالت عزت و سلطنت عزت و ایضا اتصال قمر از نهم بصاحب طالع در یازدهم است دلیل است
رامیدها رسیدن در این سفر انشاءالله تعالی و حکم کردش هرات ازین طالع مشکل است چونکه سئوال از ان
خصوص نبود لکه از پیش آمد احوال مطلق بود و الله اعلم سئوالیست که علیجاه صبیه محمد خان نمودند از بکه تا
ترکان بروند چگونه است یوم سئوال یوم جمعه ۱۲ شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۳۵
ارتفاع عزیز … دیده بشر الله تعالی
خیر الاسماء

چونکه صاحب شرف هفتم در طالع در اوج است
اگرچه صاحب طالع منحوس است از آن دلیلست
بر آنکه خصم نهان و قربان بر دار کشد و ایضا
بودن صاحب طالع در طالع دلیلست بر قوت
ثانی و نیز بودن صاحب شرف هفتم در هبوط
با وجود رجعت دلیلست بر ضعف خصم و چون
صاحب طالع مقصدست از صاحب عاشر دلالت کند
بر غلبه سلطان ایشان و چون صاحب طالع منصرفست از صاحب ششم ایضا در وبال و در هفتم شمس که متوجه
و در هشتم در رجعت اگرچه دلالت کند بر ضعف اهل قلعه که لشکریان لیکن چون مشتری است ایشانرا هم قوی
قوت بیشان خواهد بود و بحیله و خود را نخواهد گذاشت و نیز صاحب شرف در طالع ایضا در هشتم
دلالت است بالجمله بر ضعف سائل و اتصال صاحب طالع از صاحب هفتم دلالت بر ملاقات خصم و دلیل که چون
صاحب نظر موت است و وقوع قوت مسای ایشان صلح کنند تا اگر بخورند با یکدیگر جنگ نشسته دلگیر
کهات لیاری داوله لیاری زرک سفر نظر راجع و چنین مینماید که نروند و ترک خواهند کرد مسئول آل
کو مرتبه که کوهر از جانب بلوچان از روی شفقه
در خصوص آمدن اعلی شاه محمود و شاهزاده کامران نزد
وقت آمدن او قریب ارابع ساعت از غروب آفتاب
شب پنجشنبه ۱۸ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۳۳ اکبر زهو
بسم الله تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا بر حسب طالع

محر

تخمین که باطلاع آب غار نمود لیکن چون در اینجا سوال از آمدن شاهزاده کامران است ملاحظه کنیم دلیل غایب
زهره بود که صاحب عاشر است میان آن و صاحب طالع اتصال نیکو نیست دلیل است بر ارتباط فیمابین و چنین
زهره منحوس میشود و محترق از صاحب طالع مخفی کردن امر بقیه الایام فیمابین ایشان همه اوقات بقیه لحبه
کامران و چون قمر از حظ او منصرف و متصل است از صاحب طالع و نیز صاحب در تحت الشعاع است دلالت کند
بر آمدن خبر و نامه زودی بقیه فرداکه یوم پنجشنبه ۲۸ همین ماه بقیه ربیع الاول است تا عصر روز و انصراف
قمر ایضا در یوم مزبور از صاحب عاشر و اتصالش از صاحب طالع دلیلست و مدعای رسول از جهت این امر رسالت
بخدمت بندگان سردار اخراج و نوشته او بقیه رسول اولاد بودن زهره صاحب هشتم در ششم عاشر است متصل
از صاحب طالع دلیلست بر رسیدن نوکر از شاهزاده کامران بخدمت بندگان سردار و نحوست احوال
او بقیه رسول از سبب و این ادله و چنانکه بوده بحسب ظاهر و فی الحقیقه حال سوال از رسول شاهزاده
کامران است دلیل رسول در طالع عطارد است زیرا که جوزا سیم است نسبت بهفتم که احوال غایب را از آن
باید معلوم نمود با آنکه چون سلطان از عاشر احوال او را باید ملاحظه کرد و سنبله سیم عاشر است لهذا
عطارد دلیل رسول است لهذا ملاحظه حال عطارد کنیم و قمر سوهم با میمنت نشیند چون قمر از صاحب
عاشر در یوم مزبور منصرف و از صاحب طالع متصل میگردد چنانچه مذکور شد احتمال میرود که یوم مذکور رسول
وارد شود و تحقیق که بلکه رسول رجوع و چنانچه بحسب اتفاق چنانکه باشد و اخبار آن یوم مذکور باشد
از جهت قمر ایضا نسبت که بندگان

لوات حسن عمر نمود است از حال شاه
کاظم کلاه که فرستاده بود بنداور با جمعی از لشکر
بجاول با فوز و جام و جاه آن در سفر
دیگر نوشته شده بود با ما فرمودند که حال او

ملاحظه کنم وقت خبر آمدن او را عرض کنم سئوال یوم دوشنبه سیم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۳۳ ارتفاع شرقی دلو
بسم الله تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا درین سئوال نیز در سنکلم رسیدن مکتوب اشرف والد
هر ابر نیز هر چند ولیکن جرم قمر ثابت الجمله معلوم میشد طالع فی الجمله تشخیص شد هر چند صاحب سئوال اوست
و هیچ طالع اهم مراقی است سئوال صاحب طالع در عاشر واقع شده و هر چند شمس نیز در عاشر و مشتری در برج حیّت
در عاشر است و هر چند شمس در وبال است و انظار بس در طالع است و ذنب در هفتم دلالت کند و به تعلیم رفتن
محلی باشد که ظلم خان و سعادت او و تحمل امروز که یوم دوشنبه سیم شهر ربیع الثانی در نظر موت بین و ثنیین
اتفاق چه افتد از اطلاعات واقع شده ظلم خان و عسکر با خصم صلح و آشتی شده و خیر قسم هم نقل نوزدهم
ولیکن میکند مثبت انهم بر امر مذکور شاهد است و چون قمر در برج جدی است پنجم ماه بعد ربیع الثانی
منصرف از عطارد و در یوم پنجشنبه متصل است صاحب طالع نیز زهره و شاید تحمل که در از روز خبر رسد و قمر از روز طالع
تحویل مینماید انهم فی الجمله دلالت است بر امر مذکور و احتمال زیاد نیز هست با وجود نیز دارد که نقل
نوزدهم کرده و به تعلیم و چون صاحب هفتم در برج [illegible] انهم دلالت است بر ضعف خصم اگر ابر نبود و طالع درست تشخیص
میشد مفصل تر عرض میشد [illegible] در احکام و به تعلیم سئوال از آمدن فتح خان بقوربان یکشنبه ۲۶ شهر ذیقعده
سنه ۱۲۳۲ ارتفاع شرقی [illegible] که آیا بقوربان خواهد آمد یا نه و چگونه است حال قوربان بسم الله تعالی
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا درین طالع چون سئوال
از قوربان [illegible] رسیدن دشمن یعنی فتح خان است
بان و منظور حال آن مملکت است لهذا اگر
بخاطر [illegible] میرسد در خصوص عرض مینماید که
چون ذنب در طالع دلالت است بر آمدن فتح خان
بقوربان و [illegible] بودن [illegible] سبع طالع و در وتد

خصوص

خصوص چهارم و چون آن نیز حمل در برج [illegible] راجع و منحوس این نیز دلالت است بر آمدن فتح خان و ایضاً چون صاحب طالع
یعنی مریخ در هشتم ساقط از طالع و چون صاحب هشتم محترق و راجع و منحوس یعنی آن از حمل راجع و ذنب بر امر مذکور
و چون زهره در یازدهم ناظر است بنظر مودت بطالع و مشتری متوبه در طالع واقع است خصوص در برج جوزا
لهذا تحمل [illegible] بر اهل قوربان نیکو خواهد بود و دلالت کند بر سلامتی ایشان از ضرر عدو از جهت اهل دین و اهل تجارت
و [illegible] ایشان بار کشتن دشمن از ان قلعه و هر گاه العیاذ بالله محصور گردد تحمل قوی باشد تا مدت سی و شانزده روز طول
کشد و بعد مفتوح گشته و تحمل دیر تر مفتوح گردد و چون صاحب [illegible] در برج خود و سعد است انشاالله تعالی بان
شهر نخواهد رسید و الله اعلم تعالی الاشیاء سئوال یوم سه شنبه ۲ شهر ذیقعده ارتفاع غربی [illegible] از رمش
نواب کامیاب اشرف والد دعوای [illegible] ۱۹۴۲۸۴ از شق [illegible] دملات علوم وصلاح [illegible]
رئیس [illegible] الثانی سنه ۱۲۳۶ [illegible]
دلالت سئوال عنه یعنی خصم قمر و شمس بسم الله تعالی
خیر الاسماء [illegible] طالع [illegible] است در برج
چهارم راجع دلالت است که حرب [illegible] باز
[illegible] صاحب طالع و منصرف عنه قمر [illegible]
در [illegible] عاشر آمده و صاحب هفتم که متصل الیه قمر نیز هستند و صاحب طالع اگرچه در برج [illegible] راجع است [illegible]
مشتری کرده است [illegible] صاحب هفتم تحت الشعاع که باندک فاصله محترق میگردد و علاوه اینکه صاحب طالع منحوس
نحس اکبر و با ذنب است متصل الیه قمر است [illegible] بیرون آمده اینها با ادله دیگر دلالت کنند بر قوت [illegible]
سائل [illegible] و سهم السعاده ایضاً در طالع واقع است و انهم دلالت است بر امر مذکور اگر [illegible] برند دلیل
[illegible] و الله اعلم در سئوال [illegible] اشرف والد [illegible] دو قمر [illegible]

در کذارش خصوص یعنی ۱۲۲۱ ابتدای ایام زمستان ۲ شهر ربیع الاول ۱۲۲۳ ساعت الاکثر مع
طلوع تا نیمه ارتفاع غربیه ۵ درجه
شمس صاحب خانه دوم است که خانه اعوان سائل است
با صاحب هفتم ... در خانه آن منحوس
و محترق کون آن ... رجوعت است
خصم بیمار و ... صاحب طالع ناظر صاحب سابع
بنظر مودت و لیکن ... از جانب ...

و الا وجود ... صاحب طالع ناظر صاحب مریخ در وتد سابع برجیست و در خط خوش ... و لیکن است
که ... برج آن برج منقلب بر سرارت ... نموده ... سرارت ... و لیکن
بودن زهره ... صاحب ... عاشر شده است در ... ساله ... و ...
و صلح و کم شدن و نقصان یا ... شرارت و وجود صاحب طالع ساقط از طالع و قرب بزوال ...
دوم نیز در وبال ... از صاحب هفتم و صاحب هشتم که اعوان و انصار خصم است دلیل بر غلبه خصم است
بر اعوان ... صاحب رابع در وبال خویش ... و لیکن ... زهره ...
خصم با سهم السعاده در عاشر واقع شده خصوص ... نظر تثلیث ... قریب ...
خوب ... از وتد عاشر ... در بیت خویش واقع شده که ... صاحب ...
... زهره ... کنند ... سیاره و ...
... صاحب ... العاقبة ... در وتد سابع برجیست در بیت الشرف خویش ...
و لیکن ... خصم و این ... دلیل است ... و ...

السلام

السعاده در عاشر با زهره و لیکن بر ترفع و سعادت و کمال قوت سائل و ... صاحب هشتم محترق از ...
و لیکن قوت برکمال ضعف خصم از اعوان و انصار ... و ... ربیع الثانی ...
فراهم آید زیرا که صاحب طالع و صاحب سابع ... ناظر خواهند شد صاحب رابع و ...
زیرا که قمر ناظر ... صاحب رابع در بیت ... و بیت هشتم ... شوال ... شهر شعبان ۱۲۲۳
از ... قطب العقرب ... درجه ... تعالی
خیر ... طالع ... صاحب طالع
کوکب ... صاحب هشتم ... علوی ...
هشتم ... صاحب طالع و ... ناظر ... در وتد انها
و صاحب هفتم و هشتم ... ساقط از انها و صاحب طالع قوی
و ... قوت ... رابع برجیست ... و منحوس بودن
صاحب هفتم ... مریخ و سعود ... صاحب طالع ... زهره صاحب عاشر ... و الله اعلم ... تسلط ...
... اعوان و انصار ... و ضعف ... و ضعف اعوان خصم
و ... غلبه ... بر خصم و اعوان او ... عاقبت و ... مریخ ... در نهم ...
... و دولت ... این ... صاحب نهم است ... و ...
... صلح ... که ... و ... صاحب طالع و صاحب هفتم
و ... شهر ... حلول صاحب هفتم ... روز ... است
و ... شهر ... صاحب هفتم ... خصم و اعوان و انصار ...
... و لیکن ... و ... مزاج ...
مختلف ... در ماه رمضان ... برند ... و در

و در یازدهم رمضان نیز دلیل دعوا با اعوان و انصار سرکار دارد و در شانزدهم شهر رمضان نیز دلیل فسخ آن تا آن
اساس صلح و گفتگوی مصالحه است و اگر ظهور شغر اتفاق نشود بسیار بهتر خواهد بود زیرا که در اواخر شهر رمضان المبارک
صاحب طالع راجع میشود هرچند ظهور شده است و اگر محاصره هرات تا نیمه شهر شوال المکرم طول بکشد در اواخر خصم
قوی خواهد شد و کوشش هرات استقلال بهم خواهد رسانید و قت اول بجهت اعوان و انصار سرکار در ان اوقات
نظر نخواهد بود بلکه رجعت صاحب طالع و صاحب ادهم در ان وقت و طلوع صاحب هفتم در بیت مشکو و جوزهر بین و سبب انفصال
بالفعل نیست بحال دیگری صاحب هفتم متوجه اتصال صاحب طالع است دلالت کند بر اطلاع از جانب خصم در همین اوان
سفر و بر تسلط سرکار بجهت اداله بسیار رود و در عشر اخر اینماه که شعبان است تحاصر حرکت از خصم از موضعی و مکان بمکان دیگر
اتفاق نشود که سبب قوت او باشد بجمله و باید در ان مکان که میرود عسره و قوت او باشد و چون بهرام ساده
در رابع با صاحب طالع است دلیل قوت رجعت و سعادت سرکار و چون صاحب هفتم عطارد و محلی است به رتبع مجود است
العیاذ بالله و دلالت بر انکه در کار به شخص عظیمی گرفتار شود اگر حرب واقع شود و اسیر بسیار شود و اینشخص از قبیله لشگر کش
یا اعظم ارکان باشد و دلیل صلح الحال بجهت نظر صاحب هفتم با صاحب طالع بلکه لقا صاحب عاشر نظر مودت است و دلیل ضعیف
نیست بجهت بودن مریخ در طالع عالم در عاشر وارد است که حرب واقع شود و چون صاحب حوم واقع است در حرکت ساقط
از بیع صاحب طالع و دلیل است و صاحب هشتم ناظر است بربع صاحب هفتم دلیل است و اهل علم بر انکه بعضی از اعوان سرکار در
باطن او مخالف باشند و اعوان خصم دولت او باشند و غیب او خبر رسید است که اگر دعوا روز روند اتفاق افتد از بسی
لشکر گرفتار شود خصوص در شب بود و شمس ناظر است که متصل الیه عطارد است نظر ربع و لقوای قمر تربیع عطارد و مشتری ناظر
بان دلالت کنند بر اسیر بسیار رود و اشکال نهاد در عاقبت و چون مریخ با شمس صاحب هشتم بلکه دلیل اهل هشتم است که رجعت است
اهتمام بنمودن بر انهم دلیل است و اهل علم بر انکه اگر جنگ واقع شود و شغر ظهور شود خصم منازع گردد و بجمیع متقدل گردد و در
اواسط شهر رمضان المبارک بلکه ظهور بکند لیکن از کرفتن هرات دارد و چون عطارد مغلوب بود در شکوه قسم اخراج
کنم علاوه اینکه هنوز محاصره واقع نشده و ظهور حکم تعیین وقت بسیار مشکل است سئوالی که بجناب مسید ادهم مان

فرمودند

فرمودند از انکه بندگان اشرف والا شان شوهر سرکار فرموده اند چه نحو خواهد گذشت روز جمعه ٢٥ شهر محرم ١٢٣٦
ارتفاع عقرب کا لقیم الله تعالی خیر الاسلا الحسن
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا چنین در طالع میان اتصالات
طالع و صاحب هفتم اتصال مودت تام است خصوصی
در چهارم شهر صفر المظفر که هشتم در بیت کوچک صلح
واقع شود میانه ایشان و اهل شهر سنگ با اینکه یکی
دیگر سوالات کنند و بروند در سرانجام با
اینکه موقوف شود و در ارتب که بعدار حرکت بنده کار صلح و جمعیت شود بجهت انکه اتصال دلیلین بعداز تحویل صاحب طالع است
البغر واقع شود و وجه دلیل روز مکان که بنده کار صلح میباشند اگر سوال را اعتبار کنیم خود راجع است و اگر جمع بسید
ملاحظه کنیم متصل است بزحل بحکم و مشتری ایضا بعداز انقطاع که روز بعد از سئوال واقع شود و مدهوم راجع باشند دلالت کنند
که اگر شغر اتفاق نشود ظهور مرجع کنند و طول کشید و جوزهر صاحب هفتم از جهت الهبوط تحویل مشتری ماه ظهور بخانه شود در تعیین
و در کار قوت خواهد بود اگرچه برمقابله زحل واقع شود که در طالع است و صاحب طالع از بیت نحوست نقل کند بجانب هفتم و در اینجا تو نه
نیست از برای او متصل شود در نها بر فلک او مهد از دلالت کنند و اهل علم بر دوست شوال اگرچه بجهت بودن صاحب طالع کوکب علوی
و بودن صاحب هفتم کوکب سفلی قوت ندارد و مایل تر طالع است و چنین ظاهر میشود که تا اواخر شهر محرم اکرام طرفین بعد شود
بجهت خصم اهم رسد خصوصی که متصل شود صاحب طالع چه بعداز نقل بجانب بزحل که کوکب علوی است و مقبول است از ان برای
که از بیت الشرف ان متصل شده و صاحب طالع بعداز نقل اگرچه نظر مودت برجمل پیدا میکند و نظر صاحب هفتم بزحل عداوت
مقبول نخواهد بود سئوالی روز پنجشنبه ٢٣ ارتفاع شمس لاله از خصم و عاقبت شغر نزاع و
جدال نیز بدیهی است آن ساعت سیم سوم شوال که نواب اشرف والا شاهزاده آزاده جهت سی نمودند
روش بجوب هرات فرمودند لم بسم الله تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا هرچند چون صاحب طالع

وصاحب هشتم اند برج و حدین انده و برج طالع برج
منقلب است لهذا دلالت کند و اینهم که حضور قرب دوعور
رفع نحوه و ابرعو رکنند و بجون صاحب طالع عنی قمر با مریخ
دلالت بر ضعف حال سائل و بر قبول صاحب طالع زحل که
صاحب هشتم است متصل الیه بزهره که سعد است دلالت
بر قوت و مجال خصم خصوص که در بیت الشرف زهره
واقع شده و ایضا بودن صاحب طالع منحوس بمریخ صاحب بیت الشرف خصم و صاحب هشتم چنانکه گذشت بلکه اتصال بهفتم که صاحب
هشتم است نیز دلیل است بر ضعف حالش از جانب خصم و ایضا بودن دلیلین در صورت قران بکدیگر دلالت است بر حضور حرب و منازعه
و لیکن چون صاحب طالع متصل است بشمس دلالت است سائل و بودن مریخ در عاشر منسوبه در مثلثه خود دلالت است بر کثرت ثروت
قیامت و شدت منازعت و شهرت آن و بخیر صحیح نه خود است دلالت کند بر استمداد از جاها خصوص اهم که قمر
در وتد عاشر واقع است کرانهم و بیت بر استمالت شر سوی خبر و انتقاص آن و آمد و شد کردن رسولان در خصوص حرب
ملاحظه کردیم چنانکه مذکور شد چون قمر در وسط السماء بود و صاحب طالع بود دلالت کرد برانکه فرمان پادشاهان آمد و رسید بر بودن
باشد از جانب سائل و خصم و بودن مریخ در عاشر دلالت بر حرب و فتنه ظاهر شدن و اشکارا کردن آن و بودن زحل در [illegible]
برجهت بر عاشر دلالت کند بر ثبات حرب و طول آن تا آنکه تا او اختلاط و رفعه که زحل نقل مکند لذا دفع حوالی فتنه
و فساد بر طرف کند و چنین عطارد ناظر است بزحل بلکه بمریخ و بنظر تربیع خصوصا مریخ و زحل ناظر است بسعدین خصوص که مریخ
در عاشر واقع شده دلالت کند بر ثبات حرب و طول آن و تحکم که تا او اختلاط در رفعه که زحل نقل میکند از موضع خود
فتنه و فساد بر طرف کرده و چنین عطارد ناظر است بزحل بلکه بمریخ و بنظر تربیع خصوصا مریخ و زحل ناظر است
بسعدین خصوص که مریخ در عاشر واقع شده دلالت کند بر هلاک جمعی سائل و وارد شدن فتن [illegible] و تسلط جمعی
دشمن بر ایشان و اسیر کردن ایشان از اکثر خصم [illegible] چون ولیکن سائل خصم است نه قمر و دلیل خصم بعض

نظر

زحل هر دو منحوس اند بمریخ بلکه دلیل سائل منحوس تر است زیراکه مریخ صاحب شرف هفتم و صاحب هبوط صاحب طالع است و
اتصال صاحب طالع باشد با او دلالت کند بر کشش و کارزار بسیار و حرب بسیار و چنین دلیلین هر دو در حکم مقارنه اند بلکه
بودن هر دو در یک برج و لیکن متصل بلکه تر بیشتر و مریخ هم ناظر است با ایشان و اتصال بخیر است لهذا دلالت کند بر آنکه
هر دو طرف کاره اند در قتال و مدافعه میشمایند خصوص که مریخ در عاشر است و چون در طالع سال عالم که طالع
فصول است مریخ متصل است بنجم مشتری و در خانه منسوبه در طالع قوی است مریخ دلالت کند بر اینکه حرب و فتنه آرام گیرد و
بودن صاحب هشتم کوکب علوی و با زهره متصل با او و در از مریخ و بودن صاحب [illegible] و قریب بمریخ و منحوس از آن و منصرف
از زهره است هم دلالت است بر قوت خصم با وجوه همه این او که میگویم چون صاحب طالع و رابع هر دو در وقت بار بدند زیرا در
یک برج واقع اند در عاشر و صاحب رابع منسوبه در حیث هر دو ناظر اند بایشان و صاحب رابع منسوبه در موضع خود قوی حال
در بیت خود واقع شده است و اگرچه منحوس است بجمیع و ایضا مسعود است بزهره بر اینهمه دلالت کند بر صلح بودن اهم تمام و بیگونه
عاقبت و لیکن بابه از قرب دشمن بر حذر باشند و لهم الحرب چون قمر در حیز طالع واقع شده یعنی در ربع مذکر
که از عاشر است تا طالع دلالت کند بر قوت سائل و جدال دارد و دو اینهم [illegible] قوس که در وقت آخر رجب المرجب که زهره
مستقیم میگردد و صاحب رابع است بر جهت و زحل مراجع میگردد که صاحب هفتم است و دلالت بر ضعف خصم [illegible] خواهیم
بپایه و اهم بیم مخاصمه چون قمر مجموعین المنحوس است و ایضا زحل منحوس است با اینهمه خصم پایه قوی است و چنین [illegible] که
منصرف [illegible] میانه است در برج و حدین است و دلالت است بر تغییر [illegible] در حرب از جانب ما [illegible] زود و کشش آن [illegible] از
جانب سائل در ثبات و دوام خصم در خصوص [illegible] چون متصل الیه مریخ که شمس است در برج ثابت طالع است
و چون مریخ در عاشر واقع است اگرچه دلالت کند بر اشتداد و شهرت قتال و لیکن چون در مثلثه خود واقع و ناظر است بسعدین
لهذا دلالت کند بر اینکه هرگاه حرب واقع شود متوسط باشد و چون برج [illegible] از حیث است دلالت است بر قصد و جدال
و قتال و چون رب سهم الغیب یعنی عطارد منحوس است بتربیع کیوان دلالت کند بر طول حرب و کشش و کارزار
بسیار و چنین صاحب یازدهم منسوبه بنحس بلکه منحوس و صاحب آن بر جهت سعد و منحوس است دلالت کند بر [illegible] بعض

لذا ضرر او وعجیبه و تفرق لشکریان و پنجم قمر و مریخ ناظرند بمشتری که منسوب عرب است و قمر متصل است بشمس که منفصل
برجی است که نیکی که ضرری بهمه لشکر برسد والله یعلم و لیکن قمر تربیع عطارد و مشتری را ناظر است و لیکن بهرام با و دلالت کند
مریخ و اگر فساد رئیس لشکر باید که کمال احتیاط شود [illegible] و دوام شود و هر که خوب اتفاق بیفتد نیکی بیشتر تا با یکدیگر
بکار نهند با یا [illegible] انها خواهد بود چون مریخ در منطقه ما است والله یعلم و علمه احکم و بحکم [illegible] زهره وحیات است و این
مصالحه [illegible] مرتبط با تخریب زیاد بوده باشد والله یعلم سؤال از پیش آمد سوار حضرت اشرف بندگان
اشرف والا ابو المظفر حسنعلی میرزا فرمودند که در این سفر مرتبه سفر هرات هم خواهد گذشت و در امر قربان و غیره
یوم دوشنبه ۲۱ شهر رجب المرجب سنه ۱۲۳۳ ارتفاع شمس
... بسم الله تعالی جز الله اسرار الحق در این طالع چنین است.
طالع افق قمر در طریقه محترقه و قریب بدرجه هبوط
واقع شده و در تربیع مریخ نزد واقع شده و با ذنب در واقع است
نیز مریخ در طالع واقع شده و هر چند صاحب شرف هم است
و صاحب عاشر نیز لهذا دلالت کند والله یعلم ضرر اگر چه بر ضعف سائل با معاونت خصم است الجمله و در توقع شمس صاحب چهارم
طالع که صاحب طالع است نیز در عاشر هم و تا یازدهم طالع و در وقوع رأس الجوزهر در یازدهم نیز که عاشر تسویه و در وقوع
زهره و عطارد هر یک تسویه در یازدهم طالع هر یک از اینها دلیل قوی اند بلکه بسیار بسیار قوی بر دولت و غلبه
کارگذاران و جوان و اظهار امارات دولت قاهره در سنه ان امیدوار چون مشتری در هشتم واقع است و صاحب
شرف طالع است و زحل صاحب هشتم در مرکز نهم واقع است لهذا احتمال که هر چه اگر چه در این سفر و در عرض شده
ضرر از این جمله از خصم برسد و لیکن خوف صاحب حب العاقبه یعنی زهره چنانکه مذکور شد تسویه در یازدهم واقع است
لهذا دلالت کند والله یعلم بر نیکوی عاقبت این سفر انشاء الله تعالی و کمال خوبی در ثلث آخر شهر رجب المرجب خواهد
بود که زهره در طالع واقع شده و لیکن در الجمله با کدورت در الجمله اگر چه کمال احتیاط بشود بهتر با شد که قوت خصم
بسیار است

بسیار است و ضعف رایها بنظر آید که خود در بین منازل و عساکر با مور حرکت نمایند مع حفظ که سؤال از اینکه
بندگان خلد آشیان بعد از نوروز فیروز سلطانی بحث افروز خطه خراسان خواهند شد یا نه در حین سؤال
در ساعت الاربع تقریبا از غروب گذشته بود که نواب اشرف والا سؤال فرمودند در شب دوشنبه غره شهر جمادی الاول
سنه ۱۲۳۳ و سؤال از اینکه از اینها مالیات منضبط خواهند که یا نه و کارهای آنجا سو بقوت و غلبه و قهر نظام خواهند
خواهد داد و انقیاد العباد بسم الله تعالی خیرالله اسرار الحق چون
سؤال از خراسان و بلاد و جهه دولت صاحب عاشر است
ملاحظه کنیم که با طالع حکم خراسان از آن باید نمود هم
نحو است چون صاحب طالع منحوس است از قران زحل است
صاحب ششم عاشر در ضرر است بعکس سلطان و انقیاد که
محترق منقطع از شمس که دلیل سلطان است و در بیت که
با اینها مسیر خراسان حرکت کنند در چنین هم در خانه هفتم است نسبت بخراسان قمر حال و بسیار مسعود است و لیکن
با جدی بر قوت خصم آن و لیکن تسلط کامل نخواهد بود که ما که صاحب عاشر الفضا منقطع کامل است و شمس ابتدا در وبال خود
واقع است خلاصه اینکه اینها خبری بخراسان میرسد و بنظر می آید والله یعلم سؤال از خبر آمدن ابراهیم خان از ...
تا یا روز چهارشنبه نوزدهم جمادی الاول الثانی سنه ۱۲۳۳ ارتفاع
شمس ... درجه غرض صدق و کذب خبر است نواب حسنعلی میرزا
سؤال فرمودند بسم الله تعالی خیرالله اسرار چون این خبر در این
سؤال کدورت کند و رکه رسانیده لهذا میگوییم چون قمر
در زهره صاحب طالع و صاحب بیت قمر در وتد طالع اند و قمر
در تحت الشعاع واقع است و بر تدبیر مریخ و زحل منحوس از انها

بالجمله دلالت کند و اهل علم بر صدق و اخبار و راستی آن و [illegible] بودن قمر متصل بزهره صاحب طالع در وتد طالع از
بهر صاحب طالع و مقبول از آن دلالت قوی است بر صحت و صدق خبر و تمام ظهور آن و بعضا بودن طالع ثابت
و [illegible] با صاحب طالع در آن هم دلیلیست بر صدق خبر و بعضا [illegible] ساعت اول دلیلیست بر صدق خبر و چون
صاحب طالع یعنی زهره در بیت طالع و در خانه خویش واقع است و عطارد نیز در خانه مال قریب است یعنی صاحب دوم
بر قوی است در بیت خود و دلالت کند اهل علم بر قوت صاحب طالع در فرح او و چون با صاحب هشتم صاحب طالع بر جهت
بنظر مودت ناظر است بحیثی که در میانه ظهور [illegible] و مودت ظاهر فراهم باید [illegible] بسیار جهة [illegible]
و اهل علم سؤال از احوال فرستاده یعنی [illegible] هاشم خان که بخدمت پدر [illegible] که آیا مطلب او
برآورده شده باشد و یک آدم او خواهد آمد پنجشنبه ۲۴ شهر رمضان ارتفاع [illegible] از الفکه [illegible] و ارتفاع [illegible]
قبل الغروب [illegible] بسم الله تعالی خیر الاسماء [illegible]

چون صاحب [illegible] که دلیل الاحوال است در بیت
خود نیز [illegible] از درجه واقع است [illegible] دلیلیست
با آنکه رسول السلطان رسیده و [illegible] مطلب
بعمل آید و در جهت میمانه بحیثیت نظر [illegible]
[illegible] ماه [illegible] و در بیت که در یوم چهارشنبه

[illegible] دهم یا بیستم شهر [illegible] المکرم خواهی [illegible] خصوصی که قمر [illegible] در طالع است مستمر است از صاحب [illegible]
در یازدهم [illegible] دارد و [illegible] عبارت [illegible] عطارد صاحب پنجم [illegible]
با [illegible] صاحب طالع [illegible] است و هم [illegible] که [illegible] بجهة [illegible] عطارد [illegible] دوم [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] پنجشنبه یازدهم رمضان ارتفاع [illegible]
بسم الله تعالی خیر الاسماء الحسنی الکریم در [illegible] طالع چون [illegible] هشتم واقع شده [illegible]

ازز

بر [illegible] رسیدن [illegible] خصوصی [illegible] در [illegible] دهم واقع است [illegible] و قمر در عقرب است و خصوصی که صاحب طالع و [illegible]
و خصوصی [illegible] و میمنه و میسره [illegible] واقع است که دلالت کند بر ضعف اهل قلعه [illegible] چون سعد اعظم در عقارب است
خصوصی [illegible] صاحب طالع است [illegible] دلالت کند بر قوت [illegible] اهل قلعه پس [illegible] ضعف [illegible] صاحب طالع مسعود [illegible]
[illegible] بر قوت اهل قلعه خصوصی که زهره [illegible] و [illegible] در طالع و دلالت بر قوت [illegible] و [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] سعد اعظم که صاحب طالع است در وتد عاشر از جانب [illegible] و صاحب [illegible] از [illegible] بجهة [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] سلطان [illegible] صاحب طالع [illegible] زحل [illegible] اهل قلعه [illegible]
صاحب طالع و [illegible] خصوصی [illegible] دلالت کند بر ثبات [illegible] در محاربه و دفع خصم [illegible] و شهور [illegible]
دوم [illegible] صاحب طالع [illegible] دلالت کند بر عصیان اهل قلعه [illegible]
ایشان بر امیر [illegible] چون صاحب طالع در عقارب است که [illegible] دلالت کند بر آنکه اگر [illegible] هم [illegible]
[illegible] و چون صاحب [illegible] مر طالع را و صاحب طالع [illegible] و صاحب [illegible]
صاحب طالع است مسعود است [illegible] زهره که [illegible] دلالت کند اهل علم بر آنکه [illegible] قلعه [illegible]
و اهل علم سؤال [illegible] سردار [illegible] که [illegible] اتفاق [illegible] دارد [illegible] یکشنبه ۲۶
شهر ذیحجه ۱۲۳۶ [illegible] ارتفاع [illegible] بسم الله [illegible]

[illegible] قمر متصل [illegible] بنظر مودت و مسعود است
دلیلیست [illegible]
اگر خواهند روند و اگر نخواهند [illegible] و [illegible] چون قمر [illegible]
[illegible] هفتم و در ربع [illegible] واقع شده دلالت کند
و اهل علم [illegible] خصوصی که رابع [illegible] که [illegible] دلیلیست
[illegible] صاحب طالع در رابع [illegible] دلالت کند [illegible] در [illegible] مهم

بدون حسب بحوهرش [illegible] آسوده و بیکنی رابع زحل [illegible] منحوس بفعو [illegible] زودی از برج رابع بیرون میرود و دلالت

بر هیش و شور در وقت بیرون رفتنش از آن برج که عبارت است از انچه هم بهر محرم الحرام خلاص سعود لیکن دارد و با اراده [illegible]

نا انچه هم محرم و [illegible] زود بها دلیل بر [illegible] سعود است و اهم سیم سئوال ارتفاع غربیا بتاریخ یوم دوشنبه غره [illegible]

۱۲۳۳ سنه [illegible] چون در این سئوال قمر مقارن

متصل است بمشتری اگر چه در [illegible] [illegible] بزرگ مقارن است [illegible]

و متصل است [illegible] زهره که [illegible] بین السعدین [illegible] و [illegible]

باعث سعادت بر کار است با [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و بعضی [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رابع است [illegible] متصل قمر که دلالت که بر کذب خبر و خصوص که [illegible] است [illegible] [illegible] خصوص که قمر [illegible] متصل است

بزحل و غیر مقبول است از آن که دلالت بر کذب خبر خصوص که منصرف [illegible] قمر در برج [illegible] الطلوع در [illegible]

که متصل البته قمر که مشتری است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد سئوال [illegible] آمدن [illegible]

[illegible] با خوشیان یوم دوشنبه غره شهر صفر المظفر ۱۲۳۴ سنه [illegible] [illegible] دقیقه بغروب آفتاب [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

دلیل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

معلوم [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] شهر صفر [illegible]

دارد [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و احتمال و وصول [illegible] در [illegible] وقت میرود و دلیل [illegible]

در ازدهم

۱۷۹

در ازدهم شهر صفر [illegible] [illegible] [illegible] جامع [illegible] طالع و صاحب هشتم و اهم سیم سئوال [illegible] [illegible]

یوم یکشنبه بیست ششم شهر [illegible] [illegible] ارتفاع غربیا ۸

از جانب سرکار [illegible] [illegible] صدق خبر آمدن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است [illegible] بین النحسین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قبول [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سئوال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آمدن موقوف شد و [illegible] سئوال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۱۲۳۳ سنه ارتفاع غربیا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

طالع [illegible] طالع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] اوقات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در یوم چهارشنبه [illegible] پنجشنبه ششم ماه ربیع الثانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آمدن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اوقات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و بهر علم در حین سؤال نهایی امیرزاده که از ترفع و سلطنت و جاه در شب چهارشنبه سلخ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۳۲

زهره دو نه موافق تاریخ ساعت الایکریم گذشته می‌نویسم

تا خبر اهل ساحت چون صاحب طالع راجع و هر چند او از برج

و اتصال شمس و صاحب عاشر و کوکب در عاشر اختیار ... و لیکن ناظر

لکاشر است و شمس در ششم طالع واقع شده و از هم متصل شمس

نیست و کوکب در عاشر ... متصل است و هر چند متعلق صاحب عاشر

عقرب طالع و لکنه چون طالع راجع و قمر در وبال نحو واقع است قبول ... لهذا دلالت تسلط و سلطنت میر موافق این ایام

و بهر علم سؤال از هکه رضاقلیخان و بیگلرخان رفته اند در سر قلعه بام آیا کاری خواهند کرد و تسلط می‌یابند یا نه بیان

نواب کامیاب شاهزاده حسنعلی میرزا سؤال فرمودند قبل از ظهر یوم پنجشنبه غره شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۳ از ارتفاع غربی

بسم الله خیر الاسماء سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا لیکن

صاحب هشتم اعنی شمس دلالت دهم اکر چه قوت است بجهت

خروج طالع نهم اندر اشمس که دلالت کند که ظاهر بر قوت

خصم و خانی فرمودند زیرا که طالع متعلق بانهایت است و لیکن

لیکن صاحب هفتم بر مقارنه صاحب هشتم و در مرتبه هبوط و با

ذنب نحس قریب است و در برج ... طالع در مثلثه و در ... نیز ... در طالع چون ... بنجوی

کننده رب هفتم دلالت بر ضعف خصم الی ... فرمود بر ضعف حال اهل قلعه و چون مشتری در طالع و صاحب طالع اکر چه

راجع است در مرتبه هبوط و ... واقع شده و مسعود است ... از عاشر و قمر ... در عاشر واقع است از ... جهت

و صاحب عاشر ... واقع شده در طالع ... دلالت کند و بهر علم ... آن ... تسلط ... قلعه ... اتصال

صاحب هفتم ... کوکب واقع در طالع دلالت ... آن ... صاحب هشتم ... مقارن ...

ل

که صاحب هشتم ... شمس است ... دلالت ... که قلعه و خصم ... عاشر برجیست ... طالع ... نظر

مسعود دلالت بر قوت انها و ضعف خصم آنها و ضیا اتصال ... طالع دلالت بر ضعف قلعه و کردش ... که

قمر هم در طریقه محترقه ... که ... دلالت ... صاحب ... طالع ... و ...

برج صاحب ... شده عاشر برجیست ... و در هبوط و هر چند در ... واقع است بلکه ... طالع ... و ...

رابع بلکه ... و محترق دلالت بر ... قلعه ... که ... قلعه ... ولی ...

و بهر علم ... سؤال ارتفاع ... ۴۶°۴۳'۲۴ ...

که ... رحمت ... یوم پنجشنبه شهر صفر المظفر سنه ۱۲۳۳ ارتفاع غربی ... بسم الله ... سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا

هر چند در حین سؤال ... مشتری ... در طالع ... است

و لیکن چون او در اول ... قوت ... طالع ... بوده

... صاحب هفتم ... مشتری در مرتبه ... زهره

... کواکب علویه و هر چند در تحت الشعاع است ... چون

خارج شده از احتراق ... صاحب طالع از کواکب

... طالع ... آن در هشتم ... قوت ... یعقوب بیگ و کمال ضعف خصم آن و ... برج

راجع ... طالع دلالت بر ضعف خصم یعقوب بیگ ... صاحب طالع ... هشتم ... قمر ... هر چند ...

طالع ... که صاحب ... نحو است و ... که ... خصم یعقوب بیگ ... و لیکن ...

چون ... هشتم ... و دلالت ... خصم یعقوب بیگ ... ضعف خصم یعقوب بیگ و کمال

قوت یعقوب بیگ است در اواسط شهر ربیع الاول ... صاحب طالع راجع و محترق خواهد شد و صاحب هشتم

... ضعف ... خواهد بود ... در ... این ماه ... یعقوب بیگ ... صاحب هفتم ...

مقارن با زهره ... مشتری ... دلالت بر کمال سعادت و فتح و قوت ... یعقوب بیگ و این ...

مریخ در طالع و لیکن است برجوب کار او و بودن زحل در عاشر دلیل است بر طول نزاع و جدال و هم
بجهت ضعیف احوال اینها همه در صورت است که سؤال از حال خصم یعقوب بیک باشد چنانکه ظاهر از سؤال است که فرموده‌اند
چه خواهد شد و آخر کار چه است و لیکن مقصود بالذات سؤال از احوال قلعه او باشد در محصور شدن یا عدم آن حکم متفاوت
میشود در آن وقت خشایار در امر قلعه بنظر آمده که وقوع نحس راجع در طالع و وقوع صاحب طالع در هشتم و بخیر
اینها و اینها دلالت میکند بر محصوریت قلعه و ضعف حال آن و اهل آن که سکنه و لیکن حقیر در ضمن سؤال چنین
میدانم که منظور نظر انور سؤال از یعقوب بیک و خصم او بوده که سؤال از حال قلعه و احکام بنابراین اعمال طالع اخترات
کرده در عرض شده والله اعلم مسؤال آن پیش آمده و روی داده سنه ۴۲۲۴ کی بنده گان اشرف
والا فرموده‌اند در یوم دوشنبه ۲۳ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۳۳ فرموده‌اند ارتفاع شرقی که کوکب برآمده ...
الاسد والحمل هر چند در عبارت سؤال فرموده چنین
چنین که خط مبارک نوشته بودند که حال سعد
بشود ولیکن معلوم است که مقصود بالذات حال
حرب و فتح و غلبه است بر دشمن لهذا عرض میشود که
که هر چند صاحب طالع در درجه ارزو هم که ساقط از طالع است
و مشتری که صاحب عمده و صاحب مثلثه دوم طالع است نیز ساقط است از طالع و راجع و زحل که صاحب دوم طالع است
نیز ساقط است از طالع و راجع و زحل که صاحب دوم طالع است نیز ساقط است از طالع و راجع و زحل که صاحب سوم
طالع است نیز ساقط است از طالع و راجع و مستولی است غالبا و لیکن چون زهره بر مرکز طالع واقع شده لهذا
حال ذات حال این را که در طالع است نیز ملاحظه کردم صاحب طالع پس میگویم که چون صاحب طالع شمس متوجه
بیت خود و متصل بمشتری اگرچه اتصال مقابله است و دلیل است بر قوت و مدار دولت قاهره و همچنین بودن
زهره در مرکز طالع دلیل قوت است بر سعادت و قوت و خوش حالی این غیر جمله بودن زهره صاحب شرف
نهم
نهم و ایضا بودن قمر در عاشر در بیت و شرف خود بار اسد دلیل است بر قوت و شوکت لشکر فیروزی اثر
این سلطنت و بودن صاحب بیت الاعدا که در طالع است منحوس از زوال انهم دلیل است بر ضعف خصم و چون دلیل
خصم زحل راجع است در هشتم و همچنین دلیل اعوان و انصار خصم که مشتری است ایضا در ششم راجع و در
هبوط است نیز دلالت کند بر علم و ضعف بسیاری کینه خصم و اعوان و انصار او و بر زوال کشش او و چون صاحب
چهارم در یازدهم واقع است نسبت بطالع و در عاشر است نسبت بدوم لهذا دلیل قوت است برامید رسیدن
و غلبه و قوت اعوان و انصار و کارگذاران دولت قاهره و چون صاحب طالع متصل است بکوکب راجع
لهذا احتمال که رجوع او بحیث بفرمایند و ایضا بودن صاحب عاشر در بیت و تسویه هر دو در طالع است دلیل است
بر کمال قوت انصار دولت خصوص که صاحب عاشر سعد است که زهره است در مرکز طالع واقع شده و صاحب عاشر
دیگر که مریخ است چون در طالع و عقده دلالت کند بر فتنه و آشوب و حرب از جانب سرکار و ارجه
اینکه قمر منصرف است از طالع و بعد از اتصال بصاحب هفتم احتیاط از حرب بفرمایند که این دلیل است بر روش
خصم بکرم با آن اولیه معارضه نتواند کرد و چون عطارد بر تربیع زحل واقع و منحوس است دلیل است بر گریز
حرب و کشش و اسیری و قوت صاحب سهم الحرب مریخ در طالع دلیل است بر قوت حرب از جانب سرکار و قمر
در عاشر دلیل آمده و شده رسولان است و همچنین است نقل نور کردن زحل از قمر که دلیل خصم است دو دلیل
سائل است باعتبار این اعتبار که منصرف عنه قمر است مریخ که دلیل است بر رسول عنه یعنی خصم باعتبار اینکه متصل
الیه قمر است انهم دلیل است بر آمد و شد رسولان و اتصال عطارد یعنی از طالع و معود ... مریخ بر زهره
دلالت کند بر غالبیت بر خصم و لیکن تمام تحمل داشت تمام و الله اعلم خطا کند از این غر و چنین دلیل است منصرف
عنه قوت چشم و لیکن سائل است ... و در هشتم وارد است انهم ... دلیل بر ضعف لشکر نصرت اثر میباشد
و تخمین که در ثلث اول شهر رمضان المبارک یعنی در اواخر ثلث اول این معامله فراهم بیاید و کمال قوت
عساکر نصرت باشد در عشر اواخر شهر مذکور است اند و در سیم امر نهایت قوت بهم میرساند تا بیست و ششم که کمال قوت

خواهد بود و اما فانّا در تزاید خواهد بود خلاصه ادله قوی و نصرت و فتح و فیروزی و ظفر لشکر نصرت اثر لیکن البته
ولیکن با وجود این کمال احتیاط را از خصم نموده که مبادا از غدر و حیله و فوت نشستند انشاء الله تعالی فتح با منا... است
مشو الیکه بنده کان ایشان رفعه الله از را و کان قلم نموده اند که لابد کلان ایشان ... فتح قلعه ۱۲۴۲
درین معرکه محاصره فرموده اند خواهند فرمود یا نه لشوال یوم ... شهر شوال المکرم سنه ۱۲۴۳
ارتفاع ... بسم الله تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا
هر چند در حین سؤال نبود در حین رسیدن مکتوب
... به سید که بعنوان الطالب طالع الحقیقه
تحقیق نیست ولیکن موافق این طالع انچه بخاطر فاتر میرسد
این است که بودن صاحب عاشر ... در مقابله مریخ
صاحب ... هفتم و بودن صاحب عاشر راجع و در هبوط
... و بودن ذنب در چهارم در حیث و در طالع ... و بودن مریخ در درجه از دهم که طالع از ین جهت محصور بین
النحسین است اگرچه دلالت اندر ... و مفتوح کردن قلعه جنوش نان ولیکن بودن صاحب طالع در حیث در طالع
و ... قریب به مرکز طالع و وقوع آن ... مرکز طالع و بودن مشتری در چهارم در حیث و هر چند راجع و در هبوط
واقع است دلالت اندر ... قلعه و حسن عاقبت ان و مصالحه و فتح قلعه در ... ماه شوال است که صاحب طالع
در مرکز طالع واقع و مشتری مستقیم خواهد بود و ... هم دلیل مصالحه است ... ولیکن قوت
لیکن ... ضعیف ... در ... مشتری در تربیع مریخ خواهد بود و مریخ در حیث در طالع خلاصه ... اگر
طالع تحویل ... و حکم ... مشکل ... معلوم ... که اگر محصورین ... انجا ... شهر
حال قلعه در ... شهر ... الحرام ... و وقوع شمس در حیث در طالع و وقوع
مریخ در مرکز طالع و بودن صاحب طالع در وبال و غیران ... سؤال از حال خصم ... ۱۲۱۵۱۶۲۴۸۴ ...

٦٨٥

... البصره ... عاقبت آن در ... یوم شنبه ... شهر جمادی الاول سنه ۱۲۴۳ ارتفاع ... که ...
... فرمودند بسم الله تعالی خیر
الاسماء سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا ... طالع سؤال
... است ... و دلایل ... ملاحظه کردیم
زهره ... صاحب طالع و صاحب مثلثه اول بود ...
... است دلیل بودن ... زیرا که در وبال و در
... دهم ... طالع و تحت الشعاع و در حیث ... مریخ ... که صاحب طالع بود ملاحظه کردیم چون در
هبوط و ... بود اعتبار کردیم ... که صاحب ... در مثلثه در دهم و صاحب ... ملاحظه کردیم
... و در حیث ناظر مریخ و ... زحل و محصور بین النحسین و ... تحت الشعاع بود ... دلالت ضعیف بود
و مریخ که رب مثلثه ... صاحب ... زحل و در هبوط واقع بود ... قوت ... رجوع کردیم
هفتم که دلیل مسئول عنه است ... مریخ بود که ... زحل و در هبوط واقع بود ...
کرد صاحب ... ملاحظه کردیم چنانکه مذکور شد ... ضعیف ... از هفتم بود ... مریخ ... که رب
مثلثه ... بود ملاحظه کردیم چنانکه مذکور شد ضعیف بودند ... شمس ... که صاحب ... هفتم و صاحب
... بود ملاحظه کردیم هر چند در ... شرف ... است ولیکن ... ساقط است از هفتم و در حیث
... مریخ است ... دلیل ... مسئول عنه ... که ... در طالع و ... در هفتم واقع است
که ... دلالت ... اینکه ... سائل ... با هم ... زیرا که صاحب طالع ... منحوس است ... صاحب
هفتم ... که ... شهر ... که زهره ... مریخ واقع ... طالع ... و صاحب
طالع ... در مرکز طالع ... صلح ... قبول ... قوت ...
سائل ... صاحب طالع در هفتم ... شهر ... از ... و بال ... و صاحب هفتم در

... در وبال ... در ... ۱۲۴۳ ...

در بیت الهبوط نحو واقع است و متصل بحو است که او هبوط نحو در وبال زحل است زحل در هفتم هم شهر مذکور انشاء الله دلالت کند ایضا بر قوت بسیار که بسایل درشهر مذکور و ضعف بسیار که بخصم حالا هرچند درین چند روز قوت بخصم بدلیل سایل بنظر می آید و قبول زهره بر جیب بر تربیع و دلایل خصم و منحوس بودن ازان دلایل مسکینه فی الجمله بر ضعف دلیکن چون صاحب طالع منصرف از تربیع و قریب بتسدیس و دلایل خصم است با قبول و تحویل صاحب طالع ازین جهت و مال کار نحو نیک است لهذا چنین بخاطر خاطر میرسد که در شهر مذکور کمال قوت و غلبه بر خصم یک را ده هویدا گردد و وبال مصلح ام است از جانب سایل با قبول و هم بعلم و چنین طالع برج ثابت است و هرچند دلالت کند بر طول تصور هر از جانب کار کشکان سرکار سایل دلیکن اساس صلح هم فراهم می آید بالجمله کار کشکان سرکار واتصال صاحب هفتم بر زحل صاحب عاشر است و وبال آن در هفتم هم شهر مذکور انشاء الله دلالت است بر اول حسن و استعانت خود بیش خصم از سلطان و قبول کردن سلطان و متصل الیه قمر چون مریخ صاحب هفتم ازین جهت دلیل خصم است نحو قمر صاحب شرف و شنبه دوم و وجه طالع است چون در تربیع آن است لهذا ایضا دلالت کند بر ظهور خصومت از جانب سایل بضعف هرچند چون قمر منحوس و تحت الشعاع است دلیکن چون هر دلیلین قبول است فی الجمله احتمال رفع خصومت میرود نیست به تمام و تر ساختن سایل با قوت سایل که اول ذکر مذکور شده و چون صاحب رابع که قمر است نیز اکثر نحس احیانا در بیت الشرف و دیگر قریب تحت الشعاع و تحول است لهذا دلالت کند بر توسط عاقبت امر خصومت با یکدیگر فی الجمله و اگر صاحب طالع در تحت الشعاع و در وبال و منحوس بمریخ و شفا نمیبود دلیل غلبه هر دو با هم بود دلیل ظاهر بر غلبه و کمال تسلط بر خصم و با وجود اینها چون صاحب طالع چنانکه مذکور شد بیت نحو و بطالع زهره نقل میکند علاوه آنکه زحل بسبب منتزن واقع بحو دلالت کند و ایضا بسیار بر کمال قوت و قدرت و عزت و استقلال و نهایت رفعت و عزت و جلال در شهر مذکور بحول الله الملک المتعال و ایضا بسیار بکمال الاحوال و خوبی شهر مذکور از نحو خوف و خطر میرود و در هفتم این طالع و قمر در این طالع بسیار دخیل است چنانکه گذشت و شمس هم که صاحب چهارم است دلیل عاقبت خصوصی در افزونی

مولود در طالع منکشف میگردد و این طالع مطالع سال عالم قریب بیکدیگرند لهذا در شهر مذکور باید بسیار بسیار از قریب دخیل عمر و نفس بر بنا رانیده و کمال احتیاط از حق دارند و از طریق اصلح لقدر مقدور تجاوز نتمایند تمام شد سؤال از کجا در بلد بوم یکشنبه ٢٦ ماه محرم سنه ١٢٢٣ که هندکان سپهر سلطان اشرف والا قدر و در ارتفاع عربند که بسم الله تعالی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا

طالع فرخنده مطالع چون قمر سو ابت میان صاحب عاشر بر جیب و صاحب طالع و قمر نیز بر صاحب طالع است در وتد طالع بتسویه واقع است خصوص که صاحب عاشر ایضا بتسویه در وتد واقع است و صاحب رابع در رابع واقع است

دلالت کند و ایضا بسیار بر استقرار و ثبات و دوام ریاست و شوکت و عزت انشاء الله تعالی تمام شد سؤال

یوم چهارشنبه ٢٣ رجب ارتفاع شرقی ٩٠ بسم الله تعالی

خبر ایشان بحث درین طالع فرخنده مطالع هرچند صاحب طالع و شمس و زهره در عاشر واقع شده اند و قمر هم در بیت الشرف واقع شده است و صاحب طالع مسعود نحو بزهره ؛ اگرچه بنظر عداوت است و طالع مسعود است بسعدین و صاحب سیم ایضا مسعود است بزهره که اینها هم دلالت اند بر نیکو نمایی مسافر در خیمه و جاه و جلال و دولت استقلال است به تمام و غلبه بر خصم و نام خصم دلیکن چون ذنب در طالع واقع شده است و صاحب طالع محترق است و از صاحب سیم و زهره که مسعود ساخته صاحب طالع است محترق است در آن و قمر خصوص که صاحب نهم است که دلالت کند بر اختیار والعیاذ بالله بر و هر از برای اولاد و شمس هم که در عاشر منحوس است بزحل و قمر هم محصور بین النحسین است دلالت کند بر آنکه درین سفر چیزی چنان نه نحو است نباشد خصوص که سهم السعاده ساقط است از طالع و صاحبش محترق است

وصاحب بیت الوقت هم محترق است که دلالت بر عاقبت سفر نماید به انچه نوشته شد به تمام اهل دار
بر سفر نفر باشد اگرچه تکیه دلیلات قوی بر سفر وحمودن ندارد روانه با اختیار دارد امید که بهاین حرکت فرمودن باعث
آمده به سفر طولانی نشود والعلم عندالله سئوال که تماماً صفحات مرسومی کجا نقش نموده اند از خبر رفتن
هر چند در سئوال کوچ سریع کرده اند و هم منحوس بکه قضایا بر راجع و حکم رجوع است بطلیموس گفته است لیکن
انجا حکم شد بقدر مقدور والله یعلم وقت خبر رسیدن سئوال مزبور قبل از ظهر یوم جمعه ۹ شهر رمضان سنه ۱۲۳۳
ارتفاع عشر تا سه درجه است وصورت زایچه طالع
والعلم در این سئوال است بسم الله تا هر چند چون طالع
برج ذو جسدین و مستقیم الطلوع است دلالت بر صحت
بعض از این خبر و کذب بعضی دیگر دارد ولیکن چون قمر که
دلیل خبر است منصرف از مشتری که در رابع است و
در برج معوج الطلوع و با قطع از بیت واقع شده و مشتری منحوس است مریخ دلالت بر کذب خبر دارد و ایضاً نظر تحسین
سهم الاخبار و اتصال و نظر شان بایان دلالت بر کذب خبر و تیر بودن و صاحب طالع محترق و منحوس
مریخ دلالت بر کذب خبر و بودن صاحب طالع تحت الشعاع دلالت بر مستور ماندن این خبر دارد
انکار انشدن و بودن قمر منحوس و با ذنب فی الجمله بر دلالت بر کذب خبر و تیر بودن قمر و صاحب
طالع و صاحب بیت قمر منحوس چون از جمله اخبار است که موجب سر در سرکار رسانیدن است فی الجمله دلالت
بر کذب خبر و در خصوص بابت آمدن خانه و ضیاع و عقار و املاک و غیرها چون صاحب رابع راجع و منحوس
و صاحب طالع نیز منحوس است و انتقال از صاحب رابع و سبب آن که دیگر غیر اینها دلالت کند بر درست ماندن
اینها در این اوقات خلاصه ربیع در این اوقات بر آن است و دیگر خبر و نشان بعث احتراق و صاحب طالع
و غیر آن از ادله و نهی اتفاق افتاده باشد ولیکن بعضی بلکه اکثر از این اخبار دروغ است و بعضی راست است

والعلم سئوال از شور و بیش بدار الخلافه طهران از جهت جاه و از جهت مال که بندگان اشرف والا
حسنعلی میرزا فرمودند که نخستین شاه میروند یوم یکشنبه
۲۶ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۳۳ بعد از ظهر ارتفاع عزیمه
آن بسم الله تعالی خیر الله الحسنی هر چند در این
طالع که نبودن طالع آخر برج جوزا است با سرطان
ولکن بقدر مقدور مرقوم میشود که بودن صاحب طالع
متصل صاحب نهم اعنی زحل و بودن قمر که نیز صاحب طالع است و دخیل است در طالع به جهتی متصل صاحب نهم
دلالت بر اتفاق افتادن شوق به تماشا راه بایشان یعنی با راده و اختیار خودشان خصوص که قمر و صاحب
طالع هر دو در ربع زایل است و چون زحل که متصل الیه قمر و صاحب طالع است هر دو در بیت فی در عاشر
واقع است حکم سفر موقوف شد والله یعلم و چون صاحب طالع است نیز مقبول است در موضع خویش از صاحب نهم
و هر چند در بیت و بال واقع شده و زهره در مقیم واقع شده و مریخ در بیت شرف واقع است و صاحب طالع
یعنی عطارد نیز مقبول است از صاحب نهم و این دلالت بر نشو نما و عاقبت سفر است به تماشا ولیکن احتیاط از
در دو سه هزار نفر باشند خصوص از اواسط شهر ربیع الثانی و بعد از ایشان باشند و طول شمس بر جیب و نهم دلالت
بر منفعت و سرور در این سفر و فی الجمله احتیاط بسیار از حرو برد نفر باشند که تماشا فقط ضرری نخواهد بود و احتیاط
ضرور است خصوص که منحوس که بیرون صاحب طالع از مریخ صاحب ششم و طول قمر هشتم و در وبال علاوه
بودن صاحب هفتم نیز تحت الشعاع و مقارن با مریخ و عقرب و طول مریخ در ربع موضع سهم الزمانه
و طول صاحب هفتم زحل دلیل است بر رفتن قیل از اقارب اوین بالا بر اینها خلاصه بر شکایت و دلالت
دارد و بر اخوف از دشمن رسیدن و طول صاحب طالع منحوس از صاحب عاشر دلالت بر اخوف از سلطان
رسیدن خصوص که سهم الزمانه در عاشر منحوس است و در وقت مراجعت بر کمال احتیاط از دشمن بنوعیکه چون

کوکب نحس از هفتم با عاشر واقع شده یعنی در این ربع فی الجمله دلالت بر تشویش دارد و از دزدان و اشرار و حوادث بحار
طالع نیز عطارد با اعتبار رب صاحب دوم نیز قمر مقارن است ولیکن هر دو منحوس اند زیرا که از زحل کم و قلیل السیر است
فی الجمله در این طالع و همچنین قمر که صاحب طالع است غیار منحوس است از این صاحب دوم و قریب تحت الشعاع
واقع است و دلالت است بر اینکه مال بدست اعدا و غیر خود می افتد چونکه صاحب طالع قریب الاتصال است
با صاحب عاشر که دلیل پادشاه است ولیکن اتصالات مذکوره و غیرها دلیل بر تبدیل و ضعف است و صاحب طالع منحوس
لهذا البسیار چاره از جانب پدر نخواهد بود و هر چند در مقصد سفر بجهة زهره در هفتم خرم و خوشحال خواهند بود علامه سفر خوب است
والله یعلم سؤال از سفر دار الخلافه طهران رفتن یوم چهارشنبه ۹ جمادی الاول سنه ۱۲۳۵ ارتفاع غربی ک
که عالیجاه [illegible] حاجی میرزا [illegible] برادر وزیر سؤال
کرده بودند الله تعالی خیر الحال [illegible] صاحب رابع
در عاشر واقع است و همچنین صاحب شرف رابع در تسعه سفر
واقع است و دلالت بر ترک سفر و همچنین بودن قمر مقارنه
کوکب راجع بر جهت دلیل است بر ترک سفر و بودن قمر
در تسعه و دلالت بر ترک سفر و همچنین قمر صاحب نهم در [illegible] طالع است اینها متصل کوکب واقع در نهم و دلالت
بر کار بودن در سفر اگر خواهند بروند و الا فلا و همچنین اتصال صاحب طالع کوکب واقع در عاشر دلالت است
بر ترک سفر و همچنین منحوس است از صاحب عاشر و دلیل است بر مانع شدن کسان و منسوبان سلطان ایشان از سفر
و چون صاحب طالع منحوس است از صاحب عاشر که از صاحب هفتم و صاحب هشتم و صاحب عاشر واقع است
در طالع و طالع منحوس است اما در سفر خطر است و در مقصد نیز ضرری در این سفر [illegible] از جانب سلطان
بجهت که ضرر [illegible] اگر سفر اتفاق بیفتد آسیبی رسد بایشان و اگرچه دلیل بر عزت ایشان هم است
ولیکن سعادتی است در عین عزت و خطر بسیار [illegible] خلاصه ترک سفر [illegible] بهتر است در این اوقات والله یعلم سو

ال

سؤال از اینکه سفر اتفاق خواهد افتاد یا نه و کیفیت وقوع مطلب و عدم آن [illegible] و تقریر از
غروب آفتاب شب چهارشنبه هفدهم شوال گذشته که سؤال از سفر [illegible] حسینعلی خان [illegible] صحیح
شده و اول کسی سؤال نموده [illegible] و بعد [illegible] قمر در وتد طالع [illegible]
ناظر کوکب [illegible] زهره دلالت است بر عدم سفر
خصوصا که زهره صاحب طالع و اتصال مقابله است اگر چه
بودن مشتری صاحب نهم است بر جهت در طالع دلیل است
فی الجمله بر سفر و رجعت [illegible] ظاهر است بر عدم سفر است
زیرا که قمر صاحب چهارم در طالع واقع شده [illegible]
[illegible] سفر کردن [illegible] عظیم دارد والله یعلم سؤال یوم دوشنبه سیم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۳۵
که نواب اشرف والا حسینعلی میرزا فرمودند اینکه [illegible] رساله اند که میان ایشان و [illegible] اصلاح خواهند کنند
خواهد شد یا نه ارتفاع [illegible]
هر چند در حین سؤال بعضی ملاحظه مطالب [illegible] ارشد و چند
دقیقه گذشته آفتاب شد [illegible] بعض ارتفاع گردش ارشد
و سؤال مخدوش شد معلوم شد که طالع [illegible] برج [illegible] است
[illegible] سنبله [illegible] ملاحظه نموده و سنبله اعتبار شد
چون چنین معلوم شد که [illegible] مبارک والله از ظاهر عبارت [illegible] حقیقه [illegible] که کار را بانجام خواهد رسانید
از جهة اشخاص که بر ایشان چه [illegible] خواهد گذشت لهذا ملاحظه صاحب [illegible] چون صاحب [illegible] بر جهت در هفتم
واقع و قمر و [illegible] واقع است در این موضع دلالت کند بر [illegible] از سو و [illegible] است
در هفتم میان ایشان و خصمان ظاهرا علاوه اینکه در وتد واقع است و متحد است با صاحب هفتم و نهم و دلالت است

برای مزبور و چون صاحب هشتم منسوبه فی الجمله ضعیف و در هشتم واقع است دلیل است بر اینکه رضامندی ایشان
کما هو حقه نیست اما مثل همان باشد و انقضا بودن قمر که رب مثلثه اول طالع است و مسئول است بر آن
و دلیل است بر اول فی الحقیقه این سؤال در وتد عاشر دلیل است بر درست کردن مراد و لیکن زهره در
عاشر در کار دولت دلیل است بر دولت سرکار رسالت هر چند صاحب طالع فی الجمله ضعفی دارد و در راجع است و در
دوازدهم ایضا مناسب ضعف دولت بود اما چون تعهد مسعود و کوکب صاحب طالع و استقامت آن در
آن وقت و بخت [illegible] قمر منصرف که بهره از صاحب هفتم که دلیل خصم است حضرات [illegible] جهت
ثابته و از نفوس کثرت مشرف شوند و دلیل رسیدن کثرت تا چهار پنجم دارد و ما در امروز هر چند دلیل در
نجم هفتم هم دارد اما دلیل اول نظر اول حقیر او است اگر این سؤال کو عیاری باشد و اعلم بحقائق الامور
سؤال از طلبیدن بندگان سلطان نواب کامیاب اشرف والا را بدار الخلافه یوم جمعه ۱۳ شهر صفر
سنه ۱۲۳۰ ارتفاع شرقی [illegible] ظاهر [illegible]
بحث اگر چه بودن قمر متصل بصاحب نهم در حکم [illegible]
با مانع [illegible] نهم است و همچنین [illegible] که در مرکز
نهم است [illegible] صاحب طالع و لیکن
بودن صاحب نهم [illegible] در طالع دلیل [illegible]
بلکه [illegible] صاحب چهارم است بلکه صاحب [illegible] شمس [illegible] سؤال صاحب طالع و لیکن چون صاحب [illegible]
در طالع واقع است علاوه [illegible] صاحب چهارم که دلیل [illegible] است [illegible] سؤال [illegible] صاحب طالع [illegible]
دلیل [illegible] که اگر سفر [illegible] شود [illegible] عزت و ثروت [illegible] بود [illegible] که [illegible]
صاحب نهم در وتد [illegible] صاحب چهارم در مرکز نهم [illegible] در سفر [illegible] اگر [illegible] عزت [illegible] خصوصی
که زهره در طالع است و مسعود [illegible] صاحب طالع [illegible] مسعود [illegible] بلکه صاحب [illegible] ثانی [illegible]

بوده

بودن صاحب طالع در وتد خصوصی وتد رابع که خانه مملکت است و در حکم [illegible] صاحب عاشر [illegible] طالع
یا بودن متصل الیه در وتد چنانکه مذکور شد دلیل است بر عدم معزولیت و بودن صاحب چهارم در نهم اگر چه
دلالت دارد فی الجمله بر جابجا [illegible] لیکن چون در این موضع مسعود است [illegible] دلیل [illegible]
صاحب دوازدهم [illegible] صاحب طالع اگر چه فی الجمله دلالت بر [illegible] دارد و لیکن چون مسعود [illegible]
طالع [illegible] صاحب [illegible] دلیل [illegible] لیکن چون صاحب طالع [illegible]
که رب مثلثه [illegible] طالع است در رابع [illegible] واقع اند [illegible] دلالت کننده [illegible]
اگر هم [illegible] اتفاق [illegible] که صاحب طالع است [illegible] از برج رابع [illegible]
[illegible] خواهد شد بلکه در عشر اول حوت هم [illegible] که [illegible] صاحب طالع [illegible] رابع خارج [illegible]
و اگر چه از برج رابع بیرون شده و چون مریخ که در نهم است متصل است [illegible] طالع علاوه [illegible] که
صاحب نهم است [illegible] در طالع واقع شده و دلیل است بر [illegible] سائل [illegible] و چون نظر
مودت [illegible] که بود و کلام سؤال یوم شنبه یازدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۰ ارتفاع [illegible]
ساعت [illegible] چهار دقیقه از طلوع آفتاب گذشته سوالیست [illegible] از جانب [illegible]
[illegible] در خصوص [illegible] شاه در طهران [illegible] چون قمر [illegible]
[illegible] خصوصی که صاحب نهم در نهم [illegible] واقع شده [illegible]
[illegible] سفر [illegible] باشد و [illegible] در سفر
از جانب [illegible] سائل است [illegible] شد [illegible] میتوانند
[illegible] و هر چند فی الجمله در سفر [illegible] نظر [illegible]
باید بوده شد و لیکن چون قمر [illegible] اشرف [illegible]
مریخ که در [illegible] واقع است [illegible] در سفر [illegible] صاحب نهم و نظر صاحب طالع

زحل گران رو و حال آنکه زحل ناظر است بطالع و نهم دلالت بر سفر کردن و بر تعطیل قسمتی که
ناظر است بطالع خصوص از نهم و خصوص که مریخ صاحب نهم است دلالت بر سفر و هرچند بودن صاحب چهارم
منسوبه در نهم و برجعت در دهم دلالت بر عدم سفر و لکن از دلایل سفر آن است و بودن مشتری منسوبه
در هشتم و اگرچه با نظر است از طالع و بودن آن مصاحب و مخالفت با سلطان و دوری میان ایشان و همچنین
نظر قمر هم از جانب طالع دلالت کند بر امر مذکور و اتصال قمر بجرم سهم العاقبه بنظر ثری و حال آنکه قمر در بیت
الشرف و در فرح خود واقع است و صاحب سهم السعاده مقارن با زهره و به تسویه در شرف و برجعت در حادی عشر
واقع است دلیل قوی است بر منفعتهای فراوان و غرایب بسیار باشی از سلطان خصوص که شمس مقارنست
با زهره و از یازدهم ناظر است بجانب طالع که آنهم دلالت بر رسیدن با امیدها از جانب سلطانی

و هیم سؤال یوم جمعه ۲۶ شهر جمادی الاول
سنه ۱۲۳۶ از آنکه فلان تا نوروز فیروز دولت کجا بینی
لذا سال نه سهم آن بطالع بر آن بلد و دولت در این طالع
مریخ است آنرا ملاحظه کنیم اگرچه صاحب طالع مقارن
بر جیس لیکن اتصال است علاوه آنکه صاحب طالع این

قبول نماید و این دلالت است بر ماندن او در این ولایت و قیام ظاهر بعمل ماندن در این چند مدت و چون
صاحب طالع متصل است بنظر مقارنه صاحب شرف یازدهم که منسوبست بر آن علاوه آنکه قمر که صاحب
یازدهم است منسوبست بزهره که صاحب تجارت است و در بیت کم القیام که بهر سد مربوط یکی از
طایفه نسوان و برهم خوردن بعد از آن و مقارنه صاحب طالع و صاحب هشتم ایضا در این روز دلالت
بر القیام اگر فلان نباشد لا محاله تمامی خواهد بود و همین دلیل اگرچه حق است کم دلالت کند
بر علامت دارد و لیکن چون بعد از اتصال مقارنه متوجه قران زحل و مشتری است و در اول

[illegible] و درازی [illegible] عطارد [illegible] از شمس [illegible] و همین [illegible] دلالت [illegible]

که مقارن صاحب هشتم میگردد و خارج میشود از بیت وبال و هبوط و قران زحل و مشتری بازر اجتماع شده
اینها دلالت کنند و الله اعلم بر ترددی و تحیری که به او دو بر نکول موقوف او و بازگشت از غربت الی بعلم خداوند همین
و سه روزه و لیله دارد و ضعیف الله اعلم عنه سؤال از کیفیت سلوک ۱۲۳۴ الی و غیره
تا نوروز سلطان از صلح و مجادله با امنای دولت قاهره یوم شنبه ۲۹ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۳ ارتفاع
غرب [illegible] درجه که بنده کمان [illegible] حسبما رتبه فرمودند بسم الله تا خیر الله الحسنی سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا

هرچند در این طالع چنین صاحب هشتم واقع است حکم مشکل است
زیرا که مذهب بطلمیوس و کلیه اینکه ناظر فاتر و سد عزیز منتج
و هرچند بودن صاحب طالع از کواکب نحسا در برج
آن در تحت الارض و در وبال و در هشتم ناقص است
فی الجمله دلالت کند بر ضعف سلطان و لکن رجعت صاحب هشتم

اگرچه از کواکب علوی است و وقوع او در دوم که هشتم است نسبت بهشتم و نحوس بودن آن نظر تربیع
زحل دلالت بر ضعف خصم و چون صاحب نهم در این طالع ناظر است منسوب بطالع و قمر ناظر است از نهم
بطالع لهذا دلالت کند و الله اعلم بر ظهار بهبودت و ظفر و چون قمر در برج ضعیف صاحب نهم در برج و جسدین است
لهذا دلالت کند بر آنکه از طرفین اظهار گردند و گاه گاهی اظهار رقت نمایند و لکن بار از یافتند دو ثم و دو
دول باشند و چون صاحب طالع و قمر هم ساقط اند از صاحب هشتم و صاحب هشتم ساقط است از
طالع لهذا دلالت کند و الله اعلم بر عدم مخالطت و موافقت باطنا و لکن چون صاحب طالع صاحب هشتم واقع است دلالت
کند و الله اعلم بر ظهور محموله محبت و ثبات و اتفاق از جانب امنای دولت قاهره با یکدیگر
عجب اینکه زیرا که صاحب طالع در وبال و با ذنب است اگرچه رسمی در طالع است و چون صاحب هشتم بر مقابله

شمس در رابع و ساقط از طالع و هفتم بلکه بودن آن در ششم نسبت بهفتم و ایلیت است برکمال ضعف
مسئول عنه خصوص که نظر تربیع زحل واقع شده و ذنب در هفتم است و بودن صاحب طالع در وتد
و میل است بر برتری و درست و قوی بحث بودن سائل نحوس صاحب هفتم در وتد و بودن آن در برج جدی
و ایلیت بر هر دو له بودن مسئول عنه و نحس هر دو و ایلی ناظر اند لهذا بسبب و بسط اشیاء جنگ که از جانب
سلطانی در اواسط شهر آینده یعنی ماه ربیع الاول یا در اواخر آن ماه صلح واقع گردد و لیکن عبهای درست
و نحس صاحب هفتم راجع است دلالت کند بر غلط کردن مسئول عنه در باب حکومت و شما بادو مصر بودن
آن و ناصواب آمدن رای و تدبیر او در امر حکومت و چنانکه در شب یوم یکشنبه ۱۲ این ماه اساس منازعه
و مجادله فراهم باید یعنی مقابله و لیکن که صلح نیز از دولت قاهره در آن باشد یعنی خروج صاحب طالع از
وبال و بودن مشتری و ماه در برج و چنانکه در شب ششم این ماه یعنی ماه صفر فرح و سرور و سعادت و دولت
بجهة اولیای دولت رخ نماید از جانب اعوان و انصار مسئول عنه متوسط آنها و لیکن سعادت و رفع آنچه
اهم و خوف باشد نا ملکیه بجهة وقوع قران سعدین در هشتم و از قوت و سعادت شاید در اواخر ماه باشد
و شاید که در اواخر ایام ماه ربیع الاول اظهار خصومت و کدورت کامل اینان اعضای از اعوان و انصار اولیای
دولت قاهره و ماهی مسئول عنه اتفاق نمایند و لیکن مسئول عنه هم دل و مردد باشد دو که از
جانب پادشاه التفات و اظهار لطف در اوایل شهر ربیع الاول نسبت باولیای دولت ظاهر گشته و در
که در هفتم شهر ربیع الاول که صاحب هفتم مستقیم میشود قوت یعنی خصم از جانب اعوان و انصار
اولیای دولت رخ نماید و زبونی بضعف مبدل گشته و ضعف اینکه یعنی اعوان و انصار اولیای دولت در آن
وقت نظام آید بنابر نهم شهر ربیع الاول و در اوقات نامه سرداران رفع گشته و کمال قوت
اعوان و انصار اولیای دولت در نیمه شهر ربیع الثانی خواهد بود و به نیم و حسن خاطر میرسد که در نیمه
شهر ربیع الاول که صاحب طالع تحویل نماید و باوج میرسد او کمال قوت اولیای دولت باشد

وارد

وارد بروز در روز دهم باشد و شاید که در یوم سیم شهر ربیع الثانی اساس کدورت صلح کامل فراهم باید و در
که در هفتم جمادی الاول که زبونی و جدال و نزاع ظاهر گشته و شاید که در نهم ربیع الثانی قوت یعنی اعوان و انصار
اولیای دولت ظاهر گشته و چنانکه در قوت یعنی اولیای دولت ظاهر آن آنچه با ضعف باطنا درست چهارم شهر ربیع الثانی ظاهر گشته
و در ان اوقات بجهت در باب اعوان و انصار اولیای دولت و تا بیست و پنجم شهر جمادی الاول ضعیف گشته
اعوان و انصار اولیای دولت و الله یعلم سئوال از کیفیت اینکه مصالحه فیما بین فتحعلی خان و قلیچ خان
اتفاق خواهد افتاد و آدم قلیچ خان که می آید روز جمعه ۳ شهر صفر
الطالع عقرب بسم الله تعالی لا علم لنا الا ما علمتنا چون
صاحب طالع عطارد است و قمر متصل گشته دلالت کند
والله یعلم و چهار مکتوب پنجم صفر
و چهار مقام ... در هفتم
در خانه مشتری هردو قران نحسین بوده اند در یوم یکشنبه بیست و هشتم شهر محرم الحرام دلالت کند بر کمال اظهار کدورت فیما بین
امیر قلیچ خان و فتحعلی خان در ان اوقات و چون علامت تحویل مشتری از قوت قمر و مشتری بحرکت دلالت کند
بر تفاوت و تغییر احوال ایشان در خصوص مصالحه و ضعف حال فتحعلی خان بواسطه یکی از منسوبین امیر قلیچ خان خصوصا که
مشتری صاحب هفتم را نظر مقابله بربع طالع و زحل بوده است که آنهم دلالت کند والله یعلم بر ضعف حال آن در آن
اوقات و چنانکه شده است گفتگوی صلح ایشان بجهة قریب و شده باز عود نماید
والله یعلم سئوال از آمدن عالیجاه ۱۲۸۴ عراق و ماندن او باتفاق عالیجاه میرزا بغداد
رفته اند بتاریخ بغروب یازده یوم پنجشنبه هفتم شهر ربیع الاول ۱۲۳۳ سنه که
شاه بسم الله لا علم لنا الا ما علمتنا هر چند در حین سئوال
الطالع عقرب و طالع عالیجاه میرزا که

اظهار نمودند که در عرایض طالع تحقیق ازاد که استنباط
سؤال شود نموده و استنباط صحیح شود لهذا ظاهر است
که طالع تحقیق طالع واقعی شده و بنابر طالع احکام شود
عرض مینماید که چون مقصود بالذات درین سؤال
این است که مسئول عنه خواهد آمد یا نه و رسول این
کار رسو بانجام خواهد رسانید یا نه لهذا ملاحظه حال صاحب پنجم و صاحب طالع و صاحب هشتم و قمر را معلوم
نمود صاحب پنجم یعنی مریخ در برج [illegible] واقع شده و [illegible] است و هرچند [illegible] مستقیم
شده دلالت کند و اهل علم [illegible] و ایضا صاحب پنجم اگرچه ناظر است
بصاحب بیت [illegible] و لیکن چون صاحب بیت آن یعنی عطارد راجع و در [illegible] واقع شده انهم دلیل
برآمدن است و مریخ که صاحب پنجم است هرچند به نظر مقابله مشتری واقع شده [illegible] هشتم
درجه هبوط لهذا انهم دلالت برآمدن کند و ایضا [illegible] صاحب هشتم دلالت بر آمدن
و لیکن چون [illegible] که صاحب طالع و دلیل سؤال است نیز [illegible] و هرچند در یازدهم واقع شده
و [illegible] است و در [illegible] شرف [illegible] نظر [illegible] متصل به زهره در مقام که صاحب [illegible]
و [illegible] مقبول و مسعود است از آن لهذا دلالت کند و اهل علم [illegible] عاقبت این
امر و سعادت [illegible] و [illegible] مسئول عنه [illegible] است
و خرسند [illegible] از رسول قرار [illegible] و این ادله هرچند دلالت برآمدن [illegible] میکند و حکم [illegible]
قوت ادله طرفین مشکل است و لیکن بسبب ادله اول و بسبب انصراف صاحب طالع از صاحب هشتم
آمدن مسئول عنه بعید بنظر می آید و ادله نیامدن اقوی است و لیکن نیامدن [illegible] است که کمتر از آمدن است چنین
بنظر می آید و اهل علم [illegible] کمال [illegible] و اگر انصراف صاحب طالع یعنی قمر از صاحب هشتم [illegible] ادله

آمدن

آمدن رجحانی داشت چون بسیار صاحب طالع که قمر است در ین طالع و اهل علم [illegible] مسئول [illegible] کرده شده
یوم دوشنبه یازدهم شهر [illegible] ارتفاع [illegible] اصل [illegible] سؤال
[illegible] شد در این طالع هم چون قمر که
صاحب پنجم است [illegible] سعود [illegible] مشتری [illegible]
واقع شده و [illegible] لهذا دلالت کند و اهل علم
بگویند احوال رسول و عزت و استقلال او و لیکن چون
صاحب هشتم با صاحب طالع [illegible] نور و نقل نور [illegible] در میان [illegible] دلیل [illegible] لهذا دلالت کند
بر آمدن [illegible] صاحب طالع در عاشر واقع شده و زهره در یازدهم برج [illegible] دلالت کند
و اهل علم [illegible] استقلال [illegible] و خرسند [illegible] رسول و اهل علم مسئول از آمدن [illegible]
[illegible] طهران [illegible] آمدن [illegible] جمعه هشتم ربیع الاول سنه ۱۲۳۳ ارتفاع [illegible]
[illegible] الحسنی
چون [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] ارتفاع گرفتیم
حکم مشکل است [illegible]
[illegible] عرض [illegible]
رسید [illegible] مکتوب [illegible]
[illegible]
در این اوقات [illegible] دوشنبه یازدهم [illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible]

دلالت بر امر مزبور و احتمال وصول خبر در شب چهاردهم که قمر بطالع رود و در شب ۱۵ پانزدهم یا
شب ششم بر می‌برند والله اعلم سئوال از سلوک سلطان با نواب حسنعلی میرزا شجاع السلطنه در طهران در ساعت و شش دقیقه از طلوع
آفتاب یوم دوشنبه ۲۷ رجب سنه ۱۲۳ بسم الله تعالی

چون صاحب طالع مقارن میمونه الذنب صاحب عاشر بتثلیث و تربیع بر
و کمی ازو از آنکه صاحب عاشر تسویه و تربیع و کمی ازو اثر
که صاحب بر جنب سعد و دیگری نحس لهذا دلالت کند
بر اینکه از جهتی ملاطفت و از جهت دیگر نحوست خواهد گشت

رضا بد و قران مریخ اهم دلالت بر نحوست خواهد است خلاف ضعف از این است خواهد گشت اگرچه ضعف بجهت
پدر نیز سلطان بر ضب بجهت منحوس شدن زحل بلکه مشتری مریخ و بودن زحل در شرف و بودن صاحب طالع
در خانه امید دلالت بر اینکه با مید امر بسته لکن با صدمه از سلطان و چون صاحب یازدهم در یازدهم و مشتری و قمر
و صاحب طالع ایضا همه در یازدهم اند که خانه امید است دلالت کند والله اعلم بر اینکه با مید امر لکن با تحفه اجله
والله اعلم سئوال از کیفیت حال عالیجاه محمد تقی خان در طول سفر دار الخلافه آن که به خدمت بندگان اقدس ظل
الهی رفته است حسب الحکم نواب اشرف والا حسنعلی میرزا سئوال نمودند مدت آن یوم چهارشنبه هفدهم شهر رجب سنه ۱۲۳۵ در سئوال
نواب معظم الیه فرمودند ظاهر آن است که سئوال از کل احوال مشار الیه باشد از طالع باید حکم کرد و طالع منسوب
با او است والله اعلم تمام شد خیر الله الحق و تبارک
لا اعلم الا الله تعالی از این طالع والله اعلم چنین معلوم می‌گردد که
بر عالیجاه محمد تقی خان بسیار خوش گذشته بجهت وقوع زهره
در طالع و سبب بودن صاحب طالع با برابس در بیت آن
و سبب بودن سعد اکبر در بیت خود در عاشر و از عزل خالی

تا بسته

غایب باشد که سئوال از غایب باشد در بحث الغیب همین دلایل اخیر و بیش قوت است بر نکوئی حال او و ایضا
بودن قمر در وتد و مسعود بودن آن از زهره و مشتری که محصور بین السعدین است و مسعود بودن صاحب طالع از زهره و بودن
قمر در هشتم و انصراف قمر از صاحب عاشر و بودن صاحب طالع در بیت الاجل دلالت بر رسیدن به تقبیه نیز دارد که از
دولت سابقه دلالت اینه بر عزت و اقبال و جلال و کمال است و مطلب ثابت و شغل سلطانی رسیدن باو ایضا
چون در این روز صاحب طالع نیز در دوازدهم شهر رجب المرجب مقیم گردیده دلالت بر نکوئی امر است
طالع نیز عالیجاه محمد تقی خان واگر سئوال از بحث الغیب باشد بودن اهم قوی بودن صاحب هفتم و بودن
آن مسعود به زهره دلیل قوی است بر جاه و عزت و استقلال این علاوه او نه دیگر در این صورت سئوال چهارم
صاحب عاشر است هفتم شمس است و متصل گردیده اتصال صاحب هفتم که مشتری است و بسیار قوی است دلیل قوی است
بر رعایت از سلطان پادشاه و داد سلطانی شغل و عمل خود است به ان علاوه و او نه دیگر محصور بین السعدین قمر
و اتصال صاحب طالع بنظر مودت بالاری است که بر عالیجاه مزبور بسیار رعایت خوش گذشته و دلالت بر
کارهای خوب پیش گرفتن و دولت است بر اینکه سفر بر آنچه دل او باشد و دلالت بر رواشدن حاجت و بودن
صاحب بیت قمر بسیار قوی و در عاشر و مسعود بسیار قوی است بر نکوئی عاقبت سفر بلکه استیناه والله اعلم
و بودن سعدین منضم الیه در دو سعد و همچنین در حین این سئوال و همچنین اتصال قمر بسعد اکبر در حین سفر و سعدین
در این سئوال از جا ملاحظه نموده دلالت بر نیکوئی پایان و درو بازگشت او چون در هنگام وقت سفر شمس
بر تربیع مریخ بوده و موضع تربیع شمس در وقت سفر اول در درجه ۱۴ بوده زیرا که سفر در شب چهارشنبه چهارم
رجب بطالع حوت بود که نحو تعیین کردم تا حال و موضع تربیع شمس در سئوال یازده درجه سرطان است و قرب آن
موضع مریخ است لهذا ملاحظه نمودیم وقت رسیدن به موضع اول که اول درجه سرطان است بیست و پنجم شهر شعبان است
که مریخ هم از آن موضع خارج شده و وقت رسیدن موضع تا ۱۱ که یازده درجه سرطان است یازدهم شهر
رمضان المبارک است باید از آن وقتها عالیجاه مزبور وارد شود به مقر السلطنه که خدمت نواب اشرف والا

شده و چون در خانه پنجم صاحب طالع که عطارد است مرکز طالع واقع شده و قمر در برج آن موضع است علاوه
اینکه زهره که در طالع مسعود نموده و لیکن قدری رابع واقع شده در ان روز لهذا دلالت کند و به علم برود و [illegible] البته
در اوقات [illegible] و قمر متصل بکوکب در طالع هفتم و در عاشر دلیل [illegible] در حجت غایب و [illegible] که خبر [illegible] پنجم و
[illegible] ششم [illegible] مشار الیه سرکار [illegible] مقارنه قمر با صاحب عاشر و به علم سؤال که بنده گمان
اشرف والا فرمودند از اینکه بدار السلطنه تشریف برند [illegible] است این سفر باید و در اینجا اگر روند صلاح
در ماندن یا بازگشتن است نفع در حجت و صلاح [illegible] یوم پنجشنبه ۲ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۳۶ که ارتفاع غربی [illegible]
بسم الله خیر الاسماء الحسنی در این طالع چون عرض سؤال از حال
خود سرکار با خصمان است در سفر و مقصد [illegible] حال
صاحب طالع را نمودیم در وبال واقع و راجع است بلکه
در حجت مقارن [illegible] لهذا دلالت کند بر ضعف
سرکار در این سفر خصوص که صاحب نهم در هبوط واقع است
و در تربیع مریخ است که [illegible] که مقصد [illegible] صاحب طالع در آن واقع است با رجعت و وبال
علاوه اینکه خانه [illegible] که دلالت [illegible] و ضعف سرکار [illegible] از خصمان و [illegible] صاحب طالع [illegible] نهم که [illegible]
بر [illegible] این سفر [illegible] اگر خواهند بروند ضعف و اگر خواهند روند [illegible] بودن
صاحب [illegible] که در وبال و راجع است [illegible] صاحب سهم السعاده [illegible] در ششم و در وبال دلیل است بر حال
سفر [illegible] صاحب چهارم [illegible] عطارد [illegible] سفر [illegible] اگر [illegible] سعد [illegible] در عاشر فی الجمله
دلالت بر [illegible] در این سفر دارد و لیکن عاقبت خوب نیست [illegible] مقارنه [illegible] همراه [illegible]
زیرا که نه صاحب طالع و نه صاحب نهم و نه صاحب [illegible] سعود است از [illegible] در این طالع و نه سعدی در طالع واقع شده و به علم
سؤال از آن [illegible] که استحکام [illegible] صلاح است [illegible] که نواب اشرف والا

فرموده

فرمودند یوم چهارشنبه ۹ شهر صفر سنه ۱۲۳۶
عصری ارتفاع غربی ۲۰ بسم الله تعالی خیر الاسماء الحسنی
در این طالع سائل چون [illegible] الحقیقه سؤال از [illegible] میان
سرکار [illegible] خان [illegible] که خصم است [illegible]
آن ولایات [illegible] نمودیم [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] صاحب طالع و [illegible] مابین
ایشان و لیکن چون صاحب طالع در [illegible] وبال واقع شده و در [illegible] بیرون آمده و [illegible] ششم است
و صاحب پنجم که دلالت [illegible] که [illegible] راجع است و محترق و در [illegible] ششم و در حجت مقارنت [illegible] مریخ
و در [illegible] وبال خود واقع است لهذا دلالت کند بر ضعف سرکار [illegible] علاوه
اینکه [illegible] صاحب [illegible] و نیز [illegible] اشرف [illegible] قوت
بر قوت [illegible] صاحب طالع و صاحب [illegible] و دلالت [illegible] بر عدم [illegible]
اگر [illegible] موجب [illegible] رسول [illegible] صلاح [illegible] در
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] و چگونه اتفاق خواهد [illegible] و عدم آن [illegible]
[illegible] فرمودند ارتفاع [illegible] یوم جمعه ۲ [illegible] ربیع الثانی
سنه ۱۲۳۲ [illegible] در این طالع چون صاحب طالع که دلیل
عسکر سائل است و صاحب هفتم که دلیل عسکر [illegible] است
که مطلوب [illegible] میان [illegible]
[illegible] میان ایشان [illegible]

و به تعلیم رجعه دوم ملاقات اتفاق نخواهد افتاد اگر بسیار بعید است ملاقات ایشان و العلم عند الله مسئول

از سفر ارتفاع شرف لا کمالجاه مقرب الخاقان سردار عباسقلی خان سئوال فرمودند که چه خواهد

گذشت و صلاح در رفتن بدار الخلافه طهران یا نه یوم سه شنبه چهارم شهر رجب المرجب ۱۲۳۵ بسم الله

تعالی جل ذکره هر چند قران صاحب طالع و صاحب نهم بر جیب و منحوس گو بودن از آن دلیلیست بر خوب

نبودن ترک سفر و اتصال قمر بصاحب نهم و ایضا اتصال

صاحب طالع یعنی قران در جیب آن با صاحب نهم دلیل است

بر مختار بودن در سفر اگر خواهند بروند و اگر خواهند نروند

و بودن قمر در ربع زایل دلیل است بر سفر و لیکن

رجعت صاحب طالع دلیل است بر ترک سفر و لیکن بجهت

تحویل و بخصوص صاحب طالع از زهره مسعود و گو ناظر گو است و زهره در طالع و طالع را مسعود نموده و تنظر میان ایشان گو ل

علاوه به آنکه قمر اتصال سعود است مشتری که در عاشر واقع است ناظر گو است دلالت کند و غیر اینها و به تعلیم بر نیکو شدن

سعادت و بودن در آن و جون دلیل طالع که زحل است ناظر بود بجهت رجعت آن در یازدهم واقع است

علاوه به آنکه سعد اکبر در عاشر است دلیل است بر عزت و دولت و ایمنی از سلطان بلکه اتحاد دلیل طالع و

صاحب عاشر دلیل است بر امر مذکور خلاصه این اولی همه دلالت کند بر جاه و منزلت و ایمنی از سلطانی

خصوص بودن مشتری در عاشر در برج خود که دلیل است این بر امر مذکور اولیست و الله اعلم مسئول

مطالع از امیر سیف نوروز یوم سه شنبه غره شهر

جمادی الثانی سنه ۱۲۲۹ از ارتفاع شرق

مختار آنکه استقلال تمام خواهد رسید

از شغل دیوانی بجهت ایشان یا نه بسم الله تعالی

هر چند در این طالع صاحب طالع و صاحب عاشر ساقط اند از یکدیگر و فی الجمله دلیل است بر تنزل خصوص که

متصل است صاحب طالع بصاحب سابع ناظر گو است که اینهم دلیل عزل است و قمر از آن عمل و شغل

بدست خصم و لیکن بودن صاحب طالع در عاشر و متصل بکوکب و تری و خصوص مشتری که منسوبه در طالع

طالع شده دلیل قویست بر عدم استقلال و ثبات شغل و عمل خصوص که قمر متصل است بمشتری

و مشتری قمر را قبول نمیاید چون انتقال از برج الشرف خواهد بود و مشتری منحوس است بمریخ و در و بال خود

واقع شده که اینها همه دلیل محکم است بر عدم استقلال و ثبوت در شغل و عمل و بودن صاحب طالع در عاشر

دلیل است بر منظور بودن در شغل و عمل در تسلط بمکانی خلاصه ظاهر بر عدم استقلال است و استقلال

بسیار مشکل است و الله اعلم مسئول از جناب عالیجاه محمد صالح خان و عزل و عدم آن و شرف قول

مدعی او یوم دوشنبه ۲ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۶ از ارتفاع

عز باد آنکه بسم الله تاثیر الطالع الخ چون در این

در این طالع صاحب طالع و صاحب سابع در هبوط

و راجع است از او دلیل کرفتن اگرچه دلالت بر

ضعف حال عالیجاه مزبور کند و نزول بودن

صاحب هفتم در هبوط خود دلیل است بر ضعف

خصم پس دلیل سوی قمر که در مرکز طالع واقع است اعتبار نمودیم اگرچه محصور بین النحسین است و لیکن چون

منصرف است از صاحب عاشر بر جیب و منصرف است از صاحب طالع و در نزاع نیز به میان آید سر و صاحب

عاشر و صاحب طالع و علاوه به آنکه قمر در تثلیث شمس که دلیل سلطان و جاه است واقع است و ایضا عاشر

بر جیب قویست و ایضا سهم السعادة در وتد واقع است و ایضا قمر رو باتصال و قران صاحب عاشر

منسوبه مبرد و ایضا ناظر است بصاحب رابع منسوبه و ایضا صاحب عاشر واقع در بیت الاقوی

و مقابله زهره در یازدهم شد حال صاحب انست اگرچه راجع است و ایضا صاحب عاشر که سعد اکبر است

متوبه در طالع واقع شده اگرچه در درجات مردار باشد دلالت کند و بر بعلم بر استقرار علیجاه مزبور

بر امر حکومت بعد از جدال و قتال بسیار و زحمت بسیار و توسط کمی از جوانان و انصار و اقارب و کمی از طایفه

اناث از اقارب بجهة بودن زهره صاحب شرف هم بجهة نقارن نور بودن قمر از طالع نور صاحب طالع

بصاحب عاشره و چون صاحب هم راجع است دلالت بر بردن نیش مال الدولت علیجاه و ضرر مالی رسیدن

با و تا و اوان شهر صفر المظفر که صاحب عاشر مستقیم میگردد و امر ایالت شما را به کمال انضباط خواهد یافت

با مدت چندی که در این اتفاق خواهد فتاد و بر بعلم مسئوال از آمدن نواب کامیاب حاجی

فیروز الدین از هرات حسب الخواهش نواب کامیاب اشرف امجد والا حسن علیمیرزا از هرات با اهل

و عیال نواب کامیاب شاهزاده ملک قاسم باش آمده پس این مسئوال سوال از زر قیمت چند بر گوید

کامیاب شاهزاده ملک قاسم کاغذی بر عمر نوشته اند و سئوال فرموده اند از یوم پنجشنبه هشتم رمضان

سنه ۱۲۳۵ ارتفاع ۳۳ مسقط درجه سیم

تا آسمانک الاالاملکشاه بر چند از عبارت که در

کاغذ سئوال نوشته بودند در تشخیص نمیشه که

سئوال از زر قیمت که فرستاده اند که مقصود الامجد

چنانچه با سئوال از خواجه حاجی فیروز الدین است که

بقدر الوسع ملاحظه نمود چون میان صاحب طالع و صاحب هفتم که دلیل مرادست و همچنین صاحب نجم که دلیل

فرزندست اتصال تام بود در این دو ستاره نظر اتفاق می افتد لهذا دلالت دارد و فی الجمله بر ملاقات

ایشان با هم و در کمال مودت میان ایشان و ایضا اتصال صاحب نجم که دلیل رسول است با صاحب طالع

دوقوع آن در هشتم دلالت بر کندار عدن رسول از آن پسر وجوه دلیل رسول که قمر در حل صاحب

نجم است

نجم است در این طالع هر دو در تدو واقع اند جهت دلالت کند و بر بعلم بر درنگ کردن رسول کار رسول

خصوص که نظر بر این صاحب طالع که سعد اصغر است نظر دوستی است و ایضا هر دو ثابت اند بر درنگ کردن

رسول امر رسالت تسو زمستان نمود و بر آمدن حاجات او سئوالی که نبیره لطان والا فرمودند از احوال

نواب محمد رحیم خان اوزبک نفس قطع از ایمنی که احوال او چگونه است و در سفر که از خانه اش حرکت نموده نه

نیت کنم پنجشنبه ۱۵ شهر محرم سنه ۱۲۲۹ چند دقیقه

بطلوع آفتاب مانده چون صاحب طالع صاحب طالع

در جه احتراق است و نزدیک بحرق شود از صاحب هفتم دلالت

کند و بر بعلم بر بدحالی و تباهی محمد رحیم خان و بیم مرگ و هلاک آن

زبون خصوصی که صاحب هفتم در طالع واقع شده و احتراق در

طالع است که آنهم معقول و مؤکد امر مزبورست و بر این خواست هم متوبه در طالع دلالت است بر بیم هلاک

و خواهش احوال او و چون زحل صاحب دوم است نیز دلالت کند بر اختلاف احوال آن و بجهت که قمر و بهرام زحل

اثر خوبی ظاهر گردد و دولت مخالف و زیانی با به ظهر رسد و بر بعلم و بودن صاحب عاشر در بیت الشرف

در بیم معقول از مشتری بسیار ضعیف است نسبت بجهت و بال آنهم دلالت کند بر خرابی احوال او فی الجمله

دلالت کند بر زوال عزت و دولت او خصوص که مشتری صاحب دوم از دهم و بر جهت در نهم و

متوبه در نهم است و بجهت جرم متصل است بصاحب هشتم که آنها دلالت کنند بر جدایی در سفر و بر بیم

هلاک از دشمنان و بر بعلم و چون صاحب نهم در نهم راجع است دلالت است بر رجوع نمودن او از سفر

زبون و بر بعلم مسئوال از خبر آمدن محمد رحیم خان یوم پنجشنبه دوم شهر شوال ارتفاع

غربیه درجه که نبیره لطان اشرف والا حسن علیمیرزا فرمودند بسم الله خیر الاسماء الحسنی که بانک الملک

لاالاالملکشاه هر چند از این سئوال در مقام سئوال فی الجمله حیرانی بهم رسید ولیکن آنچه بخاطر قاصر رسید

[illegible]

موافق این طالع است که هرچند نحوست صاحب
طالع یعنی زحل در وتد خصوص طالع غیر مسعود متصل
بتربیع مریخ که واقع است در وبال و غیر مقبول
از آن و حال آنکه خبر از جمله خبرهائیست که موجب
سرور شادیست دلالت کند بر صدق خبر و اراده
نمودن شعر و حرکت محمد رحیم خان از خوارزم بجانب خراسان نه آنکه و نیز بودن طالع برج ثابت و وقوع صاحب
طالع در طالع و نظر ربیع قمر که سعد است بصاحب طالع دلالت است بر صدق خبر و نیز نظر و اتصال قمر از صاحب
بیت خود که سعد است دلالت است نه آنکه بر صدق خبر و هرچند در وتد نشسته در بیت قمر با مقارنات
و دیگر بنا بر قول بطلمیوس برج قمر متصل است زهره که ساقطات از طالع و صاحب طالع یعنی زحل جدا شد از
تحویل است چنانکه گذشت و ایضا ناظرات بکوکب ساقط یعنی زهره از وتد طالع و هرچند مقبول است
فراق و ایضا منقصات نحس و غیر مقبول است دلالت کند بر اینکه خبر باطل گردد و فساد در رای باید رسید
فیدار مذکور شده من و اراده کردن و ایضا بودن صاحب سهم السؤال که عشر و از دهم دلالت کند بر فساد
خبر و ایضا رجعت زحل در طالع دلالت است بر صدق خبر و بودن ذنب در وتد عاشر دلالت است بر صدق
خبر و نیز بودن قمر در ابتدا او دلالت است بر صدق خبر و ایضا بودن مریخ در تربیع طالع و در تربیع
صاحب طالع انهم دلالت است بر آمدن دشمن بسم الله تعالی که بما یعلم الله الا ما اظهر در این طالع در
ایکام سؤال نه آنکه چیزی بهم رسید بجهت تقسیر در سؤال با توقف اظهار اراده سؤال و عدم
اظهار آنها و لیکن موافق این طالع آنچه بخاطر فاتر میرسد عرض مینماید که هرچند بنا بر قول بعضی از
منجمین بودن قمر متصل بزهره که ساقطات از طالع و بودن صاحب طالع منحوس تربیع مریخ
و غیر مقبول از آن و ناظر بکوکب ساقط یعنی زهره نیز از وتد طالع و هرچند مقبول است از آن و بودن
راجع

راجع سؤال یا عشر و از دهم دلالت کند و اهل علم بر کذب خبر و فساد در رای و لیکن بقرینه سؤال سابق و بنا بر
طریق تحقیق از این طالع چنین ظاهر و استنباط میگردد بحسب ظاهر و الله اعلم که این خبر بصدق باشد زیرا که علاوه
بر ادله سوابق که دلالت میکردند بر صدق خبر در سؤال اول بودن صاحب طالع در وتد غیر مسعود متصل بتربیع
مریخ و غیر مقبول از آن و حال آنکه مریخ در وبال خود واقع شده چون خبر از جمله خبرهائیست که باعث
سرور و فرح و خوشحالی نیست لهذا دلالت کند و اهل علم بر صدق این خبر و اراده حرکت نمودن از خوارزم
بجانب موجب و ایضا بودن طالع برج ثابت و بودن صاحب طالع در طالع رب قمر اتصال صاحب طالع دلالت
بر صدق خبر و ایضا اتصال قمر از صاحب بیت خود که سعد است دلالت و الله اعلم بر صدق خبر نه آنکه
و هرچند قمر و صاحب بیت او در وتد در بیت قمر با ساقطات و ایضا بودن صاحب طالع راجع
و بودن ذنب در وتد عاشر برجعت دلالت است بر صدق خبر و نیز بودن مریخ بتربیع صاحب طالع
نیز چنانکه گذشت دلیل است بر صدق خبر و الله اعلم و احتمال فساد در رای و منع عزیمت بنا بر ادله اول که گذشت
بعید است و اظهار آمدن محمد رحیم خان است و الله اعلم بحقایق الاشیاء سؤال یوم پنجشنبه ۱۷ شهر
شعبان سنه ۱۲۳۸ ارتفاع غربا ۴۳ از کیفیت سلوک علیجاه حسنعلی خان قزاق بزوجه خود علیجاه جعفرخان
شاملو این ساعت و موجب اسم اعظم چون در این طالع شمس در خانه خود ناظر بر رأس و سهم السعاده در آنجا
واقع است دلالت و الله اعلم بر مایل شدن زوجه
با او در رجوع نمودن بسلوک و چون زهره که دلیل
زنانست مستقیم السیر و در عاشر برجعت واقع شده
و مقبول است لهذا دلالت کند و الله اعلم بر
عزت یافتن زوجه و خیر دیدن از زوج و دولت
یافتن از آن و کیفیت که تا اواسط رمضان المبارک اثر ظاهر گردد و عزت و بهرهای تا از جانب او دیده شود

زهره در عاشر است برجعت و هبوط دلالت کند بر هرگونه بیماری که از جانب زوجه است و از جهة
اظهار مغلوبی تسلط و عزت و ثروت و فتوحی که هست و نیز چون در این سؤال استقبال قمر مقدم
بود لهذا دلالت کند بر لطف ربوبی و نیز چون زهره ناظر است بطالع دلالت کند بر رجوع کردن
زوج بنزد زوجه و چون زهره در برج جوزا است دلالت کند بر پشیمانی زوجه و چون زهره در هبوط
خود واقع است لهذا دلالت کند بر مشقت و غم و اندوه و تشویش زن نه البته از جانب زوج
ولیکن چون برج جوزا و زحل زهره انتقال میکند غم و اندوه و مشقت بزودی رفع کرده و خوشی و فرح
رخ نماید و ایضا صاحب طالع در شرف است اگرچه در حد احتراق است و دلیل است بر شفقت کسی به ان زن
از جانب زوج ولیکن چون از حقیقت احتراق گذشته بزودی از حد احتراق بیرون میرود و قمر ناظر بطالع
و دلالت کند بر رفع شدن ناخوشی و پشیمانی زوج و رجوع بزوجه بخصوص هرگاه زوجه اظهار تسلط و ترفع نماید
و مدارا و رفتار نماید و زحل بزودی اثر برفع مشقتها و غم و اندوه و هواها ظاهر شود وقت رجوع زهره که اوائل
اواخر شهر ربیع الثانی بالمره غم و اندوه زایل
گردد سؤال نواب نصیر الدوله از اینکه
شاه زاده خواهند زود که بنگر که رفته باشد یوم
۲۴ ذی قعده سنه ۱۲۳۲ ارتفاع عقرب له واز احوال
خود ... صاحب طالع و قمر احکام مسعود
... صاحب طالع مقبول است و صاحب طالع و نیز ... اکرم در وجه است برجعت لیکن ... است
و میان صاحب طالع و صاحب عاشر نظر نیست و همچنین میان صاحب طالع و صاحب یازدهم و صاحب نهم
لهذا دلالت بر نیامدن ... در حال قرین او خالی ... تا او اخر شهر ربیع الاول تا اول شهر ... در
امور ریاست باید احتیاط بود اگرچه از اواسط شهر ... اواخر ... امر ریاست رونق

بهم خواهد رسید و ضعف ... مبدل بقوت خواهد شد لیکن کمال قوت در ان وقت است که صاحب
طالع و سعد اکبر که سعد ... صاحب طالع است در برج مستقیم گردد و صاحب یازدهم ... نخواهد بود مثل حال سؤال
و سعد ... حال خواهد بود و ضعف سقوط ... امکان دارد و نخواهد داشت ... او اواخر شهر ربیع الاول
اصرار و اظهار ... وزراء ... اظهار کنند عیبی ندارد و در این سؤال نواب نصیر الدوله
شاهزاده اعظم ... فرمودند که بیگانه میرزا محمود ... خانی بخوبی ... دار الخلافه ... از جهت
خواهد نمود و چه ... گذشته یوم یکشنبه اواخر شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۳۵ ارتفاع ... قسم اما تا اخر
این حکم مشکل است ولیکن چون صاحب نجم که زهره است
با ... در حد مقارنه است با صاحب طالع و در نهم واقع
که منصرف از جانب ... هم که صاحب عاشر است
و ایضا قمر چون در نهم واقع است و دلیل است ...
بر حکم بیگانه میرزا محمد خانی در راه است و چون
مریخ که صاحب نجم ... در طالع واقع است در راه است و صاحب عاشر است در طالع دلالت کند
... بیگانه ... که قمر ... و قمر صاحب طالع است ... در کمال
از ... گذشته ولیکن ... در بلد توقف نخواهد نمود چون صاحب نجم در طالع راجع است ... بجهت
میکند و توقف نخواهد نمود و ... احتمال دارد ... تا
تا هشتم ماه اینده خواهد بود سؤال ... از احوال
یوم چهارشنبه ۱۷ شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۳۲ ارتفاع عقرب
... بیگانه ... کاظم خان ... نمودند
از احوال خود ... بالذات در این سؤال داخل

اوضاع بسیار است و غیر آن لهذا اینکه هم لوان ذنب در عاشر ولیت است ترس از غم و اندوه و گفتگوی
و علما و ارکان باید حذر کنند و با احتیاط باشند سیما از کسانی معیوبانی که ضرر انگیخته باشد مگر
آید و طبیب هم صاحب عاشر هم ده هشتم و لیکن آن کوکب سعد ولیت است دلالت بر علم و دانائی و بصیرت ایشان و سپهسالار
ایشان در امور و لکن مال فراهم نیاید و اگر فراهم کنند خواهد رفت رنجه و دلالت کند و دلالت بر برادران
حاجب پس از رنج و زحمت و خوف و اندوه و حرص و حسد کوشال از جوان و از دست برون کون
و لیکن ها بحسب طالع در سیم واقع و لیکن که انکه مشتری صاحب سیم و راجع و منحوس است که در نهم
واقع است بر حسب ولیت است بر آنکه اهل صحبت بیمار کنند و غالبا از اقربا و برادران منسوبی
برادران ایشان غم رسد و ولیت است بر بعد کوکب و خوف و حذر از سلطان که انکه و بیم از آن
و خوف ضرر سلطان و سبب سفر از چهارم شهر شوال بیشتر از اوقات دیگر است کمال احتیاط را در آن
اوقات بنماید خلاصه از اول شهر شوال تا چهارم و پنجم کمال احتیاط را بنمایند و از سیزدهم شهر
مزبور های زیادت و عزت و جلال است که تا فراهم خواهد آمد و کمال قوت و جلال و الله اعلم
المتفاد در عشر اول شهر ذی قعده الحرام خواهد بود و چون صاحب طالع راجع است و مشتری که بر حسب در آن
واقع است ایضا در هبوط واقع و راجع است دلالت کند و بهم ایشان بر باصواب آمدن رایها و تدبیرها و خطر
در امور ایشان کمال احتیاط شود در امور نفوس خصوصی در سفر در اوایل شهر شوال و چون صاحب دوم راجع
بسیار بسیار در جمیع اموال نفوس نمایند و تدبیر کنند که با مطلوب آید و موافق او در نجوم و چون صاحب از نهم
ناظر است بصاحب طالع چنانکه مذکور شد و صاحب طالع منحوس است از این لهذا دلیل قلت و اتفاق
افتادن سفر با خوف است دارا ده اینها بامور سفر کمال احتیاط شود در سفر نموده و ایضا جراق
صاحب نهم در هفتم ولیت است بر آنکه سفر نموده از خصم کمال احتیاط را بنمایند و ولیت است بر انکه
حال سفر و لیکن شمس صاحب هفتم نیز ولیت است بر بهر سفر خلاصه کمال احتیاط را در سفر نموده و از تصدق و دعا

تمانی

طالع تحویل سال شمسی و سند استقبال آن سال و پیش بینی احوال
یوم چهارشنبه دهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۲۶ که بجهة
محمد ولی خان فرمودند بعد از طلوع آفتاب بحر لله الاحسن
چون در این طالع صاحب طالع بر حسب در عاشر واقع شده
و همچنین شمس در عاشر بر حسب واقع شده دلالت بر این دارد
که سعد بسیار است در عاشر واقع شده بر حسب و بر انحال قمر بطالع و تسلط بروج در شرف و دوم دلالت بر عاشر
بودن و بودن مشتری در حد شرف دلالت کند و بهم ایشان بر از دیاد حشمت و ثروت و حصول امارت و شرافت
و دولت و جلال و عزت بسیار خصوصا که شمس صاحب سیم در وسط السماء است و در حد خود واقع شده قریب عقده راس
که انهم دلالت بسیاری بر امور نور دارد و دیگر بودن صاحب عاشر صاحب عطارد در عاشر از درجه منهبط است قوی
و بودن قمر ناظر آن دلالت قوت بر امور نموده و دیگر بودن مشتری در سعد اکبر است و انچه هم که خانه مال است و صاحب
چهارم که صاحب العاقبة است در حد شرف خود ولیت است بر مال بسیار و نیکوئی عاقبت امور و بودن زهره در حد
دوم در خانه خود دلالت است بر مال بسیار و بدولت رسیدن شوال از پیش آمد احوال که کلانتر این
کتاب میرزا محمد خان تحویل یوم یکشنبه بیستم شهر جمادی الاخر سنه ۱۲۲۸ ارتفاع شمس در درجه سیم در که کمال العلم الله
اوقات مثلا چون در این طالع صاحب طالع که قمر است در نهم
واقع شده تعدیل بر کوکب قمر نهم لهذا از حیثیت
کمی از حیثیت بودن آن قمر در دیگری از حیثیت صاحب
طالع بودن دلالت کند و از سیم بر سفر کردن با جناب
خصوص که رتبه ساعه اهم است که از آنهم خصوص
ولیت است بر سفر کردن و ایضا بودن صاحب نهم اخی مشتری منسوبه در طالع و بر حسب در سیم ولیت است بر سفر کردن

با اختیار و نفع بودن مال که بار تحویل و این هر دو دلیل محبت است و دلالت میکند بر اینکه بنفرین اختیار و
عدم اختیار است یعنی نه اختیار است و نه عدم آن و بودن زهره بر جیب در طالع دلیل سعادت و امید
رسیدن است زیرا که صاحب یازدهم است و همچنین صاحب چهارم است و دلیل رجوع بوطن اصلی و نور آفتاب در خانه
خود و رجوع صاحب نهم که صاحب بیت حکم است در هفتم دلیل قوت بر زوال خصم و شکستن از آن موضع
و اتصال مریخ با ذنب در هشتم بیان که در مرکز آن بیت طالع است دلیل است بر ضعف و کجی احوال
و انظار خصم و بودن زهره صاحب یازدهم چنانکه گذشت در طالع بر جیب و مشتری در طالع متوسط
و در صدد اتصال بودن قمر با زهره دلیل قوت است بسعادات و مشتری با شمس از برج و با به خویش رابعه
صاحب اکثر دین خویش خصوص که صاحب بیت الرجا در و بند واقع شده و قمر مقبول است و لیکن صاحب طالع
عطارد مسیر در مثلثه خویش و دلیل است که عملی درست آید در ملک و ختم آن نتیجه چنانکه قدر و منزلت دارد و مراد
باشد و در بناء بودن سهم السعاده بر زبر عاشره دلیل است بر رفعت و منزلت باطنی و اهتمام و همچنین صاحب عاشر در
هشتم است دلالت میکند که انجام منفعت در گنجینه آن و بر اینکه مال گه و دیگری حسب آوردن بوده درست باشد
و چنانکه از میراث هم بهره درست باشد و دلالت کند بر اینکه از حلال و حرام که به شغل دیوان است
مال او فتد و با بدو داخل شغل بهای و زرات و تقدیر سیدان قسمت قمر بر مرکز عاشر است و چون برج قمر در حد برج
بجهت دلیل از بیت و اجراء آن و دیگر تقدیر چایه و جون او را که قوت است بجانب دلیل ازین و چهار صفحه
دیگر که شش ها و دیگر به اتفاق شد و به این سئوال
از کیفیت احوال غایب مخصوص مال که بخاطر شاه میرسد
پرسیده بود در شب چهارم ربیع الثانی ۱۲۲۹ سنه ساعت دهم
معروض است از طالع عقرب اکر چون صاحب طالع عطارد
که دلیل غایب است در هشتم واقع شده و اینکه منحوس است

نظ

نظر بخصوص مریخ که صاحب هشتم موضع قمر است و منحوس است بمریخ و دلیل است و الجمله ربانفس
غایب از مرگ با غیر آن و چون در صدر زهره است و وجه نحو خواه که نهایت صحت دارد خصوصاً که بر جیب
در نهم واقع شده و در بیت زهره و خصوصاً که در موضع قوی در عاشر کوکب عطارد صاحب طالع است و عطارد
در بیت الشرف است و اگرچه در زمان واقعیت و چون قمر در وتد است و در هر آید غایب و ایضاً شمس
که صاحب هشتم نهایت شش است منحوس است بمریخ و زحل هر دو که یکی صاحب هشتم و دیگری کمی است و ایضاً
بودن شمس در هشتم و منحوس بودن زهره صاحب بیت المال در بیت الساعه و سهم در تحت الشعاع آن
و قرب مال و در هبوط خود در هشتم بر جیب دلیل مرگ غایب است و زیاب مال و ضایع شدن آن
و نیز بودن ذنب در هشتم انتهم دلیل است بر ناخوشی غایب و ایضاً بودن صاحب هشتم در چهاردهم
آن چنین بخاطر فاتر میرسد که آنشخص کشته شده و مال برطرف شده سئوال از مرض میرزا عبدالرحیم
ولد آصف الدوله میرزا موسی روز چهارشنبه ۱۷ شهر جمادی
الاول سنه ۱۲۲۹ ساعت و سی و شش دقیقه در
ساعت نامه از دو سه گذشته در دو ساعت و نیم از
طلوع آفتاب گذشته بسم الله تعالی حمد الله ولی
الحسنی که علم لا علم لنا الا ما علمتنا چون زهره متوجه
در عاشر واقع شده اگرچه زحل بر جیب در طالع است و ایضاً صاحب طالع در بیت الرجا مسعود است زهره دلالت
کند و این علیل مریض شفا یابد و لیکن چون صاحب عاشر در بیت خود واقع خصوص که در طالع است بر جیب
دلالت کند بر اینکه بیماری قدری طول کشد خصوص که صاحب ششم ضعیف الحال و در ششم ذنب
واقع شده که موید این مطلب است نیز دور است که چون صاحب طالع در یازدهم واقع شده طفل را ابتدا حرارتی
از مرتفع معاینه بر زمین خورده باشد و چون مشتری منحوس است بمریخ صاحب هشتم علت زحل و در طالع منحرف

واقع است و قمر صاحب ثامن است و دلیل است بر اینکه عاقبت این بیماری خوب خواهد شد و حصول این رنج چهارم روز پنجم
خواهد گذشت شدتی بهم میرساند و همچنین در اوایل این ماه که چهار روز از آن ماه است و لیکن در روز
فیروز که صاحب طالع مقارن شیخ با زهره باشد روز بعد امید که با خوشی صحت باید اگر چه زهره
با جنابی صاحب طالع است که منحوس شده از مریخ و دو لیکن رجا گشت خلاصه از آن اوقات که
گذرانیدن خوب بشود و الامر الی الله حافظ فرمایند و به تعلیم تولد مولود مسعود ارجمند سعادتمند
میرزا محمد سمیع در شب چهارشنبه ۲۱ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۳۵ چهار ساعت و چهل و پنج دقیقه تقریباً گذشته
از شب ولد علیجاه و منیع جایگاه عظمت و رفعت و اقبال پناه بنده گان آصفجاهی میرزا موسی
طول الله عمره و جعله ثمرة فؤاد و والدیه موافق نموده از بطلمیوس زایجه طالع آن استخراج شد بسیار
نمود از موافق طالع تخمینی اتفاق فما اظهار این است که تخمین موافق تحقیق است والله اعلم بسم الله تعالی

خیر الله الحق سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا که چه
استخراج عمر آن و طول آن ملاحظه نمودیم نیز
ثابت که قمر بود در بلوغ بود چون در طالع بود
و کدخداه زایجه شمس است و چون شمس در وتد
رابع و اقتضه آنهم در هیلاج حیث دخل است
و کدخداه زایجه مریخ است و چون طالع مستقبل است ملاحظه سهم السعاده المقوم نهم درجه عقرب بود چون
در وتد رابع بود نیز هیلاج است و کدخداه زایجه بنابر این مریخ بود و بعد از درجه طالع را ملاحظه مقدم
چون صاحب حرس است ناظر با نور جوزاء حساب که خداه است و در درجه طالع نیز هیلاج خواهد بود
پس در مرحله کره قمر و شمس و تتابع آنها که عبارت از سهم السعاده و جزو مقدم و درجه طالع است هیلاج
از موضع طالع فرضه طالع و کدخداه شمس است و مریخ و زهره را که خداه اعتبار نمود زیرا که تحت الشعاع

بعلم

بلکه محترق است و در کتب این فن کرکرت هیلاج دلالت کند بسیار بر عمر لیکن باید به تمام عمر آن مولود قیاس
خواهد بود و امید که بعمر طبیعی برسد فی امان الله تعالی الحمد لله سؤال از کیفیت حال محمد معتمد خان و این
خبر است از عزیمت سفر ۴۲۲۴ یوم یکشنبه ۲۲ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۲۳ ارتفاع [illegible] کسا

در خصوص سؤال این سفر هر چند سؤال
از عالیجاه میرزا محمد رضا ولد ذوالفقار خان بود
نمی‌رسید شد و شخص نشد و لیکن چنین به نظر آید
که بجهت قمر بودن صاحب طالع و شفیع بودن
صاحب سهم السعاده دلالت کند و به تعلیم بر قوت بیگانی
خانی و تحمیل بجهت بودن صاحب طالع در وسط بجهت درجه ماه بیت باید و باز برنده از دست بیرون
شود و تحمیل که در پنجم ماه شهر رمضان که مقابله و اتصال از هر دو جهت شود و در سیزدهم یا چهاردهم
که صاحب سهم محترق شود ضعیف کلی بجهت خود به نظر آید ولیکن تا از وقت قمر در جانب حج ماه هلال
چون سؤال احتیاج داشت راه ایران حرکت شد عرض شد والسلام سؤالی است که
عالیجاه حاجی میرزا جانی از در تالار آمد بار حال کیوان بود که در جز ۴۲۲۴ جدید بیمار شد
از هنگام هر گاه طلوع شد که به قوت برود از الله شفاعه بر دو مقصد رجوع خواهد بود یا نه یک ساعت و
نیم از غروب آفتاب شب پنجشنبه ۲۱ رمضان
المبارک سنه ۱۲۳۵ بسم الله تعالی خیر الله الحمد الله چون
قمر صاحب است به سوی که در دهم است و جانب
وسط السماء است به وجه و لیکن است والله اعلم بر این
عوض و مقصود این است که سؤال حال و حرف

و رقیب دشمنی و چنین مردم دلیل رسول که قمر در صاحب نجم اند و قمر این خصوص که قمر مصور بین النحسین است
و در شرف و اوج است خصوص که قمر ناظر است بجانب عاشر بنظر مودت و شمس صاحب سلطان هم
ایضا بنظر مودت که این همه دلیل انست برای آمدن رسول است رسالت را و بر متوقعی المرام مرجعست
نمودن و چنین دلیل نجم راجع متوجه بردن بود رست که نه البته بردن از برای رسول بهم رسد
در مراجعت نمودن نتیجه بخواهد که در بین طریق رجوع کند والله اعلم و چون دلیل رسول نتیجه صاحب نجم
زحل راجع و در همان حال رجعت محترق خواهد شد اگرچه احتراق در راست قمر که در راست
که متوسط الحال باشد رسول بی نیل باشد در امر رسالت مقصود بعمل نیاید والسلام ارتفاع
زحل کما سوال در شهر ربیع الثانی در یوم چهارشنبه هشتم سنه ۱۲۳۲ نواب کامیاب اشرف والا سوال
فرموده در حال تا نوروز سلطانی که آن ماه است

بسم تعالی خیر الله الحی طالع مولود صاحب چهارم
برجیس در طالع است و دلیل است والله اعلم بر اینکه
والد نهایت سلوک در امر فرزند دارد و چون
صاحب چهارم مشتریه و برجیس زهره ناظر است
برجیس بنظر مودت با صاحب طالع و صاحب طالع
مسعود منفعل از آن دلیلست بلا زور و افزونی خصوص که صاحب طالع نافع مسعود است از صاحب عاشر
که دلیل سلطانست و چون راس در طالع دلیلست بر خوبی احوال و نیکو کردن مال خصوص
که صاحب چهارم در طالع است و بودن زهره در طالع دلیل بر سعادت و خرمی و شادی و چون زهره صاحب
سیم است و در بودن در بیت الشرف خود اتصال جنبایه قمر صاحب و صاحب شرف صاحب چهارم است و در طالع است
دلالت کند والله اعلم بر نیکو دیدن از جانب برادر و مال یافتن از جانب آن و سعادت دیدن

و دیدن از زنها

از آن زنها بر وی و چنین در صاحب ششم محصور بین السعدین است و دلیلست بر نیکوئی احوال خدمه و کارهای
سرکار عظمت مدار و بودن صاحب ششم در سیم دلیلست والله اعلم بر اینکه سرکار سوار را مستور
ورده هرگز کم باشد با اینکه همه آنها با برادران با خواهران یا خدمتکاران که مبتلا
با عیب ناکی یا گرفتار گردد دلیلست و دیگر بودن زهره و صاحب نهم در طالع دلالت کند والله اعلم
بر اینکه در سفرها سالم میشود و سعادت و اقبال خصوص که طالع دلوست و بودن صاحب نهم
مشتریه کس هم هشتم دلیل بر میراث یافتن از
مال میراث بهره بودن سؤال از چه که
ذکر یا مونث است از والده میرزا عبدالرحیم زوجه
آصفجاهی در شب سه شنبه ۱۲۳۲ ارتفاع عقرب
ق بسم الله تعالی طالع صاحب طالع در برج مذکر
و ایضا بودن صاحب نجم در برج مذکر دلیلست بر مذکوریت و بودن طالع و صاحب طالع دلیلست بر ذکوریت و ایضا
بودن سهم الولد در برج مذکر دلیلست بر ذکوریت و ایضا بودن قمر در برج مونث دلیلست بر
انوثیت بودن نجم در برج مونث و بودن جسد در دلو و بودن صاحب بیت مونث دلیلست که
دختر است سؤال آنکه ملا عبدالکریم خان از جانب نواب اشرف والا حسینعلی میرزا که
که گرفتار شده بسیار از که خواهد افراد در چه نواب اشرف والا بگیرد و بیاید و متعرض المرام خواهد
آمد یا نه یوم سه شنبه ۲۲ شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۳۲ ارتفاع
عقرب بسم الله تعالی خیر الله هر چند در وقت
سؤال ابر بود طالع تعیین نشده ولکن
چون ملاحظه طالع شده موافق آن چنین

صاحب نهم در الجمله منحوس است و مریخ صاحب اول علکه صاحب هشتم و منفصل گردیده و اتصال به هفتم و همچنین

صاحب سیم که منصرف شده بود لذا نهاد و قمر ضعیف دلالت خواهد داشت و در امر در رکن بعدم اتصال و انصراف

و انفصال صاحب نهم در هبوط خود واقع است دلالت کند و این مسئله بر عدم وصول باین امر و دلیل بودن مال که هم بودن

صاحب نهم با راس در دهم هفتم در الجمله و کمی دلالت دارد در بر آمدن بعضی مقصود و لیکن بسیار رحمت و این هم مسئوال

از دزدیده که لاجین از جانب خانه بیگم امیر قلیچ خان نموده از بیست و یکم شهر رجب سنه ۱۲۳۵ دلیل دزد

شمس و مشتری است بلکه زهره دلیل مال مسروق زهره و جهت

نیز دلیل مال است و دلیل جای کالا در مال

سیم است و انس دزد و این علم شناسا است و جای است که

خویش باشد و معروف است و آمده شده دارد و

مرد است و در پیشه هان وارد است و میانه بالا

و نحو نهاده است بلکه بیا یاد است و دیگر بار دزدی کرده و نزدیک بطلوع آفتاب یا بعد غروب آن نزدیک

شب دزدی کرده و جوان است و هنوز در شهر است که از شهر نمیخواهد رفت و در خارج حرکت و مال کو [illegible]

یکی خواهد و دزد و دزد را نخواهد شد و ده [illegible] است احوال ۳۲ / ۴۲ / ۱۶ / ۱۳۵۳ روز پنجشنبه ۱۹ هم شهر ذی قعده الحرام

خوبانی که بسم الله خاطر را اطلاع چون صاحب طالع که دلیل مسئول عنه است در حد هبوط خود واقع است و این نور

راجع شده و بخانه ششم منسوب و در چهارم بر جمیع دلالت

کند و این علم بر ضعف بسیار که گفته اند و مسکن از خانه بادران

و چون صاحب هفتم که دلیل خصمان او است و نحوست بعد

اگر بر نحوست طالع مرآیند اکرم در دار خود خواهد

دلالت بر نحوست و خصمان او در بست که اسلام مصالحه

میانی

میانی او و خوان او که خصم او نیز فراهم آمده باشد یا قبول نه الجمله از جانب مسئول عنه ملک بسیار بسیار

ضعیف است مسئول عنه مسئوال از قوم عشایر

در پنجشنبه دهم ذی الحجه سنه ۱۲۳۶ ارتفاع عز سالی

و مجلس مسئوال در محصورین احباب که نواب کامیاب

اشرف والا مسئوال فرمودند بسم الله تعالی چون صاحب

طالع در حد هبوط و در تحت الارض و راجع است و نحوست

مریخ اگر چه فی الجمله مسعود است مشتری دلالت کند بر بعد حال قلعه و در حرکت اخلاص صاحب هفتم در طالع دلالت بر تسلط دول

عدو و در قلعه محصورین که او نحس بر جمیع در زند را بالکلیه در قبضه دولت ما بر ضعف قلعه و نبودن تسخیر در طالع دلالت

دلالت هم بر ضعف ابراز قلعه کند بسیار و بودن مریخ در برج صاحب رابع بلکه صاحب عاشر و مسعود که در آنان بلکه از

سعد اکبر است و دلالت بر گرفتن قلعه و تصرف و غلبه کند به اهالی بود از جمیع که مسعود که در ابتدای بلکه

مریخ و زهره است که با اطلاع گرفته شود از همین جهت و چون در بیت سلام ایشان و صاحب طالع نیز مریخ و اقع

شده و بهره است که مشتری و ضعفی ابدان و قتها که به اهل قلعه رضا به بدهند دراز تو قتها سعد بر مقصد نشوند بیکدیگر

نیست که امر نسبت با اطلاع کند بعد و تسلط کوکبی نقل است و دراو در انبساطه که کسی نخواهد منسوب و اقع شده در تسابع

که روز نسبت دهم هفتم اتفاق قتل اتفاق شده در نسبت که از جانب غیر قلعه بعض کبیر آن رضا به کنند در اثنای وقت باز

دلالت صلح و کم گشتن از جانب سرکار است که بودن مریخ است مسعود و سعد اکبر در علم خلاصه از نیک طالع تهور و از

و تراجع و جدال و اصلاح مربوط با هم منظور آن که جمیع نحس صاحب هم و تدابیر کشودن قلعه که تراپیها اسکنج

باشد و چون نحس صاحب و سط السماء و سعد اضافه بر جهت در آن واقع است صلح آنچه تقریر و غلبه تمام خواهد آمد و حق

این است که دلیل سوال این طالع با ملاحظه زهره و عقرب رکوع نیز از که صاحب طالع کند ضعف و جهت دو غیر انتها بر این دلیل دول

نیست و زهره را که ملاحظه نمودیم چون درین زمان محصور بین النحسین گردد دلالت دارد بر ضعف قلعه خصوصی از
سازند هم انتهاء تاثیر دهم و در سیم انتهاء که در بحر است چون تحویل میکند به بیت و بال که نیسار از قلعه
محبوس میکرد خصوصی که نحسین بترتیب یکدیگر واقع میکردند و الجمله کیفیت و تعارض سعدین که در بیت و بام
اتفاق افتد نیکی بهار دارد و امر باصلاح کند نور رهن بعلم خلاص از قلعه خشتش دارد تا ضراحه خواهد والعلم
عندیه سئوال کیفیت عتق ابار درکش آن
بامطلع یوم دوشنبه نهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۳۲
ارتفاع مرتفع بسیم به تمام سماک لا علم الا الله
ما علمنا چون قمر در منازل هر طلوعات البلک از آن ربیع
قلعه و انفا نمو حکم بیا که دلالت بر قلعه است و رطالع و رابع
کویدن آن در طالع و لیکن راه مذکور دو بار ز دهم انتهاء که شهر صورت راجع کوضع بهم پیاند در آن
وقت از قلعه محبت که صدمه نخو بود و خسر اخراج کا وکه از امیش ۲۳ و ۲۵ و ۲۶ باشد
بجهه احتراق عطارد و عکس آن برج دوازدهم و حیثش در انحلال و کنه ترتیب مریخ باران و بعد چاقو
در آن اوان مسموع است که قلعه مفتوح گردد و دولت در آن وقت حاضر رفو نه نیست و اگر در آن اوقات
مفتوح شد در اواسط شهر ربیع الاول که مریخ تحویل میشابد برج عاشر محرز است که مفتوح گردد
و لیکن در آن وقت ولایت صحیح ام است باید بجای گرفته شود در عاشر آخر انتهاء دلیل قدرو غلبه
او قوت است از صلح و اهل علم باز در اواسط شهر ربیع الاول دلالت بر کشش است که گویند حجت نجات است
بطالع و انفیا در یوم شنبه و جام شهر ربیع الاول میکند لیکن قوی بر ضعف حال قلعه است و در اواخر شهر
ربیع الثانی دلیل بر بطلان است و در اواسط شهر ربیع الثانی دلیل بر ظهور است والله یعلم والعلم عند الله

واگر زحل بود چند روز مدر ریا و زیانها تباهی افتد و بادهای قوی آید و باران و برف خنک آید و از
مردم گرفته شود و اگر زهره بود بادهای بسیار جهد و حشرات فراوان برد و مردم بزینت و آرایش
لباس رغبت کنند و اگر عطارد در حوت بود آب زیادت گردد و بادهای قوی جهد و زمین را
سبزه نیک بود و ماهی فراوان باشد و حال کتاب و ادبا ضعیف گردد والله اعلم **فصل**
در احوال ملوک و آن از دوازده چیز جویند **ا** چون بوقت تحویل خاصه بروز آفتاب و بشب
قمر در اوتاد باشد خاصه در عاشر و سعود دلالت کند بر صلاح و استقامت و قوت و ظفر و شادی
و امن ملوک و چون ساقط شوند خاصه منحوس دلالت کند بر اضطراب و تشویش و ضعف حال
ملوک و اگر منحوس از مریخ بود جنگ و فتنه و خارجیان را فتنه و تعب پدید آید و قتل ملکی هم بود
و اگر منحوس از زحل بود بیماری و غم و عنا و مشقت پدید آرد و از زهر دادن ملک بیم بود **ب**
چون نیرین ساقط باشند عاشر دلیل ملوک بود و اگر سعود باشد بجسد سیاره و ثوابت
و شعاع سیاره و خداوند حد درجه را در عاشر حظی بکمر بود و او قوی حال باشد دلالت
کند بر نیکویی حال ملوک و اگر منحوس بود بجسد سیاره و ثوابت و شعاع سیاره خاصه از تربیع
و مقابله و خداوند حد درجه را در عاشر حظی دیگر بود و ضعیف حال باشد دلالت کند بر بدی
حال ملوک **ج** و از تسییر درجه ملوک چون معلوم شده باشد که کدام است بشعاع و جسد
سعود رسیدن او بجسد و شعاع زهره دلیل شادی و طرب بود و بجسد مشتری و شعاع
مشتری دلیل ظفر و نصرت و بجسد و شعاع مریخ دلیل جنگ و فتنه بود و بجسد و شعاع زحل دلیل
بیماری و غم باشد **د** چون وقت تحویل سهم الغیب در اوتاد و قوی حال و سعود باشد دلالت کند

در بست سهم السعادة قدر و جاه ملوک بیفزاید و بست سهم الغیب رای و تدبیر و مال ملوک بیفزاید و سفرها موافق آید
واگر ساقط و منحوس شد یا بست سهم السعادة قدر و جاه و عظمت کم شود و بست سهم الغیب رای و تدبیر
و مال ملوک بیفزاید و سفر موافق آید ه چون عاشر برج ملوک بود و خداوند او در جای قوی و سعود
بود دلالت کند بر نیکوئی حال ملوک و اگر برج عوام بود و اراذل بود و خداوند او منحوس بود
یا محترق یا در جای ضعیف بود دلالت کند بر بدی حال ملوک پس اگر احتراق و نحوست هم در عاشر
بود بدی هم از مردم خود بینند و اگر در رابع بود از مردم بیگانه بینند و چون خداوندی کشتر
دفع النهر بر الحد اکند سالخذاه دلیل ملوک باشد به نیک حالی و بد حالی د چون سالخذاه با خداوند طالع
دلیل برک ملوک بیند دلالت کند بر نیک حالی و بد حالی ملوک دح چون دلیل پادشاه معلوم
شده باشد بنگرند که در کدام خانه است در ان تحویل پادشاه بدان چیزها مشغول باشد که ان خانه
دلالت کند چنانکه اگر دلیل پادشاه در طالع باشد پادشاه بعز تخت و اسباب میل کند و در دوم
بکسب مال و مصادره و بمدد خویشتن و در سیم بریاضت و سواری و با آرزو سفر کند و هدیه فرستادن
و خواستن و فرزندش و در ششم بهمت کارندگان و خدمتکاران و از بیماری بیم بود و در هفتم
بدفع خصمان و ضدان و مباشرت و تزویج و در هشتم از کسب بیم بود و در نهم ریاضت بود و در کوب
و سفر دوست دارد و در دهم بعدل و انصاف و سیاست نمودن و در یازدهم با مردم الفت و محبت
نمودن و تجسس کردن و در دوازدهم بحث و جوی دشمن و اگر کار خدای خود کند در بر دشمن غالب
گردد ط بوقت تحویل دلیل ملوک هر کوکب که دفع کند در ان تحویل پادشاه بدان کس ان خیر و
منفعت رساند و سخن ایشان شنود که ان کوکب بر ایشان دلیل بود الا از مقابله که با ان کس دشمنی

نماید

نماید ی در ان وقت که افتاب بدرجه شرف رسد اگر سعود نگرد دلیل صلاح حال ملوک بود و اگر
نحوس نگرد دلیل تباهی حال ملوک بود یا دلیل پادشاه چون در اوتاد بود منحوس نحسات از طبع ان
وتد رسد اگر طالع بود از عیب خود و عوام بود و اگر در عاشر بود از ملوک و روسا و اگر در سابع
بود از زبان خصمان و اگر در رابع بود از پیران و اکابر مب هر کوکب که دلیل پادشاه از عداوت
بوی نگرد پادشاه در ان تحویل با ان جماعت دشمنی نماید و ایشان زیان بوی رسانند و عکس همچنین یا هر کوکب
که از عداوت بدلیل پادشاه نگرد ان جماعت ان کوکب بر ایشان دلالت کند با پادشاه دشمنی
و بدی رسانند فلیدد چون بوقت تحویل دلیل ملوک سعود باشد و تسییر درجه او هم شعاع و جید
سعود رسد حال ملوک نوبت بنکو گردد و اگر منحوس شد و تسییر درجه او هم شعاع و جید منحوس
رسد حال ملوک نوبت بد گردد و اگر با بتدا سعود بود و تسییر درجه او بنحوس رسد بدی کم کند
و اگر با بتدا منحوس بود و تسییر درجه او بسعود رسد نیکی کم رساند فاله نحس کنند درجه عاشر
و نیز در هر خانه که باشد آفت ملوک از جنس ان خانه بود و از مردم که ان کوکب بر ایشان
دلالت کند اما چون مستولی بر درجه عاشر یا درجه افتاب نحس زحل بود اگر مشتری یا زحل ناظر بود
ملوک را بیماری نیارد و لیکن غم و اندیشه فاسد آرد اکا سالخذاه دلیل ملوک باشد شریک
سالخذاه دلیل ارکان دولت و صدور بود و ان کوکب که قوت او از ان دو کاسته کمتر بود دلیل
عوام بود و قمر شریک هر کوکب بود به نیک حالی و بد حالی فصل در احوال وزرا و اصحاب قلم
و این از هشت چیز بیند ا اگر تحویل نهاری بود و شمس و سهم السعادة سعود و قوی حال دلالت کند
بر نیکوئی و دولت کار انجماعت اگر در منحوس و ضعیف حال بود دلالت کند بر بدی حال و نامرادی ان

واگر تحویل لیلی بود سعود و قوی حال قمر و سهم الغیب دلالت کند بر سعادت کار ایشان و منحوس و ضعیف
بر نکوست حال و نامرادی در بدن ایشان ب مشتری کدخدا سال چون قوی حال و سعود بود دلالت
کند بر صلاح حال و نیکویی کار ایشان و اگر منحوس باشد و ضعیف حال دلالت کند بر تشویش حال
و پراکندگی طبع ایشان ج چون بوقت تحویل مشتری سعود و نیکو حال باشد دلالت کند بر نظام
کار و شکوه و قدر افزودن ایشان و اگر منحوس و بد حال بود دلالت کند بر تباهی و فساد حال
و بیحرمتی پیران ایشان د چون بوقت تحویل قمر سعود باشد و قوی حال سعادت و رونق ایشان
بیفزاید و اگر منحوس و ضعیف حال باشد نکوست و تباهی آرد در کار ایشان ه چون بوقت تحویل
عطارد سعود و قوی حال باشد دلالت کند بر نفاذ امر و رونق کار این جماعت علی الخصوص از آن
کاتبان و ندیمان و اگر منحوس و ضعیف بود دلالت کند بر بستگی کارها و گرفتگی خاطر ایشان علی
الخصوص از آن دبیران و ندیمان و چون خانه یازدهم و خداوندش سعود و نیکو حال باشد
رونق و صلاح این جماعت بیفزاید و اگر منحوس و ضعیف حال باشد حکم بر خلاف این کرد ز چون
در خانه یازدهم کوکب سعد بود و کسب شعاع دلالت کند بر فرح و شادی و نیکویی حال این جماعت و اگر
کوکب نحس باشد دلالت کند بر دل تنگی و ضجرت و بدی حال ایشان ح چون وقت تحویل
مشتری و عطارد منحوس باشند این جماعت را بدی حال و بیماری پدید آید اگر نحس کننده مریخ بود بیماری
گرم بود و نامرادی و بیحرمتی از امرا و بزرگان بینند و اگر نحس کننده زحل بود بیماری سرد بود
و بند و زندان آرد والله اعلم فصل در احوال امرا و اهل سلاح و این از پنج جز جویند ا
چون بوقت مریخ سعود و قوی حال بود دلالت کند بر نیکویی حال و غزا و جهاد این جماعت و اگر

منحوس

منحوس و ضعیف حال بود دلالت کند بر بدی حال و نامرادی و افتقار ایشان و کشتن و قتل مشغول بودن ایشان
ب خانه خداوندی مریخ چون سعود بود و قوی حال بود سعادت افزاید و چون منحوس و ضعیف حال باشد نکوست
پدید آورد ج خانه یازدهم و خداوندش سعودی و منحوسی دلالت بر سعادت و نکوست ایشان کند د
آن کوکب که در خانه یازدهم بود و کسب با شعاع نیک حالی و بد حالی دلیل حال ایشان بود ه وضع
حمل در زایچه طالع و آن کوکب که در وی باشد و کسب یا شعاع دلالت کند بر نیک حالی و بد حالی ایشان
والله اعلم فصل در دانستن آنکه بوقت تحویل پادشاه خارجی بیرون آید یا نه و این از هفت
جز توان دانست ا چون بوقت تحویل مریخ با آفتاب بیکجا و یا در خانه آفتاب از مقابله یا تربیع
ناظر بود دشمنی بر پادشاه بیرون آید و قوت و ضعفش از جای مریخ و قوت و ضعف او باید
جست و جهت بیرون آمدنش از آنکه اگر مریخ در بروج آتشی بود از جانب شرق پدید آید و اگر
در بروج خاکی بود از جانب جنوب پدید آید و اگر در بروج هوائی بود از جانب غرب بیرون
آید و اگر در بروج مائی بود از جانب شمال ب چون مریخ سالخدا باشد و بر فلک مستعلی باشد یعنی
بوقت تحویل مریخ فوق الارض بود و آفتاب تحت الارض باشد پادشاه را دشمنی پدید آید و دزد
و حرامی و عیار غلبه کنند ج چون بوقت تحویل مشتری مقارنه یا مقابله زحل باشد دشمنی بر پادشاه
بیرون آید و وقت بیرون آمدن آنگاه بود که مشتری در آن تحویل بموازی خانه یا شرف یا اوج خود گردد
یا بوتدی از اوتاد طالع رسد و اگر در آن تحویل مشتری را این حال ممکن نبود آنکه پدید کند که بخشی بوتد
طالع رسد تاثیر در صورت کند و شعاع بخشی رسد د چون مریخ سالخدا بود و راجع گردد بجای
فاسد و غریب و سعود بوی ناظر نبود دشمنی بر پادشاه بیرون آید ه چون تحویل نهاری بود و آفتاب

برج مع وبال مریخ باشد و مریخ در برج منقلب شد دشمنی بر پادشاه بیرون آید و چون آفتاب به جرم مریخ
رسد و اتصالش بجنبی شد دشمن که بر پادشاه بشوراند ح چون بوقت تحویل زحل بعداوت مریخ
و مشتری ناظر بود دشمنی پادشاه را پدید آید پس اگر زحل قوی حال باشد ظفر پادشاه را بود در خصم
و اگر زحل ضعیف حال بود ظفر خصم را بود بر پادشاه و اگر نظر مریخ نباشد و نظر مشتری بود تنها
پادشاه را دشمنی پدید آید ولیکن ظفر پادشاه را بود **فایده** چون معلوم شده باشد که خارجی پدید خواهد
امد باید دانست که مریخ دلیل خارجیانست در اوقات قوت و سعادت کوکب و ضعف و نحوست وی
بباید دید اگر مریخ در خانه یا شرف یا در اوج خود باشد خاصه بتثلیث مشتری و زحل بدان که کار
دشمن با پادشاه بنهایت است و اگر مریخ منحوس و ضعیف بود و در وبال و هبوط و راجع بود کار پادشاه
بنهایت بود و دشمنی را قهر کند **کندی** میگوید چون خارجی پدید آید قمر دلیل حال وی است چون
مسعود باشد با خارجی جنگ نباید کرد تا انکه قمر منحوس گردد و بوقت بیرون آمدن حال او از قمر باید جست
اگر زحل و مریخ منحوس با قمر نظر باشند و اگر مشتری و آفتاب مسعود بود حال پادشاه بد بود والله اعلم

فصل در احوال رسولان و صاحب خبران و خبرها بقول بطلمیوس قمر و عطارد و خانه سیم و نهم و آن
کوکب که در ایشان بود و کدخدا و شعاع و سهم الغیب و سهم الاخبار دلیل حال ایشان است چون این دلایل مسعود
باشد حال ایشان بجهت نیکو بود و اندوه شد بسیار و خبرهای راست و اگر منحوس باشد حال ایشان بد بود
و خبرها دروغ **فایده** مشتری و خانهای وی و آفتاب و بودن قمر و عطارد با مشتری در سیم
یا جوزهر و اوتاد طالع و کواکب مشرقه و بروج ثابت و مستقیم الطلوع دلیل صدق خبر است **فایده**
مریخ و زحل و ذنب و عقرب و صدی و کوکب غریبه و بودن قمر و عطارد با زحل و مریخ و ذنب و جوزهر و زایل

اوتاد و بروج منقلب و معوج الطلوع دلیل کذب خبر است والله اعلم

فصل در دانستن خبرهای راست
و این از سیزده جزو بود ا چون عطارد بوقت تحویل مسعود باشد خبرهای راست آید خاصه اگر
عطارد در قوس باشد ب چون عطارد بوقت تحویل مشرق بود خاصه مستقیم خبرهای راست آید ج
چون عطارد و خداوند طالع یکدیگر را ناظر باشند و هر دو مسعود خبرهای راست آید د چون قمر و خداوند
طالع در وتدی باشد خاصه ناظر بسعود خبرهای راست آید ه چون قمر بمقارنه مشتری رسد یا ناظر بوی
خبرهای راست آید و چون قمر بکوکبی پیوندد که او در وتد بود و او را قبول کند خبرهای راست بود و این
دلیل بخت قوت است و اوتاد طالع و عاشر قوی تر آید ز چون قمر کدخداوند خانه خود متصل باشد
بالسعد خاصه اگر در وتد باشد خبرها همه راست آید ح چون قمر در طالع در برجهای ثابت
و مستقیم الطلوع مسعود خبرهای راست آید ط چون خداوند طالع در طالع بود یا ناظر به بزرین دلیل
صدق خبر بود ی چون خداوند طالع با خداوند سابع یا افق سابع ناظر باشند خبر از صلح راست
باشد و اگر مریخ ناظر باشند خبر از جنگ و حرب راست بود یا چون خداوند طالع با خداوند سابع
منحوس بود و قمر سقط خبر از مرگ و قتل و زلزله راست آید یب چون خداوند طالع در وتد بود
اما متصل باشد بکوکبی که در وتد باشد اگر آن کوکب سعد باشد یا صد طالع را قبول کند خبر راست آید یج
چون سهم الغیب و سهم السعاده در اوتاد باشند یا با دلالت صدق خبر و ناظر بسعود خبرهای راست آید **فایده**
باید دانست که هر خبر که تعلق بخیر و نیکی دارد درستی آن از قوت سعود باید جست و هر خبری که تعلق
بشر و بدی دارد و درستی آن از قوت نحوس باید جست و این قاعده مطرد است والله اعلم

فصل در دانستن خبرهای دروغ و این از نه جزو باید دانست ا چون عطارد بوقت تحویل منحوس بود

خاصه در جدی خبرهای دروغ آید ب چون عطارد غریب و راجع بود خاصه خبرهای دروغ آید ج چون
عطارد و قمر و خداوند طالع بکوکب راجع یا ساقط یا محصور بین النحسین یا منحوس یا ناظر باشند خبرهای دروغ
آید د چون بوقت تحویل قمر خالی السیر باشد خبرهای دروغ آید ه چون قمر و خداوند طالع هر دو منحوس
باشند خبرهای دروغ آید و چون قمر و خداوند طالع در زوایل اوتاد باشند و ناظر نحوس خاصه که خداوند ششم
و دوازدهم خبرهای دروغ آید ز چون قمر در محاق و تحت الشعاع بود خبرهای دروغ آید ح چون قمر
بکوکب راجع یا ساقط یا محترق یا منحوس ناظر بود خبرهای دروغ آید ط چون قمر یا خداوند طالع
از وتد بکوکبی که آن را قبول کند متصل باشد خبرهای دروغ آید ی چون قمر یا درجه طالع در برجی
منقلب و معوج الطلوع باشد خبرهای دروغ آید یا چون خداوند طالع در وبد بود یا متصل باشد
بکوکبی نحس که در وبد بود و او را قبول کند خبرهای دروغ آید یب سهم الغیب و سهم الاخبار چون با دلایل
کذب جمع شوند یا منحوس و یا ساقط خبرهای دروغ آید یج انصراف قمر از آفتاب و اتصال او بمریخ یا مقبول
یا بعطارد و دلیل اراجیف بسیار بود ید اتصال قمر بسعدی که ساقط بود و در جای بد دلالت کند بر بطلان
آن خبر و دروغ شدن او والله اعلم فایده هر که تحویل سال یا تحویل فصلی از فصول یا خبری که بیارند
بر خیزد با ثبات تحت درجه سوم و ششم و هشتم و دوازدهم یابد همه خبرها دروغ باشند بدان سبب که این
خانها در زایچه طالع ساقط اند و هر گرکه خبر این ها بود همه حق باشد والله اعلم فصل در درست
بودن صلح میان پادشاه و خصم و این در سیزده چیز جویند ا چون بوقت تحویل خداوند عاشر
و رابع از تسدیس و تثلیث بهم ناظر باشند نظر قبول میان پادشاه و خصم صلح شود باز ادات هر دو
از تربیع و مقابله تخت جنگ شود لیکن صلح ب چون خداوند عاشر و رابع و طالع هر سه شرقی باشند صلح ممکن

بود

بود ج چون سعدی در سابع بود و غیر منحوس صلح ممکن بود د چون خداوند سهم السعاده در سابع بود صلح بواسطه
پادشاه دیگر بود و اگر در طالع بود صلح بی واسطه بود ه چون سعدی بین وتد باشد که او را در آن وتد حظی باشد
و خداوند عاشر و رابع هر دو در آن وتد متصل شوند از هر دو و اگر اتصال زودتر کند سابق بصلح باشد
خاصه از تسدیس و تثلیث اما از تربیع و مقابله صلح بود لیکن زود متبر نشود خاصه از مقابله و چون خداوند
عاشر منصرف باشد که خداوند رابع اتصال قبول او خداوند رابع راجع بود یا منعکس این دلیل صلح
و باطل شدن جنگ باشد ز چون سهم الصلح با سعد بود یا در خانه مریخ باشد صلح ممکن بود ح چون
قمر میان خداوند عاشر و رابع نقل کند صلح ممکن بود ط چون سهم الغیب در جای خود سعد بود و
از نظر مریخ دور بود آن صلح ممکن بود ی چون سهم السعادة در رابع بود صلح ضروری بود یا چون
قمر از سعدی منصرف بود بسعدی متصل بود صلح لابد بود و این دلیل سخت قوی است فایده طریق دیگر
آنست که دلایل بودن جنگ با دلایل بودن صلح مقابله کنند و حکم بر بیشتر کنند و قوی تر والله اعلم
فصل در درست بودن جنگ و این از شش چیز جویند ا چون بوقت تحویل قمر مریخ با زحل
مقابله کند خاصه از وتدی جنگ پدید آید ب چون بوقت تحویل مریخ تحت الشعاع بود خاصه در برج
منقلب و در وتد جنگ پدید آید ج چون مریخ سالخذا بود و راجع شود یا نه فاسد و غریب و سعود
بوی ناظر نبود جنگ پدید آید د چون مریخ بسهم السعاده و سهم الغیب از تربیع و مقابله نگرد جنگ پدید
آورد ه چون سهم الحرب با مریخ بود خاصه در برج آتشی جنگ پدید آورد و چون بوقت تحویل
و غیره اقتران یا مریخ مقابله کند جنگ پدید آورد ز چون مشتری از مقارنه و تربیع و مقابله زحل و
کیوان نگرد جنگ پدید آورد ح چون خداوند عاشر و رابع هر دو در طالع باشند تحت الشعاع جنگ پدید

اورد ط چون خداوند برج رابع هر دو سهم ناظر باشند بقبول خاصه از تربیع و مقابله دلیل جنگ
و خونریزی بود و کیفیت برج در وتد باشد والعیاذ بالله که در وتد السماء بود که آوازه جنگ بآفاق رسد
ی چون بوقت تحویل اثر هر نحسی که بود در وتد باشد خاصه مریخ در جوزا و سنبله او دلیل جنگ باشد
یا چون بوقت تحویل برج در شرف خود یا در شرف آفتاب بود صیت جنگ بشرق و مغرب
رسد یب این دلیل اکثر احکام بماند که هر این دلیل اولی جنگ بود تا برین صفت واقع شود یج
چون سهم الصلح با نحسی بود که در هبوط و تقیم برد جنگ پدید آید ید چون بوقت تحویل و غره برج ها شری
مقارنه کند جنگ پدید آورد یه چون تسییر درجه یا در درجه اوتاد تحویل کند و اتصال از تربیع
و مقابله مریخ رسد جنگ پدید آورد یو چون بوقت تحویل و غره و آن برج و زحل یا کسوف و خسوف
در برج باشند که دلیل جنگ باشد جنگ پدید آورد یز چون قمر بعد از اجتماع و استقبال سابق بر تحویل
بمقارنه و تربیع و مقابله مریخ رود جنگ پدید آورد یح چون عطارد با دلالت جنگ با منحوس باشد
دلالت جنگ قوی‌تر گرداند والله اعلم **فصل** در دانستن آنکه چون جنگ ممکن بود وقوع
در کدام روز باشد و این از ده چیز جویند ا چون نحس خاصه مریخ در درجه اوتاد طالع تحویل رسد
وقوع جنگ بود ب چون تسییر درجه دلیل پادشاه یا درجه اوتاد طالع تحویل کند و شعاع و
تربیع و مقابله مریخ رسد و هر روز نطح دقیقه و ثانیه دهند و تسییر هر درجه آن نحس کنند
که بعد از او بود بر توالی اندران وقت که تسییر منتهی شود بدان درجه وقوع جنگ بود ج چون وضع
کواکب آنکه با اول تحویل بوده باشد بگردد مثلا اگر مستقیم بوده باشد راجع شود و اگر راجع بوده باشد
مستقیم شود یا از آن برج که در اول تحویل بوده باشد بیرون آید در آن وقت وقوع جنگ بود د

چون

چون آفتاب بمقارنه و تربیع یا مقابله مریخ رود یا مریخ بمقابله و مقارنه و تربیع مشتری یا مریخ رسد در آن وقت
وقوع جنگ بود ه چون بوقت تحویل قمر بمقابله آفتاب رود و اگر بر پانزده درجه با اتصال مانده بود دلیل
سرعت جنگ بود و چون سهم الحرب با قمر بود دلیل سرعت جنگ بود ز چون آفتاب با خداوند خانه
او دلیل جنگ ناظر باشد دلیل سرعت جنگ باشد خاصه اگر دلیل مشرقی بود ح چون آن نحس که ناظر
بود از عدد اوتاد دلیل جنگ خانه‌ای که ناظر او و طالع بود از ابتدا تحویل تا وقت جنگ چندان
بود که عدد سنین کبری او و اگر از زایل و تا ناظر بود چندان دور بود که عدد سنین وسطی او و اگر از زایل
ناظر بود چندان دور بود که سنین صغری بود که عدد سنین صغری و این احتیاط کی آورند در آن روز
کان عدد سپری شود وقوع جنگ باشد ط چون در تحویل کسوف یا خسوف ممکن بود اگر خسوف
باشد پیش از خسوف و پس از خسوف سه روز امکان وقوع جنگ باشد و اگر کسوف باشد پیش
از کسوف و پس از کسوف هفت روز امکان وقوع جنگ باشد ی چون تحویل نهاری بود و آفتاب
تربیع نحسین بود دلیل بود که زود جنگ واقع شود و اگر آفتاب بطیء السیر باشد دلیل دیر بودن جنگ
باشد و اگر تحویل لیلی بود و قمر زاید النور باشد دلیل سرعت جنگ باشد و اگر قمر ناقص النور باشد دلیل
بطو جنگ باشد یا چون بوقت تحویل کواکب و قمر هر یکی در خانه خود باشند دلیل زودی جنگ
باشد و در خانه دیگر کواکب دلیل دیری جنگ باشد چون خانه خداوند سهم الحرب مشرقی بود خاصه از وتد
دلیل زود بودن جنگ باشد و اگر مغربی بود خاصه ساقط دلیل دیر بودن جنگ بود یب چون اولاً
دلالت بر وقوع جنگ اعتبار نمایان وقت از انفصالات نحوس و تغییر وضع کواکب و تسییر درجات
اوتاد طالع و دلیل پادشاه باشد والله اعلم **فصل** در دانستن آنکه چون جنگ ممکن بود سبب جنگ

چه چیز باشد وان از دوازده چیز باشد ا چون جنگ ممکن شد بنگر که مریخ در زایچه طالع کجاست
در خانهٔ خدای او را چه طبعست و از کدام کوکب منصرفست و بکدام کوکب متصلست بحسب آن حکم باید
کرد ب اگر مریخ در طالع بود جنگ بسبب اسباب معیشت و فرزندان و جسم و جان بود و اگر در دوم
بود جنگ بسبب معاملات و یاری طلب کردن و خزینه بود و اگر در سیوم و نهم و خانهٔ مشتری و قمر
بود یا منصرف از ایشان یا متصل بدیشان جنگ بسبب دین و مذاهب و کارهای ملکی بود و در سیوم خاصه
بسبب خویشی و قرابت زنان و اگر در چهارم بود یا در خانهٔ زحل یا منصرف از زحل یا متصل بدو
جنگ بسبب املاک و ولایت و ضیاع و عقار بود و اگر در پنجم بود جنگ بسبب هدایا و تحف بود
و فرزند و شهوت بود خاصه و اگر در ششم بود جنگ بسبب خدم بود که در میان افتاده باشد یا ظلمی
و خیانتی رفته بود یا خدمتکاری بزرگ و اگر در هفتم بود جنگ بسبب خصومات و اخلاط و ضدی و
شارکت املاک بود یا بسبب تزویج و اگر در هشتم بود جنگ بسبب چیزهای قدیم و میراث
طلب کردن و قتلی بود که در میان افتاده بود و اگر در دهم بود جنگ بسبب پادشاهی و مملکت
و امر و نهی و ریاست بود و اگر همچنین در خانهٔ آفتاب بود یا متصل بوی یا منصرف از وی و اگر در یازدهم
بود جنگ بسبب دوستان و یاران و خویشان بود و اگر در دوازدهم بود جنگ بسبب عداوت
و دشمنی قدیم بود و اگر در خانهٔ عطارد بود یا متصل بوی یا منصرف از وی جنگ بسبب بیع و رسالت
بود که در میانه اختلاف پدید آورده باشد فایده اگر انصراف مریخ از سعود باشد آنکس که جنگ
بادی بود طالب عدل و حق کند و اگر انصراف وی از نحوس باشد آنکس که جنگ با وی بود در طلب
ظلم باشد والله اعلم فصل در دانستن آنکه چون جنگ ممکن بود بکدام سلاح جنگ کنند و در کدام

جهت

جهت و کدام موضع جنگ باشد و این از شش جهت جویند ا چون آفتاب بزحل منحوس باشد
یا دلیل پادشاه یا خود دلیل جنگ زحل باشد جنگ بگرز و چماق و دبوس باشد و سلاحهای
گران بود که مردم را خسته کند و پیکان مردم را بزیر پای هلاک کنند ب چون آفتاب بمریخ منحوس
باشد یا دلیل پادشاه یا خود دلیل مریخ باشد مردم جنگ بشمشیر و نیزه و زوبین و سلاحها کنند که خون
بردن آید فایده اگر دلیل جنگ در برج ذو جسدین بود مردم بیک سلاح اختصار نکنند از هر گونه
سلاحها بکار دارند و اگر در دیگر برجها بود حکم بخلاف این بود ج هر کس گفته است
زمین چهار ربع است که گفته دلیل وی از فلک از ده درجه ثور است تا ده درجه اسد د جنوبی
دلیل وی از فلک از ده درجه اسد است تا ده درجه عقرب سیم غربی و آن از فلک از ده درجه
عقرب است تا ده درجه دلو چهارم شمالی و آن از ده درجه دلو است تا ده درجه ثور پس بنگریم
که منحوس تر دلیل جنگ کدام کوکب و کدام برجست و در کدام ربع افتاده است که جنگ در آن ربع بود
که آن کوکب و آن برج منحوس است پنجم متاخران گفته اند که از درجه طالع تا درجه عاشر
ربع شرقیست و از درجه عاشر تا درجه سابع ربع جنوبی و از درجه سابع تا درجه رابع ربع غربی
و از درجه رابع تا درجه طالع ربع شمالیست بنگریم کدام کوکب که منحوس است یا دلیل جنگ
با تسییر آن درجه که بجسد و شعاع نحوسی میرسد در کدام ربع افتاده است امکان بودن جنگ
در آن ربع بود ششم بنگریم که در صورت طالع کدام برج و کدام کوکب منحوس تر است و طالع
و کوکب کدام شهرست امکان بودن جنگها در آن شهرها بیشتر ممکن بود که آن کوکب و آن برج
دلیل بود و چهارم طالع تحویل دلیل آن شهر و آن موضع بود که در وی جنگ خواهد بود بنگریم که بقول

گر بقول پرسش که کدام ربع اقلیمهاست چه دلیل کدام شهرست و بر کدام موضع دلالت کند امکان
بودن جنگ در آن ربع و آن شهر و آن موضع باشد از کوه و صحرا و پشته و غیره فایده مثلثه آتشی
دلیل کوه و بیابان و صحراهاست مثلثه خاکی دلیل صحراهاست که در وی کوه و بیابان نباشد
مثلثه بادی دلیل پشته و خرستان و زمینهای سنگ ریس است مثلثه آبی دلیل زمینهاست که نزدیک
دریاها و رودها و سبزه‌های بزرگ باشد حمل دلیل کوههای فراخ و چراگاههاست اسد
دلیل بیابانهاست و درهای دشوار و زمینهای سنگلاخ است قوس دلیل کوههاست و صحراهای
هموار و نرم است که گاه گاه ملوک آنجا فرود آیند ثور دلیل صحراهاست نزدیک کوه و باغها بود
و کشت زارهای خراب سنبله دلیل صحراهاست که در وی کشت کنند جدی دلیل زمینهاست که در وی
درختان بود و آب روان جوزا دلیل زمینهاست که کوههای بلند و فراخ که بر وی صید باشد
میزان دلیل کوههاست که بر وی زراعت کنند یا دیده بان گاه و دشوار دلو دلیل زمینهای با خاک
و باز زمینهای که در وی رود خانها بود و مرغان آبی باشند یا می‌نهند سرطان دلیل زمینهاست که
بر کنار رود خانهای بزرگ باشد درخت دار عقرب دلیل زمینهای فراخ و صحراهاست که در وی
اسیران بود و کوخانها و خرابها حوت دلیل کنارهای دریا و پشته‌ها و عمارات کاههاست اگر
مریخ در اوتاد بود در آن برج که باشد جنگ بهترین جای بود از آن موضع که او دلالت کند و اگر
ساقط بود در دون ترجایها بود و اگر در زایل الوتد باشد و طالع ناظر بود در جایها میانه بود
والله اعلم فصل در دانستن بسیاری و اندکی مرد پادشاه و این از هفت چیز جویند ا چون خداوند
عاشر و آن کوکب که قرار در منصرف بود قوی حال باشد مدد بسیار باشد ب چون یازدهم و خداوندش سعود

قوی

و قوی باشد مدد بسیار باشد ج چون خانه خداوند عاشر در جای نیک بود مدد بسیار باشد
د چون کدخداوند عاشر کوکبی چند ناظر باشد خاصه خداوند خانه و شرف و حد و مثلثه مدد بسیار بود
ه چون خداوند عاشر و جاهای عاشر مشترک بود با خداوند طالع و چون خداوند سابع در عاشر
بود و سلطان از ایشان استمداد یاری دهد ز چون در یازدهم کواکب بسیار بود که سعد و شعاع خاصه سعود مدد
بسیار بود والله اعلم فصل در دانستن بسیاری و اندکی مرد خصم و این از هفت چیز جویند ا
چون خداوند رابع و آن کوکب که قمر بدو متصل بود قوی حال باشد مدد خصم بسیار بود ب چون نجم
و خداوندش سعود بود و قوی خصم بسیار بود ج چون خداوند خانه و خداوند رابع در جای
نیک بود مدد خصم بسیار بود د چون کدخداوند رابع کوکب چند ناظر باشد خاصه خداوند خانه
و شرف و مثلثه مدد خصم بسیار باشد ه چون خداوند رابع و خامس مشترک باشند با خداوند سابع
مدد خصم بسیار بود و چون خداوند طالع در رابع بود و سلطان از ایشان استمداد یاری خصم دهد ز چون
در پنجم کواکب بسیار بود که سعد و شعاع خاصه سعود مدد خصم بسیار بود والله اعلم فصل در دانستن
ظفر پادشاه بر خصم و این را از بیست و دو چیز جویند ا چون خداوند عاشر و آن کوکب که قمر از و
منصرف بود علوی باشند و خداوند رابع و آن کوکب که قمر بدو متصل شد سفلی باشد ظفر پادشاه را
بود ب چون خداوند عاشر در وتد باشند یا در وتد شهادت بسیار دارد ظفر پادشاه را بود ج چون
خداوند عاشر فوق الارض شد در هشتم و یازدهم خاصه در خانه و شرف و حد خود متصل کوکبی که در وتد
باشد بنظر قبول ظفر پادشاه را باشد د چون سعد در یازدهم بود قوت و ظفر پادشاه را بود ه چون
خداوند رابع در یازدهم بود اعوان پادشاه خصم را بکشد خاصه اگر نحسی بدو ناظر باشد که او را قبول کند

و چون زحل در نجم بود خصم را مال خرج رود و اعوان با وی خیانت کنند ز چون خداوند
سابع یازدهم ناظر بود و خداوند یازدهم را در سابع حظی باشد اعوان پادشاه ظفر کردند
ح چون خداوند رابع کدخداوند یازدهم از عاشر کدخداوند رابع گردد خصم بردست اعوان پادشاه
کشته گردد خاصه اگر خداوند یازدهم نحس بود و خداوند رابع را قبول کند ط چون خداوند رابع
کدخداوند عاشر متصل باشد ظفر پادشاه را بود بر خصم ی چون خداوند عاشر و سابع بهم ناظر باشند
بنظر مقبول خاصه اگر هر دو در وتد باشند در عاشر و سابع ظفر پادشاه را بود بر خصم یا چون خداوند
رابع از تربیع و مقابله کدخداوند عاشر ناظر بود و خداوند عاشر او را قبول کند لیکن خداوند عاشر یا راجع
بود یا در هبوط و جای ناموافق چون یازدهم و سیم و پنجم و نهم ظفر پادشاه را بود یب چون خداوند
عاشر مستقیم و قوی حال بود و او را در سابع حظی باشد یا خداوند سابع را در عاشر حظی باشد و خداوند
رابع راجع بود که دلیل هزیمت بود یا محترق که دلیل مرگ بود یا منحوس بمریخ که دلیل قتل بود یا منحوس
بزحل که دلیل بند و زندان باشد یج چون خداوند عاشر در شرف بود یا بعد در عاشر بود دو عاشر شرف
وی باشد ظفر پادشاه را باشد ید چون خداوند رابع کدخداوند عاشر از تربیع و مقابله ناظر بود
و خداوند عاشر نحس بود و او را قبول کند دلیل ظفر پادشاه و هلاک خصم بود یه چون خداوند
رابع کدخداوند عاشر از تثلیث یا تسدیس ناظر ظفر پادشاه را بود بر خصم با ذلّ یو واگر از تربیع و مقابله
ناظر بود هم ظفر پادشاه را بود بر خصم خاصه اگر خداوند رابع از عاشر کدخداوند عاشر بود یز چون
خداوند رابع در نهم و سیم بود ظفر پادشاه را بود بر خصم و خصم منهزم گردد یح چون خداوند رابع
در خامس و در عاشر باشد ظفر پادشاه را بود فایده چون سهم الحرب در جای قوی باشد ظفر اهل حق

باشد

باشد واگر در جای ضعیف باشد ظفر اهل باطل را باشد فایده اگر آن کوکب که بوقت تحویل وجنگ قمر
و مریخ از وی منصرف شده دلیل با وی بود در جنگ و آن کوکب که هر دو بدو متصل باشند دلیل خصم با وی بود
بجنگ و در طالع تحویل وقت رفتن بجنگ بباید دید که با وی بجنگ پادشاه باشد یا خصم چون از آن
دو کوکب بباید جست و باد مرد دلیلها حکم کرد یط چون قمر از خداوند رابع منصرف بود و بکدخداوند
عاشر متصل دلیل ظفر پادشاه بود ک چون خداوند رابع در برج منقلب بود دلیل ترس او و ضعیف
دلی و بی ثباتی خصم بود خاصه در یازدهم یا سیم کا چون بوقت جنگ پشت پادشاه با آن
ربع بود از آن چهار ربع که مریخ در وی باشد ظفر پادشاه را بود کب چون مریخ از سعود و
آفتاب ناظر بود یا بکدخداوند عاشر یا در جای عاشر بود خاصه سعود در خطوط خویش ظفر پادشاه را
بود فایده چون سهم الحرب در حیز طالع بود و آن از طالع است تا عاشر و از سابع تا رابع با وی بجنگ
مظفر باشد و اگر در خلاف این حیز باشد ظفر خصم با وی را بود در جنگ فایده چون وی پادشاه
بخلاف وی خصم شده و اولا، دین پادشاه قوی تر باشد ظفر پادشاه را بود والله اعلم فصل
در دانستن ظفر خصم بر پادشاه و این را از بیت و حر حیز جویند ا چون خداوند رابع و آن
کوکب که از او منصرف باشد سفلی باشد ظفر خصم را بود ب چون خداوند رابع در وتد باشد یا در دهم
شهادت بسیار دارد ظفر خصم را بود ج چون خداوند رابع بخانه الارض بود در دوم و پنجم یا هشتم
و پنجم خاصه در خانه و شرف و حد خود متصل بکوکبی که در وتد بود بنظر قبول ظفر خصم را بود د چون
خداوند طالع و رابع بهم ناظر باشند بنظر مقبول خاصه اگر هر دو در وتد باشند در طالع و رابع ظفر
خصم را بود ه چون خداوند عاشر کدخداوند رابع از تربیع و مقابله ناظر بود و خداوند رابع او را قبول

کند لکن خداوند رابع یا راجع بود یا در هبوط یا در جای ناموافق چون یازدهم و نهم و پنجم و سیم ظفر خصم را بود
و چون خداوند رابع قوی حال و مستقیم بود و او را در طالع یا خداوند طالع در رابع حظی باشد و خداوند
عاشر راجع بود دلیل هزیمت بود یا محترق که دلیل مرگ بود یا منحوس که بمریخ که دلیل قتل بود یا منحوس
بزحل که دلیل بند و زندان باشد پادشاه را در دست خصم ز چون خداوند رابع در شرف خود
با سعد در رابع بود که رابع شرف وی باشد ظفر خصم را بود ح چون خداوند عاشر از تربیع و مقابله
کدخداوند رابع ناظر بود خاصه اگر خداوند رابع نحس بود و او را قبول کند هلاک پادشاه بدست خصم بود
ط چون خداوند عاشر کدخداوند رابع از تسدیس و تثلیث ناظر بود ظفر خصم را بود ی چون خداوند
عاشر در رابع باشد خاصه خداوند رابع ناظر ظفر خصم را بود یا چون خداوند عاشر در نهم و سیم بود
دلیل هزیمت پادشاه بود یب چون خداوند عاشر در یازدهم و در رابع بود ظفر خصم را بود یج چون
قمر از خداوند عاشر منصرف بود و کدخداوند رابع متصل ظفر خصم را بود ید چون خداوند عاشر در برج
منقلب بود دلیل بر ثبات پادشاه نباشد و ضعیف دل بود خاصه در پنجم و نهم یه چون بوقت
جنگ پادشاه را روی بدان ربع بود که مریخ در وی است ظفر خصم را بود یو چون مریخ کدخداوند
رابع از مودت نگرد یا در پنجم طالع بود خاصه محظوظ و مسعود ظفر خصم را بود یز چون سعدی
در پنجم باشد قوت و ظفر و مدد خصم را بود یح چون خداوند عاشر در خامس نحس بود مدد خصم پادشاه
کشنده خاصه اگر نحسی منحوس ناظر بود که او را قبول کند یط چون زحل در یازدهم بود پادشاه را اهل
فرج شود اعوان و مدد با وی خیانت کنند ک چون خداوند عاشر کدخداوند خامس بوند و دو یا خداوند
خامس از رابع کدخداوند عاشر بوند پادشاه بدست مدد خصم هلاک شود خاصه اگر خداوند خامس نحس بود

خداوند

و خداوند عاشر را قبول نکند کا چون خداوند طالع نحس کرد و خداوند خامس را در طالع حظی باشد
بر ظفر و مدد خصم بر پادشاه دلیل بود کب چون خداوند عاشر کدخداوند رابع ناظر بود در طریق که باشد
ظفر خصم را بود کج و اگر خصم را در این کار فی سن پادشاه باشد قوت و ضعف ادلا در این جود
با قوت و ضعف ادلا در پادشاه مقابله باید کرد فایده چون طالع و بودن سهم الحرب در روی و آن
کوکب که قمر و مریخ بدو متصل باشد دلیل خصم او بود که جنگ باشد و این ضابطه در طالع تحویل و طالع وقت
مصاف نگاه دارند فصل در دانستن حال قضاة و ائمه و این از هفت خبر بود ا چون
بوقت تحویل مشتری مسعود باشد و قوی حال این جماعت را کار بنظام باشد ب چون خداوند خانه مشتری موافق
بود و مسعود باشد این طایفه را کار بر رونق باشد ج چون سهم الغیب و خداوند او در جای نیک و مسعود
باشد استقامت کار و صلاح باشد د چون نهم تحویل و خداوند نهم و آن کوکب که در وی باشد مسعود و شعاع
مسعود باشند این طبقه را کار نیکو بود ه چون عقرب که دلیل اسلام است و میزان که طالع دین اسلام است
و قوی حال باشد این گروه را کار سخت نیکو باشد و چون زهره مسعود و قوی حال بود خاصه در طالع
تحویل بود اما چون قمر [illegible] بود و منحوس و بد حال دلالت کند بر پیدا شدن آیات و علامات
هولناک در هوا و بد اعتقاد شدن مردم در امور الهی و دینی و جحود و انکار کردن و غلبه کردن جهل
و حماقت و نسیان و دروغ و سخن چینی و زرق و بهتان بر مردم نهادن و زود از حال بحال گشتن
و جور و ظلم کردن پادشاه بر رعیت و سر کشیدن رعیت از طاعت پادشاه و بد شدن حال ملوک
و اشراف و بی سولان و مصاحبه خیران و سکان و زنان و خواتین و امثال ایشان و زیان در تجارت
و صناعت و بیع و شری و امثال که باران و سرما و آنچه به وقت و زیان کار و تباه کنند نباتات و کشت

وگشتی در غنای بود و نقصان ارتفاع و کم رغبت شدن مردم بعلوم و غرق شدن کشتیها و حرکت موج
و بادهای مختلف و آنچه از بهر قمر دلالت کند و اگر درین حالت از مودت برج محظوظ گردد در آن جایها
که بدان برج منسوب بود تا ثیرات شر و بدی کمتر عاید و لیکن اگر برج منظور الیه غریب بود دلالت کند
بر شر و بدی و بدان صفت که گفتیم و اگر درین حال از عداوت برج محظوظ گردد شهرها که بدان برج
منسوب بود هم دلالت شر و بدی کمتر نماید و لیکن اگر در برج منظور الیه غریب بود هم دلالت شر و بدی
بیشتر نماید و اگر علم مشتری ناظر از مقابله بود بر زحل دلالت کند بر ضد این حالها یعنی بجای موافقت
عداوت و مخالفت و جنگ و خصومت باشد و آنگاه تمام شود که اتصال ایشان بهم باشد و از یکدیگر
منصرف شده و اگر مشتری از تربیع ناظر بود دلالت کند که آن احوال که باشد در باطن بود و تعصب ظاهر
نکنند و مخالفت ننمایند و می ورزند و درین وقت زحل دلالت جور و بی رحمی و ستیزه کاری بخزانه
پس اگر بجای مشتری مریخ از مودت زحل نگرد دلالت کند بر مودت و موافقت و سازگاری
کردن با آن پادشاهان که در آن شهرها باشند که مریخ منسوب بود و هدیه ها فرستادن و از اهل سلاح
نصرتها یافتن و رعیت قوی دل باشند و میل کنند بپوشش سلاح و اندر کارها جهاد و غزا رغبت
کنند و پادشاهان خویش را نصرت کنند پس اگر مریخ از مقابله ناظر بود دلالت کند بر حرب و منازعت
و مخالفت و عداوت میان ایشان و قتل و خون ریزش و نهب و مخالفت مردمان نواحی را بلاها
رسد سخت و رنج اید و از جور و ظلم پادشاه و در افزاید زحل گوشتهای سخت و بند کردن و مصادره
و مطالبه و آنچه بدین ماند پس اگر مریخ از تربیع ناظر بود این دلالتها همه باشد اما در باطن بود و تعصب
ظاهر نکنند و با یکدیگر ها و حیلها پیش گیرند و پادشاهان آن نواحی که بآفتاب تعلق دارد خاصه پادشاهان

بزرگ

بزرگ و امیر آنها بانبداز یکدیگر و کار رعیت بغایت با نظام بود و طبقه زحل اندر داد و ستد نظر کنند و در ثروت
خویش مدبر باز گیرند و انصاف ستانند و طلب کنند جاه و منزلت کنند پس اگر آفتاب از مقابله ناظر بود
حالی بر ضد این باشد و خوفهای سخت رسد طبقه زحل را پس اگر بجای آفتاب زهره ناظر بود از مودت
دلالت کند بر رغبت کردن بلهو و تمتع و شادی و حریص بودن بر سماع و لهو و طرب و غنا و هر کاری
که بر طبیعت زهره باشد و همچنین میان پادشاهان طبقه زحل و پادشاهان آن نواحی که منسوب باشند
بموضع زهره بر لطف و مودت و علامت فتن و هدیه ها فرستادن بیکدیگر و وصلت کردن
میان ایشان و فایدها رسد از رعیت و زیادت ارتفاع مال و خراج باشد پس اگر زهره از مقابله
ناظر بود بضد این بود چنانکه ارتفاع و دخل و خراج دفع کنند و رعیت از جور پادشاه در رنج باشند
و بجای بر شادی اندوهی رسد و بجای هر لذتی تلخی و بجای لطف و سولان و هدیه حرب و منازعه
و خصومت و بجای وصلت فرقت و بجای عقد و نکاح و سازگاری طلاق و خلاف پس اگر زهره
از تربیع ناظر بود این حالها همه باشد لکن در باطن و خفیه و زحل را افزاید در زرق و مکر و خیانت
و اندر معاملت و تجارت ایشان بیشتر خلاف و تهمت بود پس اگر بجای زهره عطارد ناظر بود
از مودت دلالت کند بر آگاه کردن مردم اندر دانش و فرهنگ و علوم و دقت جستن نجوم و منطق
و فلسفه و رای و تدبیر صواب و مهربان کردن بر رعیت و تیمار داشتن ایشان از او زیادت ارتفاع
مال و خراج و آگاه گردد اندر داد و ستد رعیت دوست ایشان از یکدیگر کوتاه کردن و داد و عدل
در میان ایشان بدیر آوردن و آنچنان رعیت طاعت دار و هواخواه پادشاه خویش باشند و انواع
فواید حاصل شود و پادشاهان آن ناحیت که منسوب باشند بموضع عطارد الفت و مودت نمودن و هدیها

در سولان بیکدیگر فرستادن و چیزی که منسوب باشد بعطارد پس اگر عطارد از مقابله ناظر بود دلالت کند
بر عداوت و مخالفت و شورش و جنگ و خصومت و طلب پادشاهی یکدیگر کردن و بر مراسلات و رسل فتنه
و بیطاعتی کردن رعیت و با یکدیگر دروغ و زرق و خیانت کردن و زور و بهتان نهادن بر یکدیگر
و اگر عطارد نامقبول بود در افزاید ضعفاست از فساد و زحل همچنین پس اگر عطارد از تربیع ناظر
بود اگرچه رود از مخالفت همه بهانه بود و انکار کند و دخل خراج و ارتفاع تمام وفا کند و همه
بجانب سلطان شود و منفعت باشد و دبیران و متصرفان خیانت بسیار کنند با مال سلطان و اگر هم
که عطارد نامقبول بود در افزاید میان خاص و عام خصومت شود و فتنه و بهتان بر یکدیگر نهادن
و نامهای مزور نویسند و تلبیسها کنند و همچنین زحل در افزاید در مصادره و مطالبه و عقوبت
سخت کردن و در مال و ضیعت رعیت طمع کردن و ظلم و جور و فساد کردن و رعیت با پادشاه
خیانت کنند و بدل دشمنی نهانند و رزند پس اگر عطارد بجای قمر ناظر بود از مودت دلالت کند
بر رغبت کردن مردم بسفر و نقل و آمدن و شدن و رغبت بودن بتجارت و آبادانی و زراعت
و زیادت بودن مال و ارتفاع و خراج و نیکو داشتن پادشاه رعیت را و داد و عدل کردن
و طاعت داشتن رعیت و خوشنودی پادشاه و هواخواه پادشاه بودن و رنج بردن در عمارت
و کثرت معاملت و تجارت و مال سلطان حاصل کردن و پادشاهان که در شهرها باشند
که بقمر منسوب بود صحبت و دوستی نمودن و رسول و پیغام و خبر او هدیه‌ها فرستادن از طبع قمر اول
بکمال و جانوسان نیک بود پس اگر از مقابله ناظر بود دلالت کند بر افتادن جنگ و شورش و منازعت
و وحشت میان ایشان و مخالفتها و عداوت افتادن در میان ایشان و زهر خوردن بر یکدیگر

در مملکت

در مملکت یکدیگر قصد کردن و جفا کردن رعیت خویش و ظلم و جور و فساد و مصادره و مطالبت سخت
کردن و حال عامه و رعیت بد بود و حال حاسم بد بود و سخت بد دل و ترسیده شوند رعیت از پادشاه
و با یکدیگر مخالفت کوشند و حال مردم بسا فرو مانده باشد و تجارت سود کند و ارتفاع و مال و خراج
پادشاه نقصان شود و رعیت خیانت بسیار کنند پس اگر قمر از تربیع ناظر بود دلالت کند اگرچه رود در همه
پنهان باشد و منازعت و خصومت آشکارا کنند و میان ایشان جاسوس و سخن چینی بسیار بود و بر یکدیگر
مکر و حیلت و خیانت بسیار کنند و احوال عامه با اهل عامه برین قیاس بود دانستن دلالت لکن ای
زحل در مثلثه بادی با قوت و ضعف و نظر کواکب بوی ضابط باید دانست که هر کوکبی که از مودت بوی
ناظر باشد او را از پادشاهان آن ناحیت که موضع کوکب مرثیان دلالت کند مدد بها در بند طبیعت
کواکب و الفتها رود با پادشاهان و عامه و رعیت این جانب رعیت آن جانب خاصه با پادشاه خود و چون
نظر از مقابله باشد عداوتها ظاهر کنند و چون از تربیع باشد مخالفتهای نهانی رود در زحل حمل لحدا
بود و در ثور و مثلثه او بود هم برین قیاس باشد که وصف کردیم از احوال ملوک و رعیت و صلاح
و فساد ایشان هر کرا این دلالت در شهرها بود که مثلثه هوائی منسوب باشد خاصه در ناحیت مغرب
پس اگر در سرطان و مثلثه او باشد هم برین قیاس باشد هر کرا این دلالت در شهرها بود که مثلثه
آبی متعلق دارد خاصه در ناحیه شهر مشرق چون کی اندر او بود و در حمل و مثلثه او بود همه باد در در ناحیه
مغرب و شهرها که برج ناری منسوب صلاح و صحت و سکون و امن و داد و عدل و انصاف و آبادانی
و راستی و دین و شریعت و عبادت خدای عز و جل و آنچه برین ماند از فعلها که بطبع مشتری ماند پس اگر
مشتری قوی و نیکوحال بود دلالت کند بر داد و عدل و انصاف پادشاه و بر زیادت شدن مال و ارتفاع

ور دخل و هوا خواهی پادشاه کردن پس اگر منحوس حال بود و مذموم پس فساد کنند چرا که هر چه کند به تکلف کند
و الطبع فام باشد و بد نیز بود و نقصان افتد در ارتفاع مال و خراج و در اموال مردمان و بنا این بود
و منجم و بزرگ منش باشند هم برین قیاس از نظر کواکب سعود و نحوس بوی از مودت و عداوت
و موافقت و مخالفت حکم می باید کرد چون زحل از سعود و نحوس خبر دهد هم برین قیاس که زحل را حکم کردیم پس
اگر مشتری در ثور و مثلثه وی بود این تاثیر که گفتیم در ناحیه جنوب شهرها بود که مثلثه ارضی
منسوب است پس اگر در جوزا و مثلثه او بود این تاثیر در ناحیه مغرب و شهرها که منسوب مثلثه هوائی است
و اگر در سرطان و مثلثه او بود این تاثیر در شهرها بود که مثلثه مائی منسوب است خاصه در ناحیه شمال
نیک نگاه کن بدین دلالت که ترا وصف کردیم از تاثیر زحل و مشتری که از جمله اسرار علم نجوم است
و همچنین قیاس کن در کارهای ملک و دولت که صلاح فتنها او و گمشدها آنرا از کدام جنس بود و کدام اقلیم
مریخ چون کدخدا بود در حمل و مثلثه او باشد دلالت کند بر بد امدن و در ناحیه مشرق و شهرها که
که مثلثه ناری منسوب بود و جور و عنف و حرب و قتل و خصومت و مخالفت میان ایشان و منازعت
و عداوت و مصادره و ظلم بر رعیت و فساد و غلبه اهل سلاح و بر ساختن آلات حرب و شورش سلاح
بر دست گرفتن پادشاه و رعیت و فسق و مستی مردمی بر دست گیرند با یکدیگر پس اگر مریخ نیکو حال
و محمود بود دلالت کند بر شجاعت و ظفر و نصرت پادشاه بر اعدا خویش و بر قوت و حشمت رعیت و شورش
بر دست گرفتن و انداختن هر کاری که مریخ منسوب بود نظر کردن در احوال پادشاه و نظام و سداد باشد
و کارهای ایشان استقامت گیرد پس اگر بد حال و مذموم باشد دلالت کند بر شکستگی و خطرها و کشتنها رسیدن
و ظفر یافتن اعدا بر ایشان و هم برین قیاس حکم کن از نظر کواکب مریخ از سعود و نحوس و مودت و عداوت

وافقت

در موافقت و مخالفت و محبت و وحشت میان پادشاهان و رعیت ایشان و جانب ایشان چنانکه
در زحل گفتیم و اگر مریخ در ثور و مثلثه او بود یا در جوزا و مثلثه او بود یا در سرطان و مثلثه او باشد
برین قیاس کن که در زحل و مشتری همان دلالت کند و لکن در آن شهرها بیشتر کند که بدان مثلثه منسوب
باشد آفتاب چون کدخدا بود در حمل و مثلثه او باشد دلالت کند بر استقامت و قوت احوال
پادشاهان مشرق و بر رفعت کارهای ایشان و بر طلب پادشاهی و ولایت گرفتن و تمام جستن و ظفر یافتن
بر هر چیزی و تکبر کردن در علوم و اخبار و اسرار هر چیزی و اندر دین و مذهب نگاه کردن و بر دست
گرفتن خاص و عام سیرتها که بر طبیعت آفتاب باشد پس اگر محمود حال بود دلالت کند بر نیکوی حال
پادشاهان بزرگ قدر و اصیل و بر ظفر یافتن ایشان بر هر چه در کار رعیت از داد و عدل و انصاف
کنند و در آن ناحیه و بر همت و سخاوت و فصاحت نمودن و طلبه مشغول کردن خاص و عام در کار
خویش و کارهای ایشان بر استقامت بود و بر نظام و سداد که شیخ احوال ایشان و محبت و نیکی رعیت
پادشاه از او رعیت خوشنود و ایشان بجای آوردن و زیادت مال و ارتفاع و خراج و خزینه
و اگر بد حال و مذموم باشد همه بر ضد این باشد و همچنین حکم کن نظر کواکب آفتاب از سعود و نحوس
و مودت و عداوت و هم برین قیاس حکم کن از خیر و شر و همچنین در هر مثلثه که باشند بد برابر امدن
تاثیر در آن ناحیه زهره چون کدخدا بود در حمل و مثلثه او باشد دلالت کند بر امدن و ظاهر شدن
در ناحیه مشرق پادشاهان و رعیت را لهو و طرب و لذت و شادی روی نماید و طلب عشق و سماع و عشق
و نکاح و لعب نرد و شطرنج و مهمانی شدن و استقامت کردن کارها بر زنان و خادمان و مشغول شدن
خواص و عوام بسیرتها که بطبع زهره تعلق دارد خاصه که زهره قوی حال بود در افزایش و هر کنند لهو و طرب

وعشرت و وصلت میان خاص و عام و طبقه زهره قوی حال بوند و اگر مذموم حال بود نقصان او در
درستی چنین احوال چنانکه فحش گفتن و فریبنده و حریص اندر فساد و فجور و دور اندیش در کارهای [illegible]
نام و ننگ کننده و بد دل و ترسنده و بدگمان باشند و همچنین نظر کن اندر نظر کواکب از سعود و نحوس و در مثلثات
بهر چنانکه گفتیم **عطارد** چون سالخذاه در حمل و مثلثه او باشد و نیکو حال و مجود بود دلالت کند بر رغبت کردن
پادشاهان در ادب و دانش و خرد و تمیز و علوم شریف چون فلسفه و هندسه و حساب کردن و طب و شعر
و بلاغت و فصاحت و مناظره و رغبت کردن مردم در کارها و علمهای دقیق و اصل هر چیزی دانستن و نظر
کردن پادشاهان در کار رعیت و عدل و انصاف ظاهر کردن در میان مردم و زیادتی مال و ارتفاع
خراج و رغبت کردن در معاملات و تجارات و فایده یافتن از آن و فی الجمله هر کاری که
بطبع و سیرت عطارد تعلق دارد و اگر مذموم حال بود همه احوال بر ضد بود و همچنانکه بود که نحوس
ناظر باشد از عداوت و چیزها که صعب بود و هر تاثیری که بدتر باشد از طبع نحوس کند پس اگر سعود ناظر
باشد از غیر عداوت و چیزها که بد و صعب بود حکم هر یکی باید کرد و همچنین که در دیگران که گفتیم حکم کنند
قمر چون سالخذاه باشد و نیک حال و مجود باشد و در حمل و مثلثه او باشد دلالت کند بر ظاهر شدن
در آن ناحیت پادشاهان خردمند و شایسته و مهربان بر رعیت و داد و عدل و انصاف نگاه داشتن
و طاعت و فرمان برداری کردن رعیت و قصد کردن در کار عمارت و تجارت و معاملت و زیادتی ارتفاع
و مال و خراج و تدبیرات سفر و تحویل بسیار کنند و رسولان و تجار بسیار فرستند و راهها امن بود و خاص
و عام خویشتن قوی حال و تندرست باشند و در جمله طریقهای نیکو و سیرت قوی بر دست گیرند و در آن
ثبات نمایند و اگر مذموم حال بود همه احوال بر ضد این باشد چنانکه همه خاص و عام بر جهل و حماقت [illegible] بستند

ورزق

و زرق و حیله پیش گیرند و دروغ و بهتان بر مردم نهند و منقلب باشند از حال بحال و اگر نحوسی ناظر باشد
این دلالات قوی‌تر باشد و اگر سعود ناظر باشد این دلالات بخیر قوی‌تر باشد والله اعلم

فصل

در دلالات کواکب علی الانفراد در حوادث باید دانست که از خیر و شر و صلاح و فساد در عالم در هر
چیزی ظاهر شود بهر وقتی که پدید آید آن چیز اول تحویل سال [illegible] بوده باشد و لیکن [illegible] از معلوم بود
و بعضی را نبود زیرا که منجمان این روزگار را قوت و دانش نیست که بکنه همه دلیلها رسند چنانکه منجمان متقدم
بوده‌اند که همه شرطی درست کرده‌اند از درجات طالع و مواضع کواکب و دلالات ایشان بجای آورده‌اند
و بدین قدر شرط که اکنون بجای می‌آرند بسیار خبرها دهند پس آنکه واقع شد از دلالات کواکب و مواضع
ایشان پس باید که بحث دلالات کواکب علیحده بدانند تا وقت حکم کردن آن دلالات ایشان را معلوم بود
چنانکه قدما یاد کرده‌اند **زحل** فلک بالای افلاک همه کواکب است و او دلالت کند بر ملوک و [illegible]
و وزرا و دهقانان و شیوخ و چون بوقت تحویل فاسد حال باشد بیم آن است که بدو منسوب باشند حال ایشان تباه
کنند و دلتنگی و تفاوت پدید آورد و پس اگر در برج آبی بود این احوال قوی‌تر در احوال اشخاص و [illegible]
مردمان پدید آورد چون قحطها و دلتنگی و تفاوت و قتلها و غزوها و در روشنهای سخت و ترس و بیم
و آنچه بدین ماند از جورها و فسادهای عظیم از طبیعت خود خاصه بدان قوم که بوی منسوب باشند در برج
مثلثه ارضی آن ضررها در نباتها و اثمارها پدید آورد و **مثلثه هوائی** آن فساد در هوا ظاهر کند چون
سختی سرما و بسیاری رعد و برق و آنچه بدین ماند و **مثلثه مائی** در دریاها و جویها و رودها پدید آورد و غرق
شدن کشتیها و آفت سیلاب و حیوانات آبی پس اگر زحل بوقت تحویل از بخت خلل بود و نیکو حال و مجود
باشد همه فسادها که گفتیم بصلاح بازگردد و ضد آن چیزها بود و در آنکه کدام کس است که زحل انحوس کند و آن

وان برج بود بنظر وحید و ذنب بود و بحید و افتاب گاهی برج بود و نیک باید داد که چون زحل بوقت تحویل
مسعود باشد هر جوهری که بزحل منسوب بود از هر جنس که بود العادات بنیکی گراید و اگر منحوس بود بنحوست
و بدی گراید و اگر در برج ملوک و انسانی بود در افزاید و سختیهای قوی چون بیماریهای دراز و سل
و دق و غم و شقاوت و تهور و عجز مردم و خوف و نکبت رسد و قتل پادشاهان و وزیران و دهقانان و
دهقانان و پیران و رهبانان و ذلیل گشتن عزیزان و درویش شدن توانگران و آنچه بدین ماند و اگر
در برج ارضی بود آن فساد در بناها و شهرستانها پدید آورد و زلزله و خسف و خرابی روستاها و خانهای
قدیم و سختیهای بند و اگر در برج هوائی بود آن فساد در هوا پدید آورد و هوا را تباه کند و بادهای بیماری پدید
آورد و دود و عجها و شبها و التهابها تاریکیها و وباها که می فرسد و غبارها و رعدها و برق و سرمای سخت و آنچه
بهوا تعلق دارد و اگر در برج مائی بود آن فسادها را در آب پدید آورد چون غرق شدن کشتیها و مردم و مرگ
حیوانات آبی و هلاک مسافران دریا و آنچه بدین ماند و اگر در برج چهارپا بود که شبیه چهارپایان بود دلالتها که
در چهارپایان پدید آورد و مرگ بیان چهارپایان فرق است از سباع و بهایم خاصه از جنس گاو و گوسفند
و همچنین اگر در برج اهلی بود بنگر کدان برج بر دریا دلیل است از جنس بر رود که بیشتر فساد و تاثیر در آن
موضع قوی بود و اگر در بروج نبات بود که بر درختان دلیل باشد بنگر که کدام جنس درخت دلالت کند و اگر
در بروج نبات همچنین … نگاه کن بوقت تحویل از قوت و ضعف از زایله و عرضه و وجه صلاح و فسادش
بران اقلیم رسد که بوی منسوب بود و دلالتش در آن شهرها و اقلیم قویتر باشد و همچنین در جهات اربعه از شمال
و جنوب و مشرق و مغرب و در ارباع فلک که بدید کرده ام که هر ربعی از فلک کدام ناحیه را دلیل است که بیشتر
فساد در آن ناحیه پدید آید که منسوب باشد بدان ربع فلک و آنکه دوری باشد و همچنین در وقت تحویل عقده باشد

تا زمان

تا اثرهای فساد پدید آورد تا الله که مصلح شود پس تا اثر فسادش کمتر گردد و پس چون دیگر باره عقده شود و نحوستش
سخت تر بود و دیگر کواکب هم برین قیاس کن و الله اعلم **المشتری** در فلک ستاره سعد است و دلالت کند بر
اشراف و وزرا و صدور و قضاة و فقها و زهاد و علما چون در وقت تحویل عقده باشد فسادها ظاهر کند
اندران جنس که بوی منسوب است پس اگر در برج ناری باشد دلالت کند بر نقصان مرتبه این قوم و بر بازداشتن
فرمان و بر حقارت عطاها و بر کشتن و خونها و خطرها رسیدن بدیشان و در شاهی ملک یا ایشان و نقصان
مال خراج و منزلتها خاصه در اقلیم و ناحیه که مشتری و ضعیفش بران دلالت کند پدید آورد و خلاف کثرت جور
و خیانت و دروغ و تفاوت فتوی … و پدید شدن ظلم و جور و بیماری و بیکسی و اگر در برج ارضی بود
آن فساد در خرابی از ملکها پدید کند خاصه آنچه بوی منسوب باشد چون مساجد و عمارتها و آنچه بدین ماند از
نقصان ثمرات و فساد جو و گندم و از میوه و آنچه بمشتری منسوب بود و اگر در برج هوائی بود آن فسادها در جنباهای
هوا پدید آید چون خشکی و نقصان باران و دمهای … و اگر در برج مائی بود آن فساد در موضع … شود
چون نقصان ارتفاع ماهی و میوه و تجارت تجار در دریا و کشت رسیدن آب ان در آب و اگر در برج بهایم بود
یا سباع تاثیر در آن جنس پدید آورد پس اگر بوقت تحویل سعود باشد همه بر ضد این باشد که گفتیم خیر ظاهر
شود و بجای بی صلاح و فساد و بجای بی ظلم عدل و بجای کذب صدق و بجای علت صحت و الله اعلم **المریخ** در فلک
نجم است دلالت کند بر امرا و سرهنگان و سپهسالاران و همه ارباب سلاح از اهل صلاح و فساد چون غازیان
و حرامیان پس چون در وقت تحویل عقده باشد … اثر فساد رسد بهر جنس که بوی منسوب است اگر در برج ناری
بود در تن و روح … مردم … پدید آید چون فتنها و حربها و خصومت و … و پدید شدن خراج
و … و آنچه بدین ماند از جنس … حادثه و راه زدن و دیگر … و ظلم کردن

اگر برج ارضی بود آن فساد در زمین ظاهر شود چون سوختن شهرها و موضعها که بمریخ منسوبست و اگر در برج
آبی بود آفت رسد کشتیها را و حیوانات دریا را و اگر در برج هوائی بود فساد در هوا پدید آورد چون
خشکی و سختی که باد با سموم و هوا را رسد که اندر وی عفونت و شهابها و آتشها پیدا شود و آنچه مضرت
زمین باشد ظاهر شود و باران کم آید و اگر در بروج چهارپا باشد آن نحوست در جنس او زند و اگر
مصلح باشد حکم برضد باشد **شمس** در فلک چهارم است و او ما به النطق و جوهر است و دلالت
کند بر عظما و سلاطین و ملوک چون در وقت تحویل منحوس باشد پدید آورد آن فساد در مردمان
و شخصها و نفسهای ایشان خاصه در آن جنس که بوی منسوب باشد و بیماریهای گرم و علتهای حاده پدید
آورد و بلا و شکوهی در کم حشمتی و زبونی قوم و دلیلها و نکبتها در رسد و اگر در برج ارضی بود
آن فساد در زمین پدید آید در جاهها[illegible] که بوی منسوب باشد چون قلعهها و حصنها و درگاههای محکم و قصرها
و کوشکهای ملوک و اگر در برج هوائی بود آن فساد در هوا پدید آورد از بادهای سرخ و غیره و اگر در برج
مائی باشد آن فساد در موضع آبها و حیوانات آبی بود و اگر در بروج چهارپا باشد از بهایم و سباع
آن فساد در آن جنس پدید آید و اگر در برج ثابت بود همچنین و اگر بوقت تحویل مسعود بود حکم ضد
بود بجای فساد صلاح و بجای شر خیر و بجای بیماری تندرستی و بیشتر دلالتش در آن اقلیم و ناحیه کند
که آفتاب بدو منسوبست و الله اعلم **الزهره** در فلک سیم است دلالت کند بر زنان و خادمان و کنیزان
و اهل لهو و طرب و اگر بوقت تحویل منحوس بود دلالت کند بر تباهی این چیزها که بوی منسوب بود و اگر
در برج ناری بود فساد در شخص و نفس و روح و بدن مردمان پدید آورد خاصه در آن صنف که بزهره منسوب
بود و دلیل نکبتها رسیدن بایشان [illegible] که زهره را منحوس کند و بیماری گران و [illegible]

واگر در بروج ارضی بود آن فساد در زمین پدید آورد در باغ و بوستان و نزهتگاهها خاصه در آن موضع
که بزهره منسوب بود و اگر در برج هوائی بود آن فساد در هوا ظاهر کند چون بادها و اگر در برج آبی بود آن
فساد در موضع آبها پدید آرد و اگر در برج نباتی بود در نباتات و رستنی و اگر در برج چهارپا بود در آن
پدید آورد پس نگر که بوقت تحویل اگر مسعود بود حکم بر ضد این بود و الله اعلم **العطارد** در فلک ثانی است
بیشتر روزگار او زیر شعاع پدید نیاید سبب آنکه تحت الشعاع بود چون بود بشرق و تغرب ظاهر شود شاید
دیدن خاصه اگر مقارن کوکبی بود از کواکب سیاره چون مشتری و زهره و غیره که در دیدن او هیچ شک نبود
و دیدار او حکما نحسه دانند و بیش معظمان هما اوست و دلالت کند بر وزرا و کتاب و اهل قلم و علما و اطبا
و تجار چون بوقت تحویل منحوس بود در رساند نحوست بهر چیز که بدو منسوب بود و اگر در بروج ناری بود
آن فساد در تن و جان مردم پدید آورد خاصه در آن جنس که بوی منسوب است و اگر در برج ارضی بود
آن فساد در زمین پدید آید و اگر در برج ناری بود آن فساد در هوا پدید آید از هر نوع و اگر در برج
آبی بود آن فساد در مواضع آبها پدید آورد پس بدانکه کدام نحس است که عطارد منحوس شد که را داند تا اثر فساد آن
از طبع آن نحس بود و از آن برج که عطارد در وی بود و بالجمله تا اثر شوم آن اقلیم و شهرها [illegible] شد که
بعطارد منسوب باشد **قمر** در فلک اول است که باطن [illegible] است و دلالت کند بر رسولان و پیکان و صاحب
خبران و مردم عامه چون بوقت تحویل منحوس باشد نحوست برساند بهر چیزها که بدو منسوب است و اگر در برج
ناری بود آن فساد بمردم رسد و اگر در برج ارضی بود آن فساد بچیزها رسد که در زمین بود تعلق و اگر در برج
هوائی بود آن فساد در هوا پدید آورد و اگر در برج آبی بود آن فساد در آبها پدید آورد و حیوانات آبی را
ضرر رساند و اگر در برج چهارپا بود آن فساد بچهارپایان رسد و اگر در برج نبات بود آن فساد در نبات ظاهر شود

واگر مسعود باشد حکم بر ضد این باشد و مشتری ناظر بود در آن شهرها باشد که برج قمر و منسوب بود و حال بر عهد جهت
و نظر سعود و نحوس بر این قیاس که گفتیم کرد در زحل گفتیم والله اعلم **فصل** در برج طالع سال قمر بود اگر کواکب
در بروج بوقت تحویل اگر طالع سال حمل باشد و مریخ در وی باشد دلالت کند بر جنگ سال و بلاهای
سخت و درد چشم و جنگ در زمین بابل و جانب مشرق و اگر از سعود ناظر بود در دار الملک فتنه
و شورش پدید آید و اگر در این حال راجع بود خون ریختن و غدر و خلاف و دروغ و ظلم در عالم
فاش گردد و اگر محترق بود بیماریهای حاره و مرگ کودکان افتد و سختی گرما و ضرر بر بدن مردم پدید آورد
و اگر ساقط بود فتنه و خونریزش بود و حال کودکان و مواشی بصلاح بود و اگر صاعد بود در فلک رعد
و برق و صاعقه و انقضاض کواکب و سرخی هوا و علامات آسمانی که در آسمان پدید آید و اگر هابط بود
بیماریهای سر و چشم و حلق و دمل و قروح و طاعون پدید آورد و اگر زحل در وی بود حال ملوک تباه
گردد و میان ملوک خلاف پدید آید و اشراف دست از طاعت ملوک باز دارند و هلاک چهارپای و مواشی بود و بلاهای
سخت و جهد و ظلم بود در آن سال و اگر مشتری بود دلیل صلاح کار ملوک و بالا رود خانها و امان بر اشغال
بود و اگر زهره بود حال زنان میانه بود و بادهای سخت جهد و مهر اندک شود و اگر عطارد بود بادهای سخت
و گرد بسیار بود و حال وزرا و کتاب قوی بود و لیکن اگر تحت الشعاع بود این جماعت را از پادشاه
نکبت رسد و اگر طالع سال ثور بود و زهره در وی باشد در آن سال بادهای سخت جهد و شهرها که بزهره منسوب
بود نباتات و کشتزارها حال نیکو بود و اگر ماه با وی بود میان ملوک فساد و فتنه پدید آید خصوصا میان اهل مغرب
و اگر مریخ با وی بود زنان مستوره و پارسا بزنا و فجور رغبت نمایند و اگر زهره از سعود ناظر بود حال زنان
با شوهران نیک شود و تزویج بسیار افتد و اگر زهره از عداوت ناظر بود حال زنان تباه گردد و میان زنان

و شوهران خلاف پدید آید و بی منازعت از خانه شوهر بیرون روند و اگر راجع بود کذب و فسق و فجور و غدر کنند
با شوهران و تباهی حمل بود و افتادن بچه بود در زنان و اگر محترق باشد آن سال بر مردم بد گذرد و شادی
و فرح اندک بود و اندوه و غم و مصیبت بسیار بود و بسیار تباه گردد خاصه در اقلیم زهره و اگر صاعد بود
در فلک کار چهارپای اعلا یا الاکر دو هوای تابستان خوش گذرد و حوش سلامت یابد و اگر هابط بود نقصان
در ده باشد و مردمان بزنان التفات کمتر کنند و زنان و نکاح کم رغبت نمایند و اگر ساقط بود دلالت
کند بر بنا و قحط و کم خیری سال و اگر زحل در ثور بود دلالت کند بر هلاک چهارپای و تباهی حال ملوک که شهرهای
ثور ملکشان دارند و نقصان نباتات و کشتزار و کم رغبتی مردم بزراعت و اگر مشتری بود هوای تابستان با
مختلط بود و زمستان سخت بود و بهار و خزان معتدل باشد و اگر مریخ در وی باشد در آن سال گرد و باد
بسیار بود و میان اهل مغرب و شام جنگ افتد والله اعلم **واگر** طالع جوزا بود جوز و طالع تابستان که
ممکن است که طالع جوزا باشد و عطارد در وی مگر در جمیع فصلها این ممکن نباشد که عطارد در وی بود
و طالع جوزا دلالت کند بر جنبش بادها و بسیاری سفر و تجارت و نیکوئی حال اهل صنایع و اهل دیوان
و اگر در فصلهای دیگر از سعود یکی ناظر بود دلالت کند بر صلاح حال کودکان و بسیاری ولادت
و هر فرزندی که در آن وقت در آن مدت بزایند تربیت یابند و حال تجار و پیران نیک بود و اگر از عداوت
ناظر بود مردم از فرزند تنگدل شوند و فرزندان از پیش مادر و پدر بگریزند و ولادت و اولاد اندک و بسیار بود
و اگر راجع بود بندگان بسیار بگریزند و حیله بازرگانان بود و جهل بر مردم غالب گردد و رغبت بعلوم کنند و اگر
محترق بود آفت و بیماری از حرارت و یبوست در کودکان پدید آید و هلاک طیور بود و اگر صاعد بود در فلک علم
مرتفع گردد و مردم طلب علم و ادب کنند و رغبت طیور بود و بادهای سخت جهد خصوصا در ... و سموم و اگر هابط بود

پایگاه و پیران کم شود و جبال با بزرگان ضعیف گردد و در ده از آن گردد هلاک طیور باشد و علفهای پدر
مرور کودکان پدید آید و اگر ساقط بود دلالت کند بر شورش و مرگ و آفات و اگر زحل در وی بود در شهرهائی که بجوزا
منسوبست جنگ و غارت بود و مرگ اشراف بود و آفت در حلق پدید آید و بعضی گفته‌اند که مرگ عام گردد
و زمستان سخت شود و برف بسیار بود و اگر مشتری در وی بود روزگار معتدل گردد و باران بسیار جهد و کشتها
قوی بود و اگر مریخ بود مرگ در مردم افتد و شرها پدید آید و در جانب شمال اگر زبرش بود و اگر زهره ممکن بود که
با دلها درجو باشد و جز الطالع بود و در جهان جمله حکمت دلالت کند بر صلاح حال تجارت و صاحب
دیوان و کودکان اما قمر در هر برجی که باشد با کوکبی بود از کواکب دلالت کند بر طبع آن کوکب و این برج سرطان
اگر ماه در وی بود دلالت کند بر صلاح حال وزرا و ملوک و رسولان و جنس خران و کبار دعا به خلق و اگر
ماه از منحوسات ناظر بود کار وزرا و عمال قوی بود و بر ولایت دلیری و جرات یابند و رنج مردم از اول
با آکار برضاه کند و پادشاه ایران [illegible] مردم جهان مشغول افتند و اگر زهره اوت ناظر بود در این
بلکه از وزرا نکبت رسد و بیماری مردم [illegible] دایه اندک گردد و چشمها خشک گردد و مردم عام را احوال
متزلزل شود و حال بعضی [illegible] نرخ مختلف بود و نرباید و اگر قمر عد بود در فلک آن
بر پادشاه خارجی بیرون آید که طلب ملک کند و عوام با ملوک جدال کنند و بعضی را از بعضی غم و محنت رسد و فتنه
و شورش پدید آید و اگر ساقط بود در مردم وباها بیماری پدید آید و هوا متعفن گردد و آب و باران بسیار شود
تا کجدی که تجارت ایشان رسد و عدد ایشان عمارت کم کنند و اگر قمر ساقط بود کار وزرا و دبیر و رسولان ضعیف
گردد و رنجوری و بیماری کنند و مردم عام آفت رسد و اگر زحل در وی بود در شهرها که بسرطان منسوبست
گندم بود و باران بوقت آید و خلاف سال رود پدید آید و سرفه و درد چشم بسیار بود و اگر مریخ بود

[illegible]

در ناحیه مغرب فتنه و قتل بود و حیات پدید آید و اگر مشتری بود در جانب مشرق سرما سخت بود و بادهای
سخت بسیار جهد و در مردم گیلان الم پدید آید به سرفه و سعال و درد چشم و بعد از نیمه سال آب رودخانها
بیفزاید والله اعلم اسد ممکن است که آفتاب از مقابله تربیع و مقارنه ناظر بود الا از غلبت ماه اول بهار
و از تدبیر اول تحویل چون طالع قضا بود و آفتاب از برج سرطان ناظر بود در آن فصل فراخی و نعمت
و نیکوئی حال نبات و کشته بود و کار ملوک و اشراف نهایت قوت گیرد و حیوانات بسیار بود و نرخها
ارزان گردد و حال عامه با صلاح بود و اگر آفتاب ساقط بود بیماری و وبا و جاع پدید آید و ارجمندان زهر
دار آفت بمردم رسد و از کزدم و سباع و حال ملوک بد بود و رعیت با ملوک غدر کنند و سلطان ایشان
سبال گردد و فتنه و شورش پدید آید و اگر زحل در وی بود حال ملوک و اشراف بد گردد و گرمای سخت و سموم
پدید آید و کار در هوا افزون گردد و مرگ در مواشی عام گردد خاصه در سباع و اگر مریخ بود مرگ در حیوانات
افتد و گرما قوی باشد و امرا و سپاهیان با ملوک تکلف کنند و اگر مشتری بود هوای تابستان خوش بود و باران
شبان بسیار آید و مردم در صحت و سلامت باشند اگر سنبله بود طالع بهار مملکت که عطارد در طالع
بود و در تابستان مملکت که بر تسدیس ناظر بود و در خزان مملکت که در طالع بود و در زمستان مملکت
که بر تربیع و تثلیث بود چون عطارد در طالع بود دلالت کند بر نیکوئی حال وزرا و دبیران و نیکوئی
سفر و تجارت و رونق علوم و رغبت مردم بدان و صحت اطفال و اگر از تسدیس و تثلیث ناظر بود دلالت
کند بر فراخی نعمت و نیک حالی نبات و کشت و زیادت شدن کار دبیران و عاملان و بازرگانان و از
پایگاه افتادن ایشان و سلامت شدن بدان ایشان و اگر راجع بود کاتبان و وزرا با ملوک غدر کنند و
بندگان با خواجگان خیانت کنند و در شهرها که بسنبله تعلق دارد زنان بفسق و فجور مشغول کنند و دختران

بکرا ضعیف بود و اگر محترق بود حال عامه بد گردد و نبات دیر رسد و عمال بر خراج دهان مسلط
گردند و جور و ظلم کنند و اگر صاعد بود در فلک حال دهاقین و صاحب ضیاع نیکو بود و مردم بتجارت
مشغول شوند و از تجارت خیر و منفعت یابند و حال تجار و صاحب دیوان نیکو گردد و اگر ساقط بود مردم
رعیت از ملوک گردانند و ملوک رعیت بد و دیران استخفاف کنند و حال تجار بد گردد و در زمین خرابی
پدید آید و آفت بر نبات و کشتها پدید آید و مردم در حصار و جور و دشمنی باشند و اگر مریخ در وی باشد جور
در ربیع و ضرب و جنگ و قتل در بلاد شام و طبریه پدید آید و سختی سر بود و اگر زحل در وی بود
فساد و آفت در نبات و کشتها پدید آید و اگر مشتری بود آب باران کم بود و ملوک غمناک رسد در خزان
مملکت که زهره در وی بود در بهار بمقابله یا تثلیث و تربیع با التسال در تربیع و لد یقین تربیع
و تثلیث باشد **میزان** پس اگر طالع سال میزان بود یا طالع از آن فصل و زهره در وی بود دلالت
کند بر بسیار کردن مردم فصاد و فراخی نعمت و نیکو شدن حال زنان و مطربان و اصحاب طرب و اگر از بودن
ناظر بود دلالت کند که در مردم فرح و شادی و طرب و لذت پدید آید و فرزندان از زنان گردد و حال
زنان نیک شود و از شوهران شادی و محبت بینند و اگر از عداوت ناظر بود عامه مردم را دلتنگی رسد
و غم و اندوه مشغول گردد و تعسر گران شود و زنان با شوهران دشمنی کنند و اگر راجع بود فسق و فجور
و زنا و عشقبازی در زنان فاش گردد و مردم فقیر و مسکین گردند و در تجارتها زیان و ظلم بینند
و اگر محترق بود در مردم بیماری یرقان پدید آید دیگر کاهلی ... عذر کنند و شادی و طرب کم
شود و غم و اندوه بر مردم غالب گردد و باد بیماری پدید آید و هوا تیره گردد و تابستان گرم شود و هلاک
مرغان بود و اگر صاعد بود در فلک عطر و جواهر عزیز بود و گران گردد و زه و زاد فراوان بود و دزی

در زوال و علف فراوان بود و اگر ساقط بود حال زنان و اصحاب طرب بد گردد و غم و اندوه بر مردم مستولی
بر مردم مستولی گردد و اگر با قطب بود در آن فصل و شادی بسیار پیچ و جز آن نبود و مردم از کید یکدیگر اندیشه کنند و در
عاق گردند و خنده و بشاشت کم شود و از آزار بیماری پدید آید و در مردم درد و جع و اگر زحل در وی
باشد سرما قوی باشد و باران اندک بود و بنا و حال نبات سست بود و ملوک را حال تباه و ضعیف گردد
و اگر مشتری بود در آن سال هم و زهره دیانت پدید آید و کمی پدید آید که دعوی و طلب ملک کنند و بیمار
بود و اگر مریخ بود دلیل کند بر قتل و جنگ و خون ریختن و اضطراب لشکریان و سرکشی امرا و سپاه بود
از اطاعت پادشاه خاصه در زمین بابل و اکثر اقلیم **عقرب** چون مریخ در وی بود دلالت کند بر قوت
امرا و لشکریان و سپاه و غلبه گرفتن بر مملکت ملک و ضعف حال ملوک و عام شدن جنگ و قتل خاصه
در روم و غلبه گرفتن دزدان و حرامیان و نهب و غارت و اگر مریخ از سودت ناظر بود فسق و فجور
در مردم پدید آید و حال سپاهیان و اهل سلاح و دزدان قوی گردد و حشرات زمین قوت گیرند
و بسی مردم از گزیدن کژدم هلاک گردند و حال مردم نیک گردد و اهل بازار اصحاب الصلاح باشند
و اگر از عداوت ناظر بود در جانب قبله جنگ و حرب و فتنه پدید آید و بیماری بسیار و قتل و خونریزش
بود و باران اندک بود و مسافران در دریا آفت رسد و کشتیها غرق شود و اگر مریخ راجع بود در مردم
غدر و دروغ گفتن فاش گردد و لشکر و سپاه سر از اطاعت پادشاه بر دارند و کسی بر مردم
پدید آید و مردم خوانند او را سوی خود چون زحل در عقرب پدید آید فتنهای بسیار در جانب
مشرق و از بیماریها و ظاهر شود در کوه و فساد در وقت و نبات در بلاد سواد و مشتری در عقرب زیادت
شود ابرها و باران و سردی هوا در تابستان و اگر محترق بود در مردم علت و حصبه و طاعون و قروح

و بیماریهای حادّه پدید آید و بیماری بسیار شود و اگر صاعد بود در فلک دلیل کند بر گرمای تابستان گرمتر بود
و چنین بادهای سموم مهلک وزد از هوای عفونت و آتش افتادن اندر زمینها و حریق و برق بسیار و بسیاری شرر و دخان
بود و اگر هابط بود باران زیان کار بر زمینهای بسیار پدید آید و رسیدن بوس و شدت دندان و علت چشم مردم
بر مردم بلا از زنان و سختی رسد و از دزدان و راهداران مردم در بلا باشند خاصه شهرهایی که از قسمت مریخ
بود و اگر مریخ ساقط بود از طالع عصر در تبت اندک شود و زیان عرب و قحط پدید آید و وبا در ایشان افتد
و زیاد شدن و کوهستان شمال و فقیر و مسکین باشند و در جانب شرق علامتها و حوادث پدید آید قوس
اگر طالع قوس بود و مشتری در وی بود در این سال سخت قوی بود اول زمستان آب و باران و برف و باد
بسیار بود و کمی پدید آید در نبات جو و اگر از مودت ناظر بود از مثلث و تسدیس دلیل کند بر قوت کار
علما و اشراف و فقها و قضاة و وزرا زیادت خیر در دین و صلاح در عامه و عدل ملوک و صلاح لشکر و رعیت و سروران
و اگر از عداوت ناظر بود زنا و نفاق و خیانت و محتاجی و دروغ و بی‌دینی در مردم پدید آید و قضاة و ائمه و علما و لشکر
رسد و عدالت از مردم بیفتد و وزرا اعدا و ضدان پدید آید و اگر راجع بود در مردم غدر و خیانت
پدید آرد خاصه از وزرا و خداوندان مال در حق ملوک و مردم دست از عبادت و نماز بدارند و در فسق و فجور ساعی
نمایند و دیگر پدید آید که مردم را بر ایل و ملتی دیگر عزم در دهد و اگر محترق بود مرگ و هلاک در حق پادشاهان
و بر خاصه در […] و مسعور و اشراف و فقها را تباهی کم شود و مردم در حق ایشان شفقت نمایند
و اگر صاعد بود در فلک گرمای تابستان معتدل بود و بیماری اندک بود و آدمی و نبات و کشت و درختان
میوه از آفات ایمن بوند و مردم در فراخی و نعمت و رفاهیت باشند و اگر هابط بود در فلک نرخها ارزان
شود و قدر وزرا و قضاة کم شود و مردم بر دین استخفاف کنند و حقد و حسد و مکر و فساد پیدا کنند

واگر

و اگر ساقط بود در آن شهرها که برج مشتری منسوب بود وبا و بیماری سخت در حق سپاهی آید که هم هلاک بود پادشاه
مجوس و نصاری […] از ولایت […] مردم آن شهرها جنگ و فتنه و قتل پدید آید و اگر زحل در وی بود در آن
سال باد سخت بود و دواب ضعیف باشند و بسیار مرگ در مردم و سختی آن […] اشراف مردم بود و اگر مریخ
در وی بود در زمین عرب جنگ و قتل بود و باران کم آید و تباهی حال میوه بود و مرگ در اشراف و روسا
و جهال افتد و اگر با هم جدی چون زحل در وی بود در این سال آب و ابر و نم بسیار بود و سرما قوی
باشد و در زمین بابل جنگ و قتل باشد و اگر از مودت ناظر بود حال عامه مردم به صلاح بود و کار دهقانان
و شغل ارزو و دهقانان بالا گیرد و در کارهای مردم بندگان ستوده گردند و اگر […] و عمارت […]
بسیار بود و اگر از عداوت ناظر بود گرمای تابستان ضعیف بود و سرمای زمستان قوی و آب […] گردد
چنانکه بسیاری خانها خراب گردد و اگر راجع بود بندگان از پیش خداوندان بگریزند و در شهرهایی
که برج زحل منسوب بود مردم از خان و مان آواره شوند و حال زرعت و دانها تباه شود و بلا آید و دلایل
زلزله و جنبش قوی گردد و اگر محترق بود کار رقوها و بندگان ضعیف شود و در جانب جنوب
مرگ در بران افتد و حال اهل حبشه تباه گردد و اگر صاعد بود در فلک […] هوا در بلاها سرد و ابر […]
کم باران بود و مردم را از برف و مه و سرما آفت رسد و نبات و کشت کم بود و از سرما پوسیده شود و بهایم
اندک شوند و اگر هابط بود در فلک بسیار شهرها که زحل منسوب بود و ممالک […] شوند و خراب گردند و در مردم بیماری
فالج و لقوه پدید آید و باران بسیار بود و […] مهلک باشد و مردم را بلاد […] و اگر
ساقط بود حال دهقان و کشت و زراعت […] گردد و فقیر و مسکین گردند و بیماری […] بر گوسفندان افتد
و نبات و کشتها کم رسد و حال عامه بد گردد و اگر مشتری در دلو در وی باشد مرگ در گوسفند افتد و کارها مختلط

باشد و روزگار معتدل گردد و باران در وقتی نیک آید و اگر مریخ در وی بود در جانب مشرق قتل و جنگ بود و مرگ
فجاه در جوانان افتد و در جانب مشرق و جنوب جنگ و غارت بود دلو و زحل در وی بود بادهای قوی جهد
و فزع و خوف در مردم افتد و حال پادشاه ضعیف گردد و سپاه و لشکر … عصیان دارند و اگر از مودت
ناظر بود باران بسیار آید و هوا تاریک و تیره باشد و … اعراب و کلاغ و خطاف … بسیار گردد و مرگ
بران کم بود و عمارت زمین بسیار کنند و حال کشت و زراعت در دهها فایق نیک بود و اگر از عداوت ناظر بود
در مردم قحط و تنگی و گرسنگی پدید آید و باران کم شود و هوا تیره گردد و بادهای عظیم بسیار جهد و جبال و …
و وجع بر مردم غالب گردد و میوه را آفتها بود و برگ … کم شود و اگر این حال راجع بود بادها
و بادها بسیار جهد و وبا در عالم پدید آید و بندگان غدر کنند با خواجگان و حال مردم مختلف شود
و اگر محترق بود بسیار از زمینها خراب گردد که بر زحل منسوب بود و از شهرها و ولایتها و مردم … خود
استخفاف کنند و والیان در خراج ستدن سخت گیرند و کار … دهقانان و کشت و زراعت بدیر آید
و کشت زارها خراب گردد و سرما اندک بود و مردم را از هر طرف مدد رسد و اگر صاعد بود در فلک
در ساختن … عجب پدید آید و بادهای قوی و تاریکی هوا و … رسد
بکشتنها و حال تجار و وزرا و والیان ضعیف گردد و در مردم جدل … و … کفر و شرک پدید آید
و اگر هابط بود در میان … شهرها بود که بر زحل منسوب باشد … بفتنه و … گردند و مردم شهرها
که بر زحل منسوب بود … پدید آید و در جانب جنوب زلزله و جنبش زمین … در مردم پدید آید بیماری
… و اگر از طالع ساقط بود فزع و اندوه مردم کم گردد و مرگ در … افتد و اگر مشتری
در وی بود بیماری … افتد و فساد در مردم … زرع … ازان و از مردم منفعت برد و حال

ارزان

ورئوس برکرده و رنج دل باشد و اگر مریخ در وی بود مردم بر جنگ و فتنه و کارزار کوشند و غارت بسیار بود
و خشکی هوا خاصه شهرها که بر او و مریخ منسوب باشد و اگر زهره در وی بود در زنان فسق و فجور پدید آید و حیله
و زینت کم سازند والله اعلم حوت و مشتری در وی باول زمستان باران آید بسیار و در میانه بادهای قوی
جهد و باخر زمستان … سرما بسیار بود و گرمای تابستان قوی بود و بیماری در زنان و کودکان پدید آید
و اگر از مودت ناظر بود در ان سال … و فراخی نعمت بود و مردم خیرات کنند و اهل علم را حال نیکو
و صلاح باشد و خلق بامر معروف و نهی منکر کوشند و والیان عدل کنند و دست ظالمان کوتاه کنند و حال
عامه بصلاح آید و اگر از عداوت ناظر بود در ان سال قحط پدید آید و خیر کم شود و فساد بسیار شود و اهل دین
و عبادت طاعات کم کنند و مردم را از معروف نهی کنند و والیان جور کنند و ظلم عام گردد و حال عوام
تباه باشد و اگر مشتری راجع بود مردم … گردند و … در دل ورزند و … خصومت کنند
و جور و ظلم و فقر و حاجت در مردم پدید آید و اگر محترق بود در مردم … اطفال احتیاط کنند
و حال … بود و حوالات … تباه شود و مردم را … بیماری … پدید آید و بیماری … کشتن … ازان
رساند و … کم … گردد و اگر … بود و اگر صاعد بود در فلک … های معتدل
آید و از آسمان برکت و منفعت فرود آید از بهر عامه و هوا صافی بود و اعتدال گرمای تابستان بود
و فراخی نعمت بود و حال عوام بصلاح بود و اگر هابط بود در فلک … و … مردم شوند
و مردم بفقها و قضاة استخفاف کنند و جور عام گردد و … کم شود و در … فساد … گردد
و اگر ساقط بود خیر کم شود و نفاق و جور والیان فاش گردد و نرخها ارزان گردد و اهل … و صدور را
فقر کم گردد و مرگ و وبا در ان شهرها که بر مشتری منسوب بود پدید آید و مردم دلتنگ و … و محتاج و درد …

گردد و بسیار جایها از آن شهرها که بمشتری منسوب بود خراب گردد و اگر مریخ در دلو بود درد چشم بسیار بود و اهل از
مردم گرفته شود و بیماری و علتها پدید آید و باران اندک باشد و شکارهای فراوان کنند و اگر

و اسکندریه و نهاوند و بیت المقدس و طرسوس و دیار عرب **ضابطه** حمل مریخ سالخدا باشد برین همه چیزها
دلالت کند در نیک حالی و بدحالی و چون مریخ سالخدا بود و در برج ناری باشد دلالت کند بر تغیر حال
آنچه منسوب است و ارواح و ابدان این چیزها چون بسیاری فتنها که جنگ و خون ریختن و حرکت و سکون فتنه و کمی افزود
تاراج و غارت و خصومت و منازعه و خروج و منقاد شدن امرا ملوک را و پدید آمدن اختلاف و موافقت
و حرکت ملوک و مرگ جباران و ایمنی راهها و ناایمنی و فاش شدن ظلم و بیداد و عدل و انصاف خاصه در جانب
مشرق و در شهرها که بدو مریخ و برج وی دلالت کند و اگر در برج ارضی بود دلالت کند بر خیر و شر و سوختن
و خراب و آباد کردن شهرها و خانها که بمریخ و برج وی منسوب بود و بناهای و صلاح حال کالا و کشند و آستر
و اهل بسرخ و درخش و تباهی کشتها و نبات از آتش و بادهای گرم خاصه در جانب جنوب و شهرها که در آن اطراف
باشد و اگر در برج هوایی بود تأثیر در هوا باز نماید از خشکی و نم و گرمی و سردی و بادهای سموم و معتدل و عفونت
هوا و اعتدال و بسیاری اندک صاعقها و شهابها و [illegible] که مضرت آن بزمها رسد و اندکی و بسیاری باران
و [illegible] و علامتها مختلف و مغیره خاصه در جانب مغرب و آن شهرها که بمریخ و برج وی تعلق دارد و اگر در برج
آبی بود تأثیر در حیوانات آبی بود و زیادت و نقصان ارتفاع آبها و باران و غرق شدن کشتیها و مردم و کشتی
آن در آبها و نقصان شدن جویها و رودخانها والله اعلم **مریخ** چون سالخدا و مسعود بود دلالت
کند بر قوت پادشاه و امرا و لشکریان و اهل سلاح و پدید آمدن شجاعت و دلیری و شوکت و کثرت سلاح
و آلات جنگ و اسبان و چهارپایان و ظفر بر دشمن و تاراج کردن خانه خصم و طلب کردن نام نیک و ذکر بلند
و باکید مر موافقت نمودن و سخن [illegible] حاضر جواب شدن [illegible] بسیار کردن و خوش خوردن و طرب
دوستان و حرم و جمعیت و لهو و طرب و [illegible] ایشان پدید آمدن و تندرستی و خوشدل بودن و مردم عام بکار

و فرایض قیام کنند و فراخی نعمت و ارزانی غله و نبات و میوه بسیار باشد و فرح در میان عوام
در رسیدن آن که حاجات مردم بسیار باشد و هر کار که پیش گیرند زود در انجام رسد و بنیادها [illegible] شود و وضع حمل و غلب
فرزندان ذکور متولد شوند و مردم به تعلیم سپاهی گری و ساختن آلات حرب رغبت کنند و از لباسها آنچه
پوشند اغلب سرخ مایل بود و اگر در این حال سعادت برج محفوظ فاسد گردد تا به خیر کمتر از این غایت که گفتیم
و اگر سعادت برج محفوظ فاسد گردد در مردم آن شهرها که طالع ایشان آن برج باشد منازعه و خصومت پدید آید
خاصه سبب دین و شریعت و پادشاه و حکام بر ایشان ستم کنند و اگر سعادت دست برج غریب گردد دلالت
در شهرها که بدان برج تعلق دارد بیشتر بود و حکم علم چون برج مسلح الحال و منحوس بود دلالت
کند بر ظهور خصومت و منازعه و اختلاف میان مردم و بسیار شدن دزدی و اظهار خیانت و دزدی در [illegible]
و فرج و بسیار شدن و غلبه دزدان و عیاران و بد شدن حال امرا و ملوک و وصی بسلاح و اختلاف قران آن
و مردم از آن حرب و قتل و غارت و اسیر بردن و بیماریهای حاره در میان امراض چون تب غب و غلبه صفرا و خون
سوخته و رعاف و درد جگر و معده و درد عرق [illegible] مرگ فجا و از بلندی گرم پیدا شدن و تیزی و تندی در کارها
و زود از حال بحال شوند و هر اندیشه که کنند زود تغییر کنند و شغلهای [illegible] واقع شود و مردم [illegible] جنگی
کنند و پادشاه و حکام دست تعدی برعیت بگشایند و شورش در همه جا عام شود و میان [illegible]
و پارسیان جنگ و غارت بود و هر یک از این دو قوم بزرگی جویند و اگر در این حال از سعادت برج محفوظ
فتنه گردد دلالت کند که در شهرها که تعلق بدان برج دارد بدی کمتر شود و اگر سعادت از این [illegible] برج
غریب گردد در شهرها که آن برج بر آن دلالت کند بدی کمتر باشد از برج محفوظ و اگر سعادت برج محفوظ فاسد
گردد در آن شهرها که بدان برج تعلق دارد بدی بیشتر باشد و اگر برج منظور الیه غریب بود در شهرها که بدان برج دلالت

حمل

۳۶۹

بدی کم بیشتر نماید نسبت برج محفوظ آفتاب در فلک الحیات است و برج حمل است و روزی است و [illegible]
و سعد ترین اشیا آن و گرمی او زیاده تر از سایر خشکی و رنگش لعل و زرد و رنگین و مجانس از شدید [illegible]
و در ربع و مقارنه نحس است و طعمش تیز است چون زنجبیل و بلاکه [illegible] بر نفس حیوانات و ضیا و نور دارد
در رفعت امر و نهی و قوت و دشمنی و بسیاری و [illegible] و دلیلست بر حیوان [illegible] بر بستان [illegible]
بزرگ و قوم و خداوندان امر و نهی و جایهای استوار چون قلعه ها و حصنها و خداوندان علم و کبر و [illegible]
شجاعت و بزرگی نفس و عقل و معرفت و فهم و بیاید عمر و پادشاهی و ولایت و بزرگی و [illegible] و غلبه
و شهوت و [illegible] و عظمت و دست درازی و تکبر و بر [illegible] حکما و برادران میانین و دلالت کند بر [illegible]
و [illegible] کردن و بدی رسانیدن [illegible] که بوی نزدیک باشند [illegible] و نیکی رسانیدن [illegible]
[illegible] و صلاح و فساد کردن کارها و منفعت و مضرت رسانیدن و عزیز و ذلیل [illegible] بسیار [illegible]
و لجاج و سعادت نمودن و از حال بحال گشتن و در ربا کردن و امانت خیانت نمودن و دلیل است
بر سر و روی و چشم راست و [illegible] دل و معده و پهلو و [illegible] چپ و نور باصره و حرارت غریزی
و دلیلست بر ریاست و مهتری و قدر جستن و قدر کردن عوام [illegible] کردن و بخشیدن که با [illegible]
و از لباسها [illegible] جامه های فاخر و دیبا و زربفت و حریر ابریشم و [illegible] دلالت کند چون تب
غب و صفرا و رعاف و درد جگر و معده و [illegible] سیاه تازی و شتر [illegible] و وحوش که [illegible]
پنهان باشند و [illegible] و [illegible] درختان بزرگ
که میوه او [illegible] خورند و از معادن بر [illegible] زر و سنگ [illegible] و زرنیخ و آنچه [illegible] و [illegible]
و یاقوت سرخ و زرد و سنگهای قیمتی [illegible] و از اقلیمها دلیلست بر اقلیم چهارم و [illegible]

که از آن جواهر خیزد و بر قلعه‌ها و جای‌های ملوک و عمارات قدیم [illegible] که و از شهرها بر روم و شام و انطاکیه و حلب
بحر و دمشق و عمان و [illegible] و راس العین و حمص و غرب آن تا [illegible] و هر شهری که دار الملک ملوک بود دلالت والله اعلم

ضابط چون آفتاب سال‌خدا باشد بر همه این خیرها دلالت کند بر نیکی اگر نیک حال بود و بدی اگر بد حال بود

ضابط چون آفتاب سال‌خدا باشد در برج ناری بود تاثیر خیر و شر در [illegible] بران دوام نماید چون
عظمت و خلافت حال ملوک و شجاعت و عزم ایشان و عدل و ظلم و کرامات ظاهر و نقب و طلب و حرکت و سکون
و انقیاد و طغیان خدم و ظفر و هزیمت و امن و خوف و انتظام و تنزل امور و صحت و سقم و سلامتی و هلاک
شدن و امثال این از تمام بر خاصه در جانب مشرق و شهرها که آفتاب در برج وی بران دلالت کند و اگر
در برج ارضی بود دلالت کند بر خیر و شر و بنای عمارت و هدم و خرابی قلاع و حصارها و قصرها و کوشکهای
ملوک و بناهای و صلاح حال زراعت و نباتات و اشجار میوه دار و کوه‌ها و کانها و سردی و خشکی و مانند این باز
تمام بر خاصه در جانب جنوب و در شهرها که با آفتاب در برج منسوب بود و اگر در برج هوایی بود تاثیر خیر و شر
در هوا پدید آید از گرمی و سردی و عفونت و اعتدال و روشنی و تاریکی و علامات مختلف و تاریکی هوا و احوال
طیور و رنگ و غیر آن خاصه در جانب مغرب و شهرها که با آفتاب در برج وی منسوب بود و اگر در برج آبی
بود تاثیر خیر و شر در حیوانات آبی و در رودخانها و دریاها باز نماید از زیادت و نقصان شدن و حرکت
موجها و مد و جزر و سکون آن و سلامتی و غرق شدن مسافران دریا و کشتیها و انکه و [illegible]
که از آن دریا حاصل آید خاصه در جانب شمال و شهرها که با آفتاب در برج وی منسوب بود والله اعلم **آفتاب**
چون سال‌خدا بود و نیک حال و مسعود دلالت کند بر درجات و انتظام حال ملوک و سلاطین و زیادت شدن
قدر و جاه و شکوه و عظمت ایشان و عدل و انصاف فرمودن ایشان و صحت و سلامت و فیروزی و ظفر بر خصم و ظفر و نصرت

نول

بردن و انقیاد و طاعت نمودن رعیت و خیر و منفعت رسانیدن ملوک [illegible] ایشان نحس و دور باشد و نزدیک
و وهم رسانیدن ملک باشد که با ایشان نزدیک بود و نظر کردن مردم در علوم الهی و اسرار چیزها و دانستن اسباب
نبوت و بکار آوردن دین و شریعت و ایمان آوردن به قیامت و حشر و نشر و زیادت شدن عقل و فهم
مردم و کثرت فرزند و مکاسب میان مردم و طلب نمودن ریاست و بزرگی و غلبه کردن ملوک بیکدیگر و طمع
کردن در ملک یکدیگر و آشکارا شدن کارها و علامه کردن و انتقال ملک از جایی به جایی و از مرتبه افتادن قومی و پیش آمدن
قومی دیگر و میل کردن ملوک به جمع زر و نقره و [illegible] و کثرت اموال و [illegible] حال نباتات
درخت و میوه و افزونی اشیاء و طرب در خلق و امید شدن ملوک بیکدیگر و آمدن فتح از اطراف ممالک
در رسیدن فرح و شادی بملک [illegible] کم بیش از آن خبری چنین نیامده باشد و میل مردم به لباسهای فاخر مثل
دیبا و زربفت خاصه اگر رنگش سرخ و زرد [illegible] و اگر در این حالت از مودت برج محظوظ فیه نگرد
تاثیر خیر در آن شهرها کند که بدان منسوب بود بدان جا که گفتیم خاصه اگر آفتاب بران شهرها دلالتی
باشد و لیکن اگر برج منظور الیه غریب شد تاثیر خیر کمتر کند و اگر در این حالت از عداوت برج محظوظ
فیه نگرد در آن شهرها که بدان برج منسوب بود و جاه ملوک برگردد و میان اشراف علامات اختلاف
پدید آید و بر مردم جهل و حسد مستولی گردد و لیکن چون برج منظور الیه غریب باشد در شهرها که بدان برج
منسوب باشد دلالت شر و بدی و اختلاف که گفتیم قوی تر نماید والله اعلم **آفتاب** چون سال‌خدا و منحوس بود
دلالت کند بر بدی حال ملوک و اشراف و بدی حال و ذلت ایشان و بسیار آمدن دشمن از اطراف و غلبه کردن
دشمن و ضرر و نکبت رسانیدن بدیشان و سرکشیدن رعیت و خدم از طاعت ایشان و جور و ستم کردن
حکام بر رعیت و پدید آمدن اهلاک و بیماری در میان مردمان و اشراف و سرکشی نمودن عوام از اوامر و نواهی

زبعت و انکار نبوت و نخوت و تکبر و جهل و نفاق و پیشه کردن و ظفر یافتن اهل باطل بر اهل حق و نقصان
ارتفاع و خرابی بیت المال و بناهای [illegible] و میوه و کاسد نرخها و به ابدان بیماریهای حاده که از طبع آفتاب
بود و اگر درین حال از مودت برج مخطوط نگرد دلالت کند بر سردی بهای در ان شهرها که بدان برج تعلق
دارد و لیکن کمتر نماید و لیکن اگر برج منظور الیه غریب بود تا بتر شود بها بیشتر کند و اگر درین حال بعداوت
برج مخطوط فیه نگرد دلالت کند به بهای بیشتر کمتر نماید و لیکن اگر برج منظور الیه غریب بود تا بتر شود بهای بیشتر
نماید از ان که برج مخطوط در ان شهرها که بدان برج منسوب باشند و اسم **الزهره** در فلک سیم است
و سعد اصغر است و ماده و شبی است و گرم و تر است و تری وی زیادتر از گرمی است و بقول ابو معشر
سرد و تر است [illegible] الطبع و معتدلات [illegible] مشتری و رنگش سفید است و قدری بزردی با گندم
گونه زند و طعمش دسم است یعنی طعم چربی دلالت کند بر تن آسانی و سازگاری و عشق و لهو و طرب و نشاط
و تمتع و آرایش و تازه و کرشمه و تنعم و [illegible] و پاکیزگی و رقص و بازی کردن و بربط زدن و عروسی و عطر و
و تالیف الحان و نرد و شطرنج باختن و دلیلست بر [illegible] و سلمانان و عطاران و بطربان و قوالان
و خنیاگران و خادمان و غلامان و کنیزکان و مادران و خواهران کوچک و برادران و کسانی که نرد
و شطرنج مشغول باشند و بر همه کسانی که نیکو بدی و ظریف باشند و [illegible] و کبوتر دانش بدان مشغول
باشند و دلالت کند بر شادی و خنده و آواز خوش و خوی خوش و بازی و نکاح کردن و عشق ورزیدن و
تخنث و عجب و مکر و فریبکاری و سوگند دروغ و شراب خوردن و سماع کردن و سخاوت و کرم ورزیدن
و خوش [illegible] کردن و از اعضا دلیلست بر [illegible] و هر دو گرده و مفاصل و موی و رنگ
روی و از کارها بر جامهای فاخر و لباس که از ابریشم سازند و حلیه که از زر و نقره سازند و از عمارت بر خانه

چون

چون و رطوبت در معده و کلو و در موهای مجعد و دم و بو و اسپ و از چهارپایان اسپ و بز کوهی و میش و آهو و گور
و گوران و سمور و سنجاب و خرگوش و شغال و از طیور کبک و مرغ و طاوس و قمری و فاخته و کبوتر [illegible]
و بلبل و مرغان آبی و ماهیان و طوطی و از درختان خوشبوی و نرم [illegible] بودن و انجیر الصورت و خوب
باشد چون سرو و بهی و سیب و برگهای خوشبوی و رنگین چون ارغوان و ضیمران و شکوفهای
بهاری و بر همه حبوب و چیزهای چرب و شیرین چون شکر و انجیر و انگور و خرما و فندق و پسته و بادام و جوز
هندی و حلواها و روغن [illegible] و روغن بان و از معادن بر نقره و مروارید و زبرجد و عقیق یمانی
و بیجاده و جزع و مس [illegible] و [illegible] و کهربا [illegible] و از اقلیمها اقلیم پنجم [illegible]
و بر شهرها [illegible] و بوستانهای خرم [illegible] و درختان میوه دار [illegible]
و سماع و نرد و شطرنج باختن و بر بغداد و همدان و [illegible] و [illegible] و عموریه [illegible]
و جایها [illegible] **ضابطه** چون زهره سالخدا باشد دلالت کند بر این چیزها که مطلق نیک حالی
بر نیک حالی و بد حالی بر بد حالی این چیزها **ضابطه** چون زهره سالخدا باشد و در برج ناری بود تاثیر خیر و شر
در [illegible] این چیزها باشد [illegible] عشق و عفت و [illegible] و کبر و دولت و
عروسی و ماتم [illegible] و عداوت و محبت و اگر [illegible] منسوب باشد خاصه در جانب شرق و شهرها
که زهره در برج وی منسوب است و اگر در برج ارضی بود این تاثیر خیر و شر در احوال [illegible]
عمارت [illegible] و باغ و بوستان [illegible]
شکوفها و ریاحین [illegible]
جهانها [illegible] در جانب جنوب و شمال [illegible] که زهره در برج وی منسوب باشد و اگر در برج هوائی باشد تاثیر

جزر و شر و هوا ابر کند از کاری و سردی و ملایمتی فارسی تری و جنگ و علامتهای مختلف و اینکه هوا و عفونت
و وبا و تباهی و تنکی حال طیور خاصه آنچه در بیابان معروف و شور باشد کی برج زهره و زهره تعلق داشته باشد
و اگر در برج مائی بود تاثیر جزر و شر در دریاها و رودها و جولات اینها و سفر ان در دریا و کشتیها زمانها و در اخر
و انفصال ارتفاع از تحولات اینها خاصه در جانب شرق و شهرها که زهره در برج ذی منسوب باشد
ذکر علم زهره چون کوکب هد انیک حال و سعود باشد دلالت کند بر اهل علامات و زمان مخالف
و محمود در آسمان و میل مردم بعلم الهی و توحید و اسباب نبوت و ایمنی و منع امور دین کردن و شریعت
داشتن و عدل و انصاف نمودن و عمارت عبادت خانها و منزلها کردن و انواع علوم رغبت
نمودن و خوابهای راست دیدن و عمارت زمین و اباد کردن و صلاح حال نبات و کشت و درختان
میوه دار و دران و فراخی اسود کلفت و لهو و شادی و اکل و شرب و لباسهای فاخر خاصه از ابریشم زرد و اطلس
و حال وضع و نماز و کبر و وفا و رنگ و وجاهتی و زیان مردم باشد که از معشوق چون گرفتن و مساکنت و شهوات
و برکاح و تزویج و حریص بودن مردم عام و زنان بصحبت و ستر و صیانت و رضای شوهران حسن و نماز
و روزه مشغول شدن و کثرت تناسل خاصه در گوسفندان و ان حیوان که زهره بران دلالت کند و زر و نقره
و جواهر و یاقوت و لولو و عطرها و کوزها بسیار گردد و ملک بابل و روم و ملک عرب را ظفر و شفقت
رسد و بر دشمن نمالب و مظفر گردد و دشمن با ایشان صلح کند و خراج قبول کند و هر چه کند و در یافتن
ملاقات و مراعات برادر و مرگ و رعیت بال و اولاد ساکن کنند و فرزند بخندان رود ای بزرگ
و اگر درین حال از مودت برج مخطوط فیه نزد دران که برج منسوب بود دلالتی که گفتیم بر کند و لیکن
اگر برج منظور الیه غریب باشد دلالت کمتر کند و اگر در این حال العداوت برج مخطوط فیه ناظر بود دران

شهر که بدان منسوب بود میان مردم خلاف و منازعت بسبب دین و شریعت مردم و فسق و فجور و زنا آشکار شود
و نبات و کشتها را آفت رسد و لیکن اگر برج منظور الیه غریب باشد دلالت شر و بدی بیشتر نماید خاصه در ان شهرها
که بدان برج منسوب بود و در علم زهره سال خدا و متولی بود و نحس باشد دلالت کند بر ظهور فسق و لواطه
و زنا و متابعت شهوات و حریص بودن بر نکاح و مباشرت در خلق و استخفاف کردن شریعت و خراب
کردن عبادت خانها و سوگند دروغ خوردن و بطالت و بیکاری و قتل و خون ریختن و در کار شدن مردم بر
و تباهی نبات و درختان میوه دار و شکوفه بهاری و کم شدن عفت و ستر و صلاح زنان و خلاف شوهران
و دشواری وضع حمل و اسقاط اجنه و اندوه مردم بسبب زنان بودن و مرده رسیدن مردم خاصه زنان
با آفت و آفات عرب و صدف بعد و تواحی اهل هند و ظفر یافتن دشمن بر ایشان و اگر درین حال از مودت
برج مخطوط فیه نزد دران شهرها که بدان برج منسوب بود دلالت کند بر شر و بدی بر این صفت که گفتیم نماید
و لیکن اگر برج منظور الیه غریب باشد شهرها که بدان برج تعلق دارد دلالت شر و بدی کمتر کند و اگر
در این حال عداوت برج مخطوط فیه نزد دران شهرها که بدان برج تعلق دارد دلالت شر و بدی بیشتر نماید
عطارد در فلک ثالث است و ممتزج در گرمی و سردی و تری و خشکی و باهات طبع هر کوکبی که با او بیامیزد
بالیل لیلی و با نهاری نهاری و با سعد سعد و با نحس نحس و با نر نر و با ماده ماده دلیل صفت اند طبع و چون بسیم که
کم رجعت کند رکنند همان عادت در نحس آسمان کوکب و طعم و شوربات دلالت کند بر نبوت و عقل و دوی
و تمیز و حکمت و منطق و فلسفه و نجوم و هندسه و طب و فصاحت و بلاغت و کارهای دقیق و شعبده و کتابت
و شعر و قضا و حساب و حارث و کتابها و علمهای غامض و مرکبات و زجر فال و نقاشی و رسامی و کاری
و شیرین زبانی و شهوت و ریاضت و برکتی دران و بر امر کی فرح و تباه کردن مال و تجارت و بیع و شری

و داد و ستد و انبازی و تجارت و دزدی و خصومت و مردمانی که بر اسب دین التماس کنند و از دین بدین
انتقال کنند و وزیران و دبیران و صاحب دیوان و متصرفان و فیلسوفان و منجمان و اطبا و شعرا و اصحاب
طلسمات و نیرنجات و شعبده و برادران و تیراندازان و کسانی که جامه رست و شیرین زبان باشند
و بازرگانان و رسولان و برادران کوچک و تیزفهمی و فطنت و ذکا و حلم و استکی و رحیمی و صبوری و قناعت
داری و حقد و دروغ گفتن و بد رنگ لبیدن و عشق و بر خویش نگاه داشتن و حق گذاری کردن و طاعت
دوستان و از بیم دست کوتاه کردن و از اعضا بر زبان و حنجره دلالت کند و از صنعت بر نقاشی و کاتبی
و صورتگری و تعویذ نویسی و حجامی و سرتراشی و کسانی که خدمت مردم کنند و از کتابها بر صدرهای فاخر و نقش
که از پنبه و ابریشم سازند و از بیماریها بر دیوانگی و جنون و صرع و خوانیق و دم و سعال و هر علتی
که از خشکی برآید و از جانوران چون استر و سگ آموخته و روباه و خرگوش و شغال و هر جانوری که سم
دارد و ابلق بود و از طیور هر مرغی که منقش بود و خوش آواز چون بلبل و طوطی و کبوتر و هر
ابلق و خوش ... و هر درختی که نیرومی و کنده باشد و هر سبزی ... و باقلا و کشنیز و میوهای رنگ رنگ
چون ترنج و نارنج و غیره و از معادن بر فیروزج و زرنیخ و هر چه بر روی کف بسته شمار کرده باشند
از درم و دینار و مرجان و ... و آهک و زرنیخ و کهربا و هر سنگی که جنبان بود و زرد یا سبز و زیبق
و سرب و از اقلیمها بر اقلیم ششم که او را در روش بهند بر دیوان خانها و صدقاتها و کتابخانها و مکتبها
و جای فیلسوفان و مکتب و منجمان و بر شانهای طنبور و خانهای مشعبد و طلسم گران و از شهرها بابل
و بغداد و اهواز و صنعا و طوس و حلب و حران و دمشق و فلسطین و قالیقلا و مکه و مدینه و دیلم و گیلان
و عراق دلالت کند ضابطه چون عطارد سالخدا بود بر این همه چیزها دلالت کند در نیک حال به نیک و اگر خدا بود در

عطا

حال بر همه این چیزها دلالت کند ضابطه چون عطارد سالخدا بود و در برج ناری بود تاثیر خیر و شر
در نشیمن هوا و ارواح و ابدان باز نماید چون زیرکی و فهم و عقل و علم و بلادت و جنون و جهل و رعب
بودن اشعار و اخبار و علوم و حکم و رغبتی در آن و فصاحت و لکنت در سخن و هر آنچه تجارت و نطق
خاصه در جانب مشرق و در شهرهای که بعطارد منسوبست و در برج وی و اگر در برج ارضی بود تاثیر
خیر و شر در احوال زمین و عمارت و خرابی و بناها و کوشکها و قصرها مصور و منقش و کارخانها
و خشکی و تری هوا و حبس بادها و سکون هوا و پدیدار ملخ و تباهی و صلاح حال نبات و کشتها و در
میوه دار و ارتفاع زمین باز نماید خاصه در جانب جنوب و شهرهایی که در آن اطراف بعطارد در برج
وی تعلق دارد و اگر در برج هوائی بود تاثیر خیر و شر در احوال هوا باز نماید از تری و خشکی و روشنی
و تاریکی و علامات صاعقه و ... که در هوا پدید آید و از بیماری و اندک رفتن ستارگان و صاعقها
و تباهی حال طیور و صلاح حال و حبس بادهای تند و حال خاصه در جانب مغرب و شهرهایی که از آن
طرف بعطارد تعلق دارد و در برج وی و اگر در برج آبی بود این تاثیر خیر و شر در احوال رودخانهای
بزرگ و دریاها و بازرگانان دریا و ارتفاع که از آب حاصل آید باز نماید چون زیادت و نقصان و جدول
رودخانها و چشمها و حرکت موجها و مد و جزر دریا و سکون آن و غرق و سلامتی کشتیها و
... و ارتفاع خاصه در جانب شمال و شهرهایی که در آن طرف بعطارد و برج وی تعلق
دارد عطارد چون سالخدا و نیک حال و مسعود باشد دلالت کند بر جنبانیدن بادهای صالح که تربیت
درختان و کشت و نبات کند و مردم بامور الهی و اسرار نبوت و وحی راغب شوند و توحید و تصدیق نبوه
و کتب و مناظره آن و رغبت نمودن به بحث علوم حساب و نجوم و هندسه و فلسفه و طب و فصاحت کتاب

وتعلیم الحان و مطالعه دواوین و دانستن خبرها و یاد کردن اخبار و احادیث و اشعار و استنباط علوم غامض
و صنعتهای بدیع و لطیف و حذاقت در هر دو مرد پدید آید و تجارت و بیع و شری و با یکدیگر درستی نمودن و سوگند
و وفا و عدل و انصاف نمودن و در حق یکدیگر احسان نمودن و شعر گفتن مشغول شوند و تفکر و ذکر و هوس
لباسهای پاکیزه و عملهای مختلف و محبت زنان و با نشاط مایل باشند و تماشا و فرح کم گرایند
و حال ملوک نیکو بود و تندرست و خوشدل باشند و خدم و حشم مطیع و منقاد ایشان باشند و احوال
بسیار باشند و خراج از رعیت کم کنند و با اولاد و اهل احسان کنند و با ایشان نیکوئی کنند و اسرار ملوک
پوشیده ماند و حرکت و سفر بسیار کنند و بر خصم غالب و مظفر باشند و شهرها بگشایند و عمارت شهرها
و کندن کاریزها و جویها رغبت کنند و مردم فارس اخبار و حکایات [illegible] نیکو گردد و حیله نامه‌ها
خبر عطارد در ایشان ظاهر گردد و اگر در این حال سعادت از برج محظوظ گردد در شهرها که بدان برج
منسوب بود مردم به سعادت گرایند و نظم و لغت و علوم نحو و حساب و فلسفه و نجوم و طب و کتب
از ملوک و ادیبان و جدل در آن مشغول شوند [illegible] تاثیرات عطارد و لکن اگر برج منظور الیه غریب بود
در شهرها که بدان برج منسوب بود این تاثیرات کمتر نماید و اگر در این حال عداوت برج محظوظ گردد
در آن شهرها که بدین برج منسوب بود در اختلاف و خصومت و جدال و مناظره شد [illegible] تاثیرات
عطارد و لکن اگر برج منظور الیه غریب بود در شهرها که بدان برج منسوب باشد دلالت کند [illegible]
بیشتر نماید والله اعلم عطارد چون [illegible] دلالت کند بر حیلتها و [illegible] و زبان کار
و تباهی حال ایشان و [illegible] مردم منسوب به توحید و شرک و کفر در دل آوردن و اختلاف
و جدال و مناظره و خصومت کردن بسبب دین و فاش شدن اخبار و سرکشی و غدر و حیلت و فریب

ونفاق

ونفاق و دروغ و فسق و فجور و غم و اندوه و سعد کم گشتن و سختی رسیدن از کارها و عیار و مردم فارس
و مکروه رسیدن بر عیاران و اسرار فاش گردد و حال ملوک اطراف مشوش شود و از خدمت و عمال آواره گردند و خدم
و حشم و رعیت را جور و ظلم رسانند و خراج زیادت خواهند و توانگران درویش گردند و [illegible]
توانگر گردند و اشرار افزون و اخیار کم گردد و اگر در این حال از سعادت برج محظوظ فیه گردد در آن شهرها که تعلق
بدان برج دارد شر و مری کمتر پدید آید لکن اگر برج منظور الیه غریب باشد این تاثیر نقصان باز نماید و اگر
در این حال از عداوت برج محظوظ گردد در آن شهرها که بدان برج منسوب باشد این تاثیرات باز نماید
که گفتیم ولکن اگر برج منظور الیه غریب بود در شهرها که بدان برج منسوب بود این تاثیرات قوی تر نماید
والله اعلم قمر در فلک اول است که بما نزدیک است و او نیر سعد اصغر است و ماده و شبی و سرد و تر است
و تریش بیشتر از سردیست چون طبع بلغم و رنگش سفید است که زردی با کبودی با سرخی آمیزد
چون رنگ نبط و طعمش چون طعم [illegible] و قدری شوری که آید و سست و دلالت کند بر کارهای
نهاد [illegible] تدبیرهای [illegible] و کار وزارت و شرف علم و دانش و فکرت و رسالت و خبر و حرکت
و تجارت و علم و سفر و [illegible] و زراعت کردن و هر چه در عالم [illegible] سیاست و تدبیر [illegible]
که هر کوکبی که دلالت بر چیزی کند قمر آن از وی قبول کند و بعالم رساند و دلالت کند بر کسانی که [illegible]
پرستند و از دینی به دینی انتقال کنند و [illegible] و خلفا و [illegible] چون حاجبان و نقیبان
و پرده داران و پیران و صاحب خبران و [illegible] رسولان و [illegible] و ساحل
و کرسی داران و کسانی که سفر و حرکت بسیار کنند و [illegible] عامه شهر و طوافان و مشاطان و دلالان [illegible]
بانان و [illegible] و برزگران و کسانی که [illegible] برایشان باشد و باغبانان و کسانی که [illegible]

آب شود و در دریاها و رودهای بزرگ کار کنند چون ملاحان و غواصان و صیادان و برماوران و غواصان
و دلاکان و بر سلیم القلبی با مردم خلق و خوی بد و نیکو بد کردن و کشاورزی و تهمت نمودن و فکر بسیار کردن
و بسر خود نگاه داشتن و لباس زنانه شوهری کردن و سخن از جای که بیاوردن و از بخار سینه و پستان
و چشم و گردن و فقها و شش و معده و بازو و سرین و استخوان و خبر بردن و رسوا کردن و دو کیلی
و شمار کردن و مهندسی و معلمی و مقدری کردن و جواهر و رسوا کردن و از لباس پرچا از کی
و بنه سازند و از بیماری هر بیماری که زهره دلالت کند چون غلبه خون و رطوبت و درد گلو و حلق
و درد معده و اسهال صعب و ورم و نوبه و از چهارپایان استر و خر و گاو و گوسفند و زراعت و هر چه
که آشوب و ابلق باشد و مردم را فرمان بردار باشد چون بعول و بط و کلنگ و مرغ و هر مرغی که بسیار آواز
باشد چون ماکیان و دراج و کبک و حواصل و مرغابی و هر مرغی که در دریا و کناره‌ها آب گردد و بر
هر درختی که کوتاه و بیخ و شاخ و همیشه سبز باشد چون مورد و شمشاد و باقلا و سرو و پنبه و کتان
و ابریشم و انگور و انار و گندم و جو و خیار و بادرنگ و خربزه و برنج و سیم و مروارید و بلور و مهرهای
سیم و درم و دینار و دست آورنجها و انگشتریها و جامها و برنگ و زر و زرد و آبگینه و
سنگهای ... و هر سنگی که سپید بود چون مرمر و سنگ قمر و از اقلیم ... اقلیم ...
و دریاها و رودها و جایها که کشتی بندند و ملاحان و غواصان ...
کودکان و بازاریان و کشتیها ... و از شهرها طبرستان و دیلمان و دینور و حلوان
و شهرزور و دماوند و قومس و رقه و ... و قندهار و موصل و آذربایجان والله اعلم ضابطه
چون ماه سالخدا باشد مطلق بدین همه که گفتیم دلالت کند بوقت نیکحال و نیکی و بوقت بدحال به بدحالی

این ضربها

این ضربها ضابطه چون قمر سالخدا باشد و در برج ناری تأثیر خیر و شر در احوال اشخاص و ابدان و ارواح
و مردم و از ملکی و بزرگی و جان و شجاعت و چیزها که ازین منسوب باشد و در جانب مشرق و شهرها که برج
قمر و قمر تعلق دارد و اگر در برج ارضی بود تأثیر خیر و شر در احوال زمین و عمارت و خرابی و صلاح
و فساد حال نبات و کشته و میوه و گاو و گوسفند و چهارپایان و ارتفاع زمین تعلق دارد خاصه در جانب
جنوب و شهرها که بقمر و برج وی تعلق دارد و اگر در برج هوایی بود تأثیر در احوال هوا و بادها از خشکی
و رطوبت و تاریکی و روشنی و عفونت و اعتدال و حیوانات که صالح و نفع و صلاح و فساد حال طیور خاصه
در جانب مغرب و شهرها که بدو برج او منسوب و اگر در برج آبی بود تأثیر در احوال آب و رودخانها
و دریاها و حیوانات آبی و بارانها از زیادت و نقصان رودها و حرکت و سکون موج و مد و جزر دریا
و غرق و سلامتی کشتیها و زیادت و نقصان ارتفاع از حیوانات آبی و در صدمات خاصه در جانب
شمال و شهرها که با وی و برج او منسوبست والله اعلم چون قمر سالخدا و نیک حال و مسعود
بانسل دلالت کند والله اعلم

در طالع تحویل بود یا در سیم و نهم حال این مردم محمود بود و نحوست او از تربیع و مقارنه مریخ آفت ساکن بر
و کوه و بر سند و لکن زحل چنان تأثیر نکند زیرا که زحل دلیل ثبات الاجرام است ط چون برج حوت سعود باشد
و قوی حال و دلالت کند بر نیکی حال اجتماعات و الله اعلم **فصل** نیکی و بدی حال عوام و رعیت و این
از ده چیز جویند ا چون طالع و دوم جزو سابق و طالع و دوم تحویل سعود باشند حال رعیت و عوام
نیک بود و مال زیادت گردد ب چون قمر بعد از اجتماع و استقبال سابق و تحویل سعد شوند دلیل صلاح
بود و اگر نحس شوند دلیل فساد بود اما مشتری دلیل امن و راحت باشد و زهره دلیل شادی و طرب
و آن زحل دلیل بیماری و قحط و غم و خرابی بود و مریخ دلیل حرب و فتنه و غارت و ظلم و مصادره بود ج
چون سهم السعادة و سهم الغیب و ارباب آن در طالع جزو سابق و طالع تحویل در جای نیک باشند و ناظر هم
از مودت دلیل صلاح و امن باشد و در جای مردود و ساقط از یکدیگر دلیل فساد و تشویش بود د چون خداوند
طالع جزو سابق و طالع تحویل یا خداوند نهم این طالع در رابع باشد در آن تحویل مردم را بند و زندان
و غم و بلیات بسیار رسد خاصه که در روی منحوس باشد و اگر خداوند رابع این هر دو طالع در ثالث باشد یا در تاسع
بود خاصه مسعود و مقبول مردم را از بند و زندان گشایش بود و راحت و شادی پدید آید و سفر و آمد شد
فراوان باشد ه چون نظر سهم السعادة و سهم الغیب سعود را بود دلیل امن و صلاح بود و اگر نحوس را
بود دلیل فساد و تشویش بود اما زهره از تسدیس و مقارنه قوی‌تر بود و چون بوقت تحویل سهم السعادة
و قمر و عطارد در سر منحوس باشد حال عوام و رعیت مختلف بود و خصومات و اهل قلم و تجار را بدی رسد
اما اگر قمر تنها منحوس بود بدی بمردم آن شهرها رسد که برج قمر تعلق دارد ز هیلاجات که طالع تحویل
چون نظر مشتری مسعود بود و مشتری از نحوست خالی بود دلیل صلاح مردم و حصول آمال و فایده بود

خاصه که خداوند خانه طالع یا سهم السعادة ناظر بود و اگر اصحاب مذکور منحوس شوند و خداوند خانه از طالع و سهم
السعادة ساقط بود دلیل تباهی حال مردم و خرج مال بود ح چون سالخدا با شریک وی کوکب سعد باشد
و در جای خود محظوظ و مسعود باشند دران تحویل امن و راحت و گشایش و شادی بسیار بود و اگر در جای غریب
و منحوس باشد این حال مردم را متفاوت باشد ط چون سالخدا یا شریک وی مریخ و یا زحل باشد خاصه
مریخ و دران مدت که راجع شود یا محترق در عالم تباهی و فتنه عام گردد و خرابی بود و دزد و عیار غلبه کرد
ی چون بوقت تحویل مشتری از نحوست بری باشد و اگر مشتری منحوس بود و عطارد از عدالت ناظر
بود خاصه اگر عطارد نیز منحوس بود مردم خلاف کاری و دروغ گویند و خیانت بکار دارند یا
چون بوقت تحویل آفتاب و مشتری برج از مودت ناظر باشند دران تحویل مردم بغزو و جهاد مشغول
باشند و سلاح برگیرند یب چون بوقت تحویل مشتری در خانه مریخ بود و مریخ در برج هوائی باشد
دران تحویل مردم عزم غزا و جهاد کنند و سلاح شوری کنند یج چون بوقت تحویل مریخ در اوتاد
باشند دلالت کند بر سیاست کردن مردم از پا و دست بریدن و آویختن و غیره پس اگر در دهم بود
خاصه در جوزا آویختن بیشتر بود و اگر در طالع و هفتم بود دست بریدن و گردن زدن بیشتر بود
و اگر در چهارم بود دست و پای بریدن بیشتر بود ید چون بوقت تحویل مریخ در وسط السماء شده
ذنب بود پادشاه مردم را عقوبتهای زشت کند پس اگر سعدی طالع ناظر باشد پادشاه عفو کند و رحمت بود
خداوند طالع تحویل در هر خانه که باشد سعد و منحوس مردم را از جنس آن خانه سعادت و نحوست دهد
یه بوقت تحویل در هر برج که سعد باشد اهل آن شهر که طالع آن برج باشد مردم او در امن و راحت باشند
و هر برج که در او نحسی باشد اهل آن شهرها که طالع آن برج باشد مردم او در بلا باشند یو چون مشتری در طالع

بود

بود صلاح حال رعیت و امن ایشان بود د چون بوقت تحویل قمر از زحل و مریخ منصرف بود بتحسین خاصه
اگر قمر ناقص النور بود عوام را بیماری و سختی رسد و از زحل درازی بیماری خاصه بیماریهای جلدی و از مریخ سبکی
بیماری بود خاصه بیماریهای مریخی ه قمر دلیل عوام است علی الاطلاق و سهم السعادة دلیل سعادت ایشان بوقت
تحویل سعادت و قوت و نحوست و ضعف ایشان دلیل نیک حالی و بد حالی رعیت و عوام بود والله اعلم

فصل در دانستن حال زنان و خاتونان و خادمان و اصحاب طرب این از پنج چیز جویند ١
چون طالع تحویل خانه ماه و زهره بود السعادت و نحوست دلیل حال اجتماعیت بود ب چون بوقت
تحویل زهره مسعود و قوی حال بود دلیل صلاح ایشان بود و اگر از مقارنه زحل جماع و غلبه شهوت آرد
و از تثلیث و تسدیس اسقاط بچه و عسر ولادت آرد و از تربیع بد تهمتی مردم و شوهران آرد و از مقابله گفت
و گو و ناسازکاری و جدائی شوهران آرد اما مقارنه مریخ زنا و فجور بار آرد و تسدیس و تثلیث او
سبب بی زادن و آسانی ولادت باشد و تربیع زنا و فجور آرد و مقابله رسوائی و سختی رسیدن بسبب زنا
لا انظار مشتری همه دلیل پارسائی و عفت و دیانت و نیک حالی بود ج چون بوقت تحویل قمر مسعود
و قوی حال باشد یا منحوس و ضعیف حال بود همین دلالت کند که زهره را گفتیم الا در هر نواحی زهره
دلالت قوی تر نماید د نجم تحویل و هفتم هر دو خداوندان و آن کوکب که در ایشان بود دلیل
دشمنی چون السعادت و قوت و نحوست و ضعف دلالت کند بر حال اجتماعیت و لیکن نه چنان
که زهره و قمر بود ه چون بوقت تحویل زهره و قمر بمریخ و زحل منحوس بود زنان را بیماری و آفت رسد

فصل در احوال شیوخ و دهقان و این از سه چیز جویند ١ چون بوقت تحویل زحل مسعود
و قوی حال باشد کار ایشان بصلاح بود ب چون چهارم تحویل و خداوندش و آن کوکب که در وی باشد

بحید و شعاع سعود باشد دلالت کند بر نیکوئی حال سال و امید وار بودن از عمارت و زراعت ج
چون بوقت تحویل حمل یا چهارم تحویل مریخ نحوس بود خاصه از مقابله و تربیع دلالت کند بر بیماری و آفت
رسیدن به چهارپایان و جور و ستم کشیدن از اهل سلاح و الله اعلم فصل در دانستن کثرت سفر در تحویل
و این از پنج چیز جویند ا طالع تحویل و ثالث و تاسع و سهم الرجاء و خداوند این و قمر و مریخ و عطارد
و سهم السفر و خداوند ساعت تحویل این جمله ادلاء اهل سفر اند ب چون ازین ادلاء بیشتر بهم ناظر باشند
در آن تحویل سفر بسیار افتد و اگر از یکدیگر ساقط باشند دلیل اقامت بود ج چون ادلاء در ثالث و تاسع
باشند دلیل سفر باشد و اگر در اوتاد باشد دلیل اقامت باشد د چون خداوند رابع طالع در بروج
و رابع طالع تحویل در تاسع و ثالث باشد خاصه در تاسع دلیل سفر بود ه چون خداوند طالع جزو سابق
و طالع تحویل در تاسع باشند دلیل سفر بود و اگر خداوند تاسع در طالع باشند دلیل اقامت بود و چون
ادلاء سفر بیشتر در طالع و ثالث و تاسع ناظر باشند دلیل سفر باشند و اگر ساقط باشد دلیل اقامت
بود و تسدیس و تثلیث دلیل سفر اند و قوی است و تربیع ضعیف است و سفار زبر در طالع ثابت بود و در تاسع
و ثالث شاید ز تا بین وتد السماء و وتد مغارب و تا بین طالع و وتد الارض دلیل سفر اند اگر ادلاء
سفر بیشتر درین مواضع باشد دلیل سفر باشد و اگر در مقابل این مواضع باشد دلیل اقامت بود ح چون
قمر یکی از ادلاء سفر بود و در آن دلیل یا با طالع و این حد ربع سفر یا زده درجه باشد تا میان وتد
السماء یا زده درجه باشد در ربع سفر دلالت قوی کند بر سفر و اگر در آن ربع نبود کم دلیل اقامت اند
هم دلالت قوی کند بر اقامت ط چون خداوند طالع تحویل و تاسع و قمر و مریخ ناظر باشند و مریخ
بطالع دلیل سفر قوی باشد چون خداوند طالع تحویل و خداوند سهم الحاکم و خداوند ساعت تحویل بود

در تحویل ناظر بود دلالت قوی کند بر سفر ی چون قمر در فوق الارض و هر کوکبی که در تاسع و ثالث
باشد و آن کوکب اگر غریب بود از خداوند تاسع و ثالث هر دو یا در برج غریب باشند دلالت قوی کند
بر سفر و اگر در برج محظوظ باشند دلالت کند بر اقامت یا چون ادلاء سفر بیشتر در خانه زحل یا ناظر
بزحل باشد دلالت کند بر اقامت خاصه اگر زحل در وتد باشد یب چون ادلاء سفر بیشتر در رابع
ناظر باشند دلیل اقامت بود یج چون در رابع کوکبی باشد که او را در طالع و ثالث و تاسع حظی باشد
دلیل اقامت بود ید چون ادلاء سفر بیشتر راجع باشند یا بطیء السیر و قایم بر قمر راجع بود دلیل اقامت
باشد یه اتصال ادلاء سفر بکوکبی که در اوتاد باشد دلیل اقامت بود خاصه در رابع یو چون از
خانه چهارم تسویت بعضی در سیم افتد دلیل سفر بود و اگر در پنجم افتد دلیل اقامت بود یز انصراف
قمر از سعود و اتصالش بنحوس دلیل اقامت بود یح چون خداوند ساعت تحویل با خداوند طالع
باشد دلیل سفر بود خاصه اگر سریع السیر باشد یط چون قمر با عطارد بود یا در خانه عطارد بود
و خانه مریخ باشد دلیل سفر بود ک چون زحل خداوند ساعت تحویل بود دلیل اقامت باشد کا
چون ادلاء سفر بیشتر در مقابله خانه خود و خانه شرف خود باشد دلالت سفر قوی باشد و اگر ساقط
باشد یا در مقابله هبوط خود دلیل اقامت باشد کب چون بوقت تحویل اکثر ادلاء سفر با ادلاء اقامت
مقابل کنند حکم بر بیشتر و قوی تر باشد و الله اعلم فصل در دانستن جز آنکه تا کرا سفر است و آن
از پنج چیز جویند ا طالع و ثالث و تاسع و آن کوکب که در آن بود دلیل نهادن دین و سفر اند
اگر این ادلاء سعود باشند سفر نیک بود و دین درست و اگر منحوس باشند سفر بد بود و بیماری آرد ب
رابع و خداوند وی و آن کوکب که در وی باشد و خداوند خانه قمر دلیل عاقبت سفر و جایگاهی که بادی

بود در سفر اگر این ادلا سعود باشند عاقبت خیر بود و چهارپا بیاید و اگر نحوس بود عاقبت بد باشد و چهارپا تلف
گردد ح سابع و خداوندش و ان کوکب که در وی باشد و سهم السعاده و خداوندش دلیل ان منزل است که بوی خواهند
رفت و دلیل شادی در ان شهرها اگر سعود باشند حال او در ان شهرها نیک بود و شاد و خندان زید و اگر نحوس
باشند در ان شهرها بر محنت و غم کی بود د عاشر و خداوندش و ان کوکب که در وی بود دلیل راه و منزل و عمل
او بود در سفر اگر این ادلا سعود باشند در راه ایمن و فرحت یابند و هر کاری که کنند خوب اید و اگر نحوس باشند
در راه از دزد و حرامی بیم بود و سختی کشند و هر کاری که کنند زشت اید ه دوم تحویل و خداوندش و ان کوکب
که در وی بود دلیل مالست و یازدهم تحویل خداوندش و ان کوکب که اندر وی باشد دلیل نفع و سود سفرست
اگر این ادلا سعود باشند مال بیفزاید و سود فراوان بود و اگر نحوس باشند مال کم شود و زیان افتد

فصل در دلایلی ادلا که سفر و این از هفده چیز جویند ا چون خداوند طالع و ثانی در
اوتاد سفر در موضع خویش مقبول باشند و خداوند قمر بقمر ناظر بود سفر مبارک و صالح بود ب چون خداوند
سابع خداوند طالع باشد و قابل خداوند طالع باشد از مودت دلیل مبارکی سفر و دلخوشی بود و در ان شهر که رود
اگر خداوند طالع قابل خداوند سابع باشد ج چون خداوند سابع در حرم باشد خاصه سعود در ان شهرها
مال جمع کند د چون در رابع یا در ثانی سعد باشد در ان شهرها که رود همه حاجتش بر اید و عاقبت سفر خیر
بود ه چون خداوند ثانی ملحوظ باشد ناظر السعدی که فوق الارض بود در رتبه یا در حادی عشر در سفر مال
زیان گردد و اگر در جای غریب و منحوس بود مال تباه کند و چون بوقت تحویل اتصال قمر بسعود باشد سفر
موافق اید و چون نحس موافق ز چون ثالث و تاسع و اوتاد با سعود باشند در سفر خیر و در راه راحت بینند
و منحوس باشد ضد این اثر دهد ح چون سعد در مقابله طالع و خداوندش و در بیت السفر و با خداوندش

دران

دران سفر خیر و راحت بود و اگر نحوس باشد حال بخلاف این باشد ط چون ثالث و خداوندش سعود
باشند سفر نزدیک موافق باشد و اگر تاسع و خداوندش سعود باشند سفر دور بهتر بود و اگر نحوس باشند ایمن
حکم دارد ی چون در رابع کوکب سعد باشد یا ان کوکب قمر بوی ناظر باشد سعد باشد عاقبت سفر خیر
بود یا چون خداوند طالع دفع تدبیر کند او بیت السفر کند و پس از ان دفع قمر بکوکبی کند سعد
که از مودت کند و به بیت السفر ناظر بود در سفر خیر و راحت بینند که ان برج که ان کوکب سعد در وی بود
که کند او بیت السفر ناظر بود و اگر قمر از دوم نحس باشد و از مودت ناظر بود حال بضد ان بود که گفتیم
یب چون خداوند طالع دفع تدبیر کند او بیت السفر کند بعد از ان دفع تدبیر کند او بسابع و حادی عشر
کند و این هر دو سعد باشند در سفر دلخوشی یابد و نفع و سود فراوان برد و اگر کند او بسابع یا تاسع عشر کند
و هر دو نحس باشند در سفر از دزد و دشمن و بیماری سختی بیند و اگر ناظر باشد از طالع بیم برکس برد و اگر از جرم بود
بیم تلف مال باشد و همچنین اگر تربیع طالع و تربیع بیت المال شد اما تربیع ثالث و تاسع خوف بینند
در راه یج چون بوقت تحویل سعدی در برجی باشد و پیش از انکه از ان برج نقل کند قمر از تربیع و مقابله
دیگر بدو متصل شود ان سفر نیک باشد و حاجتها همه برارد و اگر پیش از اتصال قمر نقل کند عاقبت سفر
بد بود خاصه اگر قمر نحسی دیگر بوده بود ید چون مشتری در سابع بود در سفر خیر و راحت و زیادت مال یابد
خاصه اگر سابع خانه افتاب بود یه چون زهره در سابع بود در سفر شادی و طرب کنند و اگر سابع
ثور باشد مال و نعمت یابند و اگر میزان انجا فسق و فجور و عشرت مشغول شوند یو چون افتاب در سابع
بود و سابع خانه یا شرف یا مثلثه وی باشد و سعود بوی ناظر باشد در سفر خیر بینند و اگر سابع نحس باشد
بیم تلف مال باشد خاصه اگر نحوس ناظر باشند یز چون عطارد در سابع بود در سفر از انکه امید دارد

وندارد خبر باید در رجعت مبند و در برج حمیمی اما قمر در رابع حکم او دارد لیکن در برج نحوس است ضعف با نظر باشد
نحوس دیگر اعلم **فصل** در ادلال سفر و این از جوانب خبر جویند ا چون قمر منحوس و تحت الشعاع بود یا در برج
و ثمانیه عشر تحویل سفر بد بود و بیماری آرد ب چون بوقت تحویل قمر در طریقه محترقه بود یعنی از نوزده درجه میزان
تا سه درجه عقرب درین سفر بیم بود از غرق شدن و قطع افتادن در راه ج چون بوقت تحویل آفتاب در طالع
بود مسافر تهی دست باز آید و اگر قمر در طالع بود مسافر باز آید با خرد نباید د چون بوقت تحویل عطارد
با آفتاب بود مسافر بیماری کشد ه چون قمر و خداوند طالع تحت الارض شد یا در زایل یا محترق در آن سفر
تحویل در سفر بیم مرگ بود و چون خداوند طالع منحوس بود و اگر در برج حیوانی باشد در آن سفر از حرامی بیم بود
خاصه اگر نحس کشنده مریخ باشد و اگر در برج آبی بود از غرق شدن بیم بود خاصه اگر سفر آبی بود و اگر در برج
خاکی بود غذا و طعام سفر موافق نباید و اگر برج هوائی بود هوای سفر مخالف شود و ناسازگار و اگر برج
آتشی بود آفات و حرارت سفر برنجاند و بیماری آرد و اگر دلیل سفر محترق بود بد باشد ز چون در طالع
نحس باشد و نحسی دیگر بوی ناظر بود مراجعت نبود و اگر سعدی باشد و سعد دیگر بدو ناظر باشد مراجعت زود
کند ح چون خداوند طالع از طالع و خداوند رابع از رابع و خداوند قمر از قمر ساقط باشد در آن سفر
هیچ خبر نبود و از شهر اول بشهر دیگر باید رفت ط چون آن کوکب که قمر بوی متصل بود با آن کوکب که در سابع
بود یا خداوند ثالث و تاسع راجع یا بطی السیر یا منحوس باشند سفر بد و رجوع دیر باشد ی چون زحل در رابع
باشد در سفر عنا و بیماری کشد و اگر مریخ در رابع باشد در راه از دزد و حرامی خوف بود و در سفر بیماری
کشد و اگر مریخ در تاسع باشد در راه از دزد و حرامی خوف بود و اگر زحل یا مریخ در طالع باشند یا خداوند
طالع شوند حال همچنین باشد یا چون قمر از مقارنه و تربیع و مقابله نحوس ناظر بود دار و تند اگر ناقص النور بود

درزحل

در زحل نگرد بیم مرگ بود در سفر و اگر زاید النور بود و برج نگرد بیم قتل بود الا اگر در وتد نبود کار آسان تر باشد
یب چون بوقت تحویل قمر در طالع یا در عاشر یا در سابع بود و در رجم قمر نحسی بود و با سعد از تربیع و مقابله
ناظر نبود مسافر باز نیاید و بیم مرگ بود خاصه اگر قمر در سابع بود و نحس در ثامن و سعود ساقط و برج قمر منقلب
بود **فصل** در ادلال مراجعت از سفر و آن از جهت خبر جویند ا چون بوقت تحویل ادلال سفر راجع
باشد مراجعت زود باشد به حصول غرض و اگر کوکب راجع ناظر باشد هم مراجعت زود باشد و لیکن بی حصول
غرض ب چون قمر باقی از تسدیس و تثلیث ناظر بود مراجعت زود بود و از باقی نظرات مراجعت دیر بود
و نظر هر دو در طالع همین حکم دارد الا اگر از طالع ساقط باشد هم مراجعت دیر بود ج چون قمر سعد بین ناظر
بود و ایشان هر دو مستقیم باشند دلیل سلامت و سرعت رجوع باشد د چون تحویل نهاری بود و آفتاب
مشتری ناظر بود دلیل سلامت و زود باز آمدن بود ه چون قمر و عطارد در تسدیس و تثلیث مشتری باشند
مراجعت زود بود با حصول مراد و چون در طالع سعد باشد و سعد دیگر بوی ناظر مراجعت زود بود و اگر
نحسی باشد و نحس ناظر حکم بر ضد بود و چون خداوند طالع کوکبی راجع ناظر بود و آن کوکب طالع نگرد
مراجعت زود باشد خاصه اگر آن کوکب در برج منقلب باشد و اگر ناظر کوکبی مستقیم بود و آن کوکب طالع نگرد
مراجعت دیر بود خاصه اگر کوکب در برج ثابت باشد ز چون خداوند طالع از مقارنه و تثلیث و تسدیس ناظر
بود طالع رجوع زود بود و اگر از مقابله ناظر بود یا ساقط بود رجوع دیر بود و سافل تر ثلث هم دیر باشد
فصل در ادلال دیری مراجعت از سفر و این از جهت خبر جویند ا چون صاحب تاسع و ثالث تحویل برج دراز
مطالع باشد خاصه ثابت مراجعت دیر بود و اگر کوتاه مطالع باشد و منقلب حکم بر ضد بود ب چون زحل در تاسع
در اوتاد باشد راجع باز آمدن دیر بود ج چون زحل در سابع بود رجوع دیر بود الا که سابع خانه یا شرف وی باشد

با برج منقلب بود و سعود ناظر باشند د اگر نحوس در اوتاد باشند رجوع دیر شود و در سفر رنج بری
برند ه چون بوقت تحویل آفتاب تربیع و مقابله نحوس باشد رجوع دیر باشد و سفر بد و اگر
بهر حال نحس ناظر بود دفع این حالت نظر مشتری نتواند کرد و نظر سعود حکم کند خلاف این باشد و چون
بوقت تحویل قمر تربیع و مقابله نحوس باشد رجوع دیر بود و سفر بد ز چون خداوند طالع در رابع بود
مراجعت دیر بود ح چون بوقت تحویل قمر در طالع بود در رجوع دیر باشد خاصه در خانه زحل یا ناظر
بوی ط چون خداوند طالع دفع تدبیر بکوکبی کند که در رابع بود مراجعت دیر بود و اگر در طالع
یا در عاشر بود مراجعت زود باشد والله اعلم فصل در دانستن ادلاء رخص و غلا طلب کردن و این
از نه چیز جویند ا خداوند طالع جزو سابق و خداوند تحویل و خانه خدای آن و خداوند شرف
برج طالع و مستولی بر طالع جزو و بر جزو سابق و قمر و قابل تدبیر قمر این جمله ادلاء کلی اند که حال رخص
و غلا از آن جویند ب چون طالع و عاشر و حادی عشر و خامس و مواضع شرف کواکب و بروج مستقیم
دلیل غلا و گرانی بود و رابع و ثانی و سادس و ثانی عشر و مواضع هبوط کواکب و بروج معوج الطلوع دلیل
رخص و ارزانی است ج سبع مرابع دلیل ثابت نرخ است و دلالت ارزانی بیشتر کند د چون
ادلاء در مواضع غلا یا در شرف یا صاعد یا زاید السیر یا متصل بکوکب زاید السیر یا قوی حال و مسعود یا شمالی
یا در برج مستقیم یا خارج از تحت الشعاع باشند دلیل غلا و گرانی باشد و اگر در مواضع رخص یا در هبوط یا هابط
از اوج یا ناقص السیر یا متصل بکوکب ناقص السیر یا ضعیف حال و منحوس یا جنوبی یا در برج معوج یا تحت الشعاع باشند
دلیل رخص و ارزانی نرخ بود ه چون دلیل غلا در جای مقبول بود بعضی از خطوط بجایگاه مردم طلب
کنند و جوینده آن چیز باشند و روا بود اگر چه آن چیز بسیار بود و چون ادلاء غلا در جای قوی باشند

بعضی از آدمیان و مایه و قدر آن چیز عزیز و گران بود و بسیاری باشند که چیز را در روی عقبا رنجور بود و چون دلیل
رخص در جای غریب بود مردم طلب آن چیز نکنند و کسادی بود و اگر در جای ضعیف بود یعنی در زایل قدر آن چیز
خوار و ارزان بود ز چون دلیل غلا و رخص در طالع بود تاثیر از اول بهار نماید و اگر در عاشر بود تاثیر از اول
تابستان نماید و اگر در سابع بود تاثیر از اول خزان باشد و اگر در رابع بود تاثیر از اول زمستان نماید ح چون
طالع سال برج ثابت بود این اعتبار ساقط است اما اگر برج ذو جسدین یا منقلب بود این اعتبار اگر صورت
باشد و این طالع اول سال چون طالع ... است و طالع فصول سال چون طالع تحویل ... اقتضای طالع اثر فصلی
باین اعتبار اضافت کنند تا حکم راست آید فایده چون دلیل رخص و غلا یک چیز باشند تاثیر چند در یک فصل نبود
فایده چون آفتاب نوزده درجه سرطان رسد بنگریم که طالع آن وقت چیست و در آن طالع قمر فوق
الارض است که دلیل رخص شده یا تحت الارض که دلیل غلا باشد و در میان طالع و عاشر و غارب که نیز دلیل
رخص بود و نه غلا والله اعلم فصل در دانستن آن چیزها که رخص و غلا در وی پدید آید و این را هم چیز جویند
یکی از کواکب و هم از بروج اما زحل دلیل است بر گندم و شونیز و چیزهای سیاه و عقاقیر و غیره و از حیوانات
بر گاو و اشتر و خر اما مشتری دلیل است بر جو و گندم و برنج و جاورس و شیرینها و پنبه اما ذهره
در این همه بادی شرکت است و از حیوانات علی الخصوص بر اسبان ... و جرده دلیل است اما مریخ دلیل
بر آلتهای سلاح و چیزهای ترش از انار و سرکه و غیره و از حیوانات بر اسبان تند و سرخ و درخش اما آفتاب
دلیل است بر زر و شکر و گوشت و میوهای خشک و از حیوانات بر اسبان بارگیر و بلند و بر بره و گوسفند اما
زهره دلیل است بر غلام و کنیزک و زر و سیم و حلی و عطر و از حیوانات بر استر و ماهی اما عطارد
دلیل مشارکت بر همه چیزها و از نباتات بر ماش و باقلا و ریاحین و چیزهای منقش و از حیوانات بر خر و استر

اما قمر دلیلیست بر اکثر اقوات و زهره دلالت کند و علی الخصوص بر کاو و دو کوسفند و مشتری دخر دلالت کند اما

حمل و مثلثات او دلالت کند بر زر و سیم و جواهر و هر حیوانی که چهار دست و پای دارد اما ثور و مثلثات او

دلالت کند بر هر غلهٔ که از زمین روید و بر گاو و گوسفند اما جوزا و مثلثات او دلالت کند بر غلام و کنیزک

و سوالات حیوانات و سعد اما سرطان و مثلثات او دلالت کند بر حیوانات آبی و آنچه از آب بیرون آید چون

لؤلؤ و صدف و غیره فایدهٔ باید دانست که قوت تأثیر رخص و غلا در هر سال به وجه آن تحویل سال با برج طالع او

آن برج باشد که دلیل قوی بود و الله اعلم **فصل** در دلالت کواکب در طالع حزوساتی و طالع تحویل بر گرانی

نرخ و ارزانی آن در هر جزو باشد **ا** چون زحل در طالع حزوساتی مستولی بود دلیل قحط و تنگی بود خاصه

معدوم کند خاصه اگر قحط در خارج دیگر باشد **ب** چون زحل در وتد بود از اوتاد طالع خاصه در طالع و عاشر

دلیل قحط بود خاصه اگر مشتری او را ناظر نبود **ج** چون زحل و مریخ نحس کننده خداوند رابع بود

دلیل غلا بود **د** چون مشتری در برج حزوساتی یا در برج طالع حزو ناظر نبود یا در ثانی از حطی از آن

دلیل غلا بود **ه** چون مشتری از خداوند طالع حزو و از مستولی بر درجهٔ حزوساتی قطع بود و زهره نیز همچنین

هبوط آن شکل دو دلیل غلا و قحط بود **و** چون مشتری در اوتاد طالع حزو منحوس باشد دلیل غلا بود

خاصه در طالع و عاشر **ز** چون مریخ در وتد باشد از اوتاد طالع خاصه در عاشر دلیل غایت غلا بود

لیکن اسباب آن تقدیمش **ح** چون زهره از اوتاد طالع ساقط بود خاصه اگر زحل در وتد بود دلیل غلا

بود **ط** چون مستولی بر طالع حزو مسعود باشد خاصه اگر در اوج و شرف باشد دلیل غلا باشد **ی** چون

کوکب غریب در طالع و عاشر بود و اگر زاید السیر باشد دلیل غلا بود والا فلا **یا** چون کوکب در طالع و عاشر

طالع باشد که زاید السیر دیگری ناقص السیر حال نرخ بر یک قرار نماند بدان که ابر کردلان کوکب ضعیف بود **یب**

بحال

چون خداوند طالع حزو در طالع یا در عاشر بود یا متصل بکوکبی بود که در طالع و عاشر بود دلیل غلا باشد

یج چون خداوند طالع در جاهای عشر و خامس بود خاصه که محفوظ بود دلیل غلا بود **ید** چون خداوند طالع

بکوکبی زاید السیر متصل بود و آن کوکب بکوکبی دیگر هم زاید السیر دلیل غایت غلا باشد **یه** چون خداوند طالع

در وتد نباشد بر سیر وسط نرخ بر قرار بماند **یو** چون فلک تمر بر خداوند طالع در جاهای عشر و خامس قایم بود

دلالت غلا بود **یز** چون خانهٔ خداوند خداوند طالع در وتد باشد خاصه ناظر بخداوند طالع دلیل غلا

بود **یح** چون خانهٔ خداوند طالع بکوکبی که در عاشر بود ناظر باشد خاصه اگر هر دو زاید السیر باشد دلیل

غلا بود **یط** چون خداوند شرف برج طالع و عاشر در وتد یا موضعی باشد از مواضع غلا دلالت کند بر غلا

و قحط قوی **ک** چون قمر در طالع حزو و در طالع یا در عاشر یا در جاهای عشر و خامس بود خاصه در شرف

یا متصل بکوکبی که در شرف باشد دلیل قحط باشد **کا** چون قمر در طالع حزو زاید السیر بود خاصه متصل بکوکبی

که در عاشر بود دلیل غلا باشد **کب** چون قمر بعد از اجتماع و استقبال سابق بنحوس متصل خاصه بزحل منکسف

که زحل صاعد بود در فلک اوج دلیل غایت غلا باشد و الله اعلم **فصل** در دلالت کواکب در طالع حزو

و تحویل بر سقوط بود دلیل رخص باشد **ب** چون زحل در تاسع و ثالث طالع حزو و تحویل بود خاصه ناقص

السیر یا در جای غریب دلیل رخص بود **ج** چون زحل در سیم طالع حزو و تحویل او خاصه در هبوط و ضعف السیر

دلیل رخص باشد **د** چون مشتری در برج حزو طالع حزو ناظر بود خاصه اگر در برج معوج باشد دلیل رخص

بود **ه** چون زحل از اوتاد طالع ساقط بود در هبوط و ناقص السیر دلیل رخص باشد **و** چون مشتری از برج

حزوساتی و درجهٔ طالع مراجعتی باشد و خداوند طالع و مستولی بر حزو و مریخ ناظر باشد دلیل رخص باشد **ز**

چون مریخ از اوتاد طالع حزو و تحویل ساقط بود و ابطاء از اوج و حضیض دلیل رخص باشد خاصه اگر در زمانه عشر باشد

جزو بود ا چون [illegible] [illegible] از [illegible]

ح چون برج خداوند طالع مستولی بود بر خروب ابق و در تابع و بانک بود خاصه ناقص السیر یا ناظر کوکبی
ناقص السیر دلیل غایت رخص بود از بسیاری نعمت بخش ط چون زهره در روشنی از اوتاد طالع خروج و تحویل
باشد و ناظر بخداوند طالع خاصه اگر زحل ساقط بود و زهره در رابع دلیل غایت ارزانی بود بسبب
بسیاری نعمت بخش ی چون مستولی بر خروب ابق و طالع خروج و تحویل منحوس باشد و ناقص السیر دلیل رخص
باشد خاصه اگر در حضیض و هبوط باشد یا چون مشتری و زهره سعد کننده خداوند رابع باشند دلیل رخص
باشد خاصه اگر خداوند ثانی را سعد کننده خداوند طالع بود یب چون جوای کوکب ... باشد هر دو ناقص السیر
دلیل رخص باشد یج چون خداوند طالع خروج و تحویل از اوتاد ساقط و متصل بکوکبی ساقط دلیل رخص بود ید
چون خداوند طالع در حالت غریب بود و ضعیف خاصه راجع یا تحت الشعاع دلیل رخص باشد یه چون قابل
تدبیر قمر و قابل تدبیر خداوند طالع ناقص السیر باشد دلیل غایت رخص باشد یو چون قابل تدبیر خداوند طالع
ناقص السیر باشد و او نیز بکوکبی ناقص السیر بود در هم دلیل غایت رخص بود یز چون قابل تدبیر خداوند طالع
در رابع و ثانی بود خاصه ناقص السیر و در جای غریب دلیل رخص بود یح چون خانه خدای خداوند طالع
و خداوند شرف برج طالع در موضعی از سوء افتد رخص باشد خاصه ناقص السیر دلیل ارزانی و فراخی بود یط چون
خانه خدای خداوند طالع و خداوند شرف برج طالع از خداوند طالع و از کوکبی که در وتد باشد ساقط باشند
خاصه در هبوط و جای غریب و تحت الشعاع دلیل غایت رخص بود ک چون قمر در طالع خروج ابق و طالع
تحویل ناقص السیر بود دلیل رخص باشد کا چون قمر بعد از اجتماع و استقبال ناظر بسعود باشد خاصه مشتری لکن
اگر مشتری ضعیف حال بود دلیل غایت رخص بود چون قمر در صورت طالع خروج ابق و تحویل ناقص السیر بود و
در ثانی و رابع در جای معمول دلیل غایت رخص بود کب حکم قابل تدبیر قمر چون حکم قابل تدبیر خداوند طالع بود

در غلا

در غلا و رخص و بحران اسم فصل در دانستن رخص و غلای ذهب و فضه و قماشات و این از هفت جزو بود
ا افتاب و زهره مایل اوتاد طالع دلیل ذهب است و قمر و عطارد و اوتاد طالع دلیل فضه است و ... افتاد دلیل
قماشات و متاع است ب چون الصورت طالع اولاد ذهب قوی حال و سعود باشند عزت و غلا ذهب
بود ج اگر اولاد فضه قوی حال و سعود باشند عزت و غلا فضه باشد چون اولاد قماشات و متاع سعود باشند
عزت و غلا متاع و قماشات بود و اگر نحوس و ضعیف حال باشند دلیل ارزانی رخص باشد د چون افتاب
و زهره در وتد باشد عزت و غلا ذهب بود و اگر قمر و عطارد در وتد باشد عزت و غلا فضه را بود ه چون
اولاد ذهب و فضه در زوایل الاوتاد باشد یا در نظر نحوس غایت ارزانی این هر دو جز بود و چون اولاد ذهب
و فضه ساقط باشد اگر زایل اوتاد قوی حال و سعود باشد عزت و غلا ذهب را بود و اگر اوتاد قوی
حال و سعود باشد عزت فضه را بود ز چون هر سه دلیل ذهب و فضه فاسد باشند غایت ارزانی
ان بود فایده چون زوایل اوتاد قوی حال و سعود باشند قماشات و متاع عزیز و گران بود و اگر
منحوس و ضعیف باشند قماشات و متاع عزیز و گران بود و اگر منحوس و ضعیف باشد قماشات و متاع
کاسد باشد فایده چون خواهی که بدانی که کدام متاع گران و ارزان شود بنگر که کدام زایل و ... باشد
و ان برج بر کدام چیزها دلالت کند گران و ارزان چیزها باشد که ان برج بر وی دلالت کند والله اعلم
فصل در دانستن چیزها که از سهام گرفته باشند از اندک و بسیاری و در رخص و غلا و این از شش جزو بود
ا اولاد و کل سهم عزت ب سعادت و کوکب و ... و ضعف خداوند سهم ج قوت و ضعف ان کوکب
و کوکب ان کوکب که دلالت کند بران چیز که سهمش گرفته اند د سعادت و کوکب صاحب سهم در وتد و مایل
الوتد و ساقط بودن ان درجه ه چون خداوند صاحب سهم سعود و محظوظ و قوی حال باشد ان چیز را افت ...

و بر سکون آرد و اگر منحوس و غریب باشد و ضعیف حال باشد آن جز را آفت رسد و بر سکون نهد ه چون درجهٔ سهم
و خداوند حد سهم منحوس شد اگر نحس کننده زحل بود تباهی آن جز بسبب سرما و غلبهٔ رطوبت باشد و اگر نحس کننده
مریخ باشد تباهی آن جز بسبب گرما و حرارت و غلبهٔ خشکی بود و چون درجهٔ سهم و خداوندش میان نظر
سعود و نحوس باشند حال آن جز را میانه بود ح چون درجهٔ سهم و خداوندش از او ساقط شدند آن
جز خوار و ذلیل باشد خواه کم بود و خواه بیش ط چون خداوند حد سهم دلالت کننده بر آن جز که سهمش
گرفته باشد بقوت حال قوی باشد و بقوت سهمی ضعیف آن جز در نفس خویش نیک بود و لیکن مردم عزیز
ندارند و طلب نکنند و اگر بقوت حال ضعیف بود و بقوت سهمی قوی آن جز در نفس خویش میانه بود و لکن
مردم او را بسیار طلب کنند و اگر بهر دو قوت ضعیف بود آن جز اندک بود و هم کسی خوار ی حال گرانی
و ارزانی هر جزی از حال خداوند سهم آن کوکب که دلالت کننده بود بر آن جز که سهمش گرفته باشد طلب باید کرد
که در طالع تحویل در مواضع قوی بود یا در مواضع ضعیف [illegible] کنند معتبر دانسته‌اند و بر آن قیاس حکم کرده‌اند والله اعلم
فصل در ادله که دلالت کنند بر باران و خشکی و این از نه جز جویند ا برج جزو سابق و خداوندش
و طالع جزو و خداوندش و مستولی بر طالع جزو و طالع تحویل و خداوندش و سال الحمد و قمر و قابل اتصال قمر و آن
کوکب که در طالع جزو سابق و طالع تحویل بود و از [illegible] کواکب در برجهای رطب چون حمل و زهره و عطارد
و برجهای یابس و آفتاب و مریخ و خداوند حد طالع جزو سابق و طالع تحویل است که از [illegible] کرده‌اند
ب برجهای رطب [illegible] دلو و اول سنبله و آخر قوس و زحل و زهره و عطارد و قمر و سهم المطر و مشتری
دلیل باران است ج برجهای یابس و آفتاب و مریخ و سهم النار و مشتری دلیل خشکی است د بودن این
دلایل در موضعی که برافق طلیع آن بود دلالت مضاعف گرداند و بودن ایشان در موضعی که خداوند [illegible]

بالطبع

بالطبع دلالت نصف گرداند ه ممازجت ادلهٔ باران بهم دلالت باران اعدل قوی گرداند و با ادلهٔ
خشکی دلالت باران ضعیف گرداند الا نظر زهره و مریخ و اقتران زحل ممازجت ادلهٔ خشکی بهم دلالت
خشکی قوی گرداند و با ادلهٔ باران دلالت ضعیف گرداند و چون در طالع جزو سابق و تحویل غلبه
ادلهٔ باران باشد در آن تحویل باران بسیار بود و اگر غلبه ادلهٔ خشکی را بود در آن تحویل خشکی بسیار
بود و اگر ادله متساوی باشند حال میانه بود ز چون آفتاب باول نقطهٔ میزان رسد اگر طالع آن وقت
و خداوندش و سال الحمد اتصال دلیل باران باشد نم و رطوبت بسیار بود و اگر دلیل خشکی باشد حرارت بسیار
بود و یبوست غالب ح چون آفتاب بیست درجهٔ عقرب رسد اگر در آن وقت اتصال قمر بزهره
و عطارد و زحل باشد خاصه اگر قمر زاید النور باشد و زهره و عطارد راجع [illegible] یا در برجهای باران باشد
دلیل غلبهٔ رطوبت و نم بود و اگر با آفتاب و مریخ قمر ناقص النور باشد دلیل خشکی بود والله اعلم فصل
در دلالات ادلهٔ باران که در طالع جزو سابق و طالع تحویل و این از سی جز دانند ا چون برج
جزو و خداوندش که قوی‌ترین ادله‌اند از ادلهٔ باران باشند نم در رطوبت [illegible] بود ب چون طالع
جزو و خداوندش که قوی‌ترین ادله‌اند از ادلهٔ باران باشند نم در رطوبت [illegible] بود ج چون طالع
جزو و خداوندش از ادلهٔ باران باشند و ناظر کواکب باران نم و رطوبت بسیار بود و عام د چون
برج جزو و خداوند طالع جزو در اوتاد طالع باشند نم در رطوبت بسیار بود خاصه اگر در [illegible] جزو و در حد طالع
در حد نظر سعود باشند و بعکس این ضد این باشد ه چون خداوند طالع جزو و خداوند برج سهم ناظر
باشند یا در میانه کوکبی نقل و جمع نور کند در فصل باران دلیل فضل نم در رطوبت بود و چون خداوند
حد طالع جزو که دلیل رطوبت است در برج [illegible] بود یا ناظر کواکب [illegible] خاصه اگر در جای قوی بود از طالع

دنم و رطوبت بسیار باشد و چون قمر در طالع جزو بود و غیر منحوس خاصه اگر مستولی صاحب شهادت بود دلیل نم
و رطوبت بی حد بود ز چون قمر در طالع جزو بزهره ناظر بود خاصه از تسدیس و از برج رطب و کیف اگر
از مریخ ساقط بود نم و رطوبت و باران بی حد بود ح چون قمر بعد از استقبال و اجتماع سابق بزحل ناظر
بود و زحل در نظر زهره یا در نظر عطارد بود خاصه از تربیع نم و باران و سیل آرد ط چون در طالع
جزو قمر از زحل باز گردد و زحل در برج بارد بود و [illegible] قوی بود خاصه اگر در آن وقت عطارد ناظر
بودی ی چون قمر بعد از اجتماع و استقبال باز گردد و بسعدی ناظر بود نم و باران قوی باشد و اگر مریخ
نیز ناظر بود باران با منفعت بود و اگر درین وقت زهره و مریخ منحوس بود دلالت نم و رطوبت بکاهد
یا چون زهره در طالع جزو مستقیم بود خواه شرقی خواه غربی دلالت کند بر نم و باران خاصه چون
کوکبی از کواکب باران بوی پیوندد یب چون در طالع جزو عطارد غربی بود و مستقیم و ظاهر بود و مقارنه زهره
رطوبت و نم زیادت گرداند یج چون زحل در اوتاد طالع جزو باشد و فوق الارض بود خاصه اگر عطارد
ممازج وی بود دلیل باران و برف متصل بود و تاریکی هوا ید چون زحل در طالع جزو در برج آبی بود
خاصه در وتدی از اوتاد طالع نم و رطوبت بسیار بود یه چون زحل [illegible] صاعد بود و در زمستان
یا بهار سرما و رطوبت و باران بیفزاید یو چون مشتری در طالع جزو بود در وسط السما بود نم و باران بی
اندازه بود یز چون مشتری در طالع جزو در برج آبی بود خاصه ناظر کواکب رطب دلالت نم و رطوبت
بیفزاید یح چون مریخ در طالع جزو در نظر زهره و عطارد بود دلیل باران و رعد و برق باشد یط
چون مریخ در طالع جزو در خانهای خود بود دلالت کند بر بارانهای عظیم ک چون در طالع جزو اذناب
با رأس چند بار بود نم و رطوبت بیفزاید کا چون در طالع جزو از کواکب علوی یکی یا هر راجع باشند

خاصه

خاصه اگر زهره و عطارد نیز راجع باشند دلیل باران و سیل قوی باشد کب چون در طالع جزو سه کوکب
از کواکب باران با اتفاق در برجی از برجهای رطب جمع آیند چنانکه تفاوت بعدهای ایشان ده درجه
یا کمتر از ده درجه باشد دلیل باران قوی بود و سیل عظیم باشد کج چون مریخ سالخدای بود و در طالع
و وتد السما باشد و کواکب از برجهای رطب قوت بود خاصه اگر [illegible] رطب باشند یا راجع و کواکب ثابت
دلالت سیل و باران عظیم بود کد چون در اول تحویل زحل از برجی برجی دیگر انتقال کند دلیل غلبه نم و رطوبت
بود و رعد و برق که چون سهم المطر در برجهای رطب و صد کواکب رطب بود خاصه اگر کوکبی از کواکب
باران بوی ناظر بود دلیل ابر و رطوبت باشد کو چون ابر درجه طالع جزو و طالع تحویل کوکبی از کواکب
ثابته باشد که بطبع زهره و زحل باشد دلیل نم و رطوبت بود کز چون قمر خداوند وتد بود از اوتاد طالع
جزو دلیل باران باشد خاصه اگر مریخ ناظر بود کح چون کسوف در برج مائی بود و قمر زائد النور بود
آب و باران بسیار رسد که خرابی کند و اگر ناقص النور بود کمتر رسد که خرابی کند والله اعلم فصل
در دانستن ادلهٔ خشکی در طالع جزو سابق و طالع تحویل و آن بیست و چند ا چون برج
جزو و خداوندش از دلالت خشکی باشد نم و رطوبت نبود ب چون برج جزو و خداوندش طالع
جزو از اوتاد طالع ساقط باشند نم و رطوبت نبود خاصه اگر درجه جزو و درجه طالع حد کوکب یابس
یا کوکبی ناظر باشند ج چون طالع جزو و خداوندش از دلالت خشکی باشند نم و رطوبت نبود و یبوست
عام بود د چون خداوند طالع جزو و خداوند سابع [illegible] ساقط باشند خاصه در برجهای خشک
دلیل غلبه یبوست بود ه چون خداوند طالع جزو که دلیل مطرات چون در برج خشک باشد
و ناظر کواکب خشک خاصه مریخ دلیل غلبه یبوست بود و چون قمر در طالع جزو بود و [illegible] و عطارد

مریخ ناظر بود دلیل غلبهٔ رطوبت بود ز چون قمر از اجتماع و امتلا باز گردد و مریخ ناظر بود خاصه از مقارنه و تربیع
و مقابله دلیل قلت رطوبت بود الا که زهره در میانه ناظر بود ح چون قمر در طالع جزو ناظر مریخ بود و مریخ
حار دلیل غلبهٔ خشکی بود ط چون زهره در طالع جزو تحت الشعاع بود خاصه در برج خشک دلیل خشکی
بود ی چون زهره در طالع جزو بمقارنه و تربیع و مقابله مریخ بود دلیل غلبهٔ خشکی بود یا چون
در طالع جزو عطارد بمقارنه و تربیع و مقابله مریخ دلیل غلبهٔ خشکی باشد یب چون مریخ سالخدا بود
دلیل غلبهٔ خشکی بود خاصه اگر عطارد ممازج وی باشد الا که عطارد راجع بود و بکوکب باران متصل
باشد یج چون مریخ در اوتاد طالع جزو باشد دلیل گرمی و خشکی بود ید چون مریخ در طالع جزو
در وتد بود خاصه با آفتاب دلیل غلبهٔ خشکی بود یه چون مریخ در طالع جزو در خانهای زحل بود دلیل قلت
و نقصان باران بود یو چون مشتری در طالع جزو در برج خشک و ناظر بکوکب خشک بود خاصه مریخ
دلیل غلبهٔ خشکی بود یز چون زحل در وتد طالع جزو بود و مریخ قوی ناظر بود دلیل حرارت و خشکی
بود یح چون زحل در طالع جزو در وتد الارض بود و عطارد ممازج وی باشد دلیل غلبهٔ خشکی و زلزله
باشد یط چون ذنب در طالع جزو و آفتاب با ذنب جمع زهره بود دلیل غلبهٔ خشکی بود ک چون آفتاب
در طالع جزو در وتد باشد دلیل غلبهٔ خشکی بود خاصه که آفتاب مستولی بود فکیف اگر در طالع بود
کا چون سهم المطر در برج خشک شد خاصه ناظر بکوکب خشک باشد در حد کوکب خشک دلیل غلبهٔ خشکی
بود کب چون مریخ در درجهٔ اوتاد طالع جزو و طالع تحویل کوکبی با هر کوکبی که از کواکب باشد بطبع مریخ و آفتاب افتاده
باشد دلیل غلبهٔ خشکی بود کج زحل دلیل قلت باران است و مشتری دلیل جزو وی باران چون بوقت
تحویل در برج رطب باشند بنسبت دلالات کنند که در آن تحویل باشد که بود و اگر در برج خشک باشند بنسبت آن

تحویل

تحویل باشد که بود کد چون زهره و عطارد و مشتری راجع باشند دلالت بر رطوبت بیفزاید خاصه عطارد
و مشتری که چون در طالع تحویل اجتماعی باشد امداد باران و نا امداد در هر اجتماعی کوشش باید داشت
و اگر مستقبل بود امداد و نا امداد باران در هر استقبالی کوشش باید داشت کو آفتاب و مریخ باران
منع کنند الا زحل که منع کند و گاه دلیل تحریر درجه و نظر کواکب مریخ و الا مشتری دلیل اعتدال
باران بود الا که اتصال بکواکب مریخ و مشتری و غریب بودن تمرد و چون غریب باشد دلیل رطوبت بود اما
مریخ و عطارد بهم باران منع کنند کز این دلالات چنانکه در طالع جزو سنه اعتبار کردیم در طالع
تحویل اجتماع اعتبار باید کرد و الله اعلم فصل در ادلاء دلائلی احوال باغ و کشت زار و میوه و نبات
و این از سیزده فصل جویند ا ادلا و کلی اوتاد طالع است طالع دلیل باغستان و کشتزار است و رابع
دلیل کشت و مزرعت است و سابع دلیل نبات و رستنی و عاشر دلیل باغ و درختان میوه دار ب از این
ادلا هر کدام که سعد و نیک حال بود دلیل صلاح کار آن چیز باشد و هر کدام که منحوس و بد حال بود دلیل
تباهی حال آن چیز باشد ج چون طالع مسعود بود درختان از کشت و باغ آنچه دار باشند دلالات نیکویی
آورد و اگر رابع مسعود بود زمینی همه بر دهنده باشد خاصه زمینی که از طبع برج رابع باشد و اگر سابع
مسعود بود حال نبات و رستنی بقوت باشد و اگر عاشر مسعود باشد حال باغها و درختان میوه دار
بصلاح بود و همچنین چون کلی از این اوتاد منحوس باشد حکم برضد افتد د چون زهره و عطارد و قمر
سالخدا مستولی باشند دلیل بسیاری آب و گیاه و رستنی و شکوفه و میوه باشد و ثمار حبها آن در این
وقت بار حمل زیان ندارد خاصه اگر زحل در برج لله بود ه چون در طالع جزو و تحویل زهره و مشتری
ناظر بود و مشتری مستقیم دلیل بسیاری نبات و رستنی و شکوفه و میوه باشد و اگر مشتری راجع بود یا نحس

باشد از این دلالت بکاهد د چون مشتری در چهارم طالع جزو بود غیر منحوس زمین همه بر دهنده بود و نبات و رستنی
نیک بود و اگر در عاشر بود حال غله‌ها و درختان میوه به صلاح بود و اگر منحوس بود از این دلالت بکاهد د چون
زهره و قمر در عاشر باشد در باغ درختان و شکوفه و گل بسیار شود و از آفات ایمن بود و اگر در سابع بود
نبات و رستنی به غایت نیکو بود ح چون زهره منحوس باشد خواه در عاشر بود و خواه جای دیگر شکوفه و ریاحین را
آفت رسد ط چون قمر در چهارم تحویل بود غیر منحوس نبات و رستنی نیک باشد ی چون مریخ در چهارم
و دهم منحوس بود از میوه‌ها بار مختلج باشد و نبات و رستنی را قوت نبود و از احتراق ایمن بود یا چون زحل در چهارم
و دهم بود نبات و رستنی اندک باشد و شکوفه سرما برد یب چون مریخ و آفتاب اندر سدس و تثلیث سابع
و عاشر ناظر باشند نبات را ابتدا نشو و نما زود و قوی باشد و میوه‌ها هنگام پخته گردد یج سرطان تعلق
به درختان و باغ دارد و سنبله کشت‌زار مثل گندم و جو و غیره و جدی به مرغزار مثل گیاه و علف فصل
در دانستن احوال حیوانات که آدمی را بکار آید و این از ده جز جویند ا اول آنکه رابع و سابع از کجه
تحویل و حمل و ثور و نیمه آخرین قوس و نیمه اولین جدی است و علی العموم مشتری دلیل حیوان ذی اربع
قوائم است ب زحل دلیل گاو و شتر و خر است مشتری خاص دلیل اسبان نیکست و زرده است مریخ دلیل
اسبان تند و سرکش است آفتاب دلیل اسبان بارگی و کمیت و بره و گوسفند است ج زهره دلیل
سترست عطارد دلیل خر و استر است قمر دلیل گاو و گوسفند است و شتر و خر د حمل و ثور و نیمه اولین
جدی دلیل حیوان جنگل دار است اسد دلیل حیوان دندان و چنگال دار است نیمه آخرین قوس دلیل
حیوان سم دار است ه در طالع تحویل از این ادلا هر کدام سعد و نیک حال تر بود دلیل صلاح حال
آن نوع بود از حیوان و هر کدام که منحوس و بد حال تر باشد دلیل فساد حال آن نوع باشد از حیوان و چون

شتری

شتری در اوتاد باشد خاصه در سابع و رابع دلیل نیکی حال حیوان بود و علی العموم [illegible] اسبان کمیت و زرده د
چون زحل در سابع و رابع تحویل بود دلیل [illegible] هلاک [illegible] و خر آفت رسد ح چون زهره
در رابع و سابع تحویل بود دلیل صلاح [illegible] بود خاصه از آن گاو و گوسفند ط چون بوقت تحویل آفتاب
منحوس و ضعیف بود دلیل آفت رسیدن اسبان را بود و قیمتی بود و هلاک بره و گوسفند باشد ی چون مریخ در طالع
و عاشر تحویل بود و سعود [illegible] دلیل صلاح اسبان تند و سرکش باشد و اگر منحوس باشد حکم بر خلاف این بود
والله اعلم فصل در دانستن ادلا [illegible] و بسیاری آن و این از چهارده جز جویند ا اول آنکه طالع جز رد
و خداوندش و طالع تحویل و خداوندش و آن کوکب که مستولی بود در [illegible] طالع و آن کوکب از ثوابت که ممتزج
عطارد و مشتری باشد و بر درجه اوتاد [illegible] طالع بود و سهم الریاح و عطارد و مشتری و برجهای هوائیات ب اما
ادلا بسیاری چون طالع جز در [illegible] طالع جز [illegible] بسیار جهد و اگر طالع با کدخداوندش ناظر بود
دلالت [illegible] بسیار نبود و در اوتاد همچنین ج چون در طالع جز عطارد و مشتری باشد فکیف اگر در طالع باشند
دلیل غلبه باشد د چون در طالع جز عطارد و مشتری نحوس ناظر باشند دلیل [illegible] مفسد و قوی بود
و اگر سعود ناظر باشند دلیل [illegible] بود ه چون در طالع جز زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد
در برجهای هوائیه یا ناظر برجهای هوائیه باشند دلیل بسیاری [illegible] بود خاصه اگر دو یا سه برج هوائیه
یا ناظر برجهای هوائیه باشند و زحل دلیل بادهای سرد مفسد باشد مشتری دلیل بادهای معتدل و مریخ دلیل بادهای سموم و زهره
دلیل بادهای خوش و عطارد دلیل بادهای ممتزج باشد و جهت بادها جهت عرض کواکب بود د چون بوقت تحویل مشتری
بسرطان نقل کند دلیل [illegible] آن سال بود د چون عطارد در طالع جز در اوتاد باشد دلیل
غلبه بادها باشد و اگر نحوس ناظر بود بادها مفسد جهد و اگر سعود ناظر بود بادها موافق جهد ح چون زحل در اوتاد طالع

جزو بود و عطارد ممازج او بود دلیل بادهای سرد بود ی چون مریخ در طالع جزو در اوتاد بود و عطارد ممازج وی
بود دلیل حدوث بادهای گرم و سموم باشد یا چون بوقت تحویل مریخ بجدی نقل کند دلیل حدوث باد جنوب باشد یب چون
سهم الریاح در برج هوائی بود دلیل حدوث باد بود و اگر در نظر سعود باشد باد موافق جهد و در نظر نحوس باد مخالف
جهد یج چون بوقت تحویل در طالع عطارد و مشتری بکرد دلیل حدوث باد بود خاصه از وتد ید چون مشتری در اوتاد
طالع جزو و تحویل بود خاصه در برج هوائی باد بسیار جهد اما او را اندکی باد نماند یه چون طالع جزو هوائی بود
و خداوندش کوکب هوائی باشد و همچنین خداوندش کوکب هوائی باشد دلیل کم حدوث باد بود خاصه اگر طالع
برج ارضی بود یا مائی یو چون کواکب هوائی از طالع جزو و خداوندش ساقط باشند دلیل کم حدوث باد بود یز چون طالع
جزو عطارد و مشتری بهم ناظر باشند دلیل سکون هوا باشد یح چون در طالع جزو مستولی عطارد و مشتری از سعود
و نحوس ساقط باشند دلیل کم حدوث باد بود یط چون سهم الریاح از برجهای هوائی و نظر سعود و نحوس ساقط بود خاصه
اگر از وتد نیز ساقط بود دلیل کم حدوث باد بود ک چون در طالع جزو زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد در برجهای
هوائی نباشند و نه ناظر به برجهای هوائی دلیل باد حسنی نبود کا چون بوقت تحویل زحل راجع بود یا در برج مائی
و ارضی بود دلیل کم حدوث باد بود کب چون نحوس در اوتاد باشند و عطارد ممازج ایشان نبود دلالت باد کنند فضل
خود کنند از کره و سرما فصل در دانستن اولاد و قوت کرمای ایشان و ضعف و این از هیده جز جویند ا
اولا دلالت اوتاد طالع جزو و اوتاد طالع تحویل و خداوندان ایشان و آن کوکب مستولی بود در این دو طالع و آن
کوکب که در جای اوتاد بود از ثوابت و سیارات و در برجهای آتشی و مریخ و آفتاب و مشتری و سهم النار ب چون در طالع
جزو و طالع تحویل اوتاد حرارت غالب بود دلیل گرمی هوا و خریف بود و اگر اوتاد برودت غالب بود دلیل سردی بود
ج چون طالع جزو و اوتاد آتش و طالع تحویل و اوتاد آتش برجهای ناری باشند دلیل گرمی هوا بود و الا فلا د چون خداوند

این

این اوتاد کواکب ناری باشند دلیل گرمی هوا بود و الا فلا ه چون آن کوکب که در این اوتاد باشد مریخ و آفتاب و مشتری
بود یا از ثوابت کوکبی که بر طبع ایشان بود دلیل گرمی هوا بود و الا فلا و چون زحل بر وتدی از این اوتاد باشد
و مریخ بوی ناظر بود دلیل گرمی هوا بود و اگر مریخ ناظر نبود دلیل سردی هوا بود ز چون مشتری در طالع جزو
و طالع تحویل تحت الشعاع باشد در نظر مریخ بود دلیل گرمی هوا بود و الا فلا ح چون مشتری در این دو طالع در وتد
بود خاصه در برج ناری دلیل گرمی هوا بود و الا فلا ط چون مریخ در اوتاد طالع جزو و تحویل بود خاصه تحت الارض
دلیل گرمی هوا بود و اگر ساقط بود حکم بضد افتد ی چون مریخ با آفتاب مقارن بود یا وی دلیل گرمی هوا بود
و الا فلا یا چون مریخ در طالع جزو و طالع تحویل در برج ناری بود یا در برج هوائی با ناظر برج ناری و هوائی
دلیل گرمی هوا بود و اگر در برج هوائی بود دلیل سردی هوا بود یب چون مریخ در طالع جزو و طالع تحویل در برج
ناری بود و یا در برج هوائی با ناظر برج ناری و هوائی دلیل گرمی هوا بود و اگر در دیگر برجها بود دلیل سردی هوا بود
یج چون مریخ بوقت اعتدال ربیعی از سرطان مشرق بود دلیل گرمی هوا بود و الا فلا ید چون کف الخضیب با آفتاب
افتاب یا مریخ بود دلیل گرمی هوا بود و اگر کواکب ناری بود حکم بضد باید کرد یه چون قمر در طالع جزو و تحویل
در برج ناری بود دلیل گرمی هوا بود و الا فلا یو چون قمر بعد از مفارقت زهره و مقابله یا تحویل عطارد در ربیع
و مقابله مریخ بود دلیل گرمی هوا بود و اگر عکس بود حکم بضد این باشد یز چون سهم النار در برج ناری بود یا در نظر
کواکب ناری باشد دلیل گرمی هوا بود و الا فلا و الله اعلم فصل در دانستن اولاد قوت سرمای زمستان و ضعف
و این از هیده جز جویند ا ادلال اوتاد طالع جزو و اوتاد طالع تحویل و خداوندان ایشان و آن کوکب که مستولی
بود در این دو طالع آن کوکب که بر درجه اوتاد این دو طالع بود از ثوابت و سیاره و برجهای آبی و زحل و زهره و قمر
و سهم البرد ب چون در طالع جزو و طالع تحویل اوتاد را سرما غالب بود دلیل برودت هوا و سردی بود و اگر اوتاد را گرمی

غالب بود حکم بقیه افتد ج اوتاد طالع جزو و اوتاد طالع تحویل بر جهای آبی در طالع باشند دلیل سردی هوا بود و فلان
د چون آن کوکب که بر این اوتاد باشند زحل و زهره و قمر بود یا ذوات آن کوکب که طبع ایشان بود دلیل سردی
هوا بود والله اعلم ه چون زحل در وتدی از اوتاد باشد و در شمال و ساقط باشد دلیل سردی هوا بود و نهایت
و چون زحل در وتدی از اوتاد طالع جزو و تحویل بود تحت الارض خاصه اگر عطارد ممازج وی باشد دلیل
غایت سرما بود و سردی هوا بود ز چون زحل در طالع جزو و تحویل در برج آبی و خاکی بود دلیل غلبه
سرما بود ح چون زحل در زمستان در وبال بود از اوج دلیل سرما قوی بود ط چون زحل در طالع جزو و تحویل
مستولی باشد خاصه بود دلیل غایت سرما بود ی چون قمر بعد از اجتماع و استقبال به تحویل به زحل پیوندد دلیل
سردی هوا بود یا چون قمر در اوتاد طالع جزو و تحویل به زحل پیوندد دلیل سردی هوا بود یب چون قمر در اوتاد
طالع جزو و تحویل بود و به زهره پیوندد یا عطارد ناظر باشد دلیل سردی هوا بود یج چون افق [illegible]
اگر زهره منحوس بود دلیل سردی هوا باشد ید چون در اول زمستان سعدین از برجهای زمستانی از یکدیگر
منقول باشند دلیل سختی سرما باشد یه چون در اول زمستان مشتری از زهره بمقابله زحل باشد دلیل سرما بود یو چون
مریخ در اوتاد طالع جزو و تحویل فوق الارض بود دلیل [illegible] سرما بود و رعد و برق باشد چون اکر کواکب علوی
دو یا سه کوکب در اول زمستان راجع باشند دلیل سرما [illegible] بود فصل در دانستن ادله رعد و برق و این
از نه جزو بیند ا چون طالع جزو و طالع تحویل حمل و میزان و جوزا و سنبله بود و رعد و برق بسیار خاصه در بهار
و خزان ب چون مریخ [illegible] بود رعد و برق بسیار بود ج چون مریخ در اوتاد طالع جزو و تحویل فوق الارض
بود دلیل رعد و برق بود د چون مریخ در طالع تحویل و جزو از مقابله و تربیع زحل ناظر بود دلیل رعد و برق بود
و رفتن بسیار آتش ه چون مریخ در طالع جزو و تحویل [illegible] دلیل رعد و برق بود و چون مریخ

٣٠٩

در طالع جزو و تحویل بر نظر زهره و عطارد بود دلیل رعد و برق باشد ح چون بوقت تحویل عطارد در تربیع مریخ
و زحل و قمر بود و قمر در تربیع عطارد دلیل رعد و برق باشد و اگر [illegible] دلیل زلزله بود و اگر [illegible]
السما باشد دلیل رعد و برق باشد ط چون قمر در طالع جزو و تحویل در حال عشر بود دلیل باران بود و مریخ ناظر بود
دلیل رعد بود ی چون بوقت تحویل زحل و مشتری در برجهای هوائی باشد دلیل رعد و برق [illegible] بود والله اعلم
فصل در ادله روشنی [illegible] هوا و این از یازده وجه بیند ا چون طالع جزو و تحویل برج خاکی و آبی باشد
و خداوندان کوکب خاکی و آبی دلیل کدورت هوا بود و تاریکی ب چون در طالع جزو و تحویل نحوس در اوتاد باشند
یا در اوتاد نحوس بود دلیل کدورت هوا باشد ج چون افق [illegible] طالع جزو و طالع تحویل [illegible] باران بود
و مشتری اوتاد [illegible] د چون زحل در اوتاد طالع جزو و تحویل
و فوق الارض بود و عطارد ممازج وی بود دلیل کدورت و تاریکی هوا باشد ه چون عطارد در اوتاد باشد
در طالع جزو و تحویل [illegible] و چون زحل دلیل باران بود و مریخ از اوتاد [illegible] ناظر بود دلیل [illegible]
و ابر [illegible] باشد ز چون در طالع جزو و تحویل مشتری و زحل در برج [illegible] بود و زحل خاصه در برج آبی
دلیل تاریکی هوا بود ح چون در طالع جزو و تحویل عطارد [illegible] ناظر باشند خاصه از تربیع و درجهای [illegible]
در میانه [illegible] دلیل رعد و برق [illegible] ط چون در طالع جزو و تحویل عطارد و مریخ
مستولی باشند دلیل کدورت و تاریکی هوا بود ی چون در طالع جزو و تحویل عطارد و زحل [illegible]
باشد و قمر در تربیع زحل باشد دلیل تاریکی و کدورت هوا باشد والله اعلم فصل در دانستن ادله سرخ شدن
هوا و رفتن ستاره شب [illegible] بیند ا چون در طالع جزو و تحویل مریخ در وتد السماء خاصه در برجهای
هوائی دلیل سرخ شدن هوا و رفتن ستاره بود ب چون در طالع جزو و تحویل مریخ در وتد الارض باشد خاصه

در برج خاکی دلیل خرمی هوا و رفتن ستارها بود ج چون مریخ در طالع جزو و تحویل با ستوده [illegible] باشد خاصه اگر
در برج ناری بود دلیل گرمی هوا و رفتن ستاره بود د چون مریخ با آفتاب متصل صاعد بود خاصه اگر در منازل
در تربیع و مقابله و مقابله آفتاب بود دلیل سرخی هوا و رفتن ستاره بود و اخترها را دلیل آن حکم باثبات
بود ه چون مریخ در طالع جزو و تحویل در عاشر و رابع بود و عطارد در مقابله و تربیع و مقابله باشد این دلالت
قوی اثر کند و چون در طالع جزو و تحویل کواکب علوی صاعد و منحوس باشند علامات و علامات مختلف و هول که
در هوا پدید آید چون مریخ در طالع جزو و تحویل در رابع و عاشر بود و قمر مقابله و تربیع و مقارن باشد دلیل
سرخی هوا و رفتن ستارها باشد و علامتهای مختلف بود ز چون در طالع جزو و تحویل قمر با عطارد در عاشر
یا در رابع بود منحوس خاصه اگر در برج هوائی بود دلیل سرخی هوا بود و رفتن ستارها بود ح چون در طالع جزو
و تحویل برج ناری بود یا هوائی و از کواکب ناری ذوات [illegible] یکی بر درجه اوتاد بود این دلالت اثری قوی
کند والله اعلم فصل در دانستن ادلاء زلزله و خسف زمین و آنچه از آتش خیزد گویند ا چون زحل در طالع
جزو و تحویل در وتد الارض بود خاصه که عطارد ممازج وی باشد دلیل زلزله و حرکت زمین بود و اگر برج
خاکی بود دلالت قوی تر بود و اگر قمر نیز منحوس بود دلالت محکم بود ب در طالع جزو و تحویل چون کواکب
سفلی ساقط و منحوس باشند زلزله بزرگ [illegible] ج چون مریخ در اوتاد طالع جزو و تحویل تحت
الارض بود در برج خاکی و عطارد ممازج ناظر و سعود از وی ساقط دلیل زلزله و برآمدن آتش بود از زمین د
چون رابع طالع جزو و تحویل برج خاکی بود و نحوس در وی بود یا قمر در وی منحوس باشد دلیل زلزله و حرکت زمین
بود چون از ثوابت کواکب [illegible] بطبع مریخ یا بطبع زحل بود در رابع این دو طالع بود همان عمل کند که
مریخ و زحل ه چون زحل و مریخ و عطارد و قمر همه در رابع طالع جزو یا طالع تحویل باشند شهرها از زلزله خراب شود

بود و چون در طالع جزو و تحویل زحل از برجی ببرج دیگر منقلب نقل کند دلیل زلزله و حرکت زمین بود والله اعلم
فصل در دانستن ادلاء که در هر فصلی بیماری و آنکه بیماری از آن طلبند و آن از نه چیز جویند ا طالع و [illegible]
دلیل جسد است خداوند طالع و خداوند خانه قمر و آفتاب دلیل روح است برج ششم و خداوند ششم دلیل بیماریست و نایب
عشر شریک اوست برج هفتم و خداوند هفتم دلیل حرکت سابع و رابع شریک اوست ب ادلاء کل طالع و [illegible]
و [illegible] عاشر جزو و تحویل و ارباب خانها و زحل و مریخ و عطارد و قمر و سهم المرض است ج چون این ادلاء
در طالع جزو و تحویل سعود و نیک حال باشند و از سعود ناظر در آن تحویل بیماری اندک بود و اگر منحوس و بد
حال و از کواکب ساقط باشند یا ناظر از عداوت در آن تحویل بیماری بسیار بود د چون از ادلاء مرض کوکبی در موضعی
بود از مواضع مرض حال اسیر بود دلیل آن بیماری بود که بدان کوکب منسوبست و اگر حال اسیر نبود بیمار رها نیابد
[illegible] چنانکه خواهیم گفت ه چون دلیل مرض حار المزاج بود و در برج حار و یا در نظر کوکب حار بود دلالت
بر حرارت صفرا بود و اگر در برج بارد بود یا در نظر کوکب بارد دلالتش از حرارت کاهد و بسردی گراید و
و اگر دلیل مرض بارد المزاج بود در برج بارد و در نظر کواکب بارد باشد دلالتش از برودت کاهد و بگرمی گراید
مثال اگر زحل دلیل مرض بود و در برج بارد بود فالج و لقوه و استرخا و رعشه و جذام پدید آید و اگر در برج حار
بود گرد و دمل و طاعون و [illegible] و حصبه و [illegible] پدید آید و زحل صاعد بود بیماری از برودت و یبوست
پدید آورد و اگر هابط بود از برودت و رطوبت ز و مریخ چون صاعد بود بیماری از حرارت و یبوست پدید
آورد و اگر هابط بود از حرارت و رطوبت ح چون دلیل مرض با راس بود بیماری بود و قطع بسیار کند و اگر
با ذنب بود اسهال و اطلاق بسیار بود ط چون زحل منحوس باشد بیماری [illegible] دلیل قیام را بود و اگر مشتری
منحوس بود بیماری در اوقات [illegible] زیاده بود و اگر مریخ منحوس بود بیماری مراد [illegible] بود

بود و اگر آفتاب منحوس بود بیماری ملوک و سلاطین و اشراف بود و اگر زهره بود منحوس بیماری خاتونان و زنان
و غلامان و اهل طرب بود و اگر عطارد منحوس بود بیماری دبیران و صاحب قلم و حکما و منجمان و شعرا و تجار و اطفال را
بود و اگر قمر منحوس باشد بیماری عامه مردم و اهل صنعت را بود و این ضابطه نگاه باید داشت که بعبرت
فایده چون خداوند طالع و ششم بهم نگرند خاصه از عداوت بیماری بسیار بود فایده چون خداوند طالع در ششم
بود یا خداوند ششم در طالع بود خاصه منحوس بیماری طولانی بود ا چون بوقت تحویل بهم ناظر باشند خاصه از عداوت
بیماری بسیار بود ب چون خداوند طالع قمر بود وقت تحویل تحت الشعاع بود بیماری بسیار باشد ج چون کواکب در طالع
و ششم منحوس باشند و ثانی عشر باشد بیماری بسیار بود د چون خداوند ششم و ثانی عشر در ششم یا در ثانی عشر باشند
یا در اوتاد بیماری بسیار بود والله اعلم فصل در دلالت هر کوکبی چون دلیل مرض باشد بر بیماری که کوکب
در طالع سال تحویل زحل چون دلیل مرض باشد مطلق دلالت کند بر بیماریهای مزمن چون اسهال و دق
و زکام و نزله و تب ربع و مالنخولیا و درد سر و استسقا و قولنج و عرق النسا و اوجاع مفاصل و رحم و فالج
و لقوه و فروج امعا و هر علت که مرکب بود از سودا و بلغم مشتری دلالت کند بر درد سینه و ذات الجنب و صداع
و خفقان و ذات الجنب و ذات الریه و مرگ فجا و غلبه خون و هر علت که از غلبه خون تولد کند مریخ دلالت
کند بر غلبه صفرا و خون سوخته و تب محرقه و انتشار الدم و سعال خون و درد جگر و معده و برص و آبله و سرخجه و اسقاط
بچه و هر علت که از افراط حرارت پدید آید شمس بر همین بیماریها دلالت کند و بر مرگ زهره دلالت کند بر علت
خون و رطوبت و درد حلق و درد گرده و مقعد و ورمهای متعفن و بواسیر و هر علت که از افراط رطوبت خیزد
و از تباهی [illegible] عطارد دلالت کند بر صرع و وسواس و خناق و نفث الدم و سعال و زوال عقل و هر علت که
از افراط خشکی پدید آید قمر بر همان بیماریها دلالت کند که زهره والله اعلم فصل در دلالت کواکب

درزائچه

در زائچه طالع حزر در تحویل بر بیماری چون زحل در طالع و ششم بود بیماری مزمن که مرکب بود از سودا و بلغم
پدید آید ا از تربیع و مقابله ناظر بود بیماری جاره پدید آورد ب چون زحل خداوند طالع بود و مریخ منحوس
بود بیماریهای حاده و درد سر بسیار بود چون زحل در برج دهم بود بواسیر و درد مقعد بسیار بود ج چون
زحل با ذنب در سابع بود قولنج و فروج امعا بسیار بود د چون زحل و مریخ در ششم و ثانی عشر باشند ضعیفی
و رنج معده و سحج و فروج امعا بسیار بود ه چون زحل در طالع و مریخ در سابع بود بواسیر و درد مقعد
بسیار بود و چون زحل و مریخ و قمر در ششم باشند درد پا و زانو بسیار بود مشتری در ششم و ثانی عشر
بود و مریخ از تربیع و مقابله بوی ناظر باشد امراض در موی و درد شکم و جگر چون مشتری تحت الارض و منحوس
بزحل خفقان و درد دل بسیار بود ا چون مشتری خداوند ششم بود منحوس بیماری جگر بسیار بود چون مشتری
خداوند ششم بود و منحوس بیماری جگر بسیار بود چون مشتری در ششم بود تحت الشعاع ضعف دل و غشی
بسیار بود مریخ چون در طالع و ششم بود درد چشم و غلبه خون و رحم و مقعد و بیضه بسیار بود چون
مریخ در ششم بود درد پهلو و ذات الجنب و درد جگر و قولنج گرم پدید آرد چون مریخ در برج دهم بود و آفتاب
از تربیع و مقابله بوی ناظر بود امراض صفراوی چون تب غب و محرقه و سرسام و صداع و رعاف و درد
چشم پدید آورد ب چون مریخ در وتد الارض بود و آفتاب از تربیع و مقابله بوی ناظر بود جنون و اختلاط
عقل پدید آرد چون مریخ در میان آفتاب و قمر بود در برج جنون و وسواس پدید آرد ج چون مریخ
در عقرب باشد و مقارن زهره و شهادت ندارد فروج امعا و سحج بسیار بود د چون مریخ با ذنب در وتد
الارض بود در تحویل بیماری بود فروج امعا و سحج پدید آرد ه چون مریخ با زحل بود یا ناظر بوی از عداوت
درد شکم و سل بسیار بود و چون در طالع و ششم بود منحوس صداع و سرسام و درد چشم و دندان پدید آرد شمس

چون آفتاب بر درجه زوج بود و منحوس حرارت ریش بسیار پدید آرد ا چون آفتاب خداوند ساعت بود و منحوس بود درد چشم
و خفقان و درد دل پدید آرد و اگر کوکب لیل بود درد معده پدید آرد ب چون در خانه عطارد بود و منحوس و با عاشر بود
منحوس بیماریهای موی که با استفراغ بسیار رجعت آید چون صداع و رعاف و قذف خون پدید آرد ج چون
زهره در خانه عاشر بود درد جگر و بیماریهای جنی چون او سپر درد معده پدید آرد د چون زهره خداوند
ساعت بود و منحوس به زحل درد شش و تنگی نفس بسیار بود ه چون زهره در هشتم بود و مریخ در طالع بیماری
دموی و تب کم بسیار بود و چون زهره در هشتم بود بیماری رحم بسیار بود عطارد چون عطارد در طالع
و ساعت بود و منحوس بیماری سر و چشم و گوش و زبان و حلق پدید آرد ا چون عطارد در خانه منحوس بود
بیماریهای مختلف پدید آرد ب چون عطارد و زحل در طالع مقارن بود و مریخ از سابع بدیشان
ناظر جنون و مالیخولیا بسیار بود ج چون قمر و عطارد در دهم ناظر باشند و از طالع ساقط و نحسی بدیشان
ناظر جنون و وسواس بسیار بود د چون قمر در طالع و با نحس بود منحوس بیماری سر و چشم پدید آرد ه چون
قمر خداوند ساعت بود و منحوس بیماری سر و چشم پدید آرد قمر چون قمر در برج ارضی بود منصرف از نحسی
و متصل بنحسی دیگر مالیخولیا و بیماریهای سودا پدید شود ا چون قمر مقارنه زحل بود در طالع و عطارد
از سابع بدیشان ناظر جنون و بیماری سودا بسیار بود و اگر بجای زحل مریخ بود جنون اختلاط ذهن و هذیان
بسیار بود ب چون قمر بمقارنه و تربیع و مقابله کوکبی بود بیماریهای مزمن بسیار بود ج چون قمر در چهارم
طالع منحوس بود سل و ذات الریه و تنگی نفس بسیار بود د چون قمر در چهارم طالع منحوس و خداوند طالع
از مریخ منحوس باشد یرقان و بیماری جگر بسیار بود ه چون قمر در وتد بمقارنه زحل باشد و زحل تحت الشعاع
فالج و استرخا بسیار بود فصل در دلالت خداوند طالع جزو و تحویل در بیماری چون خداوند طالع و کسی

در طالع

در طالع باشد بیماری سر و چشم بسیار بود چون خداوند طالع در سابع بود و کوکبی ناظر باشد درد سر بسیار بود
ا چون خداوند طالع در سادس بود با مریخ یا در نظر وی با او سپر و قروح اعاب بسیار بود چون خداوند طالع
بمقارنه و تربیع و مقابله مریخ بود امراض حاره و صفراوی بسیار بود چون ساعت منحوس بود و خداوند تحت
الشعاع در ساعت یا در سابع بیماری بود و درد شکم بسیار بود چون خداوند طالع و سهم السعادة و قمر منحوس باشند
در هفتم درد و بیماری شکم بسیار بود ب چون خداوند طالع در هشتم بود منحوس بیماری مزمن بسیار بود ج
چون ساعت منحوس بود و خداوند شش برج ناظر زحل و مشتری ساقط فالج و استرخا بسیار بود د سهم المرض
هر جا که باشد اگر منحوس باشد بیماری از طبع آن برج کننده و در آن عضو بیش بود که سهم در وی باشد چنانکه
طالع بسر تعلق دارد و دوم بگردن و سوم بکتف و چهارم بسینه تا آخر همچنین ه چون قمر زحل ناظر بود
و زحل غربی بود در برج ثابت بیماری دراز بود و اگر قمر زاید بود در نور و زحل شرقی بیماری کوتاه و زود
گذرد چون برج بیماری کوکب که دلیل بیماری بود در برج منقلب بود بیماری حاده بود یا زود صحت آرد
یا هلاک کند و اگر ذو جسدین بود حالی میانه بود و اگر ثابت بود بیماری دراز کشد فصل در دلالت
ادلالت سلامتی از طالع جزو و تحویل و این از سیزده چیز جویند ا چون طالع جزو و تحویل اقتضای
بیماری کند خواه بیماری بسیار بود خواه اندک بود سلامتی و مرگ آن بیماری ازین ادلا معلوم توان کرد
ب چون در طالع جزو تحویل خداوند طالع و قمر بسعود ناظر باشند خاصه اگر آن سعد در وتد باشد دلالت
سلامتی بود ج چون خداوند طالع در خانه خداوند خانه قمر در طالع بود خاصه منحوس دلیل سلامتی بود د چون
خداوند طالع در وتد بود و خداوند خانه ساقط و کوکبی بود خداوند خانه که خداوند طالع را دکند دلیل سلامتی بود
ه چون خداوند طالع در طالع بود و سعود بدو ناظر و نحوس ساقط دلیل سلامتی بود و چون خداوند طالع قمر سعد

ناظر بود کراو خداوند وتد باشد هم در وتد باشد و قابل خداوند طالع با قمر بود دلیل سلامت بود الا باید که آن
قابل خداوندان هم بود که دلیل می باشد د چون قمر در طالع جزو و تحویل در بامن بود و نه ناظر بخداوندان دلیل
سلامت بود ح چون قمر فوق تحویل زاید النور بود و دفع تدبیر بخداوند طالع کند دلیل سلامت بود ط چون
قمر و آفتاب و خداوند طالع و خانه خداوند قمر از نحوس بری باشند و از خداوندان ساقط دلیل سلامت بود ی
چون خانه خداوند قمر کی سعد باشد با ناظر بقمر و قمر در موضع نیک از طالع دلیل سلامت بود یا چون خداوند
طالع بجای خداوند خود ناظر بود خاصه اگر سعدی بخداوند طالع ناظر بود دلیل سلامت بود یب چون سهم السعادة
و سهم الغیب سعود با اغلب باشد بهار سلامتی بود یج چون برج سال و خداوند وی عطارد و قمر و خداوند
طالع در برج منقلب باشند ساقط از اوتاد و از نحوست و تحت الشعاع بری دلیل سلامتی بود و الله اعلم فصل
در دلایل اولاد مرگ در طالع جزو و تحویل وآن از بست و جزو چند ا چون خداوند طالع جزو
و تحویل و قمر محترق و تحت الشعاع باشند یا ناظر بکوکبی محترق یا تحت الشعاع باشد دلیل هلاک بود ب چون
خداوندان در وتد باشد و خداوند طالع ساقط و کوکبی نور خداوند طالع بخداوندان رد کند دلیل مرگ باشد
ج چون خداوند طالع فاسد حال و قمر مقارنه و تربیع و مقابله کوکبی نحس دلیل هلاک بود د چون خداوند
طالع از فوق الارض بخداوندان که در رابع بود یا در ثامن ناظر بود دلیل هلاک باشد ه چون خداوند
طالع از خداوندان ثامن منحوس بود دلیل هلاک باشد و چون خداوند طالع از خداوندان نحوس بود دلیل مرگ
فجا باشد و اگر نظر از عداوت بود مرگ زشت و خوف و سوم شد ز چون خداوند طالع و قمر از اوتاد ساقط
باشند خاصه از طالع دلیل بیماری مرگ بود ح چون خداوند طالع در هبوط یا نحوس یا محترق یا تحت الشعاع
بود دلیل هلاک بود خاصه اگر از دو دلالت بهم جمع باشند ط چون خداوند طالع در ثامن بود و نحسی و ناظر

با قمر منحوس بود دلیل هلاک بود ی چون خداوندان نحس بود و در طالع باشد و قمر بکوکبی ناظر بود که ذاهب باشد
با حتراق خاصه اگر آن کوکب خداوند طالع بود دلیل هلاک بود یا چون قمر در طالع جزو و تحویل ناقص النور بود
و دفع تدبیر بخداوندان کند دلیل هلاک بود خاصه اگر خداوند طالع فاسد بود یب چون قمر منحوس یا ساقط
بود و نحسی در طالع بود یا خداوند طالع ذاهب بود با حتراق دلیل هلاک بود یج چون قمر از خداوندان منحوس
بود دلیل بیماری مرگ بود ید چون قمر دفع التدبیر بکوکبی کند که در درجه هبوط بود درست یعنی فرد خوار درست
دلیل هلاک بود یه چون سهم السعادة و سهم الغیب منحوس باشند دلیل بیماری مرگ بود خاصه بجای بهای مرکزی و علی
و چون آفتاب تحت الارض و فاسد و منحوس بود دلیل بیماری مرگ بود یز چون خداوندان کوکب
نحس بود و در طالع باشد و قمر ناظر بود بکوکبی فنده بود با حتراق خاصه اگر آن کوکب خداوند طالع بود دلیل
مرگ بود یح چون نحسی در طالع بود و خداوند طالع [illegible] بود با حتراق و قمر منحوس و ساقط باشد دلیل هلاک
باشد یط چون قمر و خانه خداوند از طالع و اوتاد ساقط باشد عاقبت بیماری مرگ بود بس اگر نحوس در اوتاد
باشند و قمر و خانه خداوند او ساقط باشند دلیل هلاک باشد و اگر سعود در اوتاد باشد دلیل سلامت بود ک
چون آفتاب و زحل و مریخ در هفتم باشند و هیچ سعدی نظر نکند دلیل مرگ بود کا چون زحل در طالع بود
و در صحبت زحل ذنب همراه او باشد یا نحسی در ثامن بود دلیل مرگ بود چون خداوند طالع در سادس یا در سابع
یا در ثامن بود و هیچ سعدی بجسد یا نظر با وی نبود دلیل درازی بیماری و مرگ بود بی وقت کب چون مریخ
در هشتم بود در همه بیماری هم مرگ [illegible] والله اعلم بالصواب فصل در معرفت حال دین اسلام چون
زهره مقارنه یا تربیع مریخ کرد وقت تحویل منحوس باشد خاصه در طالع تحویل یا در سوم و نهم طالع دلالت کند
بر [illegible] سیدن بهای [illegible] عرب و ایران که دین اسلام از تربیع و قمر خاصه اگر قمر زحل منحوس بود ا

اگر زحل سعد و منحوس بود این ادله ضعیف بود زیرا که زحل دلیل بیت الحرام است چون سهم الصلح در صورت
طالع قوی حال بود قوت این مسلمانان را بود بر کفر خاصه اگر بادی جنگ لشکر اسلام بود و اگر بخلاف این باشد
حکم بضد باشد ب چون عقرب دلیل ملت مسلمانانست و میزان که طالع دلیل ملت در صورت طالع قوی
افتاده باشد و سعود قوت مسلمانان را بود چون سهم الظفر در صورت طالع قوی افتاده باشد و سعود او را ابتدا
کننده جنگ مظفر بود و اگر سهم بخلاف این بود خصم مظفر بود والله اعلم **فصل** هر سی که بگویند که از ده درجه
ثور تا ده درجه سرطان شرقی باشد و از ده درجه سرطان تا ده درجه عقرب جنوبی بود و از ده درجه عقرب تا ده
درجه دلو غربی باشد و از ده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالی باشد پس بنگر که مریخ از تحویل سال عالم در کی
باشد از قسمت پس اگر کسی از آن جهت روی بخصم کند غلبه و ظفر او را باشد و گفته اند که مریخ دلیل دولت اهل
عالم باشد تا والا تحویل سال قران با
پس او قهر کننده باشد و عاقبت او را باشد و این
نیکوترین شهادات است **کشکی گوید** که چون مریخ در قسمت شرقی باشد این قسم کسی که ابتدا از جهت
شرقی کند غالب باشد و روا باشد که ابتدا گاه را از جانب شرقی کنند و اگر در اخر الغربیه باشد غلبه ابتدا
کننده را باشد از غرب و روا باشد که ابتدا کار را از جانب غرب کنند و همچنین دیگر جهات که مریخ درو
باشد که غلبه ابتدا کننده را باشد از آنجا و روا باشد که ابتدای کار را از آنجا کنند از جهات اربعه والله اعلم
فصل چون در طالع قران و تحویل کواکب فاعل نیک بکر باشند در آن قران و تحویل صلاح و خیر و کرامت
بر آید و اگر کواکب از نیکی بر ساقط و بعد باشند شر و فتنه و بلا لعنت بر آید چون نیست طالع قران با موضع
قران نیک بود و شعاع سعود و نحوس بر اینکه اقتضای طالع قران باشد در آن سال از خیر و شر ظاهر شود

والله اعلم بالصواب

۳۲۱

هذا كتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که حامدان ملاء اعلی و ذاکران کروبیان از ادای آن عاجز آیند جهان آفرینی را سزاست که درجات
ارتفاع عزت و کبریایش بعلاده اسطرلاب فکر و مقیاس حواس بی شبهه دانایی معلوم نشود و ما
قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته والسموات مطویات بیمینه منعمی که ذوات آلاء و مسارات
نعمای انتهایش بوسیله ارصاد افکار و آرا بر سماء حصر و احصار روشن و مفهوم نگردد و ان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها نه حصص وفای شکر و سپاسش بمودار هر سی عقل و بطلمیوس خیال و وهم تصحیح پذیرد
قلیل من عبادی الشکور زونه دوائم مرفوعاتش باستظهار مهندسان فکر و منجمان عبر سمت تصحیح یابد
ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر قدیری که بحیان ملکت کاینه اش جواهر افراد نوع انسان را
برشته ز اله و تناسل انتظام بخشیده و بانیان قدرت بالغه اش در بوستان وجود نهالان
ذوات روانات را به پیوند ازدواج مثمر ثمره الفواد اولاد گردانیده یدبر الامر من السماء
الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون علیمی که آسمان دل
عارفان را بمطارح شعاعات انوار کواکب معانی زینت فرموده آفتاب توحید را بمطالع
مسح هدایت از آفاق ضمائر افراد اصحاب حکمت و ارباب معرفت طالع ساخته ادوار
و ادوار افلاک عالیه بتقدیر او دایر و ثمره شجره زواهر کواکب ثاقبه بتسخیر او سایر است
آفتاب جهان تابی که از تجلی عالمیانست برهان الکفایه قدرت اوست و قمر که هلک میدان
امکانست کفایة التعلیم عظمت او افلاک رقعه کلک تقدیر اوست زمین بقعه ملک تسخیر اوست
بهشتی اور کنار ده الف سعیدی روز و سیاهی شب و درود نامحدود بر روح پاک اسم بلاغ
قاف رسالت و ذروه فلک هدایت جزء مقدم در مصحف جامع وجود و بدر منیر در منازل افاق
وجود دیزه اعظم بر وسط السماء جلالت سعد اکبر دولت الزاف نبوت و رسالت مطرح اشعه
انوار وحی و الهام مطلع مباحث الطف و الکرام که برگ خطاب مستطاب
لولاک لما خلقت الافلاک مشرف ساخته و بتشریف و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
نواخته نظم ز برباخ بعث چرخ کهن ای دُره التاج عقل و وتاج سخن ای پایه قدر تو
آسمان بیوند ای سایه نور تو آفتاب بلند ای احمد گزل تا ابد هر چه هست ای بار ازلی نام داد
نقش بست صلی الله علیه وآله و بعدد هر ثانیه از ثوانی بل عاشره از عواشر که از
منطقه البروج و سایر مناطق افلاک تکرار ادوار الی یوم النوار طلوع نماید هزار
هزار درود و سلام از همین سلام تحفه مراقد معطره و مشاهد مطهره آل آن بزرگوار
که هر یک نجم سپهر ولایت و آفتاب آسمان هدایت اند صلوات الله علیهم و سلم تسلیما کثیرا
کثیرا اما بعد بر ضمایر صافیه ازکیه اصحاب بصیرت هویدا و لایح است که حکمت بالغه
ربانی چنان اقتضا می نماید که در هر عصری و زمانی گرداو ضایع

جهان منقلب دیرپای و چرخ ستمگر نگار ستم کیش را که و جبین جهان ارای بعضی را از فیض بد منتهای خود از مدار دولت ماه کامل
و ولادت بطغرای اما جلال جبهه مفخره اند رخی ناکم بهی انای بالحی مزین داشته بمقام تمنی رامیه و عده عرصه گیتی مسلط الکند
و منقب قران قران و ابی حکم رانی را ابد الابد لوای الملک برافراشته باو مخصوص داشته که بمرام درافت التیام جراحات قلوب
ستم دیدگان پردازد و مخالف مشارع کاسان ز هر حوادث و نشهد عدالت بشیری سازد نظم ملکی که در راه سایه سلطان سخن
ویران شده گیرا گرچه ویران بنوا مصداق انعکاس شده احوال ایالی ماه سلطان السلاطین العظمی و خلیفة الخواقین الذی الله فی الارضین و قهرمان
الماء و الطین ایة الله فی العالمین باسط بساط العدل والاحسان ناشر العدل والاحسان ماحی اثار الجور والطغیان حافظ بلاد
الله برا و بحرا ناشر علم اعلام الشریعة شرقا و غربا الذی بدار الفلک الدوار علی مرامه و یمشی الدهر فی الیمین بسهم حسامه المؤید من الملک العلام
بالتاییدات السماویة والموفق من حضرة الملک العلام بالتوفیقات الربانیة الملهم عنوان الشباب بالالهامات الالهیة المطوع الله
بالعنایات اللا... صاحب النفس القدسیة والکلمات الانسیة والدقائق الملکیة والشیم المحمدیة ذو العدل والشوکة والحشم صاحب الحشمة
والعزة والتمکین المنصور بنصرة خیر الناصرین بیت ای سلیمانی که هست از فیض حضرت ذوالجلال آنکه اندر خاتم جاه تو ملک کری
دان جهانبانی که شاهی بدقیر اند خاک در خور ذات شریف مصطفی سبزی المؤید بعنایات رب العالمین ظل الحق والدوله
والدنیا والدین خرشاه حقیق ایدی الله دولته رایات دولته مرفوعة و ماهات اعداء الله مقموعه و چو پیوسته بکمنون خاطر
ای دانای ارام الدولت تا هره باهره بود که کتابی در معرفت معظم فنون ثلثه احکام که آن فن موالید است و شرح سنجی از تعلیمی
خفایای موامرات اعمال متعلق بموالید که در نجابت یکی باشد در بیان آن اعمال با طول داب از ارباب تسهیل و تحقیق دلائل
عمر و کیفیت آن از هر جهت و نسب تعویذات هر یکی از بیوت اثنی عشریه و طالع کوملاک و انتهاآت و تسییرات و ادیب
بمطالع مجموعه تلقیحی که بسهولت موجب انتفاع ارباب طلب شود دستوری که تام باشد در این باب با کمال انتظار رسیده و انکه اکثر
تحریکات احوالات کواکب طالع ولادت بسیار است و آن در فن دیگر که مابین و اختیارات است تا ج این تحقیق
واین را مانعه تجرد اوج ایران که اسباب مبانی بدانند و احکام نقیه است در معرفی تعریفی بود تا درای اران به بیان الفاظ
اشرف ای رس اعلی از ارباب طلوع این آفتاب دولت ایام حقیقه ولادت که بر شرف شده بود از عهد حلم ا.
درز ایکه طالع ها دیل و استنباط نامیت قوه در دلیل مقتضی طول عمر دولت و ظهور نصرت مقتضی ارادت و طوق طوعیت
معصم تصنیف این کتاب نشده یا ستغانه رزمی عز و جل ابتدا بمقصات این نسخه شده از بیان اعمال
التحقیق

جدول الطالع وحظوظها علیها — معرفة البیوت المسبوقات								جدول مواضع الکواکب السبعة وحظوظها علیها										جدول مواضع الکواکب الثابتة واطوالها وعروضها					
البیوت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الکواکب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	آخر النهر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الطالع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الشمس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	معصم الثریا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
																		راس الغول	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثانی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	القمر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	وسط الثریا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثالث	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زحل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دبران	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الرابع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	المشتری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	راس الجبار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الخامس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	المریخ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	منکب ایمن جبار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
																		معلف وسط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السادس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الزهره	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شمالی ها منه الاسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
السابع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عطارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	قلب الاسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثامن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الراس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	صغیره الاسد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
التاسع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الذنب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سماک اعزل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
العاشر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الجزء	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سماک رامح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الحادی عشر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سهم السعادة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فکه نیره شمالی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
																		قیطورس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الثانی عشر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سهم الغیب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	قلب العقرب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تابع الشوله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	راس التنین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سحابی عین الرامی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نسر واقع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فم حوت جنوبی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ذنب الدجاجه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	رکبه ممسک الاعنه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	منکب الفرس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

داد که قوتیه درزایچه مبارکه بسیار است او تای ماتمه و هیلاج و کدخداه مسعود و انکه مشتری در شکل طالع شمس و مشتری شمسی
در عاشر و صاحب طالع مسعود مشتری در ناظم با سایر شواهد قوتیه که ذکر می شود کمال دولت و دلیل بر طول عمر و دوام دولت
ابد مدت و جمیع کلام در این مقام اکثر تحقیق در احکام زایچه ولادت همایون که در و مطلوب است تحقیق در بیان کیفیت مقدار
عمر پادشاه دین پناه حقیق آگاه ابد الله تعالی عمره و دولته بالتطویل علی الرتبه که استعلام شود که مقتضی دلایل نجومیه مقدار
از سنین و شهور و ایام و ساعات و دقایق و دیگر در بیان کیفیت احوالات مبارکه واقعه در مدت العمر از هر جهت که متعلق
بانتظام عیش است از زیادتی قوت سلطنت و جلالت و دولت و حروب و غلبه بر اعداء و رعیت پروری و ترویج شریعت
و طریقت و حقیقت و حمایت حوزه اسلام و رعایت احوال زمره اهل معرفت و علماء و اهل فضلت و احوال پادشاهزاده
بزرگ و امراء و ارباب دفتر و ارکان که تعلق بمشتری از بیوت اثنی عشریه طالع دلیل که مدت او درد و دلیل ثابت
اگر منسوب بمشتری از سعادت و دلیل و مقتضی ان حکم شود بر آن و امری از امور دیگر که منسوب بمشتری از بیوت ثانیه دو گاه
و معلوم تر ازانست که امر چنانکه اشاره شد از اول است که تشخیص کمیت عمر و طول آن که موجب حیات است مقدم بر امور دیگر
باید پرداخت و قبل از بیان مقصود ذکر سوال و جوابی شود که نزد اهل نجوم نافع است سوال آیا علماء نجوم ادله چه تحصیل اندر
مدت عمر ذکر کرده اند از قوانین داد ضایع التعار و مواضع بروج و تعبیر از آن بهیلاج و کدخداه نظر تجلی ادله در صحیح دانسته
و کتب اهل این احکام که ذکر کرده اصل آن هر چه باشد صحیح است استعمال تمریجات کواکب بقواعد سلف بانه جواب
اگر در این کتب ماهر است رسیده که نجم معلوم است نیست بخششی که اهل ذکر آن را جزم دانسته و اهل آن بر اشتر ماند مستقل
دانسته چنانکه از ملاحده و جواز در سلف و در اعصار بری و اهل مریح بعضی مطول آن مطلع مضمی مال الصدر ق فی الهمان
النجم الملعون هو الذی یقول بقدم الفلک و یقول بعقله و خالقه و احادیث در شرح این علم بسیار است و ذکر آنها
خارج از وضع این رساله است و باید در حکم قطعی ذکر اکثر بعضی کلام کمیت لفظ عیب است در خصوص مبدأ آن از احادیث
ظاهر می شود که این علم از بعضی انبیا و علما ظاهر شده جناب امام رضا صلوات الله علیه فرموده اند که علم اصلش صحیح و انکه مشهور است
که دزدی نظامی ... در بعضی احادیث توضیح شده که اشخاص معدود از اولاد دجال ادریس که از انها رسیده دارند
از جانب الله تعالی صلوات الله علیه ظاهر می شود که هر یوشع بن نون ام بسیاری این علم رسیده است فرموده قوم او گفتند
ایمان نمی آوریم از برای تو تا تعلیم نکنی ما را و ضع برای خلق ... و ضع در رحم و آجال ایشان را ببین و ...

نمودار مزبور ریاعی فنی چیز جزو نوشته باد ازاین اهات که استیعاب ذالجمله حکم تراج اهرکس احکام شده اسباب کجدید
مطلوب کیفیت عمر صاحب را کرده اند و تیه اند در نظر اجابه اکمل ولالت دستور را از دیاد دولت و سلطنت واکه از خط اطول ایام
دیگر که کیفیت دادی کیفیت عمر و طول دولت ابد مدت است پرداخته تا با ظهار و عرض ان در توسل ایکه ملاذ و ملجا انام است
علیه الیه والکابر و کافه مسلمین ادعای در موفور نموده و تحقیق حسابات اقره این طالع مسعوده چنانچه در صدر فروغ
حسابات میان صواب این بیضه مطهره و بیضه آبانه واولاده المعصومین بکلم بن سکین فانواب بی ادخل علیم بحبا الموراسر
تای جلیه فیه ذالک عشر حسنات تلک ای والته الف الف حسنه و حمید بحی کمالات اتمیه موجب سرور قلوب
ایشکه است این رساله را سبر دراکفوس تسمیه نموده پس شروع نمود در مقصود ستعینا بالله الولی که از زاحدان طلوع این آفتاب
دولت و سرّ صدران ظهور انوار این فلذات خیان استعاری که حضرت خیر الخوانین جهان را بنور حضور پر نور
خود ما این مشرف و منور فرموده مقدار چهل ساعت و سی و یکدقیقه بحقیقت منقضی شده بود طلوع آفتاب روز پنجشنبه
شهر ذیقعده الحرام سنه ۱۱۲۲ ماه قمری هجری مطابق ما و الدفسلدم و تحیه در بلده طیبه تبریز که طول ان از جزایر خالدات
که در جهه مغرب است که در قدیم اول معموره بود ... و دقیقه و عرض او از خط استوا است ... تا دقیقه مطابق است با بیستم و جهارم
کانون الدول ماه رومی سنه ۲۱۱۹ ماه قمری اسکندریه مطابق با سی ام تیر ماه قدیم سنه ۱۱۷۶ ماه قمری یزدجردیه مطابق
با بیستم دیماه جلالیه سنه ۲۹ ماه قمری ملکشاهیه استخراج طالع ما این اشرف این فی اه کس له خلاله ملکه داتبا بهم اعلا
نموده نام کوکه سا عات و دقیقت کبری کرفتیم بود ... دقیقه تقویم شمس منتصف النهار مقدم بر ولادت کرفتیم بود
... و تقویم شمس منتصف النهار مؤخر ولادت ... و ساعات ... مستقیم کرفتیم بود ... ان را ابدال کردیم
یعنی با جزاء معدل النهار مبدل کردیم در اجزاء ساعات حقیقیه که بود ... که موسکوم ... و ...
... واین دائر است معنی مذکور اکر ا بکم مواده این عمل از مطالع فلک مستقیم جزاد آفتاب منتصف النهار
مؤخر کم بود ... له نقصان کردیم باقی ماند ... ما له این مطالع طالع است باب در جدول مطالع بروج بلده
طیبه ولادت کرفتیم ... تقویس نجوم حاصل شد ... له این طالع مبارک ما این است درالولادت
و مابع مقابل ان است و مطالع طالع در جدول مطالع فلک مستقیم ... اول المد تقویس نجوم بروج ...
... الی ... طالع است وجه ساعات و دقیقت از قرار تلک ... دیکر حاجت بوجی
بر نمودارات ار به نمود با اکر توصیل او رعایت استعداد واقع و تصحیح تقویب بعض نمودارات که اسباب
تقویب ... اند ... نمودارات بسیار است لکن اعتبار بر چهار است اول نمودار حکیم فاضل بطلمیوس
تمّ

تمودر که از بلاد مده هرمس الهرامسه است بیان ان نمودار را در کلمه بیست و ششم از ثمره الفلک نمود اما نمودار هرمس الهرامسه که او در سی و نهم
است کما مراد و با بیانات بلوه این نمودار اصح و ادق است از جمیع جایکه نمودار اول اشهرات و بطلمیوس ام نمودار ثانی اشاره فرموده
سیم نمودار زرد شت حکیم است و دیکر بازیم از تالیف اوست و در فن احکام بسیار یا مهر بوه و نمودار او بصواب اقربست چهارم نمودار
ماشاالله مصری است و بعض ان را منسوب به یوسف و بعضی با براهیم داشته و کیفیت استخراج مراکز سایر بیوت اثنی عشریه و الاستخراج نصف
قوس النهار نمودیم باین نحو که مطالع طالع را بیلد از مطالع جزو طالع بالقبه کاستیم باقی ماند ... له این نصف قوس النهار درجه طالع
بلده اورا کرفتیم ... له این سدس قوس النهار است ان را بر مطالع بلدا فزودیم حاصل شد ... له این مطالع یازدهم است
باب در جدول مطالع بالقبه تقویس نجوم حاصل شد ... لو له این یازدهم طالع است که بیت الموالات و نیم کرده الولد است نظیر او است
پس سدس قوس النهار را بر مطالع یازدهم افزودیم حاصل شد ... ما له این مطالع دوازدهم است باب در جدول مطالع بالقبه تقویس نجوم
حاصل شد ... له این دوازدهم طالع است نظیر او ششم است پس ... دیکر بود ... بر مطالع دوازدهم افزودیم حاصل شد ... ما له
این مطالع دوم است که بیت تعیش و اموال است باب در جدول مطالع بالقبه تقویس نجوم حاصل شد ... نوله این دوم است
و هشتم نظیر اوست پس ... دیکر بود ... بر مطالع یازدهم افزودیم حاصل شد ... لا له این مطالع سوم است باب در جدول
مطالع بالقبه تقویس نجوم حاصل شد ... لوله این سوم است و نهم نظیر اوست و رابع نظیر اوست و طالع در اکثر بیوت و مواضع سیارات و کیفیات
از زدایید و توالطعی که تمکین شد و وصول تسییر و دلیل ارنعه از هیلاج و کدخداه و مرکز طالع و صاحب ان با نهاد و سهام خودرسته
سیما سهم السعاده و جزو اجتماع مقدم داراب خطوطات که این ادله احکام استخراج حکم کیفیت عمر و کیفیت عمرات بنحو است که در زاویه
مبارکه ذکر و مرقوم شده

خداده عودجلی و تنویر این سی بانید نیز جمیع دانت بسیار صانه در حول ان جمع شد پس امر فرمود شمس و قمر و نجوم با عکس انداختند بر آنات
آنچه اسرار ی که در انها بود دان است ظاهر شد پس جهر بیشان بر قوم آن که با لدر در ختان آن کوه ورفتند پس شناختند کیفیت ساعات
ظاهر شد خلق دعمرهای هر یک را بوضع جریان آفتاب و ماه و کواکب و باعث شب و روز و عید انستند هر یک که هر دقیقی میبرد
و ما خوش میشدند وکه ولد از او بعمری آید و که بعمری آید پس را ای حال بدانند ابوه پس کافر شدند و داود بیغمبر علیه السلام بر ایشان مبعوث شد
پس یک یک مید انستند کسه میشدند و اجال انها رسیده حاضر در معرکه شدند و که نه اجال انها قریب بود در نوبت خود کرد
پس کشتند از اصحاب داود ... دارا نها کشته شد پس خدای عزوجل بداود ... کوکه فعلیه نها نکاه ... فلق و اجال ایشان را
و حاضر شده که بیکه اجال انها رسیده است داود عرض کرد بردر کار چه با انها تعلیم کردی خطاب رسید بجاری آفتاب و قمر و نجوم و ساعات را
و نهار پس خواند خدا را پس قسر ی که فلک در حساب انها بهم رسید و شناختند و قرار را به را خلاصه دلیل که از سلف رسید علم نجیح در اخلاف
ظاهر شد که نه الجمله انتهای بحجه انبیا و اولیا و سلف هر کو خالی از فلک نبوده لکن در امور کلیه بسیار در امور جزئیه سلطنت حکم و ملل ملیه
نکلو است پس بمقصود پرداخته کفته میشود که دلایل کیفیت عمر نزد علم ارباب این صنعت و علم شرف هیلاج و کدخداه است که اول دلیل حیات و دوم
دلیل تن است که بقا عمر بدو است و بحکه هیلاج پنج اصل دیکر که ان که مسلم اساطین این علم است اول نیر اعظم که سرچشمه قوت حیوانیه
دیاینه زیرکانه در دوم نیر اصغر است و مسوح به هر نهار ابی که سرچشمه قوت طبیعی و مایه کون و فساد است چنانچه حکیم فاضل بطلمیوس نیز
در کلمه سی و ششم کتاب ثمره الفلک می کوید الشمس ینبوع القوة الحیوانیه و القمر ینبوع القوه الطبیعیه و چون یکی از این دو هیلاج حیات
نباشد بتاییج هر دو مسک جهتیه و نتایج سوم است جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر ولادت و سهم السعاده و درجه طالع که انتم دلیل
رزق است در بدل و دارای جهته تاثیر او و سعادت کوکبست او قوی تر است از جمیع بیوت و این پنج دلیل است اما دلیل دوم که
اول و تا نخود ما اول بر حیوه با حالیه است و دلیل ان پنج دلیل بالمعرضی بیشی هر طالع که هیلاج شمس است اقوی داقوی
حاکه در زاید مبارکه به جلیله که ذکری شد و این علم را بعه از اتفاق بر آنکه هیلاج این پنج اصل اند در تقیید انها
در طالع نهاری و لیلی اختلاف نموده و اقوی را شمس التنوف که بطلمیوس اختیار فرموده لکن احوال داشته که تمام ان را احقر در باب
هیلاجات دستور مر الیه بیان نموده و مختصر ان این است که در طالع نهاری ابتدا از شمس نموده اکر در طالع بیت یا دهم یا در یازدهم یا هفتم
یا در نهم هیلاج و بالد حالیه است و اکر بیت نه بکریم اکر در یکی از پنج خانه یا در سوم و چهارم و نهم هیلاج بود باالدحالیه و اکر بیت کر در طالع
اجتماعی که در این طالع مبارک است بجزو اجتماع مقدم پس بسهم السعاده و در طالع استقبالی بر عکس اکر در وی یا بابی الوقه هیلاج
نباشد پس هیلاج در درجه طالع است و در طالع لیلی قمر را مقدم دارند و شمس بجای قمر کیرند و بقیه را بر ترتیب سابق شرط
دارد

درج که بر هیلاج مستولی باشد و از احتراق در جهت اکر غیر از نیرین باشد و در باب نیرین از کسوف و خسوف و محاق و تحت الشعاع و ربع از دوم
هبوط و بر شند که با این امر هیلاج حیث بالطرات و در حقیقت هیلاج تمیز است و چنانکه اجزاز بای امور با طرات اما چون هیلاج حیث لکی ببوده هیلاج
در دقایق سرج بطلمیوس نیز نهایت عطیه عمر بتصریح ظهر که و بیش غالب باقی که کی تا طالع عمر و هیلاج حیث بخیه حاکه ملاحظه استقرار
کلمات اصحاب اقرب شاه برای است بران و هر کاه طالع هم هیلاج ندهد و دلیل قطعی حیوة مولود است حاکه هر کاه در طالع هیلاجات متعدده
باشند دلیل طول عمر و اتمام عطیه که خداه است و هیلاج که مستولی بر مولود بدن دلیل قطع عمر است و هر کاه ارباب حظوظ با نظر
بمواضع هیلاج متعدد باشند اکه شری که مستولی بر هیلاج اول باشند عطیات عمر بهره را با بر کرفت و جمع نموده ان مده عمر است و مستولی بر هیلاجات
دیکر موجب اتمام عمر است که اکر از ان نو باطن نقصانی شود تو الی ان تمام کند و که خداه در نمودار ان علم که دلیل ما نه عمرات ان کوکب است
که بعد از تعیین هیلاج مستولی باشد بر درجه هیلاج و کمیت عمر از استنباط ما نه و بعضی مستولی ... بود کوکبست اکر حظا از حظوظات
خمسه در موضع هیلاج با ناظر بود ان بموضع هیلاج ... از نواف خمسه و دران بر حیث کاف است ما یکی از وجوه ناظر دان که
بدرجه باید باشد و اکر بر برج هیلاج بیت با شرف هیلاج ... که خداه است ... مضاعف شود و اکر بعد از دو بیت در حظ
با نظر شری که خداه است و عطیه او منقسم بکد خداه شود و انچه ذکر شد ما بقا از اجناب از ضعف ... در هیلاج در که خداه ام اجناب بایک
از احتراق در جهت و کسوف و خسوف و محاق و تحت الشعاع و هیلاج ... که ذکر شد در طالع مبارک ... شمس است ... اثر دارد
و بالد حاله هیلاج است باتفاق چنانچه اهل این علم کاتو الهیلاجات ... این هیلاج اول است و قمر هیلاج حیث ... باشد
در اوادی ... از دهم است بعضی در ... درجه دیکر ... که درجات ... سیده که ان ... درجه با فرا ... بشه است که دارد
... که جزو اجتماع مقدم ... در ... و کمال قوه ... در هیلاج حیث و هیلاج ... است والهم السعاده حد ...
... در جزو طالع ... هیلاج است چون مستولی ... هیلاج ثالث است و هوزان در جه طالع هیلاج ...
شایسته هیلاج است ... ان ... و این هیلاج ... که جزو اجتماع مقدم و سهم السعاده در ...
بی در این زایچه مبارکه ... هیلاج با الدحالیه که اصل ترده اصل است ... که شمس است و سه هیلاج بالعرض ... که کدخدار
دور کم زایچه ... سعد ... و ... اتفاق ... که خداه هیلاج اول زحل است ... زهره ... این علم هر کوکبی را در ...
عمر به عطیه است کبری ... صغری ... عطیه عظمی در قرانات ... و در ... عطا یا ... است ... که عطیه کبری ...
... در ... بقدر درجات ... که ان ... درجه است پس عطیه ... بیت ... نیز ...
... در ... که صدر بیت ... در قمر بقدر مدت ... در ... بیست ... شمس ...
و عطیه صغری در شمس در ... که نوزده ... در قمر بقدر ... نصف کبری و نصف صغری است ... شمس ... در ... سال
و در عطیه ... نیز ... اقوی ... که مجموع نصف کبری و نصف صغری است ... ان ... بقدر ... بی
دنیم ... عطیه ... بقدر درجات ... ایشان ... از حد ... سال ... عطیه صغری ایشان ... اه
الدحراقی است و عطیه ... بقدر نصف کبری و نصف صغری و عطیت ... ذنب بقدر درجه شرف ایشان است و هر کوکب که کدخداه

بابی هر گاه هر درجه مرکز و تقویم خاصه طالع و ماه عطیه کبری ده و اگر هر درجه مرکز بابی خاصه یازدهم عطیه وسطی و هر مرکز این عطیه صغری ده خاصه
دهم نهم و اگر منتصف باشد بکدخداه یکی از سعدین بر اتصال کند نهایت اتصال مقوت اقرات باشد یکی از ایشان با عطارد سعد بنظر یا مجمع با اتصال مقوت
و هر سه بعد تر بی و تشریف بارالی بتوان در عطیه زیادت کند اگر هر درجه و تقویم شای صغر نحو زیادت کند و بعد و آن ماه زیادت کند
[illegible]
نقصان که کدخداه بقیه عطیه با کمال تمام باید و ضعف و قوه کدخداه را در اتمام عطیه و بعیش که نشی یا بعدی [illegible]
با کواکب زیجه کننده و ناقص کننده [illegible]
و تحقیق آن محتاج است [illegible]
و تفاوت مابین العطیتی را اول نام کنند و تفاوت بین المرکزین را [illegible]
از مراکز رابع و یکی نیست که نسبت مابین العطیتی با مابین المرکزین [illegible]
[illegible]

دلی یار

[illegible]

[illegible]

چنین که درج بتفصیل رسالها مذکوره شده مع ظطرکه خداه طالع کشتی بود و کمال ابتراز دقوت ثبت داش بعد
که مذکور شد جابر نقایص متعوره جمله از قواطع مذکوره بنوا حاصل‌است علاوه برآنکه زواید از ثوابت و غیرها است
که در حصول دلایل و تیسیر با نهایت عقل زیاده است و مرجو بر جاوه داشتن از فضل خداوند قادر حاذق اکبر بدین‌گونه
افزاید دایم و دولت علیه عالیه جاوید بدو تا منصب سلطنت و دولت کریمه حاجی عضد عجل الله فرجه و سهم نجم کرد
که ان بر جاوه داشتن در کمال قدرت رایت قرب آتیه زمانه و اعلم موجبات زیادتر ظفر و نصرت و طول دولت ابدیت
زیادت اهتمام خواطر اشرف اقدس اعلی است در طلوع زیادتی القاب والای ذات برکات آن بزرگوار بنوعی
اعتقاد صدقات دهر بوی بخصوص آن بزرگوار دارا اعظم شواهد از دیاد ظفر و نصرت و طول مدة کمال
سعادت بیت یازدهم طالع اهالی است که بیت الحوایج و الکار دولت علیه عالیه است مسعود بسعد اکبر در اکمل حاجب
طالع در آن بیت سعود مشتری که کمال دلالت دارد بر سهولت از دیاد ظفر و برآمدن حاجات سلطنت بسهولت و جان
نثاری اکابر دولت و دوام دولتخواهی و سعی در انتظام مهمات و مهام امور مملکت و ترویج شریعت و طریقت حقه
دیگر از شواهد عظیمه حصول صحت مزاج مبارک ناظر بودن صاحب ششم که عنوان الامراض است که برج بیت سعادت آن خانه
بتوامت مسعود بسیار برادله محموده زیادتی شد این مختصر کلام در اتمام و تفصیل بیان هر یک از ادله و هر یک از زواید
و قواطع از ثوابت بسیار و درجات صعود و در جانب زاید و دقایق و سهام و تمرینج مختصر بجهت استخراج احکام مفصل
مترتب بر آن شد بکیفیت عمر مبارک و نسبت منسوبات بهر بیتی با طالع کو تیلات موقوف بر بسط کتاب است که در اصل کتاب
منظور بود تفصیل الیه و بین القاب خواطر اشرف ادکی اعلی که موارد تفصیلا استخراج عرض افق حادثه هر یک
از ولایت اربعه ولادت کبری را که عبارت است از هیلاج و کدخداه و طالع و صاحب طالع و حوزه استخراج عرض افق
حادث هر یک از مراکز سموت و مطالع بعضی آنها را با مطالع سعود هر یک از دلایل و زواید و قواطع با مطارح
شعاعات ببسط منفصل بیان شد که اکثر را اجمالا بیان نموده تفصیل مکشوف نمود و هر کس اندک اطلاع
در این علم داشته باشد از ملاحظه اوضاع زایچه مبارکه مطلع شد مراتب قوه ادله و شواهد زایچه مبارکه را در اقتضای
طول عمر و دولت در جهار هیلاج و کدخداه در کم زایچه است که متحقق شد و آنکه اقتضاء همه هیلاج که در بر
تاخر از حد است ان شاء الله تعالی از عمر را که در عطیه معرکه شمس که هیلاج اکبر بود و در کمال قوت و اتم از بود
ذکر شد امیدوار بدرگاه کبریایی تعالی شانه داشتن است که سلطان السلاطین کواکب سپاه فلک
پناه عدل گستر شریعت و طریقت و حقیقت پرور بلند افسر پاکیزه گوهر بالاحق و الدین ایالتی
بالله
... از

ذات ملکی صفات اشرف ارفع اعلی را عمر دراز و ملک پایدار
و سعادت پرآوازه و مملکت بیرون از اندازه ارزانی فرماید و در ترویج
قوانین شریعت مقدسه و تمشیت احکام دین مبین از اوامر و نواهی
مسدد و مؤید بوده و مرتبه سایه بلند پایه اش را بحسب حمایت حوزه دین اسلام
در غایت علا و کاملی بالغ در جات سازد انه علی ما یشاء قدیر
و با جابة من یدعوه و یرجوه جدیر
دعوة.
۱۲۶۱
شهر ذی حجه

۳۳۶
۱۶۸

۱۸۰۴
۳۶۰۸
۵۴۱۲
۷۲۱۶
۹۰۲۰
۱۰۸۲۴
۱۲۶۲۸
۱۴۴۳۲
۱۶۲۳۶
۱۸۰۴۰

۱۸۰۴
۳۶۰۸
۵۴۱۲
۷۲۱۶
۹۰۲۰
۱۱

۱۸۰۴
۲۶۰۸
۳۴۱۲
۶۲۱۶
۸۰۲۰
۹۸۲۴
۱۱۶۲۸
۱۳۴۳۲
۱۵۲۳۶
۴۴۰

۶۰
۱۲
۱۲۰
۶۲۵
۷۴۵

۶۰
۳۰
۱۸۰۰
۷
۱۸۰۴
۳۰

۶۰
۳۰
۱۸۳۰
۱۹۳

۱۸۰۰
۱۳۰
۱۸ ۱۳

۶۰
۴
۲۴۰
۲۹
۲۶۹

جنی ...
کنندگوش ...
که دهد ...
افزاید ...
گران بر ...
زیادتی ...
اعطاد ...
سعادت ...
طالع در ان ...
نثار را کابر ...
دیگر از شواهد عظ...
بنوامت مسعو...
د قواطع از ...
مترتب بران ...
منظور بود ...
از والدین ...
حالات هریک ...
شعاعات ...
در انجمن علم دانش ...
طول عمر دولت ...
تاخر ...
ذکر ...
پناه عدل ...